

مجلس شورای اسلامی
علیه السلام

طلوع
درخشش
غروب

باز

محمدسازنی
عضو هیئت علمی
دانشگاه اصفهان

در وصف "بانو"

کتابی در هجده فصل درباره بانوی بانوان، فاطمه زهرا (علیها السلام) . شش فصل طلوع که به خاندان، تولد و ازدواج بانو می‌پردازد. شش فصل درخشش که بر تویی از آفتاب درخشان فاطمی را بیان می‌کند. و شش فصل پایانی، غروب غم‌انگیز بانوی اسلام را روایت می‌نماید. و هر فصل تکمیلی در خود دارد. و این تکمیل فصل یازدهم کتاب است، با عنوان "باورهای فاطمی"....

به مسجد آمده تا در برابر ستمی که بر او روا داشته شده است، سخن بگوید. بانو داغدار است، عزادار پدر، پیامبر، یشتیبان، دوست، و عزیز. بانو به مسجد می‌آید تا در برابر همگان بایستد و فریاد دادخواهی سر برآورد تا خشت اول کج نهاده نشود و دیوار تا تریا کز بالا نرود. این همه مانع از آن نمی‌شود که بانو از خداوند خویش سخن نگوید، از پروردگار جهانیان، از آفریدگار همگان. و این سخنان توحیدی بانو چه ظریف و باریک‌تر از پوست، او به خطبه ایستاده و همچون حکیمی از راه‌های سربه‌په‌ری سخن می‌گوید که قرن‌ها، ذهن و دل هزاران اندیشمند را به خود مشغول، نه، بلکه مجذوب خویش ساخته است. نامش را هر چه بگذاری؛ الهیات بگویش یا حکمت، فلسفه بنامیش یا علم توحید، چه زیبا و دقیق، چه اندیشمندانه و خردورزانه. نه گویی دادخواهی است که در پی حق خویش آمده، و نه گویی بانویی است که در عزای پدر نیشسته، که استاد اندیشه و اندیشه‌ورزان است که در بلندای کرسی تدریس همگان را خدانشناسی می‌آموزد. بانو در خطبه فدکیه و در بیان نشانه‌های خداوند می‌فرماید:

"اَبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا. جِيزَهَا رَأَتْهُ مِنْ شَيْءٍ" که پیشترش باشد، نوآوری نمود. برای رمزگشایی از این سخن بانو، باید درباره دو واژه "ابتداع" و "شئ" و همچنین ترکیب "لا من شئ" توضیح دهیم....

درباره نویسنده...

به سال ۱۳۵۵ در اصفهان به دنیا آمدم. پدرم به سبب تحصیلات حوزوی به قم مهاجرت نمود. دوره ابتدایی و دبیرستان را در قم به پایان بردم. سال ۱۳۷۳ به حوزه علمیه قم وارد شدم و مدت بیست سال دروس سطح و خارج را ادامه دادم. سطح سوم و چهارم فقه را با دو رساله با عناوین "ولایت پدر در ازدواج فرزندان" و "بررسی قاعده نفی ظلم" به سرانجام رساندم. همزمان با تحصیلات حوزوی، دوره کارشناسی ارشد فلسفه و کلام را در دانشگاه قم با پایان‌نامه‌ای با عنوان "بررسی سه‌ساله شرع و پاسخ‌های آن" به پایان بردم. پس از آن دوره دکترای علوم قرآن و حدیث را با رساله "مبانی کلامی شیخ طوسی در تفسیر قرآن کریم" به انجام رساندم. تا کنون آثاری در حوزه کلام، تفسیر قرآن و داستان کوتاه نوشته‌ام و انتشار داده‌ام که کتاب "بانو" دهمین آنهاست.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ
فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ
إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

بانو فاطمه زهرا عليها السلام

طلوع، درخشش، غروب

msr600@gmail.com

نویسنده: محمد سلطانی رنانی

«تمام حقوق این اثر برای نویسنده محفوظ است»

فهرست

۱۱	پیش درآمد
۱۵	طلوع
۱۷	بخش اول: پیشینیان بانو
۱۷	ابراهیم <small>علیه السلام</small> و هاجر
۲۱	عبدالله و آمنه <small>علیهما السلام</small>
۲۴	محمد <small>صلی الله علیه و آله</small> و خدیجه <small>علیها السلام</small>
۳۰	نکین
۳۱	بخش دوم: تولد فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۳۱	پیامبری محمد مصطفی <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۴	میلاد بانو فاطمه <small>علیها السلام</small>
۳۷	نام فاطمه
۳۹	نکین
۴۱	بخش سوم: آغوش مادر
۴۱	مادر مومنان
۴۵	خدیجه، افتخار اولیاء
۴۷	نکین
۴۸	بخش چهارم: سایه‌سار پدر
۴۸	پیامبر؛ بردبار و استوار
۵۰	هجرت؛ سرآغاز پیشرفت
۵۳	سال اول هجرت
۵۴	سال دوم هجرت
۵۴	سال سوم هجرت

۵۶ سال چهارم هجرت
۵۶ سال پنجم هجرت
۵۷ سال ششم هجرت
۵۸ سال هفتم هجرت
۵۸ سال هشتم هجرت
۶۰ سال نهم هجرت
۶۱ سال دهم هجرت
۶۲ سال یازدهم هجرت
۶۶ نگرین
۶۷ بخش پنجم: ازدواج بانو
۶۷ خواستگاری
۶۹ خطبه ازدواج
۷۱ زفاف
۷۴ آیین ازدواج
۷۶ نگرین
۷۸ بخش ششم: خانه روشنایی
۸۵ نگرین
۸۷ درخشش
۸۹ بخش هفتم: بانو در قرآن کریم
۹۰ سوره کوثر
۹۵ آیه اطعام
۹۸ آیه مباحله
۹۹ آیه تطهیر
۱۰۱ آیه مودت

۱۰۷	نگین
۱۰۹	بخش هشتم: بانو در آینه نبوی
۱۰۹	پیامبر و بانو فاطمه
۱۱۰	پاره تن پیامبر
۱۱۳	خشنودی و خشم بانو فاطمه
۱۱۶	نگین
۱۱۷	بخش نهم: بانو از زبان امامان معصوم
۱۱۷	بانو در خاطر امیر
۱۲۲	مادر پیشوایان
۱۲۹	نگین
۱۳۰	بخش دهم: بانو و عبادت
۱۳۱	تعقیبات فاطمی
۱۳۵	دعا در هر روز هفته
۱۳۹	تسبیحات فاطمی
۱۳۹	دعای جامع فاطمی
۱۴۰	تسبیحات حضرت زهرا
۱۴۳	نماز فاطمه زهراء
۱۴۶	نگین
۱۴۷	بخش یازدهم: باورهای فاطمی
۱۴۷	توحید و یکتاپرستی
۱۵۶	عدل الهی
۱۶۴	نبوت و پیامبری
۱۷۰	امامت و پیشوایی
۱۷۴	جهان واپسین

۱۷۷.....	نگین
۱۸۰.....	بخش دوازدهم: اخلاق و فقه در آینه فاطمی
۱۸۱.....	اخلاق فاطمی
۱۸۶.....	فقه فاطمی
۱۹۳.....	نگین
۱۹۵.....	غروب
۱۹۶.....	بخش سیزدهم: پس از پیامبر اکرم
۱۹۶.....	اهل بیت پیامبر اکرم <small>علیهم السلام</small>
۲۰۱.....	صحابه پیامبر اکرم
۲۱۱.....	سنت پیامبر اکرم
۲۱۳.....	جانشینی پیامبر اکرم
۲۱۹.....	نگین
۲۲۲.....	بخش چهاردهم: بانو در برابر سقیفه
۲۳۴.....	نگین
۲۳۶.....	بخش پانزدهم: فدک؛ فریادِ دادخواهی کوثر
۲۳۶.....	فدک کجاست؟
۲۳۷.....	قرآن کریم و فدک
۲۴۱.....	فدک پس از پیامبر اکرم
۲۴۶.....	داوری یک ناداوری
۲۵۳.....	نگین
۲۵۴.....	بخش شانزدهم: خطبه حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۲۵۴.....	منابع خطبه بانو
۲۵۶.....	متن و ترجمه خطبه

۲۷۸	نکین
۲۸۰	بخش هفدهم: واپسین روزها
۲۸۱	فاطمه و علی <small>علیهما السلام</small>
۲۸۳	بانو و دفاع از امامت
۲۸۴	عیادت زنان
۲۸۷	عیادت بانو امّ سلمه
۲۸۷	عیادت آن دو
۲۸۹	عیادت عباس بن عبدالمطلب
۲۹۰	بانو، گریان رفت
۲۹۰	آخرین اذان بلال
۲۹۱	پیکرم پوشیده ماند
۲۹۱	نکین
۲۹۳	بخش هجدهم: و غروبی غمبار
۲۹۳	وصیت
۲۹۷	هنگامه درگذشت
۲۹۹	خاکسپاری
۳۰۳	نکین
۳۰۵	پی نوشتها
۳۰۵	مدفن بانو
۳۰۶	زیارتنامه
۳۰۷	حدیث کساء
۳۱۰	لزوم دقت در نقل حدیث و سیره
۳۱۱	فاطمیما
۳۱۳	کتابنامه

پیش درآمد

پرده نخست: سانحه

عصر روز شنبه بود، هشتم اسفند سال هشتاد و هشت. پدرم از اصفهان تماس گرفت، صدایش به شدت نگران و لرزان بود: محمد، فاطمه تصادف کرده، بهوش نیست، دعا کن، برو حرم حضرت معصومه دعا کن زنده بمونه....

ما سه برادریم و یک خواهر. او از همه ما کوچک تر است، همین هفته پیش بود که در مراسم عقدش شرکت کردم. و اکنون هنوز یک هفته از آن مراسم شادی نگذشته که فاطمه بر اثر یک سانحه رانندگی به کما رفته است.

به حرم بانو فاطمه معصومه علیها السلام رفتم، در برابر بارگاه بانو ایستادم. آنچه که برایم بیش از همه اهمیت داشت، اندوه مادر و پدرم بود که آیا می توانند برای سومین بار غم از دست دادن فرزند را تاب بیاورند.

مدتها پیش مساله مرگ و زندگی برایم حل شده بود. ما را به این جهان فرستاده اند که بر سر سفره اش بنشینیم و هر گاه که صاحب خانه خواست از پای این سفره ما را می برد! نه آمدنمان به پای خودمان است و نه رفتنمان به دستمان!

و من فکر می‌کنم که هیچ مرگی نابهنگام نیست؛ زیرا هنگامه مرگ را تنها و تنها او تعیین می‌کند. و هر زمان را که او دست بگذارد، همان آن، هنگامه‌ی رفتن ماست! ولی آنچه که کمرشکن است، اندوه بازماندگان است که گاه در غم عزیز سفرکردشان هر روز تلخی مرگی دوباره را می‌چشند.

اینها واگویی‌هایی بود که با خدای خویش داشتم. می‌دانستم که بیشتر از هر کسی، مادر است که شکسته... از او خواستم که با بانو فاطمه معصومه سخن بگوید، بگوید که دخترش هم‌نام اوست، بگوید که هم سن و سال اوست، بگوید که تنها دخترش را دوست دارد، و بگوید که از خداوند بخواه که فاطمه بماند... .

پرده دوم: نذر

چه کنم؟ فاطمه ضربه مغزی شده و در حالت کماست. ممکن است که مدت‌ها در این حالت بماند، و ممکن است بازگردد، و آیا سالم و توانمند بازمی‌گردد؟ و اگر بازنگشت؟!

چه می‌توان کرد؛ جز دعا، و البته بردباری... نذر کنم! برای فاطمه خانۀ خودمان نذر کنم که کتابی درباره بانوی بانوان، فاطمه زهرا علیها السلام بنویسم. در حد توان خویش، به مقدار دانسته‌هایم، به اندازه اندیشه و زبان و قلمم، و البته بر پایه توفیق پروردگار. نذر کردم که خواهرم، سالم و بدون عوارض، از حالت کما بازگردد و شفا پیدا کند، و من کتابی درباره بانو بنویسم.

پرده سوم: شفا

فاطمه در پی یک عمل جراحی مغز چندساعته بازگشت، از حالت کما درآمد، به هوش آمد. خدا را شکر...

"وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ" ۱ و آن گاه که بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد. و اوست که مرا می‌میراند و پس از آن زنده می‌کند. و او که امید دارم به روز پاداش، گناهم بیمارزد. پروردگرم مرا حکمتی ببخش و مرا به شایستگان بپیوند. و برای من در آیندگان آوازه‌ای نیکو گذار.

چند ماهی عوارض و پیامدهای طبیعی ناشی از ضربه مغزی و عمل جراحی ادامه داشت، ولی به لطف خداوند، و دعای خیر مردان و زنان مومن، آن عوارض نیز پایان یافت و فاطمه به زندگی بازگشت. و حال نوبت آن است که به پیمان خویش پایبند باشم و نذرَم را به انجام برسانم.

پرده چهارم: بانو؛ طلوع درخشش، غروب

همیشه پیش از آنکه کتاب یا مقاله‌ای بنویسم، نام آن را برمی‌گزینم. پیامبر اکرم، حضرت فاطمه زهرا را "سيدة نساء العالمين" لقب دادند؛ آنچه که به پارسی می‌شود: بانوی زنان جهان. و همان گونه که سرور، سالار، و دیگر الفاظ مدح و ستایش در حالت اطلاق به برترین فرد خویش بازمی‌گردد؛ "بانو" نیز آن گاه که بدون هیچ قیدی بر زبان آید، به برترین بانو، دخت پیامبر اکرم، همسر علی مرتضی و مادر پیشوایان معصوم، فاطمه زهرا بازگشت می‌کند. و آن گونه که معروف است و روایات و گزارش‌هایی نیز بر آن دلالت دارد، آن حضرت در این جهان هجده بهار پیش ندید. پس کتاب را در هجده فصل تدوین نمودم و نام آن را چنین برگزیدم:

بانو فاطمه زهرا؛ طلوع، درخشش و غروب.

پرده پنجم: خدمتی بسزا برنیامد از دستم...

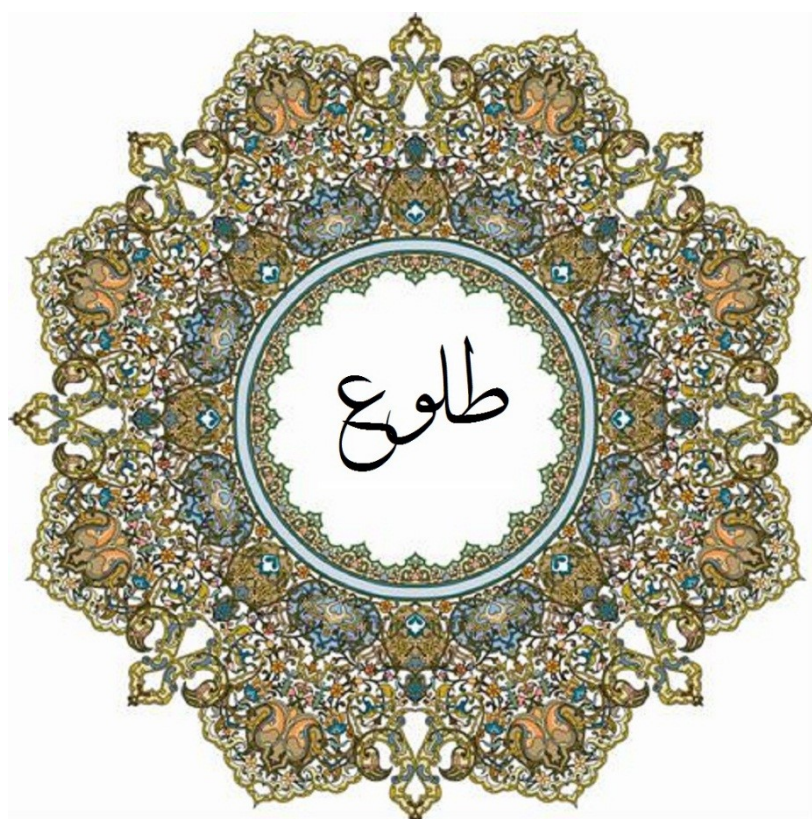
دشوار است، نمی‌خواهم آنچه دیگران نوشته‌اند را در کتابم بازنویسی کنم، نمی‌خواهم بدون تحقیق و پژوهش مطلبی را نقل کنم، نمی‌خواهم تنها برای ادای نذر کتابی بنویسم. و البته من چگونه می‌توانم برای بانوی جهانیان، فاطمه زهرا کتاب بنگارم؟! با کدام توان و وسع؟! با کدام دانش و دانسته؟! کتاب بنگارم؟! با کدام توان و وسع؟! با کدام دانش و دانسته؟! کتاب بنگارم؟!

آغاز کردم. و واژه به واژه، سطر به سطر، صفحه به صفحه نوشتم. بیش از پنج سال به طول انجامید! و نتیجه این شد که همینک می‌بینید: هجده فصل درباره بانو فاطمه زهرا که هر فصل نگینی نیز در درون خویش دارد.

دوست داشتم که چند بیتی از خواجه شیراز، مناسب حال بیاورم. و شاید در سرتاسر دیوان وی زیباتر و شایسته‌تر بدین مقام نباشد که:

چو ذره کر چه تحیرم، بین به دولت عشق	که در هوای زخمت چون به مهر بیوستم
اگر چه ز من عمرم، غم تو داد به باد	به خاک پای عزیزت که عهد شکستم
چگونه سر ز نجالت بر آورم بر دوست	که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم





در شش فصل؛ طلوع پرشکوه زهره زهرا، یادگار آفتاب
مصطفی، آینه ماهروی مرتضی، و مادر ستارگان آسمان امامت، را به
تماشا می‌نشینیم.

شیخ طوسی از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح روی به نمازگزاران کرد و فرمود: هر کس خورشید را از دست داد، به ماه دست یازد، و هر کس ماه را از دست داد، به فرقدان^۱ راه جوید.

برخاستیم و از پیامبر پرسیدیم که خورشید کیست؟ فرمود: خورشید من هستم. خداوند ما را به مانند ستارگان آسمان آفرید، هر کدام که پنهان شوند، دیگری طلوع کند. من خورشید هستم، آن گاه که من رفتم به ماه ره یابید.

پرسیدیم: ماه کیست؟ فرمود: برادرم، جانشینم، علی بن ابی طالب. پرسیدیم: فرقدان کیانند؟ فرمود: حسن و حسین. پس از آن مدتی سکوت کرد و فرمود: فاطمه همانا زهره است و عترت و خاندانم همراه با قرآن هستند و از آن جدا نمی‌شوند تا بر حوض (کوثر) نزد من در آیند.^۲

۱- دو ستاره درخشان در سمت قطب شمال که در پارسی به آنها "برادران" گویند.

۲- امالی شیخ طوسی، ص ۵۱۸. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۷۴.

بخش اول: پیشینان بانو

ابراهیم علیه السلام و هاجر

آن زمان که ابراهیم، بزرگ پرچمدار توحید، همسر و تنها پسر خود را در صحرای سوزان حجاز، در میانه سنگلاخ‌های بی‌آب و کوه‌های بی‌چشمه فرو گذاشت؛ رو به آسمان کرد که:

"ای پروردگار ما! من برخی از خاندان خویش را در دره‌ای بی‌کشت نزد خانه محترمت جای داده‌ام، تا نماز را برپای دارند! پس دل‌هایی از مردمان را به سویشان گرایش ده و از فرآورده‌ها روزیشان فرما، باشد که سپاس‌گزارند"^۱.

آسمان پرواغ است و زمین تشیده!

- آه، ابراهیم! من و یک کودک خرد؟! بی‌آب، بی‌بمراه؟! این بیابان مرک است!

مرد برخاسته است؛ بفرم! امر خداست! او چنین خواسته است! همراه شماست!^۲

ابراهیم به فرمان پروردگار فرزند و همسر را فرو گذاشت و از مرکب خویش نیز فرو نیامده برفت! ابراهیم آزموده می‌شود، هیچ مردی همسر خویش را تنها و بی‌پناه در بیابان وانمی‌گذارد! و هیچ پدری فرزندش را تشنه‌کام و بی‌سرپرست رها نمی‌کند! ولی ابراهیم وجود و حضور پروردگارش را آنچنان آشکار دریافته است که هاجر و اسماعیل را تنها و بی‌پناه نمی‌داند! او ایمان دارد که خدای هاجر و اسماعیل از همسر و پدر آن دو به ایشان مهربان‌تر و به حال آن دو آگاه‌تر است!

۱- ابراهیم، ۳۷.

۲- سال‌ها پیش داستان حضرت ابراهیم را از آغاز تا پایان بدین گونه سرودم. بی‌گمان سروده‌هایم در دیدی ادبی، کاستی‌های فراوان دارد، ولی هر چه هست جوشش دلدادگی و ارادت من است به درگاه ابراهیم، پدر یکتاپرستی و یکتاپرستان!

و نباید هاجر را نیز فراموش کرد، او در برابر فرمان خدای ابراهیم تسلیم است، نه در قرآن و نه در تورات؛ شکایتی، اعتراضی، و حتی پرسشی از او نقل نشده است! او تشنگی، گریه، ناله و درماندگی کودکش را می‌بیند، در صحرای تفتیده هفت‌دوره در پی سراب می‌دود، هر دور فرزندش را ناتوان‌تر از پیش می‌بیند و مویه‌اش را بی‌رمق‌تر می‌شنود، ولی جز ایمان و استواری و بردباری در او نمی‌یابیم. هاجر مانده است و پسر خردسال تشنه‌لبش و خدای شنوای بالای سرش!

آفتاب! سخت متاب! کوکوم شد بی‌تاب!

ای زمین! تو چرا سخت‌دلی؟ بشکن! اشکی ریز!

کوکوم ناله‌کند مادرم! آب کجاست؟

کوبی آب است بر سر آن کوه‌سياه! می‌دود تا سرکوه! نه، سراب است، سراب!

و بر آن کوه دگر... می‌دود گریه‌کنان نه، سراب است، سراب!

پسر ابراهیم! مویه آغاز کن!

آب، سراب؟! جگر مرا خراش... آب، آتش، مادرم...

بغض باجر بشکفت آه! خدای ابرام! آسمان بخل کند... وزین سنگ‌دل است

آب باگشته سراب... ناتوانند همه کلم کن یارب

و چه زیاست خدا... از دل تیره خاک روشنی آب دهد زن در شوق شود!

خداوند، هاجر و اسماعیل را به معجزه زمزم بزرگ داشت. به گزارش تورات، هاجر، پسرش را اسماعیل نامید و واژه اسماعیل بدین معناست که "خداوند می‌شنود" و این نامگذاری از آن روی بود که خداوند ناله آن کودک را در بیابان

شنید. در تورات می‌یابیم: "و خدا با اسماعیل بود و او در بیابان فاران بزرگ شد، در تیراندازی مهارت یافت و مادرش دختری از مصر برای او گرفت".^۱
ساکنان بیابان‌نشین حجاز از پرواز پرندگان و حرکت چرندگان دانستند که آبی در این نزدیکی پدیدار شده است، آمدند و آب آبادانی شد.

ولی پروردگار آزمونی دیگر برای ابراهیم و اسماعیل و هاجر پیش می‌آورد؛
آزمونی بس بزرگ‌تر! هر که در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند!

من و فرزند جوان روسوی قربانگاه بزمی نکرد چشم‌هایش پُراشک دست‌هایش لرزان

آدم‌ای جانان! و این هم پسرم تنها پسرم!

اسماعیل زانوزد چشم‌هایش خشود زلف‌هایش بر باد لب‌هایش را کاش می‌بوسیدم! پدر! فرمان بردار!

می‌درخشید، آسمان، رنگ خداست، و زمین غرق حضور، نور در نور شدم...

آی خدا! با نام تو، قربانی توست، و من فرمانبردار!

تیغ بران نیست؟! چه شکفت! تیغ را بر سنگ زنم! می‌شکافد آن را

او آمد! بس کن ابراهیم! تیغ در پنجه توست و به فرمان من است!

توپیر وز شدی بچنین اسماعیل! من نه خون می‌خواهم و نه قربانی را خریدار توام!

سال‌ها گذشت، آن کودک جوانی برومند شد، و دعای پدر هر روز بیشتر بر سرش سایه می‌افکند و مردمان نزد او گرد می‌آمدند. بار دیگر پدر به حجاز آمد تا خانه توحید را بازسازی کند. و چنین کردند، پدر و پسر. و باز پدر یکتاپرستی‌دست به نیایش برداشت که:

۱- تورات، سفر پیدایش، فصل ۱۶ و ۲۱.

"وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا
إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ".^۱

و آن گاه که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را برمی‌افراشت، (گفتند):
پروردگاران، از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوای دانایی.

خانهای خواهیم ساخت؛ در شهر سلام، و خیابان طلوع، در آن سوی خون، ابتدای خورشید، کوی دل در

دام خانهای از سایه‌ت می، و پر از نقش سپید، بر تراز هر دو سرا، خانهای بی‌دیوار!

خداوند ابراهیم را پیشوای مردمان قرار می‌دهد، زیرا در این آزمون‌ها
سربلند برون آمده است. ولی مگر می‌توان نقش هاجر را در این سربلندی جاودانه
نادیده گرفت! ابراهیم به همراه هاجر و اسماعیل، ابراهیم شد و پیشوای مردمان و
بزرگ‌قهرمان یگانه‌پرستی!

و اگر ابراهیم پدر یکتاپرستان باشد - که البته چنین است - هاجر مادر ایشان
است. مادری که آب و هوای دلنشین شام را وامی‌گذارد و در گرمای توان‌فرسای
حجاز خیمه‌نشین می‌شود، همسری چون ابراهیم را دیگر در کنار ندارد، فرزندش
را در خردسالی در خشک‌کامی مرگ و در جوانی در میانه قربانگاه می‌بیند و
بردباری پیشه می‌کند، تنها و تنها چون همه اینها به خواست پروردگار است.

ابراهیم و هاجر، و پس از آن دو، اسماعیل، اجداد بانو هستند. بانو داستان
آنها را می‌داند، به آنها افتخار می‌کند، و از آنان می‌آموزد. آری، بانو از چنین
درخت استوار، برافراشته و پاکیزه‌ای ریشه گرفته است.

عبدالله و آمنه عليهما السلام

ابراهیم، دوست خداست، خلیل الرحمن است. آنچه که خداوند خواسته به انجام رسانده است و البته او هم از خداوند خواسته‌هایی دارد:

"رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ ارِنَا مَنَاسِكَ وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ".^۱ پروردگاران و ما دو را تسلیم در برابر خویش و از دودمان ما، امتی تسلیم در برابر خویش قرار ده، و کردار دینی (مناسک حج) ما را به ما بنمایان و بر ما ببخش که همان تو توبه‌پذیر مهربانی. پروردگاران و فرستاده‌ای در آنان برانگیز (که) آیات را بر آنان برخواند و کتاب (آسمانی) و حکمت به آنان آموزد و آنان را پاکیزه سازد، بی‌گمان تویی شکست‌ناپذیر خردورز.

دعای ابراهیم پذیرفته شده است، ولی چه هنگام به انجام می‌رسد؟! چه هنگام از دودمان ابراهیم و اسماعیل امتی به هم خواهد رسید که همچون آن دو، "مُسْلِم" باشند و تسلیم فرمان حق؟! و چه زمان فرستاده‌ای در میان اسماعیلیان برخواهد خاست که آیات خداوند را برخواند و آنان را بیاموزاند و پاک‌منش سازد؟! فرزندان اسماعیل گسترده شده‌اند، زندگی در بیابان آنان را از سویی استوار، شجاع و آبدیده نموده است، و البته از سویی دیگر به دور از فرهنگ و دانش، با منشی خشن و ناهنجار.

شمع یکتاپرستی ابراهیمی نیز در میانه خدایان دست‌ساخته رو به خموشی گذاشته بود. دیگر انگشت‌شمار مردان و زنانی یافت می‌شدند که بر بت سجده نکرده و مستی شراب نچشیده و دامن پاک نگه داشته باشند.

پروردگارا! دعای ابراهیمت چه شد؟! پس کجاست آن فرستاده ابراهیم‌منش و اسماعیل‌روش تا خانه توحید از پلیدی بت بروبد؟! و در میان اسماعیلیان

پاکدامنی، نرم‌خویی، راستگویی و امانت‌داری را جایگزین زشت‌کاری، خشونت، فریب‌کاری و خیانت نماید؟!!

بیش از ششصد سال از آخرین پیام و پیامبر می‌گذشت. مسیح، کلمه خداوند زنده، آمده بود. و مردمان سه سال بیشتر تابش نیاوردند، گویند او را گرفتند و پس از شکنجه بسیار بر صلیب کردند!

آیا خداوند فرستاده دیگری خواهد فرستاد؟! دعای ابراهیم هنوز به انجام نرسیده... هنوز پیامبری از میان اسماعیلیان برنخاسته است.

دودمان اسماعیل یکسان نبودند؛ یکی پاک‌سرشتی روشن‌منش، دلیر، و بر آیین نیای خویش ابراهیم... دیگری تاجری مشغول به گردآوری طلا و نقره و دیبا و اسب و شتر... و سومی اهریمنی که از سر نادانی مردمان، نام و نانی فراهم می‌کند.

در دسته اول هاشم را می‌یابیم، نامش عمرو است. او راهشم لقب دادند، از آن روی که گرسنگان را به نان و گوشت سیر می‌کرد. وی زائران خانه خدا را جای می‌داد و محترم می‌داشت، آب و غذا و امنیت مردمان را بر عهده می‌گرفت، او بر آیین ابراهیم پابرجا بود و از پلیدی‌ها به دور. دودمان او، بنی‌هاشم، برترین تیره اسماعیلیان به شمار می‌آیند.

برترین فرزند هاشم، عبدالمطلب است. در زمانه او، برخی بر اساس غرور یا تعصب خوش نداشتند که همسران پدرشان به همسری مرد دیگری درآید. بنابراین همسران پدر (نامادری) را خود به عقد خویش درمی‌آوردند، و از آنجا که این ازدواج خوشایند هیچ کس نبود آن را "نکاح مَقْت" می‌نامیدند: ازدواج خشم! عبدالمطلب از این گونه ازدواج نهی می‌کرد. عبدالمطلب طواف به کعبه را که در آن زمان شماری نداشت، هفت دور قرار داد. وی چاه زمزم را که به دلایلی سر بسته بود، باز گشود و آن را "سقاۃ الحاج" نامید. وی آن گاه که گنجی یافت،

یک پنجم آن را در راه خدا صرف نمود، و دیه آدمی را صدشتر قرار داد تا دامنه خون خواهی و خون ریزی پایان پذیرد.^۱

در روایات تاریخی آمده است که عبدالمطلب نذر کرد که اگر خداوند بدو ده پسر عنایت کند، یکی را برای به درگاهش قربانی کند! این نذر از چه روی انجام گرفته است؟! در هیچ یک از ادیان الهی، آدمی قربانی نمی‌شود. پس فرمان خداوند به قربانی نمودن اسماعیل و نذر عبدالمطلب چه معنا دارد؟!

بی‌گمان بت‌پرستان گاه و بیگاه کودکان خویش را در برابر تندیس‌های خداپنداشته شده سرمی‌بریدند و خون آن بیگناهان را بر سر و روی بت‌ها خویش می‌ریختند. کردار ابراهیم و عبدالمطلب در برابر زشت‌کاری بت‌پرستان معنا می‌یابد؛ تنها خداوند شایسته پرستش و پیشکش کردن قربانی است، نه صورتک‌های بیجان و تندیس‌های بی‌شعور! و آدمی نباید قربانی شود، که گوسفند و گاو و شتر قربانی شوند تا هم تسلیم و سرسپردگی شما در برابر خداوند آشکار شود و هم تهیدستانی طعام یابند.

آن گاه که پسران عبدالمطلب به ده شماره رسیدند، پیمان‌ش با خداوند را به یاد آورد. در حضور قریشیان بین ده پسر خویش سه بار قرعه انداخت و در هر سه بار عبدالله نامزد قربانی شدن شد! عبدالله دوست‌داشتنی‌ترین فرزند عبدالمطلب است. او خود آماده قربانی شدن است، ولی همگان از قربانی شدن وی ناخشنودند. به عبدالمطلب پیشنهاد می‌کنند که بین عبدالله و شتران قربانی قرعه بیاندازد، و چون بین عبدالله و صد شتر قربانی قرعه می‌افکنند، باز سه بار قرعه به نام شتران می‌افتد. عبدالمطلب صد شتر برای خدا قربانی می‌کند و عبدالله دومین قربانی خداست از دودمان ابراهیم.

عبدالله، در جامعه آلوده حجاز، نیک‌سیرت و پاک‌دامن به جوانی می‌رسد. پدرش دختری از عموزادگان خویش برای وی در نظر می‌گیرد: آمنه دختر وهب

۱- امام رضا علیه السلام در حدیثی این پنج را سنت‌های عبدالمطلب می‌شمارد که اسلام نیز آنها را پذیرفته است. رک. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۱۲.

فرزند عبدمناف برای عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف. ازدواج شکل می‌گیرد و آمنه باردار می‌شود، ولی عبدالله در راه تجارت به شام به سختی بیمار می‌شود و پیش از آنکه فرزندش را ببیند از دنیا می‌رود و در یثرب به خاک سپرده می‌شود. آمنه فرزندش را به دنیا می‌آورد، مدتی فرزند را سرپرستی می‌کند، ولی اندوه از دست دادن همسری همچون عبدالله بر آمنه سنگین است. آمنه گاه‌گاهی به یثرب می‌رود تا بر آرامگاه عبدالله آرام گیرد و با بستگان مادری نیز دیداری تازه کند که در یکی از همین سفرها در منزلگاه ابواء، در میانه راه یثرب و مکه، به عبدالله می‌پیوندد و فرزند خردسالش را تنها می‌گذارد.^۱

آمنه و عبدالله، پدربزرگ و مادر بزرگ بانو هستند. هر دو خداپرست و بر آیین نیای خویش ابراهیم، پدربزرگ همچون اسماعیل قربانی خداوند قرار گرفته است و مادر بزرگ همسری باوفا و پرهیزگار، او بنده خدا نام گرفته و این ایمان آورنده...

محمد ﷺ و خدیجه علیها السلام

نه بر بتی سجده می‌کرد، نه دامن به زشت‌کاری و نه لب به می و نه دست به خیانت می‌آلود. به امانت و راستگویی مشهور بود و به بزرگواری و بخشش. کعبه را بزرگ می‌داشت و بر دور آن طواف می‌کرد. چهره‌اش را بنگر؛ رخساره‌ای گرد، سرخ و سفید و درخشان می‌نماید، پیشانی بلند، چشمانی سیاه و درشت، با ابروانی پرپشت ولی نه به هم پیوسته. بیشتر بر زمین می‌نگریست، و نه خیره در دیگران. دهانی کشیده و دندان‌هایی یکسان و به نظم در کنار هم نشسته. موی سر پرشکن و بلند و تا نرمی گوش. گردنی افراشته و سپید چون دستگیره آبریزی نقره‌ای. نه دراز قامت و نه کوتاه، قامتی به تناسب. چهارشانه، درشت استخوان. قدم بلند برمی‌داشت ولی نه به عجله، که به وقار و آرامش، و گویی در سرازیری

۱- گزارش‌های تاریخی درباره وفات بانو آمنه متفاوت است؛ ایشان بیست و هشت ماه، چهارسال و یا شش سال پس از تولد پیامبر اسلام از دنیا رفته است.

می‌آید. تا نیازی نبود سخن نمی‌گفت، سخنی استوار و پرمعنا، نه کسی را نکوهش می‌کرد و نه زشتی بر زبان می‌آورد. خنده از لبانش پیشتر نمی‌رفت، و خشمش بدان بود که روی برگرداند و چشم فروبندد.^۱

وعده پروردگار به ابراهیم، و خبر موسی، و بشارت مسیح پدیدار شد. محمد ﷺ، فرزند عبدالله و آمنه، به هنگام ظهر جمعه، هفدهم ربیع الاول ۵۷۱ سال پس از میلاد مسیح، به روز هفدهم دیماه چهل و دومین سال پادشاهی انوشیروان بر ایران، در شهر مکه دیده به جهان گشود.^۲ مادر، خبر ولادت وی را برای پدر بزرگ فرستاد. عبدالمطلب به آغوشش گرفت و به خانه کعبه درآمد و برایش دعا کرد.

هفت روز از مادرش آمنه شیر خورد. به روز هفتم عبدالمطلب برای نواده خویش قوچی قربانی نمود و وی را "محمد" و "احمد" نامید که "پسندیده، ستایش شده" معنا دارد. و چون از او معنای نام را پرسیدند، گفت: آسمانیان و زمینیان ستایشش گویند.

محمد مصطفی را برای شیرخواری به ثویبه سپرد. ثویبه، پیشتر حمزه فرزند عبدالمطلب و جعفر فرزند ابوطالب را نیز شیر داده است، و این سه برادر رضاعی‌اند. و پس از ثویبه، حلیمه از طایفه بنی‌سعد از اعراب هوازن، آن حضرت را شیر داد. محمد تا چهارسالگی نزد حلیمه و فرزندانش عبدالله و انیسه و شیماء، و در میان بادیه‌نشینان می‌زیست. شجاعت، ساده‌زیستی، سخت‌کوشی و زبان‌آوری از ویژگی‌های بادیه‌نشینان عرب بود که موجب می‌شد خاندان‌های عرب شهرنشین، فرزندان خردسال خویش را چندسالی به بادیه‌نشینان بسپارند.

۱- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

۲- مشهور شیعیان و برخی از اهل تسنن تاریخ میلاد پیامبر را چنین می‌دانند. بیشتر اهل تسنن و برخی از شیعیان (مانند مرحوم کلینی) میلاد آن حضرت را دوازدهم ربیع الاول دانسته است.

حلیمه از فرزند مکه خاطراتی بس شیرین و شگرف دارد. وی روزی را به یاد دارد که می‌خواست محمد سه‌ساله را با فرزندانش همراه کند و به صحرا بفرستد. چند سنگ و مهره را در نخی پیچید و بر گردن وی آویخت. محمد لب به سخن گشود که این سنگ‌ها چیست؟! و حلیمه گفت: این‌ها تو را از چشم زخم و رویداد بد پاسبان است. او سنگ‌مهره‌ها را از گردن باز کرد و به دایه خویش فرمود: مادر دست نگه دار، آن کس که مرا حفظ کند، همراهم هست.^۱

پیامبر شش‌ساله بود که به همراه مادرش آمنه و خادمه‌اش ام‌ایمن، به سوی یثرب رفت تا بستگان مادریش را دیدار کند. به هنگام بازگشت و در منزلگاهی به نام ابواء، آمنه در پی بیماریش، از دنیا رفت و در همان مکان به خاک سپرده شد. عبدالمطلب یادگار فرزند خویش را به سرپرستی گرفت، ولی وی نیز پس از دو سال روی از جهان برتافت. و محمد هشت ساله، یتیم قریش نام گرفت. عمران فرزند عبدالمطلب مشهور به ابوطالب، پس از پدرش، برادرزاده خویش را حمایت نمود.

محمد ﷺ، مانند بیشتر بنی‌هاشم، بر دین ابراهیم خلیل الله، آیین حنیف بود؛ دین استوار، به دور از کژی و آلودگی. وی مانند دیگر ابراهیمیان، در برابر بت کرنش نمی‌کرد، خانه کعبه را بزرگ می‌داشت و هفت دور بر دور آن طواف می‌نمود، از خون و خوک و مردار و شراب دوری می‌جست، و هیچ گاه زبان به دروغ و دشنام و هجو نمی‌آلود.

گاه و بیگاه که مسافران یا اهالی مکه حیوانی در کنار بت خویش قربانی می‌کردند و گوشت آن قربانی را خوراک می‌ساختند، کمتر کسی بود که از لذت این سفره بگذرد. و محمد از این "کمتر کسان" بود که از قربانی بت‌ها و درآمد قمار نمی‌خورد. وی سالی یک‌ماه از مردم کناره می‌گرفت و در تنهایی با خدای خویش مناجات می‌نمود که این مناسک را "تَحَنُّثٌ" می‌نامیدند. روزگار بر ابوطالب

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۹۲. علامه مجلسی این حدیث را از کتاب "المنتقى فی مولد المصطفى" از محمد بن مسعود کازرونی، محدث عامی م. ۷۵۸ نقل می‌کند.

سخت شد، شیخ قریش عائله‌مند است و کم‌درآمد و البته سالخورده که دیگر نمی‌تواند برای تجارت به شام برود.

در مکه، بانو خدیجه دختر خویلد به پاکدامنی و سخاوت و بزرگواری شهره بود. او را طاهره لقب داده بودند، زیرا در آن زمان که زنانی بر در خانه‌هایشان پرچم‌های سرخ برافراشته بودند، وی پیراسته و پاکدامن بود. و در آن زمان که ثروتمندان در اندیشه رباخواری و فریب و سود بیشتر بودند، وی برای تهیدستان و یتیمان و بیوه‌زنان سفره می‌انداخت تا آنجا که وی را مادر یتیمان و تنگدستان نامیده بودند.

ابوطالب اندیشید که فرزندبرادرش را به خدیجه معرفی کند، چه کسی راستگوتر و درست‌کارتر از محمد در مکه می‌زید، و چه کسی برای تجارت بهتر است از راستگوی امانتدار! و شاید خدیجه بود که مردی امین و درست‌کردار را می‌طلبید تا رهبری کاروان تجاریش را به عهده گیرد. محمد جوان به همراه میسره، پیشکار خدیجه، راهی شام شدند. خدیجه^۱ دخت خویلد، فرزند اسد، فرزند عبدالعزی، فرزند قصی. و در جناب قصی نسب پیامبر و خدیجه به یکدگر می‌رسد. خویلد، دلیرمردی بود که در برابر پادشاه یمن ایستاد، تا حجرالاسود، یادگار ابراهیم و اسماعیل، را از مکه و کعبه به غارت نبرد. و مادر خدیجه، فاطمه نام داشت، بانویی مومن و پارسا و ابراهیمی.

۱- در سن و ازدواج خدیجه پیش از پیامبر بین تاریخ‌نویسان و اهل حدیث اختلاف است. برخی بر این باورند که آن بانو به هنگام ازدواج با پیامبر، چهل ساله بوده و دوبار پیش از پیامبر ازدواج نموده و از همسران پیشینش دو دختر به نام زینب و ام‌کلثوم داشته که در خانه پیامبر رشد نمودند و به همسری عثمان درآمدند. و برخی بانو خدیجه را به هنگام ازدواج با پیامبر بیست و هشت ساله و دوشیزه دانسته‌اند و زینب و ام‌کلثوم را دختران هاله، خواهر خدیجه می‌دانند. به هر روی، سن یا دوشیزه بودن یا نبودن آن بانو در برابر ایمان، برهیزگاری و بزرگواری آن بانو، قابل توجه نیست.

اسد، پدربزرگ بانو خدیجه، هموست که پیش از اسلام، در مکه، با گروهی از دلیران و رادمردان، پیمان جوانمردان، "حلف الفضول" را پایه نهاد. جوانمردان مکه، سوگند خوردند که حق هیچ صاحب حقی در مکه پایمال نشود، ستم و ستمگری گردن نکشد، و مال و جان مردمان در امان ماند. پیامبر اکرم در جوانی بدین پیمان پیوسته بود و بعدها فرمود: من در خانه عبدالله بن جدعان به پیمانی پیوستم که اگر هم اکنون بدان خوانده شوم، پاسخ گویم، و من این پیمان را از شتران موی سرخ (دارایی مطلوب عرب) بیشتر دوست دارم.

بی تردید خدیجه می دانست به زودی پیامبری برانگیخته می شود؛ خاتم و خاتم انبیاء، مَهر نگین و پایان پیامبران. پدر، عمو، و عموزادگان وی با کتابهای پیامبران پیشین آشنا بودند و خداپرست. عموزاده اش، ورقه فرزند نوفل فرزند اسد، مومنی مسیحی است، آشنا به تورات و انجیل و زبور. همو که پیش از ظهور پیامبر، بت پرستان مکه را از پرستش بتها باز می داشت. و در سفر شام نیز میسره بسیار دیده بود و شنیده بود که محمد مصطفی همان پیامبر عربی از دودمان اسماعیل خواهد بود. محمد و خدیجه، مرد و زنی از دودمان اسماعیلی که از محیط آلوده و خرافی حجاز و مکه برکنار نشسته بودند، یکدیگر را یافتند. و خدیجه، مَهر خویش بر مصطفی آشکار نمود. سالها پس از این پیامبر خود می فرمود: هیچ کارفرمایی بهتر از خدیجه نیافتم، هر گاه من و همکارم از تجارت وی باز می گشتیم، هدیه ای برای ما کنار گذاشته بود.^۱

آیا این خدیجه بوده است که به واسطه خواهرش، هاله، یا بانویی به نام نفیسه، دلبستگیش را به محمد مصطفی خیر داده... یا خود بی واسطه، از او دعوت نموده که به رسم خواستگاری نزد ورقه برود. به هر روی، ازدواج زنان عرب، همواره به دست مردان خاندانشان بود؛ پدر، برادران، عموها و عموزادگان. و بر اساس همین رسم، ابوطالب، عمو و پشتیبان محمد مصطفی، نزد ورقه، عموزاده خدیجه، به خواستگاری آمد. ابوطالب در مجلس خواستگاری بر پای ایستاد و

سخن گفت: "سپاس و ستایش از آن پروردگار این خانه (کعبه) است که ما را از دودمان ابراهیم و اساعیل قرار داد و ما را در حرم امنی جای داد و ما را بر مردم فرمانروا قرار داد و این سرزمین را برای ما مبارک نمود. فرزندبرادرم، هیچ مردی از قریش با او سنجیده نشود، مگر آنکه بر او برتری یابد. هیچ مردی در آفرینش با او همسان نباشد. به پروردگار این خانه سوگند، او بهره‌ای بزرگ، آیینی برتر و اندیشه‌ای کامل دارد. هرچند مالی ندارد، ولی مال عطایی آینده و سایه‌ای رونده است. و او خدیجه را خواهان است و خدیجه او را... و نزد تو آمدیم تا به رضایت و فرمان خدیجه وی را به همسری محمد بگیریم و کابین وی را من می‌پردازم."

ورقه به سخن برخاست: "سپاس خداوند را که ما را همان گونه که گفتی قرار داد و ما را بر آنان که گفتی، فضیلت داد، پس ما سرور و رهبر عرب هستیم. و کسی برتری شما را منکر نیست. ای گروه قریش گواه باشید که من خدیجه دخت خویلد را به کابین چهارصد دینار به همسری محمد درآوردم."

بانو خدیجه چهار دختر به نام‌های زینب، ام‌کلثوم، رقیه^۱ و فاطمه، و دو پسر به نام‌های قاسم و عبدالله به دنیا آورد. قاسم، نخست‌زاده پیامبر و خدیجه، در کودکی از دنیا برفت، آن گاه که هنوز شیرخواریش به پایان نرسیده بود. بانو خدیجه اندوهناک بود و دل غمین، پس به همسر خویش عرض کرد: شیر قاسم هنوز در سینه‌ام جریان دارد، کاش خداوند او را زنده می‌داشت تا شیرخواریش به پایان می‌رسید. و پیامبر فرمود: در بهشت شیرخواریش به انجام می‌رسد. بانو خدیجه گفت: اگر چنین می‌دانستم، از دست دادن فرزندم بر من آسان می‌گذشت. و پیامبر فرمود: اگر می‌خواهی، از خداوند بخواهم که صدای قاسم را

و



۱- درباره این بانوان سه نظریه وجود دارد: این سه فرزندان پیامبر و خدیجه هستند، فرزندان خدیجه از همسران پیشین اویند و پیامبر ناپدری آنان است، فرزندان خواهر خدیجه اند که نزد آن بانو می‌زیستند و پیامبر آنان را سرپرستی می‌نمود.

بشنوی. و بانوی ایمان عرض کرد: خیر، خداوند و فرستاده‌اش را راستگو می‌شمارم.^۱

و البته خانواده محمد و خدیجه، عضوی دیگر یافت؛ علی فرزند ابوطالب. سالی سخت بر مردم مکه می‌گذشت، و بیشتر از همه بر ابوطالب. محمد امین به عمومی خویش، عباس پیشنهاد کرد که هر یک فرزندی از ابوطالب به خانه ببرند. عباس جعفر را، و محمد امین، علی را به سن هفت‌سالگی به خانه خویش بردند.



در تفسیر آیات "الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقْبَلُكَ فِي السَّاجِدِينَ"^۲، جلال‌الدین سیوطی از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: "لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَنْقُلُنِي مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّيِّبَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ مُصَفًّى مُهَذَّبًا لَا تَشْعَبُ شُعْبَاتٍ إِلَّا كُنْتُ فِي خَيْرِهِمَا"^۳. خداوند همواره مرا به دور از آلودگی و کدورت از مردان پاک‌سرشت به زنان پاک‌دامن انتقال داد، نسل آدمی هر گاه دو بخش می‌شد، خداوند مرا در بهترین بخشش قرار می‌داد.

۱- لما هلك القاسم قالت خديجة: يا رسول الله، درت لبينة القاسم، فلو كان الله أبقاه حتى يتم رضاعه قال: إن إتمام رضاعته في الجنة. فقالت: لو أعلم ذلك يا رسول الله ليهون علي. فقال: إن شئت دعوت الله تعالى، فأسمعك صوته. فقالت: بل أصدق الله تعالى ورسوله. سنن ابن ماجه، ج ۷، حدیث ۱۵۷۹.

۲- "آن کس که تو را در آن حال که برمی‌خیزی و آمد و شد تو را در سجده‌کنندگان، می‌بیند." شعراء، ۲۱۹-۲۱۸.

۳- الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۱۸.

شهاب‌الدین آلوسی نیز در تفسیر این آیه می‌نویسد: "و بدین آیه بر ایمان پدر و مادر پیامبر اکرم استدلال شده است، همان گونه که بیشتر اهل سنت چنین باور دارند. و من از آن بیم دارم که کسی که درباره آن دو به بدی سخن گوید، به کفر گرفتار شود."^۱

و شیخ مفید می‌نویسد: "پدران پیامبر اکرم تا آدم بر اساس ایمان به خداوند، یکتاپرست بودند. همانگونه که شیخ صدوق نوشته است. و همه شیعیان بر این مطلب اتفاق دارند."^۲

بخش دوم: تولد فاطمه زهرا علیها السلام

پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

سال به سال و ماه به ماه، محمد امین بر عبادت و اندیشه و گوشه‌گیریش افزوده می‌شد. محمد، فرزند مکه است، ولی نه مکه پر از شراب و آلودگی، او فرزند کعبه است، ولی نه کعبه پر از بت و صورتک. او فرزند مکه و کعبه ابراهیم و اسماعیل است، فرزند یکتاپرستی و پاکدامنی.

پس از مکه کناره گرفت، بر بالای کوهی سخت و پُرپرَتگاه در حومه مکه رفت. غاری کوچک که روی به کعبه و مسجدالحرام داشت و درون غار جای نشستن یک نفر که بنشیند و بنگرد؛ جوانان عرب را که به مستی قدم برمی‌دارند یا به بیهودگی ایستاده و یا به قمار نشسته‌اند. و مردان عرب را که به خونریزی و غارت برخاسته یا به یاوه‌سرایی سرگرم یا به رباخواری نشسته‌اند و یا دورتادور

۱- "و استدلال بالآیه علی ایمان أبویه صلی الله علیه و آله و سلم، كما ذهب إليه كثير من أجلة أهل السنة، و أنا

أخشى الكفر علی من يقول فيهما رضی الله تعالی عنهما". روح المعانی، ج ۱۴، ص ۳۷۸.

۲- "آباء النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلى آدم عليه السلام كانوا موحدین علی الإيمان بالله، حسب ما ذكره أبو جعفر،

و علیه إجماع عصابة الحق". تصحيح اعتقادات الشيعة، ۱۳۹.

بت‌ها می‌چرخند و بر نادانی خویش کف می‌زنند و سوت می‌کشند. و زنان عرب را، در راه ایستاده یا بر در خانه نشسته، تا ثروتمندی بیاید و او را به چند سکه سیاه ... و جادوگران و کاهنان را که بر موج نابرداری و جهل مردمان، سوار شدند و در نبود نور ایمان پَر باز کرده‌اند و اوج گرفته‌اند. و البته مردان و زنانی را که به بردگی گرفته شده‌اند و تا پایان عمر، کمر به بار این و آن فسرده‌اند و پس از آنان نیز فرزندان‌شان و فرزندانِ فرزندان‌شان، آزادی را به خواب هم نمی‌توانند دید.

و محمد مصطفی آن سوتر را نیز می‌نگریست؛ ایران، بزرگ پادشاهی آریاییان را، پادشاهانی سست‌عنصر و بی‌لیاقت یا تندخو و خودرایی که تا نفس می‌کشند و جان در بدن دارند، خود را مالک همه چیز ایران و ایرانی می‌دانند. شاهانی که فره ایزدی را به چنگ آورده‌اند، و به نام آسمان بر زمین حکم می‌رانند. زمامدارانی که هیچگاه خطا نمی‌کنند و همواره "اعلاحضرت" اند و "مالک الرقاب" و "ظل الله" و... و موبدانی که به جای ستایش ایزد بی‌همتا به ستایش زر و زور و تزویر برخاسته‌اند، تاج از سر شاهی برمی‌دارند و بر سر شاهی دگر می‌گذارند. و دشوارترین تکلیف‌ها و کفاره‌ها را بر دوش یزدان‌پرستان می‌نهند. و هر کس جز به جایگاه پدریش جایگاهی ندارد و دانش و دانش‌آموزی ویژه شاهزادگان است و بزرگ‌خاندان‌ها.

و محمد ﷺ روی به باختر می‌گرداند، مسیح عليه السلام، کلمه خدای زنده، فرزند مریم، که سه سال بیشتر حضور پیامبریش را تاب نیاوردند و خداوند وی را از زمینیان برگرفت. و حال آیین مسیح، بازیچه اسقفان و کشیشان شده تا در نشست‌های خویش یگانه را سه‌گانه کنند و بر جای مسیح، پولس را بنشانند و شریعت را به کناری نهند و در لباس دین مسیح رو به آیین میترا بگذارند.

و محمد بر گوشه و کنار، یهودیان را می‌دید، بیشتر کینه‌توز و قدرت‌طلب و مال‌دوست، و کمتر به انتظار پیامبری دیگر که "شاید" پیرویش کنند.

و می‌دید بسیار مردمان را در دور و نزدیک که فاصله بسیاری با حیوانات ندارند، و زندگی‌شان خورد و خواب و بازی است و جنگ!

و خدای آسمان و زمین، این همه را می‌دید و دیدن محمد را نیز، و بر دل و درون او آگاه بود. سال‌ها پس از آن، محمد به مردم گفت: پیشتر نه بتی پرستیدم و نه به شرابی لب آلوده نمودم، می‌دانستم آنچه مردم بر آنند کفر است و آلودگی، ولی ایمان نو و کتاب نوین را نمی‌دانستم.^۱

محمد مصطفی، چهل ساله شد و خداوند خواست تا وعده‌اش به ابراهیم را به انجام رساند: پیامبری در فرزندان اسماعیل برانگیزد تا "آیات الهی را بر آنان برخواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و آنان را پاکیزه نماید".^۲ در بیست و پنجم رجب، محمد ﷺ درون حراء، صدایی سهمگین، روشن و نافذ شنید:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ."^۳

مدتی نگذشت که مردم حجاز صحنه‌ای در مسجدالحرام می‌دیدند و صدایی می‌شنیدند، بس شگرف! کامل مردی پیش می‌ایستد، جوانی پشت سر وی، و بانویی پشت سر آن دو، هر سه رو به شمال غربی، رو به سوی مسجدالاقصی، ایستاده می‌خواندند:

"به نام خداوند مهرگستر مهربان. سپاس و ستایش از آن خداست، پروردگار جهانیان. آن مهرگستر مهربان. دارنده روز پاداش. تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. ما را به راه راست و استوار رهنمون باش. راه آن کسان که ایشان را بهره دادی، نه (راه) آن کسان که بر ایشان خشم گرفته شده و نه (راه) گمراهان."

۱ - "و ما زلت أعرف أن الذي هم عليه كفر و ما كنت أدري ما الكتاب ولا الإيمان".

الدرالمنثور، ج ۹، ص ۸۴.

۲ - بقره، ۱۲۹.

۳ - بخوان، به نام پروردگارت که تو را آفرید، آدمی را از خون بسته شده آفرید، بخوان و پروردگارت گرامی‌ترین است، آن کس که به (وسیله) قلم آموزاند، به آدمی آنچه را نمی‌دانست، آموزاند. علق، ۵-۱.

و آن سه نفر، رو به سوی مسجد اقصی، تعظیم می‌کردند و سپس پیشانی بر خاک می‌سودند. این سه نفر، بر آیینی نوین‌اند، چشمه جوشید، زلال وحی روان شد، پیام، پیامبر، کتاب، شاهرهی نوین به روشنایی و حقیقت. و نخست مردی که این دعوت را پاسخ گفت، علی علیه السلام و نخست بانو، خدیجه علیها السلام است.

می‌لاد بانو فاطمه علیها السلام

آخرین فرزند محمد مصطفی و خدیجه کبری، "فاطمه" پس از بعثت پیامبر و در بیستم جمادی الثانی به دنیا آمده است.^۱ اخبار و احادیثی در کتب شیعه و اهل تسنن درباره می‌لاد بانو وارد شده است. مفاد این احادیث را می‌توان فهرست‌وار چنین برشمرد:

۱- در معراج، به پیامبر اکرم خرما و سیبی بهشتی داده شد، پیامبر آن خرما و سیب را تناول می‌کند، و آن میوه بهشتی سرچشمه آفرینش بانو می‌شود. از این روست که پیامبر اکرم آن بانو را "حوراء انسیه" نامید و می‌فرمود: "کُلُّهَا

۱- شیعیان بیشتر تولد بانو را پنجم بعثت و برخی (همچون شیخ مفید) دوم بعثت می‌دانند. عموم اهل تسنن می‌لاد آن حضرت را پنج سال پیش از بعثت می‌دانند و عمده دلیل آنان چنین است که بر اساس گزارش‌های تاریخی، بانو در سالی به دنیا آمده است که قریش خانه کعبه را تعمیر می‌نمود. بیشتر تاریخ‌نگاران تعمیر کعبه را پنج و برخی پانزده سال پیش از بعثت دانسته‌اند. محقق اربلی روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که بانو پنج سال پس از بعثت و همان سال تعمیر مکه به دنیا آمده است. خانه کعبه در گودی قرار گرفته و دورتادور آن را کوه‌ها گرفته‌اند. باران‌های حجاز نیز استوایی، تند و موجب سیلاب است. آسیب دیدن کعبه از سیل‌های ممکن است بارها اتفاق افتاده باشد؛ پانزده و پنج سال پیش از بعثت و پنج سال پس از آن.

اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي^۱، هر گاه به بوی بهشت مشتاق می‌شوم، دخترم (فاطمه) را می‌بویم.

دو نکته در حاشیه این روایات لازم به تذکر است.

نخست آنکه برخی از محدثان اهل تسنن این احادیث را موضوعه و دروغین دانسته‌اند، بدین پندار که اسراء و معراج پیامبر شش ماه پیش از هجرت و به یقین پس از میلاد حضرت زهرا روی داده است.^۲

ولی این سخن به دو دلیل نادرست است. اول آنکه اهل حدیث و تاریخ در زمان معراج اختلاف دارند. معراج را شش ماه، یکسال و یا هجده ماه پیش از هجرت دانسته‌اند، در برخی احادیث آمده است که در شب معراج، جناب ابوطالب در پی پیامبر بود و وی را می‌جست.^۳ و در برخی روایات نیز سخن از آن است که پیامبر اکرم از شعب ابی‌طالب به معراج رفته است. بنابراین دست روایات، معراج پیش از سال دهم بعثت روی داده است. دوم آنکه بر اساس آیات سوره نجم و روایات معراج، پیامبر اکرم پیش از یکبار به معراج رفته‌اند و شاید اختلاف احادیث در تعیین تاریخ معراج نیز ناظر به همین حقیقت باشد. براین اساس، رویداد تولد حضرت زهرا پس از معراج پیامبر را نمی‌توان مردود و دروغین شمرد.

۱- صدوق در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۳ و در علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۳، سیدهاشم بحرانی در مدینه المعاجز، ج ۴، ص ۱۶۷، اربلی در کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۶۷، ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۳۵، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۸. و از اهل تسنن؛ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۲۵، و احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۳ این اخبار را روایت کرده‌اند.

۲- جلال‌الدین سیوطی در اللئالی الموضوعه، ج ۱، ص ۳۵۹، عبدالرحمن بن الجوزی در الموضوعات، ج ۱، ص ۴۱۱ چنین گفته‌اند.

۳- ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۸۴.

نکته دوم آنکه روح آدمی به امر الهی و بی‌واسطه آفریده می‌شود. این جسم آدمی است که از نطفه تکوین می‌یابد. پس سخن از آفرینش حضرت زهرا از میوه بهشتی، ناظر به آفرینش جسم آن بانوست.

۲- از بهشت سیبی برای پیامبر اکرم به زمین آورده شد، آن حضرت سیب را میل کرد و از آن خوراک حضرت زهرا تکوین یافت.^۱

۳- در آستانه تولد حضرت زهرا، جبرئیل به صورت اصلیش بر پیامبر اکرم نازل شد و آن حضرت را به میلاد بانو بشارت داد.^۲

۴- پیش از تکوین بانو فاطمه، خداوند پیامبر اکرم را فرمان داد که چهل روز از مردم کناره گیرد. در این مدت، پیامبر روزها روزه می‌گرفت و با خوراکی بهشتی افطار می‌نمود.^۳

۵- حضرت زهرا در دوره حمل با مادرش، خدیجه کبری سخن می‌گفت و وی را دلداری می‌داد.^۴ تردیدی نیست که خداوند تواناست آدمی را در نوزادی و یا پیش از تولد، سخن گفتن آموزد، چنانکه قرآن کریم نقل می‌کند که حضرت مسیح در گهواره سخن گفت.^۵

۶- به هنگام ولادت آن بانو، زنان قریشی، حضرت خدیجه را تنها گذاشتند. چهار بانوی بهشتی؛ حوا، آسیه، کلثم (خواهر موسی) و مریم به یاری و دلداری خدیجه کبری آمدند و بانو فاطمه را از مادر برگرفتند.^۶

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸.

۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۸.

۳- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۸۰. این کرامت را دهلوی در "تجهیز الجیش" و شعیب مصری در "روض الفائق" نقل کرده‌اند.

۵- آل عمران، ۴۶، مائده، ۱۱۰ و مریم، ۲۹.

۶- الثاقب فی المناقب (ابن حمزه طوسی)، ج ۱، ص ۲۴۵، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۸۰، ینابیع الموده، ص ۱۹۸، ذخائرالعقبی، ص ۴۲.

بانو به دنیا آمد. وی را "فاطمه" نامیدند. فاطمه نام محبوبی برای زنان عرب بود. مادرِ خدیجه کبری، همسر ابوطالب، و دختران حمزه سیدالشهداء و زبیر بن عبدالمطلب (دوعموی پیامبر)، فاطمه نام داشتند.

۷- سوره کوثر؛ کوتاه‌ترین سوره قرآن کریم در ارتباط کاملی با میلاد بانو نازل شده است. عاص بن وائل، یکی از دشمنان کینه توز پیامبر اکرم، آن حضرت را "ابتر" می‌نامد. دو پسر پیامبر از خدیجه، قاسم و عبدالله در کودکی چشم از دنیا بسته بودند و عرب جاهلی می‌پنداشت آن کس که پسری از او نماند، بی‌دنباله و پایان‌یافته است. و عاص به طعنه پیامبر را چنین نام نهاد. خداوند، که همواره از فرستاده‌اش پشتیبانی می‌کرد، سوره‌ای فر فرستاد:

به نام خدای مهرگستر مهربان * ما به تو "کوثر" را عطا نمودیم * پس نماز بگزار و شتر قربانی نما * همانا کینه‌توزِ عیب‌جویِ تو بی‌دنباله است. در فصلی دیگر، آیات قرآنی که با بانو ارتباطی دارد؛ بر خواهیم شمرد و توضیح خواهیم داد.

نام "فاطمه"

ماده "فطم" در زبان عربی به معنای از شیر گرفتن است. این معنا گسترش پیدا می‌کند و ماده فطم به معنای برگرفتن و جدا شدن به کار می‌رود؛ چنانکه در جداسدن از عادت نیز گفته می‌شود.

فاطمه هرچند در وزن فاعل آمده، ولی به معنای مفعول است: بریده شده، برکنار مانده، برگرفته شده. بر این اساس، نام فاطمه برای بانوان یادآور جدایی و برکناری آنان از زشتی‌ها، ناگواری‌ها و بدی‌ها است.

روایات پرشماری در تفسیر نام بانو آمده است: فاطمه را فاطمه نامیده‌اند چرا که از شرّ و آلودگی‌های جسمی و نادانی برکنار بود، و او و پیروان و دوستداران و فرزندان از آتش دوزخ بریده شده‌اند، و مردم از شناخت حقیقی

وی برکنار مانده‌اند، و او در دین و فضیلت و نَسَب از همه زنان برتری داشت و به تولد وی، طمع دشمنان در جانشینی پیامبر بریده شد.^۱

شاعر ایرانی، حکیم سنایی غزنوی در معنای نام "فاطمه" برای بانو، بیت شعری سروده است:

داوحتی، شیراین جهان همرا * بز فطاش ندا فاطمه را

سنایی گوید: خداوند همه هستی را چون مادری شیر داده است. فاطمه، یعنی از شیرگرفته شده و بانو را فاطمه نامیدند؛ چرا که تنها بانو فاطمه، به کمال و تمام شیر خورده و از شیر گرفته شده است.

این سروده سنایی برگرفته از روایتی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: فاطمه از آن رو فاطمه نامیده شد که پروردگار (همچون شیرخواری که به تمامی شیر خورده و او را از شیر می‌گیرند) وی را از دانش برگرفت.^۲

در روایاتی آمده است که خداوند "فاطر" است و از این نام خویش، نام فاطمه را برگرفته است.^۳ فاطر از ریشه "فطر" و فاطمه از ریشه "فطم" است. این دو ریشه در دو حرف اصلی خویش اشتراک دارند. در صرف عربی، مبحثی با عنوان اشتقاق کبیر است. بر اساس اشتقاق کبیر، واژه‌هایی که حروف اصلی آنها با یکدیگر مشترک‌اند، در معنا نیز با یکدیگر ارتباط دارند. "فاطر" اوست که چیزی را از هیچ پدید آورد. فاطر، پدیده‌ای را از نیستی می‌برد و جدا می‌کند و بدان هستی می‌بخشد. و این وجه ارتباط و قرابت، فاطر و فاطمه است.

پس از نام زیبا و پربرابر فاطمه، بانو به نام‌ها و القاب دیگری نیز مشهور است: بانو را "زهراء" می‌نامند. ماده "زهر" به معنای شکوفایی و روشنایی است؛ چنانکه شکوفه را به عربی "زهره" می‌نامند. امام صادق علیه السلام در معنای نام زهراء

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

۲ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳.

۳ - بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۴ و ج ۲۵، ص ۶، و ج ۲۶، ص ۳۲۷.

برای آن بانو می‌فرماید: همان گونه که ستارگان برای زمینیان روشنایی دارند، آن بانو چون به مقام نماز و مناجات می‌ایستاد، برای آسمانیان روشنایی داشت. و زهراء نام دارد زیرا که از نور عظمت الهی آفریده شده است و چهره مبارکش برای امیرمومنان نورافشان و شکوفا بود.^۱

بانو را "بتول" نامیدند. بتول به زنانی می‌گفتند که از مردها کناره می‌گرفتند و به عبادت خداوند می‌پرداختند و از آلودگی‌ها به دور بودند. پیامبر اکرم فرمود: مریم بتول بود و فاطمه نیز بتول است. و چون از معنای بتول از آن حضرت پرسیدند، فرمود: بتول بانویی است که خونی (به آلودگی) نمی‌بیند.

عادت‌های زنانگی، هر چند پدیده‌ای طبیعی است، ولی بانوان را از نماز بازمی‌دارد. و پروردگاری که این ویژگی را در بدن بانوان قرار داده است، بی‌گمان تواناست که آن را در بانویی بردارد. خداوندی که سوزندگی و گرما را از آتش می‌گیرد و آن را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند، پروردگاری که مرد و زنی را در سالخورده‌گی و ناباروری فرزند عنایت می‌کند.

از دیگر لقب‌های آن بانو؛ طاهره (پاک‌منش)، محدّثه (هم‌صحبت فرشتگان)، راضیه (پسندکننده) مرضیه (پسندیده) کوثر (خیر فراوان) است.



اسماعیل بن ابی‌زیاد، مردی عرب و ساکن کوفه، معروف به سکونی، بسیار نزد امام صادق علیه السلام می‌آمد و از آن حضرت روایات بسیاری نقل نموده است. هر چند در شیعه یا سنی بودن وی اختلاف نظر وجود دارد، ولی همه عالمان رجالی شیعه وی را مورد وثوق و راست‌گفتار دانسته‌اند. سکون طائفه عرب در یمن است،

و عرب همواره از فرزند پسر شادمان می‌شد و از فرزند دختر، دلگیر؛ تا بدان جا که قرآن می‌فرماید: "چون یکی از آنان را به (فرزند) دختر بشارت می‌دادند، (از خشم و ناراحتی) چهره‌اش سیاه و پر از خشم می‌شد."^۱

امام صادق علیه السلام سکونی را اندوهگین و گرفته می‌بیند، و چون دلیل اندوهش می‌پرسد می‌شنود که به وی فرزند دختری داده شده است! امام به وی می‌فرماید: "یا سکونی! علی الارضِ ثقلها و علی الله رزقها تعیش فی غیر أجلك و تأکل من غیر رزقک". ای سکونی، سنگینش بر زمین، و روزیش بر خداوند است. نه در مدت عمر تو می‌زید (مدت عمر او از عمر تو کاسته نمی‌شود) و نه از روزی تو می‌خورد. سکونی گوید: به خدا سوگند، امام اندوهم زدود. پس از آن فرمود: دختری را چه نام نهادی؟ عرض کردم: فاطمه. امام آه کشید و دست بر پیشانی‌اش نهاد، سپس فرمود: پیامبر اکرم فرماید: "حق الولد علی والده إذا کان ذکراً أن یتفره أمه و یتحسن اسمها و یعلیه کتاب الله و یطهره و یعلیه السباحة، وإذا كانت أنثی أن یتفره أمها و یتحسن اسمها و یعلیها سورة التور و لا یعلیها سورة یوسف و لا ینزلها الغرف و یعجل سراحها إلی بیت زوجها". حق فرزند بر پدر اگر پسر باشد، آن است که مادرش را گرمی دارد و قرآن بدو بیاموزد و پاک‌سرشتش کند و شنا به او بیاموزد. و اگر فرزند دختر باشد، مادرش را گرمی دارد و نام نیک بر او نهد و سوره نور به او آموزد و سوره یوسف به او نیاموزد و در طبقه بالای خانه جایش نهد و به خانه بخت فرستادنش را پیش اندازد.

سپس امام صادق فرمود: "أما إذا سمیتها فاطمة فلا تسبها و لا تلعنها و لا تضربها"^۲. حال که وی را فاطمه نامیدی، ناسزایش نگو، لعنتش ننما و او را مزین!

۱ - نحل، ۵۸.

۲ - الکافی، ج ۶، ص ۶۹.

بخش سوم: آغوش مادر

مادر مومنان

بانو که چشم باز کرد، مادری مهربان، خردمند و استوار در کنار خویش دید. خدیجه، مادر زهرا، که مادر همه مردان و زنان مسلمان است. مادر یاسر و سمیه و عمار و بلال و خباب است که به تازیانه شکنجه می‌شوند، و مادر آن جوان تازه‌مسلمان که پدرش او را از خانه رانده و او تنها دو چادر خواب به خود پیچیده، و مادر علی و جعفر و ابوذر و...

پدر که به خانه می‌آمد، خسته از ستم روزگار و نادانی مردمان، گاه خاکستر بر سر و گاه چهره گلگون و گاه خار در پای، مادر است که وی را پرستاری می‌کند و آرامش می‌بخشد و برای روزی دیگر و تلاشی نو، استواریش می‌بخشد. و روز به روز بر پدر و پیروانش سخت‌تر و تنگ‌تر گرفتند.

بانو، دست‌کم دوساله بود که مشرکان مکه پیمان‌نامه‌ای نوشتند که بنی‌هاشم پیامبر را به مشرکان واگذارند، و گرنه آنان را از شهر برانند و هیچ به آنها نفروشد و از آنان نخرند و با آنان دوستی و همنشینی و وصلت نکنند. پیمان‌نامه را به هشتاد مهر تایید نمودند و به خانه کعبه نهادند تا همه رعایتش کنند.

بنی‌هاشم همه پاسداری از پیامبر را برگزیدند، مگر ابولهب و ابوسفیان بن‌الحرث. بنی‌هاشم را از خانه‌هایشان بیرون راندند و به دره‌ای در کناره مسجدالحرام جای دادند و نگهبانان بر ایشان گماردند. این حصر به دارازا انجامید؛ نه یکی دو ماه، و نه شش ماه و یک سال، بلکه سه سال.

مادر آنچه از اموال پیشین و سود تجارت‌ها داشت، به بهایی بیشتر خوراک می‌خرید و شبانه به سوی دره گسیل می‌کرد. عمو، ابوطالب، هر شب می‌آمد و پدر را از این سو بدان سو می‌برد و جوان برومندش را به فدای وی و در جایگاهش قرار می‌داد. اندوخته‌های خدیجه و حمایت ابوطالب، هرچند از رنج هاشمیان می‌کاست، ولی گرسنگی و تشنگی، سوزش آفتاب روز و سرمای شب‌های صحرا، و

از همه سهمگین‌تر؛ ترس! بیم هر شب که نکند شب‌چی از پشت صخره‌ای ناگاه پیامبر را زخمی زند... سه سال گذشت، مردان و زنان بنی‌هاشم دشواری‌های توان فرسا را تاب می‌آوردند، ولی کودکان...

بانو فاطمه، کودکی خویش را در سخت‌ترین شرایط ممکن گذرانده است. صدای ناله شعب‌نشینان، دل سخت برخی مشرکان را نیز هم نرم نمود. آهسته‌آهسته صدای مخالفت این و آن برخاست. آزمون دشوار به سر آمد، فرشته وحی نیز آمد و خبر آورد که خداوند موریانه را فرمان داده است تا پیمان‌نامه قریش را بخورد و تنها نام خدای را وانهد. بنی‌هاشم از شعب بیرون آمدند و روی به مسجدالحرام نهادند. و ابوطالب قریش را از این رویداد خبر داد و بسیار مردمان بدین آیت ایمان آوردند.

بنی‌هاشم به مکه بازگشتند، ولی سه سال زندگی در شعب توان زندگی را در سالخوردگان‌شان کاسته بود. ابوطالب، عمران فرزند عبدالمطلب، شیخ قریش، بزرگ حامی یکتاپرستان، در سنی بیش از هشتاد سالگی، در بیست و ششم رجب سال دهم بعثت، دار فانی را وداع گفت. خدایش پیامرزد و با پیامبران هم‌نشینش کند.

خدیجه کبری نیز بیمار بود. خدیجه اولین بانوی مسلمان است، همان روز نخست بعثت، چون پیامبر از کوه نور فرود آمد و به خانه درآمد، اسلام را بر بانوی خانه‌اش عرضه داشت که ای خدیجه بگوی و باور داشته باش که "لا اله الا الله و محمد رسول الله". و خدیجه نه تنها به توحید و نبوت ایمان آورد؛ بلکه پیامبر را فرمود: طالماً عَرَفْتُ ذَکَ،^۱ بسیار مدتی است که این باور دارم.

خدیجه رضی الله عنها نخستین بانویی که به پیامبر اقتدا نمود و به نماز ایستاد و در راه خدا جهاد نمود.

خدیجه رضی الله عنها، نخستین راوی حدیث از پیامبر است. وی از پیامبر اکرم پرسید: ای فرستاد خدا، چون خانه کعبه را طواف می‌کنم، چه گویم؟ و پیامبر

پاسخش داد که بگویی: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي إِنَّكَ إِنْ لَا تَغْفِرْ لِي تُهْلِكْنِي" ^۱ خداوندا، گناه‌ها و خطایم و نافرمانی‌ها و تندروی‌ها در کارم را ببامرز؛ همانا که اگر مرا نیامرزی، هلاک می‌شوم.

خدیدجه، نخست بانویی در اسلام است که خداوند بدو سلام رساند. جبرئیل در معراج از پیامبر اکرم خواست که سلام خداوند و سلام وی را به خدیدجه برساند. پیامبر نیز وی را فرمود: خدیدجه! این جبرئیل فرشته وحی است که سلام و درود پروردگار را برای تو آورده است. و خدیدجه کبری در پاسخ سلام پروردگارش گفت: خداوند همو سلام است و سلام از سوی او و به سوی اوست و سلام بر جبرئیل. ^۲

و خدیدجه رضی الله عنها نخست بانوی شیعه است، نخست بانویی که ولایت علی امیرمومنان را پذیرفت. از امام موسی بن جعفر رضی الله عنه روایت است که در همان روزهای نخستین اسلام، آن گاه که جز خدیدجه و علی به پیامبر نپیوسته بودند، پیامبر اکرم شرایع دین را برای خدیدجه برشمرد و در پایان نیز فرمود: ای خدیدجه، این علی مولای تو و مولای همه مومنان است پس از من پیشوای آنان است. و خدیدجه پاسخ داد: ای رسول خدای! راست گویی! بر اساس آنچه فرمودی با وی بیعت نمودم. ^۳

و خدیدجه نخست بانوی مسلمان است که چنان معرفت و مقامی یافت تا خدا را به زبان خویش بخواند و در مقام دعا برخیزد و خداوند را چنین یاد کند: "يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ فَأَغِيْثْنِي وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ". ^۴

۱ - جامع الاحادیث (سیوطی)، حدیث ۱۵۳۲۰.

۲ - بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۷.

۳ - بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۳۳.

۴ - "ای زنده، ای پاینده، به مهربانیت پناه جویم پس مرا پناه ده. و هر گز مرا چشم‌برهم‌زدنی به خودم وامگذار، و همه کارهای مرا نیکو گردان". بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۴.

و چه زیباست سخن محمد بن اسحاق بن یسار، نخست سیره‌نویس مسلمان، که درباره بانوی اسلام می‌نویسد: "و خدیجه، همواره وزیر راستینی برای اسلام بود و پیامبر همواره بدو آرامش می‌یافت."^۱

خدیجه علیها السلام در بستر بیماری است و گاه فراق. پیامبر نزد وی نشسته است و همسر را می‌گوید: خدیجه! آنچه بر تو روی می‌دهد را نمی‌پسندم، و چه بسا خداوند در آنچه نمی‌پسندیم خیر بسیار قرار می‌دهد. خدیجه! به همنشینانت؛ مریم، آسیه و کلثوم، خواهر موسی، سلام مرا برسان!^۲

خدیجه نیز پس از ابوطالب و در دهم ماه رمضان سال دهم بعثت چشم از جهان فروبست و مسلمانان را، و بیش از همه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام را، در غم خویش نشانند.

پیامبر، خدیجه را برای خاکسپاری آماده کرد، آرامگاهی در حجون برایش ساخت و چون خواست وی را به خاک بسپرد با ناآرامی دختر پنجساله‌اش، فاطمه روبرو شد. صحنه دردناکی بود، دختری که سه سال رنج بیابان‌نشینی را تاب آورده است و هنوز چند ماهی بیش نیست که آرامش خانه و شیرینی زندگی در کنار مادر را نچشیده، حال خاکسپاری مادر را ببیند.

بانو فاطمه بر دور مادر می‌گشت و می‌گریست و پدر را می‌گفت: مادر کجا می‌رود؟ و پیامبر که خود سخت داغدار همسر و همراهش بود، نمی‌دانست فاطمه را چه پاسخ گوید. خداوند به یاری پیامبرش آمد، فرشته وحی فرود آمد و برای پیامبر و فاطمه پیامی آورد: پروردگارت تو را سلام می‌رساند و بگویدت که فاطمه را سلام برسان و به او بگوی: مادر تو در خانه‌ای بهشتی که دیوارهایی زرین و ستون‌هایی از یاقوت دارد، در کنار مریم و آسیه جای گرفته است.^۳

۱- "و كانت خديجة وزيرة صدق على الإسلام و كان رسول الله يسكن إليها". السيرة

النبوية (ابن اسحاق)، ص ۸۶.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۰.

۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷.

بی گمان بانو، خدیجه کبری علیها السلام، سزاوارترین بانوست که وی را "امّ المومنین"، مادر مومنان، بلکه مادر ایمان بدانیم و بنامیم. و چه جای تاسف است که این عنوان پربر و آسمانی را درباره زنانی به کار ببریم که بارها و بارها پیامبر اکرم را آزار دادند، و پس از وی بر جانشین وی لشکر برانگیختند و آتش جنگ افروختند و خون بسیار از مسلمانان بر زمین ریختند و با گفتار و رفتار خویش، حرمت پیامبر و اسلام را شکستند.

خدیجه، افتخارِ اولیاء

خدیجه کبری در خاک آرام گرفت؛ ولی همواره آن بانو، افتخار اولیای الهی و پیشوایان معصوم بوده است:

پیامبر اکرم در برابر اعتراضِ عایشه که چرا خدیجه را بسیار یاد می‌کنی و بزرگ می‌داری، فرمود: "إِنِّي رَزِقْتُ حُبًّا"، "محبت آن بانو، روزیم شده است".

امیرمومنان علیه السلام نیز می‌فرمود: من به تنهایی فراخوان پیامبر را به سرعت و بر اساس یقین اجابت نمودم، هیچ تردیدی در آن نداشتم، بر این باور سه سال استوار بودیم، حال آنکه بر روی زمین کسی نماز نمی‌گذارد و به پیامبری پیامبر شهادت نمی‌داد؛ جز من و (خدیجه) دختر خویلد که خداوند وی را رحمت کند و چنین کرده است.^۲

۱ - صحیح مسلم، حدیث ۲۴۳۵. مسلم بن الحجاج این حدیث را دلیل بر آن می‌داند که محبت به خدیجه کبری، فضیلتی است که برای پیامبر حاصل شده بوده است.

۲ - "اجبت رسول الله وحدي الى ما دعا اليه مسرعا مطيعا موقنا، لم تتخالجني في ذلك الشك، فمكثنا بذلك ثلاث حجج، ليس على ظهر الارض خلق يصلو و يشهد لرسول الله بما اتاه الله غيري و غير ابنة خويلد رحمها الله و قد فعل". الخصال (شيخ صدوق)، ص ۳۷۵.

آن گاه که معاویه بر فراز منبر پیامبر اکرم به بدگویی از امیرمومنان علی زبان گشود، امام حسن علیه السلام در برابر ناسزاگویی معاویه به او فرمود: "خداوند هر پیامبری را که برانگیخت، دشمنی از جنایتکاران برای وی پدید آمد؛ من فرزند علی و تو فرزند صخر (ابوسفیان)، پدر بزرگ من پیامبر خدا و پدر بزرگ تو حرب، مادر من فاطمه و مادر تو هند، مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو نثیله است؛ و خداوند آن کس از ما دو نفر را که دودمان پست و کفر بزرگ و نفاق شدیدی دارد، لعنت کناد! پس همه مسجدیان گفتند: آمین".^۱

و امام حسین علیه السلام در برابر لشگر کفر و نفاق عمر سعد فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که مادر بزرگم خدیجه دخت خویلد، نخستین بانوی مسلمان است؟^۲

و امام سجاد علیه السلام، در برابر یزید و مردمان شام، خویشان را فرزند خدیجه کبری شمرد.

و امام صادق علیه السلام در شمار گناهان کبیره فرمود: ستم (عقوق) به پدر و مادر گناه کبیره است. خداوند فرموده است: پیامبر از شما به خودتان سزاوارتر است و همسران وی مادران شمایند. پس به پیامبر و خدیجه به واسطه ستم به فرزندانشان، ستم کردند.^۳

۱ - "و أنا ابن علی، و أنت ابن صخر، و جدک حرب و جدی رسول الله و امک هند و امی فاطمة، و جدتی خدیجة و جدتک نثیلة، فلعن الله الأمتنا حسبا و أقدمنا کفرا و أخلطنا ذکرا و أشدنا نفاقا، فقال عامة أهل المسجد: آمین". بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۰.

۲ - "أنشدکم الله هل تعلمون أن جدتی خدیجة بنت خویلد أول نساء هذه الأمة إسلاماً؟". بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۰.

۳ - "و أما عقوق الوالدین فقد أنزل الله عزوجل فی کتابه: النبی أولى بالمؤمنین من أنفسهم و أزواجهم امهاتهم، فعقوا رسول الله فی ذریته، و عقوا امهم خدیجة فی ذریتها". بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۱.



روزی هاله دختر خویدل، خواهر خدیجه، اجازه خواست که بر پیامبر وارد شود. پیامبر اکرم با شنیدن این خبر خرسند شد و فرمود: خداوندا، هاله دختر خویدل! عایشه که شاهد این رفتار و گفتار پیامبر بود، برانگیخته شد و گفت: چه مقدار نام پیرزنی دندان ریخته را بر زبان می‌آوری که مدت‌ها پیش مرده است؟! خداوند بهتر از او را به تو داده است!

رنگ رخساره پیامبر اکرم از خشم گلگون شد و فرمود: "ما أبدلني الله خيراً منها وقد آمنت بي إذ كفر بي الناس و صدقتني إذ كذبني الناس و آستني بما لها إذ حرمني الناس و آوتني إذ رفضني الناس و رزقني الله ولدها إذ حرمني أولاد النساء".
خداوند بهتر از او را به من نداده است؛ زیرا که در زمانی که مردم مرا نپذیرفتند، او به من ایمان آورد، و آن گاه که مردم مرا دروغگو شمردند، وی مرا راستگو دانست، و آن گاه که مردم یاریم ننمودند، او با داراایش مرا یاری کرد، و آن گاه که مردم مرا راندند، وی مرا پناه داد، و خداوند فرزندان از او روزیم نمود، حال آنکه از دیگر زنان فرزندی به من عنایت نکرد.^۱



۱- السيرة النبوية (ابن كثير)، ج ۲، ص ۱۳۴. مسند احمد بن حنبل، حديث ۲۴۸۶۴.

بخش چهارم: سایه‌سار پدر

پیامبر؛ بردبار و استوار

پدر یکی‌دوماهه، هر دو حامی و پشتیبان خود را از دست داد. پدر باقی ماند و شهری پر از دشمن نادان و خشمگین، و چند تن یآوری که رنج همراهی وی را تاب می‌آوردند. بانو گاه می‌دید پدرش را آزار می‌دهند و ناسزایش می‌گویند. روزی دید و شنید که دشمنان در مسجدالحرام برای قتل پدرش نقشه می‌کشند، با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدر تعریف نمود.^۱

و روزی دیگر یکی از مشرکان، در کوچه، مقداری خاکروبه بر سر و روی پیامبر اکرم پاشید. پیامبر چیزی نگفت و با همین حال وارد خانه شد. فاطمه به استقبال آن حضرت شتافت. آب آورد و با چشم گریان سر و روی پدر را شست. پیامبر فرمود: دخترم! گریه نکن، مطمئن باش که خدا پدرت را از شر دشمنان پناه می‌دهد و پیروز می‌گرداند.^۲

آزار مشرکان روزبه‌روز بیش می‌شد. پیامبر اکرم به طائف رفت، شهری خوش آب و هوا و سرسبز که طائفه ثقیف در آن می‌زیستند. پیامبر مدتی در طائف بماند، ده روز یا یکماه. طائفیان رفتاری بهتر از مکیان با پیامبر نداشتند، سه نفر از بزرگان طائف به دیدار وی آمدند؛ اولی گفت: من پرده کعبه را می‌دزدم، اگر خدا تو را فرستاده باشد! و دومی گفت: آیا خدا ناتوان است که مانند تویی را بفرستد! و سومی گفت: اگر تو راست می‌گویی و پیامبر خدایی، من سزاوار نیستم که با تو سخن گویم، و اگر بر خدا دروغ می‌بندی و پیامبر نیستی، تو سزاوار نیستی که من با تو سخن گویم!

۱ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۷۱.

۲ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴۴.

و روز آخر، پیام‌آور حق را با سنگ‌پرانی از شهر بیرون کردند. پیامبر اکرم، دلشکسته و اندوهگین و پای خونین در سایه دیوار تاکستانی نشست. دست به دعا برداشت: "اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قِلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي إِلَى مَنْ تَكَلَّمِي إِلَى بَعِيدٍ يَجْهَمُنِي أُمُّ إِلَى عَدُوِّ مَلَكَتَهُ أَمْرِي إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَايَ وَ لَكِنْ عَافِيَتُكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَ صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تُنْزَلَ بِي غَضَبُكَ أَوْ يَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى تَرْضَى وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ". خداوندا، ناتوانی و بیچارگی‌ام و بی‌حرمتی مردم را به تو شکایت می‌برم، تو مهربان‌ترین مهربانان هستی، و تو پروردگار ناتوان‌نگه‌داشتگانی، و تو پروردگار منی، مرا به که وامی‌گذاری؟! به بیگانه‌ای که چهره‌اش در من بر هم کشد یا به دشمنی که کار من را به دست او داده‌ای! خدایا اگر تو بر من خشم نگرفته‌ای، هیچ بیم ندارم، ولی عافیت تو گسترده‌تر است. به روشنایی تو که تاریکی‌ها را آشکار کند و کار دنیا و آخرت سازگار شود، پناه می‌برم از اینکه خشم و غضب تو بر من فروآید. آری، خدایا سزااست که مرا عتاب کنی تا راضی شوی. و هیچ توانایی و جنبشی مگر به اجازه تو پدید نیاید.

عداس، برده مسیحی مالکِ تاکستان، با سبدی از انگور نزد او آمد و چون نام پیامبر خدا یونس، را از مرد خسته شنید، وی را به پیامبری پذیرفت و بر پای خونین پیامبر بوسه داد! سفر طائف یک مسلمان در پی داشت!

پدر به مکه بازگشت، به عمره احرام بست و در اطراف حراء پنهان شد. پی‌درپی از سه تن از بزرگان مکه امان خواست. سومین آنان، مطعم بن جبیر، پذیرفت و به مکه وارد شد و کعبه را طواف نمود و صفا و مروه را سعی نمود. و چه سخت است که پیامبر خدا، فرزند مکه، نواده ابراهیم برای ورود به شهر اجداد خویش از دیگری امان گیرد.

همان روزها بود که پیامبر در مسجدالحرام نماز می‌گزارد. ابوجهل، پدر نادانی، نادانان را فراخواند که شکمبه گوسفندی را بر سر محمد مصطفی فروریزد!

پست‌ترین آن گروه برخاست و آن گاه که پیامبر سر به سجده داشت، شکمبه را بر کتف آن بزرگوار گذاشت و خندیدند. عبدالله بن مسعود که شاهد این صحنه بود، نمی‌توانست در برابر آنان بایستد! کسی رفت و بانو فاطمه را بدین رویداد خبر داد. فاطمه آمد، آن گاه دخترکی بود، شکمبه را از دوش پیامبر برداشت و روی بدان گروه نادان گذاشت و آنچه سزایشان بود، گفت. پیامبر سر از سجده برداشت و نماز به پایان آورد و سه بار آن گروه را نفرین نمود! آن گروه در جنگ بدر، کشته شدند.^۱

هجرت؛ سر‌آغاز پیشرفت

دعای پیامبر در طائف پذیرفته شد و خداوند پیامبر را نه به مردم طائف یا مکه، که به مردم یثرب یاری نمود. دوسال پی‌درپی مردانی از یثرب، در ایام حج به دیدار پیامبر آمدند، سخنش را شنیدند و پیامش را دریافتند. آنان پیشتر بارها و بارها از همسایگان یهودیان خویش، خبر پیامبر آخرین را شنیده بودند و حال به چشم خویش وی را می‌دیدند و به گوش خود سخنش می‌شنیدند و به قلب وی را پذیرفتند.

از آن سوی، مشرکان مکه بر آن شدند که کار پیامبر یکسره کنند. برخی گفتند: در خانه‌ای زندانیش می‌کنیم تا بمیرد، و برخی گفتند از مکه بیرونش می‌کنیم. ولی تصمیم نهایی آن شد که از هر طائفه‌ای مردی پیش آید و همگی بر خانه پیامبر هجوم آورند و وی را جان ستانند. در گروه مهاجمان، از بنی‌هاشم نیز بود: ابولهب، عموی پیامبر! مهاجمان می‌خواستند شبانه به خانه وارد شوند که ابولهب آنان را از این کار بازداشت. فرشته وحی آمد و سخن خداوند را آورد:

"وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ"^۱

علی علیه السلام، بزرگ پشتیبان و یاور پیامبر، بر جای او خوابید و پیامبر به اول ربیع الاول سال سیزده بعثت از مکه به یثرب کوچ نمود. دوازده روز پیامبر به حوالی یثرب، منطقه‌ای به نام قُبا رسید. مسجدی در آنجا بنا نهاد و پانزده روز به انتظار فرزندش فاطمه و یار راستینش علی علیه السلام نشست.

مشرکان مکه چون علی علیه السلام را بر جای پیامبر دیدند، بر آن شدند وی را به قتل برسانند یا آزار بسیار دهند که ابولهب از این کار بازمان داشت. از بامداد فردا، علی علیه السلام امانت‌هایی را مردم مکه نزد پیامبر گذاشته بودند، به آنان بازپس داد.

سه روز پس از هجرت پیامبر، علی علیه السلام، چهار فاطمه؛ فاطمه بنت اسد (مادر خویش)، فاطمه دخت پیامبر، فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به همراهی برکه (معروف به ام‌ایمن خادمه رسول خدا) و پسرش ایمن را از مکه خارج نمود.

بانوان بر کجاوه‌هایی سوار بودند. پیشاپیش آنان مسلمانی به نام ابوواقد لیثی می‌رفت و از پشت سر آنان، علی به نگاهیانی قدم برمی‌داشت. روزها پنهان می‌شدند و شبها راه می‌رفتند. مشرکان مکه هشت مرد جنگی را در پی کاروان فاطمی فرستادند.

چون مشرکان به کاروان رسیدند، امام علی، ایمن و ابوواقد را فرمان داد تا شترها را بخوابانند و خود نزد سواران آمد. مردی به نام جناح پیش تاخت و گفت: علی! آیا گمان کرده‌ای می‌توانی به همراه زنان نجات پیدا کنی! باید بازگردی! و علی فرمود: و اگر بازنگردم؟! و مرد گفت: به اجبار تو و همراهانت را بازگردانم! مرد پیش آمد و شمشیر کشید و بر علی علیه السلام هجوم برد، علی ضربتی بر شانه مرد زد

۱- "و آن گاه که کفرپیشگان درباره تو چاره اندیشیدند که تو را در زندان اندازند یا بکشندت یا (از شهر) بیرون کنند و چاره اندیشند و خداوند چاره اندیشد و خدا بهترین چاره اندیشان است". انفال، ۳۰.

که او را از میان شکافت! پس از آن به سوی هفت مرد دیگر قدم برداشت و چنین سرود:

خَلُّوا سَبِيلَ الْجَاهِدِ الْجَاهِدِ * آيَةُ لِأَعْبُدُ إِلَّا الْوَاحِدَ

راه تلاشگر مجاهد را باز کنید، سوگند خورده‌ام که جز خدای یکتا نپرستم. مردان مشرک که شجاعت، ایمان و عزم راسخ علی عليه السلام را دیده بودند و از ضربت وی لرزه بر اندامشان افتاده بود، گام پس نهادند و به وی گفتند: علی! نسبت به ما خویشتن‌داری کن! و علی فرمود: من به سوی برادر و پسرعمویم، محمد، می‌روم. هر کس می‌خواهد که گوشت بدنش قطعه شود و خونش بر زمین ریزد، به من نزدیک شود! مردان مشرک بازگشتند و کاروان راه را ادامه داد.^۱

امام علی و فاطمه زهرا علیهما السلام و دیگر همراهان در منزلگاه ضحنان یک شبانه‌روز توقف نمودند و به عبادت و نماز و مناجات پرداختند؛ عبادتی در درون عبادتی دیگر، نماز و مناجات در حال هجرت و جهاد. در بزرگداشت این شبانه‌روز عبادت، قرآن نازل شد: "فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقَاتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ"^۲.

۱- پس از واقعه بدر، زینب (دختر یا دخترخوانده پیامبر) به همراهی برادرشوهرش از مکه به سوی مدینه آمد. هبار نامی به شتر سواری وی هجوم برد و با نیزه‌های هودج وی را سرنگون کرد. زینب باردار بود، از بالای شتر بر زمین افتاد، و فرزندش را از دست داد. وی بر اثر این حادثه بیمار شد و بیماریش ادامه یافت و در سال هشتم هجری از دنیا رفت. از این روی آشکار می‌شود که مردان مشرک از هجوم به زنان و آسیب رساندن به ایشان ابایی نداشتند.

۲- "پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد؛ من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگر بگریید، تپاه نمی‌کنم پس کسانی که هجرت کرده و از

هجرت پیامبر اکرم از مکه به مدینه، به حق، آغاز تاریخ‌شمار مسلمانان قرار گرفت. ده سال پیامبر در مدینه زیست و بانو در سایه‌سار پدر. آنچه در این ده سال بر پیامبر و مسلمانان - و به ویژه بر بانوی اسلام - گذشته است را فهرست‌وار می‌نگاریم.

سال اول هجرت

پیامبر اکرم در قبا به انتظار عزیزانش بود: فاطمه و علی علیه‌السلام. کاروان فاطمی به قبا رسید، ولی علی علیه‌السلام نمی‌توانست بر پای بایستد و نزد پیامبر بیاید. پیامبر نزد وی آمد، وی را در آغوش کشید و به همراه آنان به یثرب درآمد. پیامبر، بدان جهت که بر رقابت و کینه توزی‌های قومی راه ببندد، فرمود: هر آنجا که شتر من زانو زند، سکونت خواهیم کرد. شتر بر در خانه ابویوب انصاری زانو زد و پیامبر تا ساخت خانه و مسجدش در خانه ابویوب زیست. پیامبر قطعه زمین دو کودک یتیم را به ده دینار خریداری کرد و مسجد را بنا نهاد. مسجدی که به نام آن حضرت شهرت یافت و رویدادهای مهم و تاثیرگذار تاریخی در این مسجد شکل گرفت. پیامبر و مسلمانان؛ مهاجران و انصار، با خشت دیوارهای مسجد را ساختند و چند ستون از نخل برافراشتند و با برگ و چوب نخل سقف مسجد را پوشاندند. پیامبر بین دو قبیله اوس و خزرج، بین مهاجران و انصار، و بین مسلمانان و یهودیان پیمان‌هایی بست. همچنین مسلمانان مهاجر و انصار را دوه‌دو برادر خواند و علی علیه‌السلام را برادر خویش شمرد.

خانه‌های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده‌اند، بدی‌هایشان را از آنان می‌زدایم، و آنان را در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورم، پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست". آل‌عمران، ۱۹۵.

سال دوم هجرت

هفده ماه پس از هجرت، دوشنبه نیمه رجب، پیامبر در مسجد بنی‌سالم نماز ظهر می‌گذارد که پیام‌آور خداوند، قبله نماز مسلمانان را از بیت‌المقدس به کعبه بازگرداند. روزه ماه رمضان، زکات و زکات فطره، نماز عید و جهاد در سال دوم هجرت تشریح شد.

ماه رمضان سال دوم، نخستین برخورد نظامی بین مسلمانان و مشرکان مکه روی داد؛ جنگ بدر. سیصد و سیزده مسلمان در برابر نهصد و پنجاه مشرک. مسلمانان پیروزی قاطعی به دست آوردند؛ هفتاد تن از مشرکان، به ویژه ابوجهل، کشته شدند و هفتاد تن اسیر شدند و از مسلمانان چهارده تن به شهادت رسیدند. ابولهب نیز در پی این نبرد و در اندوه هم‌کیشانش خویشتن هلاک شد.

پیامبر درباره اسیران مشرک فرمود: هر کس از آنان که ده نفر از مسلمانان را خواندن و نوشتن بیاموزد، آزاد می‌شود. اسیران از این راه یا به واسطه پرداخت فدیة آزاد شدند.

پس از جنگ بدر و در پایان سال دوم هجری امام علی و بانو فاطمه زهراء ازدواج نمودند که به تفصیل بدین رویداد خواهیم پرداخت.

سال سوم هجرت

نیمه ماه رمضان سوم هجری، نخستین فرزند حضرت علی و فاطمه زهراء، امام حسن مجتبی علیه السلام، چشم به جهان گشود.

سی‌ودو ماه پس از هجرت، هفتم شوال سال سوم هجری، دومین نبرد بین مسلمانان و مشرکان مکه روی داد. پیامبر به همراه هزار رزمنده از مدینه به منطقه احد آمد. بین راه، سیصد تن از همراهان به پیروی از عبدالله بن‌ابی، لشکر اسلام را رها کردند و به مدینه بازگشتند.

پیامبر با هفتصد رزمنده مسلمان در برابر سه هزار جنگجوی مشرک قرار گرفت. پیامبر پنجاه تیرانداز را به فرماندهی عبدالله بن‌جبیر بر شکاف میانه دو

کوه جای داد تا راه را بر هجوم مشرکان ببندد. آتش جنگ درگرفت، به اندک زمانی مشرکان سست شدند و عقب رانده شدند و یازده تن از پرچمداران مشرک به هلاکت رسیدند، تا آنجا که پرچم لشکر مشرکان را زنی برداشت. ولی تیراندازان فرمان پیامبر را نادیده گرفتند و جایگاه خویش را ترک کردند و به جمع‌آوری غنائم مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل به همراه گروهی سواره کوه را دور زدند و از پشت سر بر مسلمانان غافل تاختند. بین شصت و پنج تا هشتاد تن از مسلمانان، و از جمله حمزه سیدالشهداء، به شهادت رسید. هجوم مشرکان، به گونه‌ای نابهنگام و سریع بود که بسیاری از مسلمانان فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند.

در اطراف پیامبر اکرم، تنها پنج یا شش نفر باقی ماندند. چهار تن از کافران بر آن شدند که پیامبر را به قتل برسانند، و فریادی برآمد که محمد را کشتیم! مسلمانان گمان کردند پیامبر به شهادت رسیده است. برخی از مسلمانان پیامبر را یافتند و به کناره کوه بردند. دندان پیامبر شکسته بود و خون بر سر و روی او جریان داشت. امام علی، سپر خویش را از آب پر نمود و روی آن حضرت را بشست.

خبرهای ناگوار به مدینه رسید و بانوان مسلمان، به ویژه فاطمه و صفیه، دختر و عمه پیامبر اکرم، رو به احد گذاشتند. بانو فاطمه چون سر و روی گلگون پیامبر را دید، فرمود: خشم خداوند بر آن کسان که روی پیامبر را خونین کنند، سخت شود! چون شستشو، خونریزی زخم‌های پیامبر را بیشتر می‌کرد، فاطمه زهراء حصیری را خواست، حصیر را سوزاند و خاکسترش را بر جای زخم‌ها قرار داد تا خونریزی آرام گیرد. پیامبر اکرم چون از حضور بانوان هاشمی در احد آگاه شد، بدن حضرت حمزه را با عبایی پوشاند. مدینه، یکپارچه عزادار شهیدان احد شد.

در میانه جنگ احد، شمشیر علی علیه السلام شکست. فرشتگان شمشیری بدو دادند و فریادی برخاست: "لا فِئَةَ الْاَعْلَىٰ لَا سِيفَ الْاَذْوَالْفَقَارِ"، جوانمردی جز علی نیست و شمشیری جز ذوالفقار نیست.

سال چهارم هجرت

در محرم و صفر، بیش از چهل و پنج تن از مبلغان مسلمان در دو ناحیه رجب و بئر معونه ناجوانمردانه کشته شدند. پیامبر از این دو پیشامد سوگوار شد و تا یک ماه در قنوت نماز قاتلان مشرک را نفرین نمود. در ربیع الاول، پیامبر برای دریافت کمک به قلعه یهودیان بنی‌نضیر آمد. آنان تصمیم به کشتن آن حضرت داشتند و مقدمات این کار را نیز فراهم نمودند. فرشته وحی، وی را از این تصمیم شوم آگاه نمود. پیامبر، بنی‌نضیر را ده روز مهلت داد تا قلعه خویش را ترک کنند. آنان نپذیرفتند. مسلمانان به فرمان پیامبر آنان را محاصره نمودند. پس از یک یا دو هفته، بنی‌نضیر فرمان پیامبر را پذیرفتند و از مدینه به سرزمین‌های خیبر و شام رفتند. سوم شعبان سال چهارم هجری، دومین فرزند علی و فاطمه، امام حسین علیه السلام چشم به جهان گشود.

سال پنجم هجرت

مشرکان و یهودیان حجاز، یک‌داستان شدند و لشگری فراهم نمودند که از ده هزار تا بیست و چهار هزار نفر شمار شده‌اند؛ تا بر مدینه هجوم برند و پیامبر و مسلمانان را قتل عام کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پیشنهاد سلمان فارسی را پذیرفت که پیرامون مدینه، خندق (گندکی) بکنند تا مشرکان نتوانند به مدینه هجوم برند. پیامبر به یاری سه هزار مسلمان، در مدت شش روز، گودالی به طول پنج و نیم کیلومتر و به

عرض حدود ده متر و عمق پنج متر پدید آورد. در این گیرودار یهودیان بنی قریظه پیمان خویش با پیامبر را شکستند و به مشرکان مهاجم روی آوردند.

مشرکان یک ماه مدینه را محاصره کردند، بزرگ جنگجوی مشرک، عمرو بن عبدود با شماری از جنگجویان توانست از عرض خندق عبور کنند. امیرمومنان علی علیه السلام در برابر عمرو ایستاد و نبرد کرد و وی را از پای درآورد. پیامبر درباره ضربت علی علیه السلام بر عمرو فرمود: "ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ"، ضربت علی به روز خندق از عبادت آدمی و پری برتر است.

سرانجام در پی اختلاف بین یهودیان بنی قریظه و مشرکان عرب و وزش بادهای شدید، مهاجمان مدینه را واگذاشتند و به سرزمین‌های خود بازگشتند. در نبرد احزاب از مسلمانان دوازده تن شهید شدند و از مشرکان چهار یا شش نفر به هلاکت رسیدند.

پس از نبرد احزاب (خندق)، در ماه ذی‌القعدة، مسلمانان بنی قریظه را محاصره نمودند. یهود بنی قریظه ابتدا مقاومت نمودند و پس از آن به حکمیت سعد بن معاذ تن دادند.

سال ششم هجرت

برخوردهای جنگی پرشماری بین طوایف عرب مشرک و یهودیان از سویی و مسلمانان از سوی دیگر روی داد. کینه‌توزی عبدالله بن ابی‌نیز بالا گرفت و بر اختلاف مهاجران و انصار تاکید می‌نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله با بردباری و سیاستمداری، آتش کینه و نفاق را آرام ساخت.

پیامبر به همراهی هزار و پانصد مسلمان در ذی‌القعدة به قصد عمره راهی مکه شدند. دوپست جنگجوی مشرک از مکه برون آمدند و در سرزمین حدیبیه راه بر مسلمانان بستند. از آنجا که احتمال داشت مشرکان مسلح بر عمره‌گزاران مسلمان هجوم برند، پیامبر در سایه درختی نشست و مسلمانان یک‌به‌یک با وی تجدید بیعت نمودند. این بیعت را بیعت رضوان نامیدند.

در پایان سهیل بن عمرو از سوی مشرکان آمد و با پیامبر قرارداد صلحی ده‌ساله بست تا آن سال پیامبر به مدینه بازگردد و از سال آینده به مدت سه روز برای انجام عمره به مکه آید.

پس از صلح حدیبیه، پیامبر اکرم نامه‌هایی را به پادشاهان و فرمانروایان سرزمین‌های دور و نزدیک، به ویژه هرقل قیصر روم و خسرو پرویز پادشاه ایران و مقوقس فرمانروای مصر نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. شمار این نامه‌ها را تا بیست و شش نقل کرده‌اند.

سومین فرزند علی و فاطمه علیها السلام، بانو زینب کبری در پنجم جمادی‌الاولی سال ششم چشم به جهان گشود.

سال هفتم هجرت

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حدیبیه، در محرم سال هفتم، رو به سوی خیبر نهاد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در فتح قلعه‌های خیبر نقش اصلی را به عهده داشت. پس از فتح خیبر، یهودیان با پیامبر پیمان تازه‌ای بستند و سرزمین‌هایی از جمله فدک را به آن حضرت سپردند.

به روز فتح خیبر، جعفر بن ابی‌طالب از حبشه بازگشت و پیامبر از بازگشت وی خرسند شد و پیشانیش را بوسید و نمازی را بدو آموخت. در ذی‌القعدة، پیامبر و مسلمانان برای انجام عمره رو به مکه نهادند.

سال هشتم هجرت

در جمادی‌الاولی جنگ موته روی داد و لشگریان مسلمان با سربازان رومی نبرد کردند. سه فرمانده بزرگ مسلمان؛ زید بن حارثه، جعفر بن ابی‌طالب، و عبدالله بن رواحه، به شهادت رسیدند. فرمانده رومیان نیز به هلاکت رسید. مسلمانان، خالد بن ولید را به فرماندهی برگزیدند و وی به بازگشت فرمان داد.

مردانی از کنانه به یاری مشرکان مکه، مردانی از خزاعه، هم‌پیمانان پیامبر، را به قتل رساندند و بدین گونه پیمان صلح حدیبیه را نقض کردند.

پیامبر در ماه رمضان به همراهی ده هزار رزمنده مسلمان از طوایف و قبایل مختلف از مدینه رو به سوی مکه نهاد. در نزدیکی مکه، ابوسفیان بن حارث و عبدالله بن ابی‌امیه، پسرعمو و پسرعمه پیامبر، و سپس ابوسفیان بن حرب پس از سال‌ها دشمنی و جنگ افروزی، نزد پیامبر آمدند و به یگانگی خداوند و پیامبری محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زبان گشودند. در درگیری‌های اندکی که پیش آمد دو تن از مسلمانان شهید و دوازده تن از مشرکان به هلاکت رسیدند.

سعد بن عباد، پرچمدار انصار، در مکه فریاد برداشت: "الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمُ تُسَبَّى حُرْمَةٌ". امروز، روز جنگ است، امروز محترمان اسیر می‌شوند. پیامبر، امام علی را فرستاد تا پرچم را از سعد بگیرد و بگوید: "الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ، الْيَوْمُ تُحْفَظُ حُرْمَةٌ". امروز، روز مهربانی است، امروز حرمت‌ها حفظ می‌شود.

بیستم ماه رمضان، پیامبر به مسجدالحرام درآمد، و علی عَلِيٌّ را فرمود که بر شانه او رود و به کعبه درآید و بت‌ها و صورتک‌های درون آن را به بیرون ریزد. مسلمانان بت‌ها را شکستند و به زیر پای خویش لگدکوب نمودند. پس از فتح مکه، پیامبر مسلمانان را برای شکستن دیگر بت‌های گوشه و کنار حجاز گسیل داشت.

دهم شوال، نبرد حنین بین مسلمانان و قبایل هوازن درگرفت. جنگجویان هوازن از کمینگاه‌های خود بر مسلمانان هجوم آوردند، همگی فرار کردند و پیامبر اکرم با ده مرد و چهار زن تنها ماند. در پی مقاومت این چهارده مسلمان مقاوم، دیگر مسلمانان بازگشتند و نتیجه فتح و پیروزی اسلام شد.

در این سال زینب دختر (یا دخترخوانده) پیامبر از دنیا رفت. و ابراهیم فرزند پیامبر از ماریه به دنیا آمد.

سال نهم هجرت

در ماه رجب خبر آمد که هرقل قیصر روم، سپاهی گران را به جنگ مسلمانان فرستاده است. تابستان بود و هوا به سختی گدازان. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی رضی الله عنه را جانشین خویش در مدینه قرار داد و فرمود: علی نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، مگر آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود.

پیامبر اکرم به همراهی سی تا چهل هزار رزمنده مسلمان رو به سوی تبوک، مرزهای جنوب شرقی روم رفت. پیامبر و مسلمانان بیست روز در تبوک ماندند، رومیان در حمص بودند و به مرزهای سرزمین اسلامی نتاختند و جنگی بین مسلمانان و رومیان درنگرفت.

در بازگشت از تبوک، برخی از همراهان پیامبر، تصمیم گرفتند که در گردنه هرشی شتر پیامبر را رم دهند تا آن حضرت به دره فروافتد و کشته شود! فرستاده خداوند خبر این نقشه شوم را برای پیامبر آورد و به یاری پروردگار این کار به انجام نرسید.

در شعبان، ام کلثوم، دیگر دختر (دخترخوانده) پیامبر از دنیا برفت و در بقیع مدفون شد.

در ذی الحجه سال نهم سوره براءت نازل شد و مشرکان را مهلتی چهارماهه داد تا سخن خداوند را بشنوند و از شرک و بت پرستی دست بردارند. و از آن سال به بعد، مشرکان و بت پرستان حق ندارند خانه توحید ابراهیمی را آلوده کنند. امام علی این آیات را از سوی پیامبر دریافت نمود و در عرفات و منی بر حج گزاران بازخواند.

در سال نهم و دهم گروه‌های بسیاری (وفود) از سوی طوایف مختلف عرب نزد پیامبر اکرم آمدند و اسلام آوردند.

در ذی الحجه سال نهم، گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر آمدند. آنان درباره انسان یا خدا بودن حضرت مسیح با پیامبر اکرم بحث و جدل آغاز کردند. آنان از آن روی که مسیح پدری نداشت، می‌پنداشتند وی فرزند خداست؛ و قرآن

کریم بدانان پاسخ داد که آدم، پدر آدمیان، نیز پدر و مادری نداشت و بی‌واسطه آفریده شد و مسیح نیز مانند وی آفریده خداست، نه فرزند وی!

چون بحث و گفتگو ادامه پیدا کرد، قرآن به پیامبر اکرم فرمان داد که مسیحیان را به مباحله فراخواند و خود نیز با جان و زنان و فرزندان خویش به مباحله برود: "فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ".^۱

مسیحیان پذیرفتند و به روز بیست و چهارم ذی‌الحجه برای مباحله آمدند و پیامبر اکرم به همراهی علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام برای مباحله آمدند. مسیحیان چون چنین دیدند، از مباحله منصرف شدند و جزیه را پذیرفتند و در سایه حکومت اسلامی زیستند. چهارمین فرزند امام علی و بانو فاطمه زهرا، امّ کلثوم، زینب صغری به دنیا آمد.

سال دهم هجرت

در ربیع الاول سال دهم، فرزند دوساله پیامبر اکرم، ابراهیم، از دنیا برفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

در ماه رمضان، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام را به همراهی سیصد نفر به یمن فرستاد تا اهالی آن دیار را به اسلام و آموزه‌های آن آشناتر نماید و به هنگام خداحافظی به آن حضرت فرمود: اگر خداوند یک نفر را به دست تو رهنمایی کند؛ برایت از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد، بهتر است.

پیامبر اکرم، در این سال همه مسلمانان دور و نزدیک را به حج فراخواند. شمار حاجیان مسلمان آن سال را بین هفتاد تا صدو بیست هزار نفر نوشته‌اند.

۱- "پس هر که در اینبار پس از دانشی که تو را آمده، با تو بحث کند، بگو: بباید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و جانان ما و جانان شما را فراخوانیم سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم". آل عمران، ۶۱.

پیامبر اکرم در این سفر، چند هدف عمده را دنبال می‌نمود: حج را به حالت توحیدی خویش بازگرداند و انحرافها و کژیها را از آن بزدايد و به ویژه حج تمتع را بیاموزد. آخرین سفارشها و توصیه‌های شرعی و اخلاقی را به مسلمانان گوشزد کند، و با آنان خداحافظی نماید و جانشین خویش را به همگان معرفی نماید.

پس از پایان مناسک حج، پیامبر اکرم در مسیر بازگشت، در آبگیر خُم، سه روز توقف کرد، تند و کندروندگان به وی پیوستند. پیامبر در این جمع چندده‌هزار نفری سخن گفت و علی فرزند ابوطالب، عموزاده و داماد و همچون برادر خویش، و البته بزرگ‌یاور و پشتیبان و مدافع خود را به عنوان جانشین به مسلمانان معرفی نمود. همگی پذیرفتند و با علی امیرمومنان بیعت نمودند.

سال یازدهم هجرت

محرم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسامه فرزند زید بن حارثه را فرمان داد تا سپاهی را رهبری کند و به مرزهای روم رود. و مسلمانان، به ویژه نام‌داران مهاجر و انصار را فرمان داد تا سایه پرچم اسامه بر سر گیرند و از فرمان وی سرپیچی نکنند. بیماری پیامبر اکرم پدیدار شد. برخی از لشکرگاه اسامه به مدینه بازگشتند و در انتظار درگذشت پیامبر نشستند.

پیامبر اکرم در روزهای پایانی زندگی خویش، در جمع اصحاب خویش دوات و قلمی خواست تا برای مسلمانان وصیت ویژه‌ای بنویسد تا "پس از وی گمراه نشوند". همه‌ای برخاست، عمر اصرار داشت که "این مرد هذیان می‌گوید". و چون پیامبر چنین دید، فرمود: روا نیست که نزد پیامبر نزاع کنید؛ برخیزید....

بیماری پیامبر سخت شد، آن گونه که ساعتی از هوش می‌رفت و ساعتی دیگر به هوش می‌آمد. آخرین روزهای زندگی پیامبر اکرم، رویدادهای شگفتی را شاهد بود. به هنگام ظهر، پیامبر از هوش رفته بود که عایشه برای پدرش پیغام

فرستاد که بر جای پیامبر بایستد و به امامت بر مسلمانان نماز بگزارد. چون پیامبر به هوش آمد و دانست که هنگام نماز است، از جماعت مسلمانان پرسید، گفتند: ابوبکر امامت را بر عهده گرفته است. پیامبر به سختی از بستر برخاست؛ زنان اطراف خویش را به زنان فتنه‌انگیز زمانه یوسف پیامبر تشبیه نمود، دستی بر شانه علی علیه السلام و دست دیگر بر شانه فضل بن عباس نهاد. دو جوان هاشمی، پیامبر را در حالی به مسجد آوردند که پاهای وی بر زمین کشیده می‌شد. پیامبر اکرم، ابوبکر را از جایگاه خویش راند و به امامت ایستاد و نماز را از ابتدا آغاز نمود.

و پیامبر اکرم، فاطمه زهرا را گریان بر بالین خویش دید. وی را فراخواند و با وی نجوایی نمود که نشانه‌های خرسندی از چهره بانو آشکار شد. پس از آن، چون از بانو پرسیدند که پیامبر با شما چه گفت که خشنود شدی، فرمود: پیامبر مرا خبر داد که نخستین فردی که از خاندانش به وی می‌پیوندد، من هستم.

پدر بانو، پیامبر اکرم، کاروان سالار انسانیت و بزرگ پرچمدار آزادی و آزادگی است.

همان کس که خدای جهان‌آفرین وی را نویدبخش رستگاری و سعادت، و هشداردهنده از نگونساری و تیره‌بختی قرار داد:

"وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا"^۱.

شخصیت پرشکوهی که آفریدگار هستی و فرشتگانش بر او درود می‌فرستند و به توحیدگرایان شایسته‌کردار و کمال‌جو نیز فرمان می‌رسد که همواره بر او درود بفرستند:

"إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا"^۲.

آن کس که خداوند وی را به مقامی ستوده می‌رساند:

۱- "وما تو را جز نویددهنده و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم." سبأ، ۲۸.

۲- "خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید." احزاب، ۵۶.

"عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا"^۱.

و جان گرانقدر او را به گونه‌ای گرمی می‌دارد که به آن سوگند یاد می‌کند.^۲

و آن حضرت را به آسمان جلال و مقام پرشکوه قرب و اوج عرش و ملکوت، پرواز می‌دهد تا در آن سیر آسمانی نشانه‌های قدرت خویش را بر آن بنده برگزیده بارگاهش بنمایاند:

"سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا"^۳.

و او را الگوی شایستگی‌ها و برازندگی‌ها و کمال و جمال عنوان می‌سازد و می‌فرماید: "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ"^۴.

و خداوند آنچه شایسته و بایسته است را به او آموخت: "وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا"^۵.

و در ترسیم مهربانی و مردم‌دوستی‌اش می‌فرماید:

"فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ"^۱.

۱- "امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند". اسراء، ۷۹.

۲- حجر، ۷۲.

۳- "پیراسته است آن کس که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم". اسراء، ۱.

۴- "بی‌گمان برای شما در پیامبر خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند". احزاب، ۲۱.

۵- "و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود". نساء، ۱۱۳.

و در ستایش پیام‌آورش می‌فرماید: "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ
مَا عَنْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ"^۲.

و آن پیشوای بزرگوار را موهبت عظیم و نعمت گران‌سنگ خداوند به
آدمیان می‌شمارد: "لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ"^۳.

همو که خداوند، خلق و خوی پرشکوه وی را عظیم می‌شمارد:

"وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ"^۴.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۱ - "و به رحمت خداست که تو با اینان این گونه پرمهر و خوشخو هستی، و اگر تندخو
و سخت‌دل بودی، بی‌گمان از گرد تو پراکنده می‌شدند". آل‌عمران، ۱۵۹.

۲ - "بی‌گمان پیامبری از خود شما به سویتان برانگیخته شد؛ هر آنچه شما را رنج و
آزار دهد، بر او گران می‌آید. سخت در هدایت شما کوشاست و بر ایمان‌آوردگان دل‌نرم
و مهربان است". توبه، ۱۲۸.

۳ - "همانا خدا بر مومنان منت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا
آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد".
آل‌عمران، ۱۶۴.

۴ - "و به راستی که تو را خویی والاست". قلم، ۴.



ماه فروماند از جمال محمد	سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلک را کمال و مترقی نیست	در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت	لیله اسری شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در طلال محمد
عرصه کیتی مجال همت او نیست	روز قیامت نگر مجال محمد
و آن همه پیرایه بسته بنت فردوس	بو که قولش کند بلال محمد
بچو زمین خواهد آسمان که پشتند	تا بدحد بوسه بر نعال محمد
شمس و قمر در زمین حشر تابند	نور تابد مگر جمال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه تابند	پیش دو ابروی چون حلال محمد
چشم مرا تا به خواب دید جالش	خواب نمی گیرد از خیال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد

بخش پنجم: ازدواج بانو

خواستگاری

بانو فاطمه زهرا علیها السلام، به سن و سالی رسید که دختران حجازی در آن زمان ازدواج می‌کردند. برخی از همراهان پیامبر از بانو خواستگاری نمودند. عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان به عزم خواستگاری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. عبدالرحمن عرض کرد: ای رسول خدا! اگر بانو فاطمه را به همسری من درآوری، حاضرم یک صد شتر با بار پارچه کتان مصری به همراه ده هزار دینار زرین مهریه‌اش کنم! عثمان نیز مهریه‌ای گران‌قیمت پیشنهاد نمود. در پاسخ همه خواستگاران، پیامبر اکرم فرمود: ازدواج فاطمه به دست خداوند است و من نیز منتظر فرمان او هستم.

اصحاب دانستند که پیغمبر مایل است فاطمه را به همسری علی دهد. علی علیه السلام با شتری آبکش، نخل‌های نخلستان یکی از انصار را آبیاری می‌کرد، به او گفتند: علی! تو بر دیگران برتری داری و از دل‌بستگی پیامبر خدا به خودت آگاهی. نامداران قریش به خواستگاری فاطمه رفتند و پیامبر نپذیرفت، گمان می‌کنیم که فاطمه را برای تو قرار داده است.

علی بر پیامبر وارد شد،^۱ سلام نمود و در حضور آن حضرت ساکت نشست و سر به زیر انداخت. سکوت علی سخنان بسیاری را در دل داشت... سرورم،

۱- در برخی روایات چنین آمده که پیامبر در حجره ام‌سلمه بود که علی نزد وی آمد و ام‌سلمه در زمان ازدواج علی و فاطمه، همسر پیامبر بوده است. رک بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۳ و ۱۲۶ و ۱۰۲ و ۹۵. این روایات را نمی‌توان پذیرفت، زیرا بانو ام‌سلمه، (هند دختر ابی‌امیه) همراه با همسرش ابوسلمه، عبدالله بن عبدالاسد، به حبشه هجرت نمود. آن دو پیش از جنگ احد به مدینه بازگشتند و در جنگ احد، تیری بر بازوی ابوسلمه نشست و وی در جمادی الثانی چهارم هجری درگذشت و ام‌سلمه را با پنج فرزند تنها گذاشت.

پیشوایم، دلدارم، مرا از هفت‌سالگی در خانه‌ات و بر سر سفره‌ات نشاندی، از آنچه می‌خوردی به من خوراندی و از آنچه می‌دانستی مرا آموزش دادی، جسم و جانم را پروراندی و اسلامم را پذیرفتی، جانم فدایی توست و افتخارم همراهیت...

و در سکوت پیامبر می‌شنیدیم که ... علی جان، در آغاز چون فرزندی تو را دوست داشتیم و چون به جوانی رسیدی، نه فرزند، بلکه تو را برادر خویش دانستیم. مگر می‌توانم از یاد ببرم که در روزگار سخت شعب و در شب هجرت به مدینه، جان خویش را فدای من نمودی. در کوچه‌های مکه، پذیرای سنگ‌های نادانی و کینه می‌شدی، آزار می‌دیدي تا آزار نبینم، علی جان، تو از منی و من از توام!

و پیامبر سکوت را شکست و فرمود: یا علی! گویا برای حاجتی نزد من آمده‌ای که از اظهار آن شرم داری؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه شما بزرگ شدم و از الطاف شما برخوردار گشتم و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله! اکنون زمان آن فرارسیده که برای خویش همسری برگزینم، فاطمه را به همسری من درآورید.

آثار خوشنودی بر گونه پیامبر آشکار شد و فرمود: پیش از تو مردانی از وی خواستگاری نمودند، نام آنان را که نزد فاطمه می‌بردم، نارضایتی و اندوه را بر چهره‌اش می‌دیدم. بردبار باش تا از فاطمه درباره تو بپرسم.

و بانو در برابر پیامبر از سر شرم سکوت نمود و سر به زیر انداخت، سکوتی که نشان‌دهنده خشنودی و پسند بود. پیامبر فرمود: الله اکبر، سکوت دخترم رضایت اوست! علی جان! دخترم چه کابین می‌دهی؟

- ای پیامبر خدا، مرا اسبی است و زرهی، شتر آبکشی و شمشیری! و جز این چیزی ندارم.

و



پس از آن، پیامبر اکرم با ام سلمه ازدواج نمود. بنابراین در زمان ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام، ام سلمه، همسر پیامبر نبوده است. پس این دست روایات قابل پذیرش نیستند.

فرمود: با شمشیر در راه خدا جهاد می‌کنی. و با شتر کسب روزی کنی و اسب در سفر و باربری به کارت می‌آید، زرهات را مهریه فاطمه زهرا قرار ده. سپس فرمود: یا علی! تو را بشارت دهم که خدای تعالی فاطمه را در آسمان به تو تزویج نمود پیش از آنکه من او را در زمین به همسری تو درآورم. پیامبر دست علی را گرفت و وی را فرمود: بگوی: "علی بركة الله و ما شاء الله و لا قوة الا بالله و توكلت على الله".

سپس وی را کنار فاطمه نشانید و فرمود: خداوندا! اینان محبوب‌ترین مردم در نزد من می‌باشند، پس آنان را دوست بدار، و خیر و برکت به فرزندان آنها عطا کن، و آنان را از هر آسیبی حافظ باش، من آنها و فرزندانشان را از شر شیطان فریبکار به تو می‌سپارم.

خطبه ازدواج

پیامبر اکرم پذیرش خواستگاری علی علیه السلام را در جمع مسمانان این گونه اعلام نمود: "ستایش و سپاس خداوند را که به نعمتش ستوده می‌شود، آن کس که بر پایه توانایی‌اش پرستش می‌شود، و بر پایه چیرگی‌اش اطاعت می‌شود و از عذابش بیم می‌رود و در آنچه نزد اوست، رغبت می‌شود و از عذابش ترسیده می‌شود، فرمانش در آسمان و زمینش نفوذ کند، آن کس که آفریدگان را به توانایی خویش آفرید و به حکمتش تمایزشان داد و به عزتش استوارشان نمود و بدینش عزیزشان نمود و به پیامبرشان گرامیشان داشت، پس از آن خداوند برتر و والا- دامادی (ازدواج) را مایه دودمان و امری لازم قرار داده است که گناهان را برطرف می‌کند و وابستگی خانوادگی را می‌گستراند. و خداوند فرمود: "و هموست که آدمی را از آب آفرید، پس وی را فرزندی و دامادی قرار داد و پروردگارت تواناست!"^۱ پس فرمان خداوند به داوریش می‌انجامد و داوریش به تقدیرش

می‌انجامد و تقدیرش را سرآمدی است. پس برای هر فرمانی تقدیر است و برای هر تقدیری سرآمدی و برای هر سرآمدی کتابی است. خدا هر آنچه که بخواهد را محو می‌کند و یا ثابت می‌گرداند و ریشه کارها نزد اوست. سپس خداوند مرا فرمان داد که فاطمه را به همسری علی درآورم و من وی را به کابین چهارصد مثقال نقره همسرش دادم.^۱

پس از آن علی علیه السلام برخاست و چنین سخن گفت: "ستایش و سپاس خداوندی است که به ستایشگران و خواهندگان نزدیک است و بهشت را به پرهیزگاران وعده داده و نافرمانی‌کنندگان را به آتش (دوزخ) بیم داده است. او را بر نیکوکاری پیشین و نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم؛ سپاس کسی که می‌داند خداوند آفریدگار و پدیدآورنده و میراننده و زنده‌کننده وی است، و از زشتکاری‌هایش خواهد پرسید. و از وی کمک و راهنمایی می‌خواهیم و بدو ایمان داریم و بدو بسنده می‌کنیم. و گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست، به تنهایی، شریکی ندارد، آن گونه گواهی که بدو رسد و وی را پسند آید. و محمد بنده و فرستاده‌اش است. و بر او درود می‌فرستیم؛ درودی که بدو رسد و بهره‌اش دهد و والایش نماید و برگزیده‌اش کند. و ازدواج را خداوند فرمان می‌دهد و می‌پسندد و گردهمایی ما را خداوند تقدیر نموده و اجازه داده است. و این فرستاده خداست که دخترش فاطمه را به کابین چهارصد مثقال نقره به همسری من داده است و من پذیرفتم، پس بدانید و گواهی دهید."^۲

رویداد فرخنده عقد ازدواج امام علی و فاطمه زهرا علیهما السلام، در شوال یا ذی‌القعدة سال دوم هجری، روی داد.

۱- "الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانته..." بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۷.

۲- "الحمد لله الذي قرب من حامديه و دنا من سائليه و وعد الجنة من يتقيه و انذر بالنار من يعصيه..." بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۲.

زفاف

یکی دو ماه بین عقد ازدواج و شب زفاف فاصله افتاد. پیامبر اکرم مبلغی را در اختیار چند تن از صحابه قرار داد تا جهیزیه بانو را فراهم سازد. جهیزیه حضرت زهرا آماده شد: یک پیراهن، یک مقنعه، یک حوله سیاه خیبری، یک تخت خواب که از پوست خرما بافته شده بود، دو عدد فرش؛ یکی پشمی و دیگری از لیف خرما، چهار بالش که از گیاه اذخر پر شده بود، یک قطعه حصیر، دو کاسه، یک آسیای دستی، یک مشک پوستی، یک طشت لباسشویی، یک ظرف آبخوری، یک پرده پشمی، یک آفتابه، دو کوزه گلین، یک پوست گوسپند، و یک عبای زنانه.

و چون پیامبر جهیزیه دخترش را نگریست، اشک در دیدگانش دوید و فرمود: "اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ أُنْهَمِ الْخَزَفُ"؛ خدایا! بر آن گروه که بیشترین ظروف آنان سفال است، برکات را فروفرست.

نقل شده است که ام سلمه^۲ به همراهی دیگر زنان مسلمان نزد پیامبر آمد و عرض کرد: اگر خدیجه زنده بود، چشمش به عروسی دخترش فاطمه روشن می شد.

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.

۲ - در جریان ازدواج علی و فاطمه علیها السلام نام دو بانو مکرر دیده می شود: اسماء و ام سلمه. گذشت که بانو ام سلمه معروف به آن هنگام همسر پیامبر نبوده است. اسماء بنت عمیس نیز به همراه همسرش جعفر بن ابی طالب به حبشه مهاجرت کرده بودند و در آن زمان در مدینه نبودند، بلکه در سال هفتم هجری و در روز فتح خیبر به مدینه وارد شدند. به نظر می رسد بانویی که در عروسی حضرت زهرا نقش داشته و به نام اسماء و کنیه ام سلمه نام برده می شود، بانویی مسلمان و از اهل مدینه بوده به نام اسماء بنت یزید بن السکن و کنیه ام سلمه که وی را خطیبه النساء می خواندند و در امر ازدواج و عروسی دست داشته است، نه آن ام سلمه که همسر پیامبر می شود و نه اسماء همسر جعفر بن ابی طالب.

و پیامبر چون نام خدیجه را شنید، فرمود: "خدیجه و کجاست مانند خدیجه؟! آن گاه که مردم دروغگویم شمردند، مرا راستگو دانست و مرا در تبلیغ دین خدا یاریم داد و با اموالش در این راه کمکم نمود. خداوند مرا فرمان داد که خدیجه را به خانه‌ای زمردین در بهشت بشارت دهم".^۱

پیامبر، امّسلمه را در پی آماده ساختن حجله عروسی فرستاد. حارثه بن نعمان خانه‌ای را به امام علی هدیه داد، آن حضرت کف اتاق را با خاک نرم پوشاند و آن را با پوست گوسفندی را فرش نمود و بالشی از برگ خرما بر آن گذاشت.

پیامبر، از پول زره ده درهم به علی علیه السلام داد و فرمود: یا علی! با این پول، روغن و خرما و کشک تهیه کن. پیامبر نیز گوسفندی تهیه نمود. حضرت سفره‌ای چرمی خواست، آستین بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه کرد، آن گاه به علی فرمود: هر کس را که می‌خواهی دعوت کن. علی علیه السلام من به مسجد درآمد. بسیاری از صحابه در مسجد حضور داشتند و آن حضرت شرم داشت که برخی را دعوت کند و برخی را دعوت نکند. از این روی، همگی را برای صرف ولیمه فاطمه دعوت نمود. غذا اندک بود، ولی به دعای پیامبر اکرم برکت یافت. پس آن جمع از آن غذا خوردند و سیر شدند در حالی که چیزی از غذا کم نشد... چون آفتاب غروب کرد، بانوان، فاطمه علیها السلام را زینت کردند و عطر آگین نمودند.

پس رسول خدا، امام علی را در سمت راست و بانو فاطمه را در سمت چپ خود نشانند و پیشانی آنها را بوسید. آنگاه دست دخترش را در دست علی گذاشت و فرمود: علی جان! فاطمه همسر خوبی است. به دخترش نیز فرمود: فاطمه جان! علی شوهر خوبی است. سپس در حق آنها این چنین دعا کرد: خداوندا! پراکندگی این دو را جمع بگردان، و میان دل‌هایشان انس و الفت قرار ده، و آنها و فرزندان و دودمان ایشان را از وارثان بهشت نما، و به ایشان فرزندان پاک و پاکیزه و مبارک

۱- "خدیجة و این مثل خدیجة، صدقتنی حین کذبنی الناس و وازرتنی علی دین الله و أعانتنی علیه بمالها، ان الله عزوجل أمرنی ان أبشر خدیجة ببیت الجنة من قصب لاصخب فیه و لانصب". بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

روزی کن، و در نسلشان برکت قرار ده، و آنها را پیشوایانی قرار ده که به فرمان تو دیگران را به فرمانبرداریت رهنمایی کنند، و به آنچه که پسند تو در آن است فراخوانند.^۱

پیامبر اکرم، بانو فاطمه را بر شتر شهباء خویش سوار نمود و خود همراه با گروهی از مردان و زنان مسلمان، تکبیرگویان بانو را به سوی خانه بخت بدرقه کرد. چنین نقل شده که بانو امّسلمه، عایشه، حفصه، معاذه (مادر سعد بن معاذ) ابیاتی درباره این فرخنده رویداد و ستایش عروس و داماد سرودند و بانوان همراه این ابیات را تکرار می‌کردند. و همچنین نقل شده که زنان در شب عروسی حضرت زهرا دف می‌زدند.

بانو فاطمه را بر امیرمومنان وارد شد. پیامبر ظرف آبی خواست و دست خویش در آن کرد و از آن آب برکت یافته بر داماد و دخترش پاشید و برای آن دو دعا نمود و دخترش را فرمود: جوانمردی سعادت‌مند در دنیا و نیکوسرشت در آخرت و محبوب‌ترین خاندانم، نخستین مسلمان، و داناترین و بردبارترین اصحابم را به همسری تو درآوردم.

پیامبر اکرم فردای آن شب از علی پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ و بی‌درنگ پاسخ شنید: او را بهترین یاور بر فرمانبرداری خداوند یافتم. و از فاطمه زهرا پرسید: همسرت را چگونه دیدی؟ و پاسخ شنید: پدرم! او را بهترین همسر یافتم! و در جایگاهی دیگر به پیامبر اکرم عرض کرد: خداوند را پروردگار خویش، و شما را، پدرجان، پیامبر، و پسرعمویم را شوی و سروری پسندیده دانم.^۲

۱ - "اللّٰهُمَّ اجْمَعْ شَمْلَهُمَا وَ اَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِهِمَا وَ اجْعَلْهُمَا وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ ارْزُقْهُمَا ذُرِّيَّةً طَاهِرَةً طَيِّبَةً مَبَارَكَةً وَ اجْعَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا الْبِرَّةَ وَ اجْعَلْهُمُ اثْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِكَ إِلَى طَاعَتِكَ وَ يَأْمُرُونَ بِمَا يَرْضِيكَ". بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

۲ - "رضيت بالله رباً وبك يا أبتاه نبياً و بآبن عمي بعلاً و ولياً". بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۱.

آیین ازدواج

از آنچه در داستان ازدواج امام علی و بانو فاطمه زهرا و رفتار پیامبر اکرم در این جریان نقل شده است، این نکات را می‌توان برشمرد:

۱- پیامبر اکرم، پدر دختری در آستانه ازدواج است. وی در گزینش داماد نه ثروت و مال را در نظر می‌گیرد و نه هدایای گران بها را. و مگر دختر آدمی کالایی است که فروخته شود! و نه نامداری و ریاست را شرط دامادی خویش قرار داد که هر بزرگی بزرگوار و هر سرکرده‌ای شایسته نیست. آنچه پیامبر بر آن تاکید دارد، ارزش‌های دینی و اخلاقی و هماهنگی و هم‌آوایی (کفو) زوج است.

۲- پیامبر اکرم خواستگاری علی علیه السلام را نزد دخترش بازگو نمود و پاسخ وی را جویا شد. این رفتار پیامبر در زمانه‌ای بود که مردان عرب، دختران خویش را در کودکی و بدون نظرخواهی از آنان به همسری مردان درمی‌آوردند و حتی گاه پیش از تولد دخترشان، وی را به این و آن وعده می‌دادند. پیامبر تا پسند و پذیرش دخترش را درنیافت، وی را به همسری کسی درنیآورد.

۳- همواره آزر و حیا، به ویژه از دختران جوان، پسندیده است. حضرت زهرا موافقت خویش با خواستگاری امام علی را با سکوت آشکار نمود.

۴- پیامبر با تازه‌داماد خویش به انصاف رفتار کرد. شتر و اسب و شمشیر علی وی را لازم می‌آید، و باقی می‌ماند: زره. و علی مرد شجاعی است که پشت به میدان نبرد نمی‌کند، پس زره را نیاز ندارد. و پیامبر نیز برای تامین هزینه‌ها به زره بسنده نمود.

۵- مهریه حضرت زهرا را چهارصد مثقال نقره یا پانصد درهم نقل کرده‌اند. این مبلغ در آن روزگار و برای جمع مسلمانان، مبلغی دست‌نیافتنی یا کمرشکن نبوده است و البته مبلغ اندک و حقیری نیز نیست. در زمانه ما، قرارداد بسیاری از مهریه‌ها سفهی و نابخردانه است؛ چرا که داماد و خانواده‌اش اگر تمام عمر نیز بکوشند، نمی‌توانند مهریه عروس خانم را بپردازند! و البته شریعت، آنچه نابخردانه باشد را تایید نمی‌کند.

۶- واسطه‌گری در امر ازدواج، چه از سوی مردان و چه زنان، کرداری پذیرفته و پسندیده است.

۷- تشکیل هر خانواده و پیوند هر پسر و دختری رویدادی فرخنده است که شادی و خرسندی همگان را دربردارد. گردهم آمدن مردان و زنان خاندان، سرودن و خواندن شعر و آنچه که به گونه‌ای متعارف و مشروع، شادی و سرور را نشان بدهد، روا و پسندیده است.

۸- برخی از فقیهان شیعه^۱، دف زدن در جشن عروسی را جائز می‌شمرند، محقق نراقی در این باره می‌نویسد: گروهی از فقیهان شیعه؛ شیخ طوسی در المبسوط و الخلاف، محقق حلی در شرائع الاسلام و النافع و علامه حلی در القواعد و الارشاد و التحرير و شهید ثانی در الدروس، و همچنین از محقق کرکی نقل شده که زدن دف در عروسی‌ها، از حرمت نواختن آلات موسیقی استثناء شده است.^۱ البته جواز یا عدم جواز دف زدن در شب عروسی مسأله‌ای فقهی است که هر کس در آن باید به مرجع تقلید فقهی خویش مراجعه نماید.

۹- زندگی مرد و زن مسلمان، نه با گناه و آلودگی، بلکه با نام و یاد خداوند و دعا آغاز شود. پدر و مادر برای زوج جوان بهترین خواسته‌ها را از خداوند طلب کنند و زوج جوان لحظات آغازین زندگی خویش را با عبادت پروردگار همراه کنند.

۱۰- ولیمه و مهمانی در شب زفاف بس پسندیده و بجاست. و به پیروی از پیامبر و امام علی، داماد و پدرعروس در هزینه‌های این مهمانی شریک شوند، و تا حد ممکن دعوت بدین مهمانی عام و فراگیر باشد.

۱ - "قداستنی جماعة من أصحابنا منهم الشيخ فی المبسوط والخلاف كما حکى و المحقق فی الشرائع والنافع والفاضل فی القواعد والإرشاد والتحرير والشهيد فی الدروس و حکى عن المحقق الثانی أيضا الدف فی العرائس". مستندالشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

۱۱- بزرگ‌ترها، زوج جوان را به انتخاب خویش دلگرم نمایند. تحقیق و بررسی تا پیش از وصلت و پیوند رواست، ولی ایجاد تردید و دودلی در همسران جوان، به ویژه در روزهای نخست زندگی، بس ناپسند است.

۱۲- همتایی و هم‌آوایی علی و فاطمه علیها‌السلام حقیقتی آشکار است که پیامبر اکرم و پیشوایان بدان تاکید نمودند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: "لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى الْأَرْضِ".^۱ اگر برای بانو فاطمه، امیرمومنان آفریده نشده بود، در روی زمین همتایی برای او پیدا نمی‌شد.



محمد اقبال لاهوری (حقوق‌دان و اندیشمند مسلمان هندی، م. ۱۸۷۳م.)
در کتاب "رمز بیخودی" در مدح بانو فاطمه زهرا چنین می‌سراید:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

نور چشم رحمة للعالمین آن امام اولین و آخرین

انگه جان در پیکر کیتی دمید روزگار تازه آئین آفرید

بانوی آن تاجدار «هل اتی» مرتضی، مشکل‌کشا، شیر خدا

پادشاه و کعبه‌ای یوان او یک حسام و یک زره‌سالان او

مادر آن مرکز پرکار عشق	مادر آن کاروان سالار عشق
آن یکی شمع شبستان حرم	حافظ جمعیت خیرالامم
تا شنید آتش پیکار و کین	پشت پازد بر سرتاج و کین
و آن دگر مولای ابرار جهان	قوت بازوی احرار جهان
در نوای زندگی، سوز از حسین	اهل حق، حریت آموز از حسین
سیرت فرزنده از اُمَمات	جوهر صدق و صفا از اممات
مزرع تسلیم را حاصل بتول	مادران را اسوه کامل بتول
نوری و بم آتشی فرمانبرش	کم رضایش در رضای شوهرش
آن ادب پرورده صبر و رضا	آسیا گردان و لب قرآن سرا
گریه های اوز بالین، بی نیاز	کوهر افشاندی بدامان نماز
اشک او بر چید جبریل از زمین	بمچو شبنم ریخت بر عرش برین
رشته آئین حق زنجیر پاست	پاس فرمان جناب مصطفی است
ورنه کرد ترمش کردیدی	سجده ها بر خاک او پاشیدی

بخش ششم: خانه‌روشنایی

خانه حضرت زهراء عليها السلام متصل به محل تهجد و نماز شب و اعتكاف و عبادت پیامبر اکرم، در سمت شرق مسجد پیامبر، و هم‌ردیف و در میانه دیگر حجره‌های پیامبر اکرم قرار داشت. این خانه، اطاقی گلین بود با سقفی از چوب خرما و حصیر و گل‌اندود. ارتفاع اتاق به اندازه‌ای بود که دست به راحتی به سقف می‌رسید.

این خانه، جایگاه آرامش است، و سرای ایمان، و جایگاه دانش و معرفت، و محور تلاش و مجاهدت، و پایگاه مقاومت و ایستادگی است.

آقا و بانوی این خانه، کارها را بین خویش تقسیم نمودند؛ امیرمومنان علی، هیزم و آب آشامیدنی به خانه می‌آورد و خانه را پاکیزه می‌سازد و فاطمه گندم را آرد می‌کند و خمیر می‌سازد و نان می‌پزد.^۱

علی عليه السلام پس از شهادت فاطمه زهرا عليها السلام، از بانوی خانه‌اش چنین سخن می‌گوید: سوگند به خدا من او را به خشم نیاوردم و او را بر انجام کاری اکراه ننمودم تا خداوند (از دنیا) برگرفتش و او مرا به خشم نیاورد و در کاری نافرمانیم ننمود. و هرگاه که به او می‌نگریستم، همه اندوه‌ها و دلتنگی‌هایم از میان می‌رفت.^۲

و این سخنان، نشانگر رابطه پرعظوفت مرد و زن باایمانی است که خشم و اجبار و نافرمانی در آن جای ندارد، بلکه هر یک موجب سکونت و تسکین دیگری هستند. و باز می‌یابیم که بامدادی علی عليه السلام در خانه خوراکی نمی‌یابد، از بانو می‌پرسد که چرا وی را از نبود خوراکی آگاه نکرده است. و بانو فاطمه عليها السلام پاسخ

۱- قال الصادق: "كان أمير المؤمنين يحطّط ويستقي ويكنس، و كانت فاطمة تطحن وتعجن وتخبز". بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۱.

۲- "فوالله ما اغضبتها ولا اكرهتها علي أمر حتى قبضها الله عزوجل و لا اغضبنتي و لا عصت لي امرا و لقد كنت انظر اليها فتتكشف عني الهموم و الاحزان". بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

می‌دهد: ای ابالحسن! من از خدایم شرم دارم که تو را به کاری وادارم که بر آن توانایی نداری.^۱

اینجا سرای ایمان است، بامداد و شامگاه، به روشنایی روز و تاریکی شب، یاد و نام خداوند در این خانه جریان دارد. و آن کس که برای خداست، خدا برای اوست! بنگرید خداوند در توصیف این خانه می‌فرماید: "فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ"^۲.

زمانی که این آیه نازل شد، از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: آیا خانه فاطمه و علی عَلَيْهِمَا السَّلَام از این خانه‌هاست؟ و پیامبر فرمود: بلی، خانه آنان از با فضیلت‌ترین این خانه‌هاست.

این پیوستگی دوسویه است، خانه و خانواده ای که بر پایه ایمان به خداوند شکل گیرد و در راه رضایت پروردگار پیش رود؛ خداوند نیز آن خانه و خانواده را رفعت بخشد و والایی دهد. و این رفعت و والایی، فرصت و گستره بیشتر و بزرگتری برای نام و یاد خداوند فراهم می‌سازد.

و این خانه، جایگاه دانش و معرفت است. دانش، آشکار شدن حقیقت است و معرفت خو گرفتن بدان. و چه حقیقتی برتر و بالاتر از آفریدگار حقیقت‌ها! کسی که خداوند را بداند و بشناسد، گویی همه حقیقت‌ها را شناخته است. کسی که آفریدگار را بشناسد، والاتر از آن است که به شناخت آفریدگان نیازمند باشد. بانو، خدایش را شناخته است.

پیامبر اکرم در بیانی زیبا می‌فرماید: خداوند ده چیز را به ده بانو هدیه داد؛ توبه را به حوا همسر آدم، زیبایی را به ساره همسر ابراهیم، پرستاری را به رَحْمه همسر ایوب، ارجمندی را به آسیه همسر فرعون، خردمندی را به زلیخا همسر

۱- "یا ابالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلفک ما لاتقدر علیه". بحارالانوار، ج ۴۳،

۲- "در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده که آنجا والایی گیرد و نامش در آن یاد شود و بامداد و شامگاه در آن خانه‌ها خداوند پیراسته شمرده شود". نور، ۳۶.

یوسف، عقل را به بلقیس همسر سلیمان، بردباری را به برخانه مادر موسی، برگزیدگی را به مریم مادر عیسی، رضایتمندی را به خدیجه همسر مصطفی و دانش را به فاطمه همسر مرتضی.^۱

و در بیانی دیگر امام علی و فاطمه زهرا و دو پسرش را حجت بر آفریدگان و درهای دانش در امت اسلامی برشمرد که هر کس به وسیله آنان ره یابد، به صراط مستقیم (راه راست و استوار) راه پیدا کرده است.^۲

هرچند هواداران نادانی و نابخردی بر درهای دانش و معرفت، هیزم حسادت گرد آوردند و آتش کینه برافروختند و سال‌ها و سال‌ها همگان را از دستیابی به دانش و معرفت راستین و پیراسته محروم ساختند؛ ولی مگر می‌توان خورشید را در پرده پیچید! دانش و معرفت فاطمی راه خویش گشود و پرتوافکن شد و هم اکنون پس از هزار و چهارصد سال می‌درخشد. اگر هزاران پرده و پوشش در برابر آفتاب کشند، سرانجام درخشش آفتاب پیروز می‌شود و آن پرده و پوشش‌ها در برابر آفتاب می‌پوسد و فرسوده می‌شود و از میان می‌رود!

و این خانه، محور تلاش و مجاهدت است. مرد این خانه، لحظه‌ای از پای ننشسته است؛ چه در نبردهای بدر و احد و حنین و احزاب، چه آن گاه که برای گسترش اسلام به یمن رفت، و چه در صبح و شام مدینه، و در همراهی پیامبر اکرم.

و بانوی این خانه، فاطمه زهرا؛ آن گاه که بایست سوی میدان نبرد برود، می‌رود و بر زخم‌های پدر و همسر خویش مرهم می‌نهد. و آن گاه که شایسته است پرسش بانوان را پاسخ می‌گوید و دانششان می‌آموزد. پرورش و آموزش چهار فرزند گرانقدر بخشی از تلاش این بانوست. بانو به نماز می‌ایستد و دست درخواست به سوی پرودگار بلند می‌کند و برای این همسایه و آن آشنا حاجت

۱- "ان الله اعطى عشرة اشیاء لعشرة من النساء... و العلم لفاطمة زوجة المرتضى".

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴.

۲- "هم ابواب العلم فى امتى". بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۹۲.

می‌طلبد و تا نزدیکی بامدادان، و چون فرزند از او می‌پرسد که مادر، همگان را دعا کردی و خودت را یاد نکردی، بشنود که پسر، همسایه، پس از خانه خویش.^۱ این روش و منش بانوی این خانه است که از لباس شب عروسی تا زیور زنانه و تا قرص نان افطار و آن پرده ابریشمین بر در خانه و حتی دعای نیمه‌شب خویش را به دیگران می‌بخشد. به همگان می‌آموزد، از خودگذشتن و به خدای مهربان رسیدن را که حتی به بندگان نافرمان و سرکشش نیز روزی می‌رساند و هدیه می‌دهد!

و این خانه، پایگاه مقاومت و ایستادگی است. همه تسلیم شدند، در برابر پیری سپیدموی که بر فراز منبر مویه می‌کند و سال‌ها همراهی خویش با پیامبر را به یاد مسلمانان می‌آورد، و در برابر نامردمانی که در میدان جنگ ترسو و در برابر بی‌دفاعان شمشیرکش بودند، و در برابر جماعتی که به دوره جاهلیت بازگشته‌اند و من از فلان قبیله‌ام و او از بهمان عشیره، در برابر همه فریب‌ها و دروغ‌ها و خشونت‌ها و بی‌وفایی‌ها ایستاد. در برابر هجوم این و آن ایستاد تا به آیندگان درس ایستادگی آموخت.

و این خانه و آستانه‌اش بارها و بارها صدای دلنشین پیامبر اکرم را شنیده است که سپیده‌دمان بر اهل این خانه درود می‌فرستاد و آنان را پاک و پیراسته می‌دانست و آیه تطهیر تلاوت می‌کرد و بر در همین خانه با خداوند چنین مناجات می‌کرد: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَمَّ الصَّالِحَاتِ سَمِعَ سَامِعٌ بِحَمْدِ اللَّهِ وَنِعْمِهِ وَحُسْنِ بَلَاوِهِ عِنْدَنَا نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ" ^۲. سپاس و ستایش از آن خداست، آن نیکوکار زیباکردارِ نعمت‌دهنده بزرگوار که به نعمت وی نیکی‌ها سرانجام گیرد. شنوندگان سپاس و

۱ - "یا بُنَى الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ". بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۲.

۲ - بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۳۶.

نعمت و آزمون نیکوی او نزد ما را بشنوند. از آتش (دوزخ) به خدا پناه می‌بریم، از بامدادِ دوزخ به خدا پناه می‌بریم، از شامگاهِ دوزخ به خدا پناه می‌بریم. این خانه بس ارجمند است و باشکوه. در یک جمله باید گفت: سرای فاطمه علیها السلام، خانه‌ی روشنایی است.

خداوند، نام مبارک "الله" را بیش از همه نام‌ها برای خود شایسته دید، و صفات بسیاری برای "الله" برشمرده؛ الله، علیم است و قدیر و رحمان و رحیم و لطیف و حکیم و حلیم و حمید و... دانا و توانا و مهرگستر و مهربان و نازک‌بین و خردورز و بردبار و پسندیده و ... مجموعه آنچه اسمای حسنا (نام‌های نیکو) نام دارد، ویژگی‌های "الله" را بیان می‌کند. حال پرسش این است، "الله" خود کیست؟! و چگونه می‌توان وی را شناخت؟

در همه آیات قرآنی که خداوند درباره "الله" سخن گفته است، تنها در یک آیه از ویژگی‌ها و صفات گذر کرده و خود را چنین معرفی کرده است: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ". خداوند، روشنایی آسمان‌ها و زمین است. سخن از تفسیر این آیت گرانمایه و این سخن پرژرفا نیست، که نه من چنین بضاعتی دارم و نه این کتاب در بیان این گوهر شب‌چراغ!

آیه نور آنچنان آغاز می‌شود، و ادامه آن نیز بس تامل برانگیز است:
"مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ"^۱.

۱- "مثل روشنایی‌اش همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد، و آن چراغ در آبگینه‌ای، آن آبگینه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه باختری و نه خاوری است، افروخته است. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی بدان

آیه نور، یکسره معماست! از آن جمله نخستش، که فکر و اندیشه پژوهشگران عرصه الهیات را به خویش مشغول ساخته، تا این زنجیره؛ نور، مشکات، زجاجه، کوکب، دُرّی، شجره، زیتونه، لا شرقیه و لا غربیه، نار، نور علی نور.

هر چه هست زنجیره‌ایست از خداوند تا آدمیان، زنجیره‌ای که از خداوند سرچشمه می‌گیرد و موجب رهنمایی آدمیان می‌شود! ولی این واژگان اشاره به چه دارند؛ چراغدان و چراغ و شیشه، روغن زیتون پرتوافکن، و درختی که نه میل به شرق دارد و نه گرایش به غرب... و این مجموعه روشنایی دوچندان است، روشنایی بر و در کنار و همراه با روشنایی...

به سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام مراجعه می‌کنیم؛ علی بن ابراهیم قمی (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۲)، و محمد بن یعقوب کلینی (الکافی، ج ۱، ص ۲۸۹) به سندهای مستقل و پیوسته از امام صادق و علی بن محمد شافعی (معروف به ابن مغزلی، مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۲۶۳، حدیث ۳۶۱) از امام کاظم علیه‌السلام نقل کرده‌اند که "مشکاة" در آیه نور به بانو فاطمه زهرا علیها‌السلام اشارت دارد.

"مشکات" روزنه یا طاقچه‌ای بود که در دیوار اتاق می‌ساختند و چراغ را روی آن می‌گذاشتند، دو طرف آن از شیشه ساخته می‌شد تا داخل اتاق و صحن حیاط را روشن سازد و مردم به آن "چراغ‌دان" می‌گفتند. و همچنین وسیله‌ای شیشه‌ای بود که چراغ را در آن قرار می‌دادند. و به هر محفظه شفاف‌ی که بتوان در داخل آن چراغ گذاشت تا از باد و توفان در امان بماند "مشکات" گفته می‌شد. مشکات را در زبان فارسی به چراغدان، چراغ‌خانه، چراغ‌واره، چراغ پایه و روزن ترجمه کرده‌اند.

نور هدایت الهی مانند شعله‌ای فروزان است، متعادل و پابرجا، شعله‌ای برگرفته از شجره‌ای مبارک، این شعله از چراغی برمی‌خیزد که بر آن آبگینه‌ایست همچون اختری تابناک، و این چراغ در چراغدانی است، و آن چراغدان فاطمه است!

نرسد، روشنایی بر فراز روشنایی، خداوند هر کس را که بخواهد به نور خویش رهنمایی کند". نور، ۳۵.

بانو فاطمه زهرا، جایگاه نور الهی و سرچشمه پیشوایان رهنمایی و حلقه پیوست پیامبر اکرم و جانشینان وی است. و بانو است که روشنایی خداوند را در گذر زمان، همچون چراغدانی، از گزند فریبها و دروغها و آلودگیها در امان دارد.

این گونه است که خانه فاطمه را سرای روشنایی می‌شمردیم؛

مِشْكَاتُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ زَيْتُونَةُ عَمِّ الْوَرَى بَرَكَاتُهَا

هي أَحْمَدُ الثَّانِي وَأَحْمَدُ عَصْرِهَا هي عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا

چراغدان نور خداوند که برتری‌اش بلندمرتبه است. درختچه زیتونی که برکتش همگان را فراگرفته است.

او احمد دومین و احمد زمانه خویش است، او بن یکتاپرستی در جایگاه خویش است.

﴿



ملک الشعراء بهار (محمدتقی بهار، روزنامه‌نگار، سیاستمدار و شاعر
م. ۱۳۳۰ ش.) در ستایش بانو فاطمه عليها السلام زهرا چنین می‌سراید:

زهرا، آن اترپهر رسالت کورا فرمان برنڈ ثابت و سيار

فاطمه، فرخنده مام يازده سرور آن به دو کيتي پدرش، سيد و سالار

پرده نشين حريم احمد مرسل صدر کزين بساط ايزد اداوار

عرفان، عقد است و اوست و اطع عقد ايمان، پرکار و اوست نطق پرکار

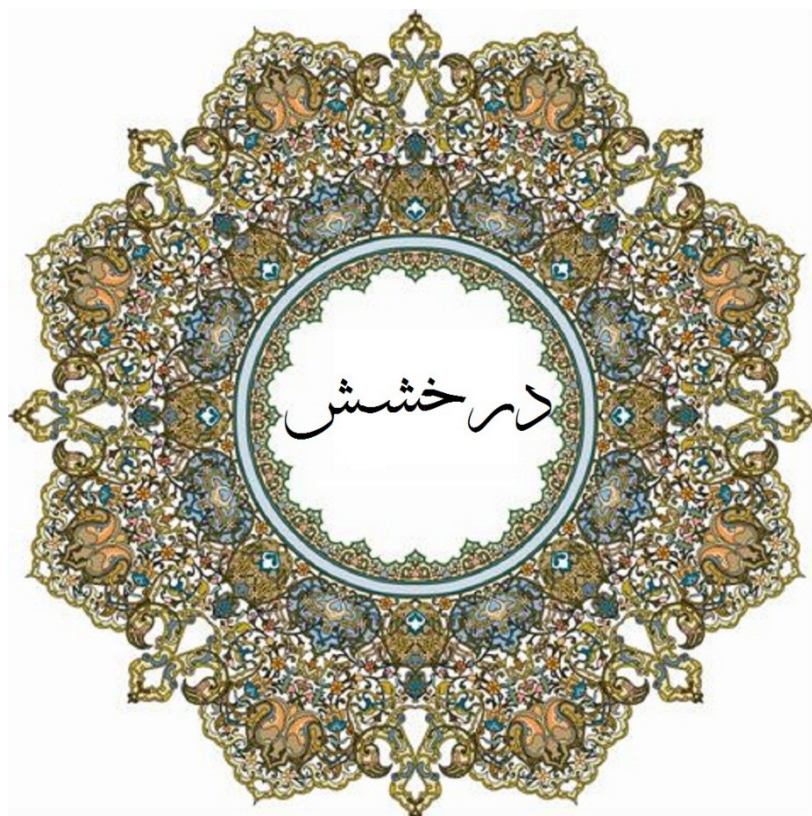
از پي تعظيم نام نامي زهر است اينکه خميده است پشت کنبه دوار

بر فلک ايزدي است نجبي روشن در چمن احمدي است نخلي پر بار

بار وللايش به دوش کير و مينديش اي شده دوش تو از کناه کر انبار

عصمت، چرخ است و اوست اتر روشن عفت، بحر است و اوست کوهر شهوار

فروشکوه و جلال و شمت اورا کر بندي، بين به نامه و اخبار



در شش فصل، درخششِ خصائص و ویژگی‌های بانو را - بر
اساس آنچه برای ما گزارش شده است - نظاره می‌کنیم.

پیامبر اکرم ﷺ بارها، بانو فاطمه زهرا علیها السلام را "بَضُّعَةٌ" خویش می‌شمارد. بانو پاره و بخشی از پیامبر اکرم است، پس وی را می‌توان آینه و ویژگی‌های نبوی دانست. بانو گذشته از آنکه در نسب فرزند پیامبر است، در همه خصائص، نمودار و یادآور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است.

بانو کفو و همسو و همدریف امام علی است، پیامبر اکرم و در پی آن حضرت، امام صادق، بدین حقیقت تصریح می‌کنند.^۱ پس هر کمال و زیبایی و هر دانش و معرفتی که در امیرمومنان علی علیه السلام یافت شود، در آن بانو نیز نمونه و همانند دارد. بانو در کمال بدان حد تمام است که خاتم اوصیاء، مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه، وی را اسوه نیکویی برای خویش می‌شمرد.^۲

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۱۰ و ۱۰۷.
۲ - "ولی فی ابنة رسول الله اسوة حسنة". بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

بخش هفتم: بانو در قرآن کریم

قرآن کریم، کتاب هدایت و نور است؛ کتابی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، کتابی که تنها از دانش و یقین می‌گوید و پاکی و والایی. قرآن نه کتاب داستان است و نه کتاب تاریخ. اگر داستانی نقل می‌کند یا از تاریخ گزارشی می‌دهد، برای آن است که زندگان از رفتگان عبرت گیرند و در داستان‌ها مثال و نمونه‌ای بگیرند.

"لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ"^۱

و قرآن کتاب ستایش و ثناگویی نیست، ولی مگر می‌توان از توحید گفت و ابراهیم را نام نبرد؟! مگر می‌توان پایداری و بردباری را آموخت و موسی را نشناخت؟! و پاکی و پیراستگی بر اندام چه کسانی زینده تر از مریم و مسیح عليه السلام است؟! و مجموعه کمالات انسانی و زیبایی‌های اخلاقی را چه کسی جز محمد مصطفی صلى الله عليه وآله گرد آورده است؟!

بسیار کسان در اطراف پیامبر می‌زیستند که شایستگی نداشتند همراه پیامبر پرواز کنند و اوج گیرند، بلکه برخی در برابر روشنایی ایستادند و بیش از پیش در تاریکی خویش غوطه‌ور شدند. بانو فاطمه زهرا، دست‌به‌دست پیامبر، چنان اوج گرفت که پیامبر اکرم وی را بخشی از خود بداند و بنامد. آیاتی در قرآن کریم، از بانو می‌گوید، به صراحت یا به کنایه، به تنهایی یا در جمع اهل بیت.

۱- "به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است." یوسف، ۱۱۱.

سوره کوثر

کوتاه‌ترین سوره قرآن، پانزدهمین سوره در ردیف نزول وحی، و یکصد و هشتمین سوره در فهرست مُصحف قرار گرفته است. سوره کوثر، از آن سوره‌هایی است که می‌توان زمان نزول آیات آن را مشخص کرد. پیامبر اکرم از بانو خدیجه دو پسر داشت: قاسم و عبدالله. هر دو پسر در کودکی از دنیا رفتند، پیشتر گذشت که دوران شیردهی قاسم به پایان نرسید. عاص بن‌وائل پس از درگذشت دو فرزند پیامبر، به بت‌پرستان مکه گفت: محمد را رها کنید، مردی بی‌دنباله (أبتر) است؛ اگر از دنیا برود، یاد او نیز از میان می‌رود و از او آسوده می‌شوید!^۱

عاص از سرکردگان قریش و از پیشوایان شرک و بت‌پرستی بود. او همواره باورهای اسلامی و شخصیت پیامبر اکرم را به ریشخند می‌گرفت. عاص بن‌وائل هموست که استخوان پوسیده مُرده‌ای را در دست گرفت و در برابر پیامبر آن را خرد نمود و به انکار گفت: ای محمد، آیا خداوند این استخوان را زنده می‌کند؟!^۲ و خداوند در پاسخ انکار وی، این آیات را فر فرستاد:

"أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ"^۳

۱- "كان العاص بن وائل السهمي إذا ذُكِرَ رسولُ الله، قال: دعوه، فإنما هو رجلٌ أبترٌ". تفسير الوسيط، ج ۴، ص ۵۶۳. در تفاسیر و کتب حدیث، این سخن به عقبه بن‌ابی‌معیط، ابوجهل، و کعب الاشراف نیز نسبت داده شده است.

۲- قال ابن عباس: "جاء العاص بن وائل إلى رسول الله بعظم حائل ففته بيده...". الدر المنثور، ج ۷، ص ۷۴.

۳- "مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، پس بناگاه وی ستیزه‌جویی آشکار شده است. و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت: چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده است زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر آفرینشی داناست. یس، ۷۹-۷۷.

وی به انکار و شبهه‌انگیزی در معاد بسنده نکرد، بلکه باور معاد و جهان آخرت را به تمسخر گرفت. خباب ارت (از اصحاب باایمان پیامبر و امام علی) در مکه شمشیر می‌ساخت، عاص شمشیری از او گرفت. خباب برای گرفتن بهای شمشیر نزد عاص آمد، وی به خباب گفت: بهای شمشیر را به تو نمی‌دهم، مگر آنکه به محمد کفر بورزی! خباب بر ایمان خویش پای فشرد و عاص بدو گفت: مگر تو باور نداری که پس از مرگ زندگی و بهستی و دارایی‌ها و فرزندان هستند، وام تو را در زندگی پس از مرگم خواهم داد، بی‌گمان خداوند پس از مرگ دارایی‌ها و فرزندان به من خواهد داد!^۱

و خداوند در برابر تمسخر عاص فرمود: "أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَّوَلَدًا * أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اِتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا"^۲.

و عاص، قرآن کریم را افسانه‌های گذشتگان، "اساطیر الأولین" می‌نامید! عاص یکی از هفت تمسخرکننده بود^۳ که خداوند به پیامبر اکرم وعده داد آنان را کفایت کند: "إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ"^۴. عاص بن وائل، پیامبر اکرم را ابتر نامید، و خداوند بنابر وعده‌اش، عاص را پاسخ گفت؛ آیات سوره کوثر نازل شد.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۶۱۷.

۲- "آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: بی‌گمان به من دارایی و فرزند داده خواهد شد؟ آیا بر غیب آگاه شده یا از [خدای] رحمان پیمانی گرفته است؟ نه، هرگز. به زودی آنچه را می‌گویدی، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود." مریم، ۷۷-۷۹.

۳- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۰۴.

۴- "ما [شر] ریشخندکنندگان را از تو بازمی‌داریم." حجر، ۹۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

به نام خدای مهرگستر مهربان

ما به تو کوثر را عطا نمودیم. پس نماز بگزار و شتر قربانی نما. همانا

کینه توز عیب جوی تو، بی دنباله است.

* اعطاء: در آیه نخست خداوند از اعطای کوثر به پیامبر خبر می دهد. و "اعطاء" برتر از "ایتاء" است.^۱ اعطاء، دادن چیزی به دیگری به بزرگواری و با تشریفات است. قرار گرفتن واژه اعطاء در ساخت جمع (أَعْطَيْنَا) و انفصال ضمیر فاعلی و تاکید آن (إِنَّا) نیز بر این شوکت می افزاید.

نکته دیگر در تفاوت ایتاء و اعطاء را ایوب کَفَوَى (م. ۱۰۹۴ ق.) بیان می کند. به بیان وی، اعطاء در قرآن کریم در نعمت‌هایی بکار رفته که همواره در حال فزونی است و به میزان ثابتی متوقف نمی ماند.^۲ گذشته از سوره کوثر، اعطاء در این آیه نیز نعمتی همواره فزاینده و در حال گسترش است: "وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى"^۳.

و این عطیه به شخص پیامبر اکرم داده شده است.

واژه محوری و کلیدی در این سوره، واژه "کوثر" است. کوثر بر وزن فَوَعَلَ و از ماده "کثر" است. واژه‌های بر وزن "فَوَعَلَ" در زبان عربی اندک است. در ادبیات عرب، فراوانی همراه با ابهت را کوثر گفته اند؛^۴ مرد سخاوتمند و بزرگواری را

۱ - محمد زبیدی در تاج العروس در ذیل ماده اتی، بدین معنا تصریح می کند.

۲ - الکلیات، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳ - "و پروردگارت تو را عطا خواهد کرد تا راضی شوی". ضحی، ۵.

۴ - "کل شیء کثیر فی العدد أو کبیر فی القدر والخطر فإن العرب تسمیه کوثرًا". الکلیات،

ج ۱، ص ۷۴۲.

کوثر می‌گفتند،^۱ چنانکه لبید بن ربیعہ یکی از خاندان‌های عرب را به واژه کوثر مدح می‌کند.^۲ رودخانه پرآب را نیز کوثر می‌نامند. حال کوثر قرآن چیست؟ مفسران اقوال پرشماری را درباره کوثر بیان داشته‌اند، تا آنجا که محمد مقدسی (ابن‌نقیب م. ۶۹۸ق.) در تفسیر التحریر و التحبیر، بیست و شش وجه درباره کوثر نقل می‌کند.^۳

برخی از مفسران اهل تسنن به استناد برخی روایات بر آن اصرار دارند که کوثر، نهری در بهشت است. آنان از عایشه نقل می‌کنند که کوثر نهری در بهشت است که هر کس دست بر گوش خود بگذارد، صدای آن را می‌شنود. عبدالله بن عباس، کوثر را خیر بسیار می‌داند که مصادیق پرشماری می‌تواند داشته باشد. ابن‌عباس، کوثر را در هیچ مصداقی منحصر نمی‌داند. همچنین به سعید بن جبیر گفته شد که مردم می‌پندارند کوثر رودی در بهشت است. ابن‌جبیر پاسخ داد: آن نهر بهشتی از جمله خیری است که خداوند به پیامبر اعطا نموده است.^۴ برخی مفسران، از جمله محمد امین شنقیطی (م. ۱۳۹۳ق.) نیز سخن ابن‌جبیر را پذیرفته‌اند و انحصار کوثر در رودخانه بهشتی را مردود شمرده‌اند.^۵

از جمله مصادیق برشمرده برای کوثر، ذریه و دودمان است. فخررازی پانزده وجه درباره کوثر برمی‌شمرد، سومین وجه را چنین بیان می‌کند: سخن سوم (در معنای کوثر) فرزندان پیامبر است. گفته‌اند: این سوره در پاسخ کسانی است که نداشتن فرزند را بر پیامبر عیب گرفت. معنای آیه آن است که خداوند دودمانی به پیامبر می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند. پس بنگر که چه مقدار از اهل بیت گذشته شدند و با این حال جهان از آنان پُر است و از بنی‌امیه در جهان کسی باقی

۱ - عبدالملک ثعالبی (م. ۴۲۹ق.). در فقه اللغه، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲ - وصاحب مَلْحُوبٍ فُجِعْنَا بِیَوْمِهِ * وَعِنْدَ الرَّدَاعِ بَيْتُ آخِرِ كَوْثَرٍ.

۳ - به نقل شهاب الدین آلوسی در روح المعانی، ج ۱۵، ص ۴۷۸.

۴ - الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۴۹.

۵ - اضواء البیان، ج ۹، ص ۱۳۶.

نمانده که بدو اعتنا شود. و باز بنگر که در اهل بیت پیامبر، عالمان بزرگی همچون باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم السلام و نفس زکیّه^۱ و مانند آنان هستند.^۲

سوره کوثر سه آیه بیشتر ندارد، آیه سوم به وضوح تمام بیانگر مصداق اصلی کوثر است: کدامین خیر کثیر است که عیبجویی کافران را پاسخ می‌دهد و با وجود و تداوم آن دیگر پیامبر اکرم "أبتر" نخواهد بود؟!

از جمله مفسران اهل تسنن، عبدالله بیضاوی (م. ۶۹۱ق.) و محمد جمال‌الدین قاسمی (م. ۱۳۳۲ق.) بدین نکته تصریح می‌کنند. عبدالله بیضاوی در تفسیر سوره کوثر می‌نویسد: ابتر آن است که باقیمانده‌ای از او بر جای نماند، نه دودمانی و نه یاد نیکویی، ولی پیامبر اکرم دودمانش باقی است و نامش به نیکی و آثار بزرگواریش تا روز قیامت بر جای ماند.^۳ محمد قاسمی تطبیق کوثر بر ذریه پیامبر را معنایی بدیع و مناسب شان نزول می‌شمرد. وی این مطلب را از عثمان بن جنی (م. ۳۹۲ق.) نیز نقل می‌کند.^۴

کوتاه سخن آنکه، هر چند کوثر به معنای خیر کثیر است و همه نعمت‌های خداوند به پیامبر اکرم در دنیا و آخرت را دربرمی‌گیرد؛ ولی با توجه به آیه پایانی این سوره، برترین مصداق کوثر، دودمان پیامبر اکرم، و به ویژه بانو فاطمه زهرا است.

۱- نفس زکیّه، لقب محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۳۲، ص ۱۱۷.

۳- انوار التنزیل، ج ۵، ص ۳۴۲.

۴- محاسن التاویل، ۹، ص ۵۵۵.

آیه اطعام

"إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا" ۱۰

روشن است که این آیات از یک رویداد خبر می‌دهد، گروهی نذر کرده‌اند و سپس به نذر خویش وفا نموده‌اند و خوراکشان را به مسکین و یتیم و اسیر داده‌اند. در کتب تفاسیر و حدیث و سیره می‌توان شأن نزول این آیات را یافت:

امام حسن و امام حسین بیمار بودند، پیامبر اکرم و عده‌ای از اصحاب به عیادت ایشان آمدند. پیامبر اکرم به امام علی پیشنهاد کرد که برای شفا یافتن فرزندانشان نذر کنند. حضرت امیر و فاطمه زهرا و فضّه، خادمه ایشان، نذر کردند که اگر امام حسن و امام حسین شفا یافتند، سه روز روزه بگیرند.

امیرمومنان، سه صاع (هر صاع سه کیلو) جو قرض گرفت. یک صاع را روز اول آرد کردند و پنج قرص نان پختند. چون هنگام افطار شد، بینوایی در خانه آمد و اعلام نیاز کرد. حضرت امیر سهم نان خویش را به بینوا بخشید. حضرت زهرا نیز چنین کرد؛ فضه نیز نان خود را صدقه داد و امام حسن و امام حسین نیز چنین کردند. روز دوم یتیمی آمد و باز خاندان پیامبر خدا همگی، نان خویش را به او دادند. و روز سوم اسیر آمد و آنان افطار خویش را به او دادند. جبرئیل نازل شد و آیات سوره انسان را نازل نمود و به پیامبر چنین گفت: "خُذْهَا يَا مُحَمَّدُ! هُنَاكَ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِكَ".

۱- "همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه‌ای از کافور دارد. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاریش می‌کنند. به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسیدند. و به دوستی‌ش، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم". انسان، ۹-۵.

بسیاری از راویان و مفسران این رویداد را نقل کرده‌اند. از مفسران اهل تسنن؛ احمد ثعلبی (م. ۴۲۷ق.) در الکشف و البیان، ج ۱۳، ص ۴۵۸، محمود زمخشری (م. ۵۳۶ق.) در الکشاف، ج ۴، ص ۶۶۷، عبدالله بیضاوی (م. ۶۹۱ق.) در انوار التنزیل، ج ۵، ص ۲۷۰، عبدالله نسفی (م. ۷۱۰) در مدارک التنزیل، ج ۴، ص ۲۴۷، ابوالسعود محمد عمادی (م. ۸۹۸ق.) در ارشاد العقل السلیم ج ۹، ص ۷۳، جلال الدین سیوطی (م. ۹۱۱ق.) در الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۷۱ این شان نزول را نقل کرده‌اند و آن را مردود نشمرده‌اند.

سه اشکال بر این رویداد و نزول آیات سوره انسان درباره آن مطرح شده است. برخی بر آن هستند که سوره انسان در مکه نازل شده است، در حالیکه امام علی در مدینه با حضرت زهرا ازدواج نمود.

سه پاسخ برای این اشکال وجود دارد. نخست آنکه در زمان نزول سوره انسان اختلاف است، و نمی‌توان آن را به یقین مکی یا مدنی دانست. در روایتی از عبدالله بن عباس، سوره انسان مدنی شمرده شده است. پاسخ دوم آنکه، اگر سوره انسان را نیز مکی بدانیم، در آیات مورد بحث نکته‌ای است که ما را بر آن وامی‌دارد که آنها مدنی بشماریم. در این آیات سخن از غذا دادن به اسیر است. در مکه، اسیری نزد مسلمانان نبود که وی را طعام دهند! تنها در مدینه اطعام اسیر مورد و مصداق پیدا می‌کند. پس حتی اگر سوره انسان را مکی بدانیم، این آیات را باید استثنا کنیم و مدنی بشماریم. پاسخ سوم آن است که حتی اگر همه آیات سوره انسان را مکی بدانیم، هیچ اشکالی در آن نیست که خداوند در مکه از رویدادی در مدینه خبر دهد و پس از وفای به نذر امام علی و فاطمه زهرا و فرزندان‌شان و اطعام مسکین و یتیم و اسیر، آن آیات مکی بر این رویداد تطبیق نماید. از مفسران اهل تسنن، محمد مظهری (م. ۱۲۲۵ق.) به هر سه پاسخ تصریح کرده است.^۱

۱ - ر.ک. تفسیر مظهری، ج ۱۰، ص ۳۳۵.

اشکال دوم را محمد بن علی ترمذی^۱ (م. ۳۲۰ق.) مطرح کرده است. به بیان محمد ترمذی وادار کردن فرزندان خردسال بر روزه‌داری و افطار با آب و دادن طعام خویش به دیگری، کرداری ناپسند و نامشروع است، و امام علی از این کار به دور است. ترمذی پس از بیان این اشکال زبان به ناسزاگویی باز می‌نماید و می‌نویسد: این روایت را جز احمق نمی‌پذیرد!^۲ متأسفانه شمس‌الدین قرطبی (م. ۶۷۱ق.) و جلال‌الدین سیوطی، سخن ترمذی را نقل کرده و پذیرفته‌اند.^۳

سخن محمد ترمذی از چند جهت نادرست است. اول آنکه در هیچ روایت و گزارشی نیامده است که امام علی یا بانو فاطمه زهرا، فرزندان خویش را بر نذر، روزه یا اطعام وادار کرده باشند! امام حسن و امام حسین به خواست خود با پدر و مادرشان همراه شده‌اند. هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که امام علی آنان را از این کار بازدارد. ایثار و پیش داشتن دیگری بر خود، گرسنه ماندن و سیر نمودن دیگران به نص صریح قرآن کریم، کرداری پسندیده است.

"وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ"^۴.

از مفسران اهل تسنن، احمد بن محمد معروف به ابن عجبیه (م. ۱۲۲۴ق.)، اشکال ترمذی را نقل کرده و آن را پاسخ گفته است.^۵

اشکال سوم را فخر رازی مطرح کرده است. به بیان وی، ضمائر در این آیات جمع است و بر آن دلالت دارد که این آیات عمومی است و نمی‌تواند به یک فرد

۱- محمد بن علی ترمذی (معروف به حکیم) را نباید با محمد بن عیسی ترمذی (م. ۲۷۹ق.) اشتباه گرفت. درباره محمد بن علی ترمذی نوشته‌اند که ادعای کشف و شهود داشت و مردم ترمذ به سبب نوشتن کتابی وی را کافر دانستند و از شهر بیرون کردند.

۲- نوادر الاصول فی احادیث الرسول، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳- الجامع لاحکام القرآن ج ۱۹، ص ۱۳۵، اللئالی المصنوعة، ج ۱، ص ۳۳۹.

۴- "و هر چند خودشان به سختی نیازمندند، (دیگران) را بر خودشان مقدم می‌دارند". حشر، ۹.

۵- البحر المدید، ج ۷، ص ۱۹۷.

ناظر باشد و تنها در حق امام علی نازل شده باشد.^۱ از سخن رازی بسیار در شگفتم. بنابر شان نزول، امام علی، فاطمه زهرا، فرزندان و خادمه ایشان، فضا، نذر کردند و روزه داشتند و اطعام کردند. پس آیه درباره یک نفر نیست، بلکه ناظر به گروهی است که امام علی و بانو فاطمه در راس آنان هستند.

آیه مباحله

"فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ"^۲.

در ذی‌الحجه سال نهم هجری گروهی از مسیحیان نجران (سرزمینی بین مکه و یمن) به مدینه آمدند و با پیامبر اکرم به بحث و گفتگو نشستند. این گفتگوها بیشتر درباره پندار مسیحیان بود که حضرت مسیح را خدا می‌دانستند. مسیحیان بر این پندار اصرار ورزیدند و در پاسخ آنان آیه نازل شد و مسیحیان را به مباحله دعوت نمود. مباحله، از سویی بحث و مجادله را پایان می‌داد، و از سوی دیگر راستگو را از دروغگو نمایان می‌ساخت.

به اتفاق سیره‌نویسان، حدیث‌نگاران، مفسران و تاریخ‌نویسان؛ پیامبر اکرم بامداد روز بیست و هفتم ذی‌الحجه دست امام حسن را گرفت و امام حسین را در آغوش نهاد، بانو فاطمه زهرا در پشت سر آن حضرت و امام علی در پی آنان، همگی به میدان مباحله آمدند. مسیحیان چون دیدند که پیامبر اکرم با عزیزترین افراد خانواده‌اش برای مباحله آمده است، از مباحله منصرف شدند، و در گستره حکومت اسلامی درآمدند و جزیه را پذیرفتند.

۱ - مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۷۴۶.

۲ - "پس هر کس در اینباره پس از دانشی که تو را آمده، با تو بحث کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و جانانمان و جانانتان را فراخوانیم پس مباحله کنیم، و لعنت خداوند را بر دروغگویان قرار دهیم". آل‌عمران، ۶۱.

کسی را نیافتیم که در شان نزول این آیه شک و تردیدی داشته باشد. از مفسران اهل تسنن، فخر رازی تصریح نموده که مفسران و محدثان بر صحت این حدیث اتفاق دارند. همچنین وی، همچون بسیاری از پژوهندگان، تصریح کرده است که این آیه بر آن دلالت دارد که امام حسن و امام حسین فرزندان پیامبر به شمار می‌آیند.^۱

محمود زمخشری در تفسیر آیه مباحله می‌نویسد: اگر پرسش شود که چه حکمتی در آن بود که پیامبر فرزندان و بانوان را در مباحله همراه آورد، در پاسخ گوئیم: این کار دلالت قوی بر آن دارد که پیامبر به راستی خویش یقین دارد تا آنجا که عزیزان و جگرگوشه‌ها و محبوب‌ترین مردمان را به میدان آورده است. فرزندان و بانوان، عزیزترین و دوست‌داشتنی‌ترین افراد خانواده هستند. و چه بسا مرد خویشتن را فدای آنان می‌کند و برای دفاع از آنان می‌جنگد و کشته می‌شود. و این آیه برترین و قوی‌ترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء است.^۲

آیه تطهیر

"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا"^۳

در این آیه شریفه بیش از پنج تاکید آمده است: بی‌گمان خداوند خواسته است که پلیدی را از شما خاندان بزدايد و شما را به پیراستگی پاک گرداند. اراده خداوند همیشه انجام می‌شود؛ اگر خدا اراده‌ای کند، خواسته او به وجود می‌آید، و هیچ کس و هیچ چیز در برابر اراده خداوند، توان ایستادگی ندارد.

"قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا"^۱

۱- ر.ک. مفاتیح الغیب؛ ج ۸، ص ۷۱.

۲- الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳- احزاب، ۳۳.

از سویی دیگر "ال" در کلمه "الرجس"، الف و لام جنس است و به معنی "هر، همه" است: خداوند هر گونه پلیدی را از اهل بیت دور می‌سازد. بر این اساس، آیه کاملاً بر پاکی و عصمت اهل بیت دلالت دارد. حال پرسش آن است که اهل بیت چه کسانی هستند؟

در تفسیر این آیه شریفه خبری نقل شده که به "حدیث کساء" معروف است. بانو فاطمه زهرا، ام‌سلمه، عایشه، ابودرداء، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، وائله بن الاسقع، زید بن ارقم، عمر بن ابی سلمه، و ثوبان این حدیث را نقل کرده‌اند. به طور کلی مفسران در تفسیر آیه تطهیر، و حدیث‌نگاران و سیره‌نویسان در فضائل امام علی و بانو فاطمه زهرا علیها السلام این خبر را نقل کرده‌اند. این حدیث را از بانو ام‌سلمه می‌شنویم:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حجره من بود، دخترش فاطمه علیها السلام داخل شد. پیامبر اکرم به وی فرمود: همسرت و دو فرزندت را بخوان. پس علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند. عبایی خیبری بر دوش پیامبر بود و من در گوشه حجره نماز می‌خواندم که آیه تطهیر نازل شد. پیامبر عبا را بر علی، فاطمه، حسن و حسین گرفت، دستش را از زیر عبا درآورد و به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: خداوندا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور کن و آنان را پاک گردان. ام‌سلمه گوید: من سرم را داخل عبا کردم و گفتم: و من با شمایم؟! پیامبر اکرم به من فرمود: "قُومِي وَ تَخِّي عَنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ برخیز و از اهل بیت من کنار رو. سپس سه بار به من فرمود: "إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ". تو عاقبت به خیر هستی.

پس از این رویداد، پیامبر اکرم تا چند ماه، هر روز، آنگاه که برای نماز صبح به مسجد می‌رفت، در خانه امام علی و بانو فاطمه می‌ایستاد و می‌فرمود: "الصلاة الصلاة يا اهل البيت، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً".

۱- "بگو: اگر خدا بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟". فتح، ۱۱.

احمد بن حنبل از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر اکرم شش ماه پی‌درپی این کار را تکرار کرد و ترمذی از ابوالحمراء نقل می‌کند که این جریان هفت ماه ادامه داشت؛ بلکه در تفسیر الدر المنثور از ابن‌مردویه از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم هشت ماه این کار را هر روز صبح تکرار می‌کرد.

آیه مَوَدَّتْ

"قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ" ۱.

درباره اجر و پاداش پیامبر اکرم سه گونه آیه وجود دارد. آیاتی از قرآن کریم بر آن دلالت دارد که پیامبر در برابر پیامبری خویش پاداشی از مردم نمی‌خواهد: "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا" ۲.

و آیه‌ای بر آن دلالت دارد که پاداش پیامبر در آن است که به سوی پروردگار راهی بجوییم و برگیریم:

"قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا" ۳.

و آیه‌ای دیگر پاداش پیامبر را "مَوَدَّتْ به قُرْبَى" می‌شمرد:

"قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ".

این آیات با یکدیگر تعارض و تنافی ندارند. پیامبر در برابر دشواری‌ها و زحمت‌های دوره پیامبری خویش از مردم پاداش و اجری نمی‌خواهد. این گزاره دو استثنا می‌خورد، ولی این دو استثنا حقیقی نیست؛ بدین معنا که راه‌جویی به پروردگار و مودت قربی در واقع پاداش و اجر پیامبر نیست، بلکه راه نجات و

۱- "بگو: بر آن [رسالت] مزدی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی درباره خویشاوندان". شوری، ۲۳.

۲- "بگوی: بر آن (پیام‌آوری) از شما پاداشی نمی‌خواهم". انعام، ۹۰.

۳- "بگوی: بر آن (پیام‌آوری) از شما پاداشی نمی‌خواهم، مگر آن کس که بخواهد راهی به پروردگارش برگیرد". فرقان، ۵۷.

رستگاری مسلمانان است. این دو استثنا مانند سخن آموزگاری است که پس از زحمت بسیار برای دانش‌آموزانش به آنان بگوید: من از شما پاداشی نمی‌خواهم، مگر آنکه درس بخوانید و پیشرفت کنید. بی‌گمان درس خواندن دانش‌آموزان بیشتر به آنان سود می‌رساند تا به آموزگار. این گونه سخن را در ادبیات عربی، استثنای منقطع گویند.

اگر این استثنا را نیز حقیقی بدانیم، باز این آیات با یکدیگر ناسازگار نخواهند بود، آیه نخست هر گونه مزد و اجرت را منتفی می‌شمرد و دو آیه پسین، دو گونه اجر را ثابت می‌کند؛ نتیجه، گزاره عامی است که دو تخصیص خورده است.

آیه دوم و سوم نیز با یکدیگر همسو هستند. راهی که به سوی خدا برگرفته می‌شود، راهنمایی دارد. پیروی از این راهنمایان همان پیش گرفتن راهی به سوی خداست. در سوره حمد نیز می‌نگریم که راه یافتن به راه مستقیم با پیروی از گروه نعمت‌یافتگان گره می‌خورد:

"اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ"۱۰

"مُودَّتْ در قُرْبَى" به چه معناست؟

مودت؛ دوستی و محبتی است که در آن آرزوی خیری نهفته باشد. ماده قرب به معنای نزدیکی است، و واژه ذوالقربی به معنای نزدیکان و وابستگان است. مفسران چهار معنا برای "المودة فی القربی" بیان کرده‌اند:

* اهل مکه، به ویژه قریش، با پیامبر اکرم روابط خانوادگی دور یا نزدیکی داشتند. با این حال سخن پیامبر را نپذیرفتند و بنا بر اذیت و آزار آن حضرت گذاشتند. خداوند در این آیه به پیامبر اکرم می‌فرماید: به اهل مکه بگو، پاداش

رسالت من آن باشد که وابستگی و قرابت خویش را با من حفظ کنید و حتی اگر به من ایمان نمی‌آورید، دست کم به جهت بستگی فامیلی مرا آزار ندهید.

این معنا از سه جهت محل ایراد و اشکال است. نخست آنکه چنین معنایی برای آیه در صورتی قابل پذیرش است که سوره شوری، و به ویژه این آیه، در مکه نازل شده باشد. حال آنکه از عبدالله بن عباس و قتاده نقل شده است که آیات بیست و سوم تا بیست هفتم سوره شورا در مدینه نازل شده‌اند.^۱

دوم آنکه مشرکان مکه پیام‌آوری پیامبر اکرم را نپذیرفته بودند، که اگر می‌پذیرفتند وی را دروغگو نمی‌دانستند و به او ایمان می‌آوردند! حال چه معنا دارد به مشرکانی که پیامبری پیامبر را نپذیرفته‌اند، گفته شود که مزد پیامبری پیامبر را رعایت حقوق خویشاوندی قرار دهید؟! آنان پیامبری پیامبر را نپذیرفته‌اند، پس مزد و اجرتی نیز برای پیامبری آن حضرت در نظر ندارند. سوم آنکه فضای کلی آیه بیست و سوم آشکار می‌کند که روی سخن خداوند با مومنان است، نه با کافران. بنگرید:

"ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ"^۲

بشارت به بهشت، پذیرش پیامبری پیامبر، نیکوکاری، آمرزش، قدردانی

خداوند؛ این همه برای مومنان سزاوار است، نه برای کافران!

* تفسیر دوم آیه مودت آن است که چون پیامبر به مدینه مهاجرت کرد و رهبری دینی و سیاسی مدینه را بر دوش گرفت، اهل مدینه بر آن شدند در برابر سختی‌ها و رنج‌های پیامبر اکرم اجر و مزدی برای وی تعیین کنند. در برابر این تصمیم خداوند به پیامبر اکرم فرمود که به مسلمانان اهل مدینه بگوید: من در

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۰، و البحرالمحیط، ج ۹، ص ۴۶۶.

۲- "این (بهشت) است که خدا به بندگانش مژده می‌دهد، آن کسان که ایمان آوردند و نیکی کردند. بگوی: بر آن (پیام‌آوری) هیچ مزدی نخواهم مگردوستی با نزدیکان، و هر کس نیکی برگیرد در نیکی وی بیافزاییم، همانا خدا آمرزنده قدردان است."



برابر پیامبریم اجرتی نخواهم، مگر آنکه وابستگان و نزدیکان خویش را دوست دارید!

بنابر این معنا، مخاطب آیه مسلمانان و زمان نزول آیه پس از هجرت است. بنابراین سه اشکال پیشین برطرف می‌شود؛ ولی ابهام دیگری پدید می‌آید: چه ارتباطی بین اجر رسالت و دوستی با نزدیکان و وابستگان وجود دارد؟! قرآن، سخنی حکیم و از سوی خداوند حکیم است. در سخنی خردمندانه و از سوی سخنگویی خردمند، بی‌ربطی و ناهنجاری نباید باشد. حال چه ارتباطی بین اجر رسالت پیامبر اکرم و دوست داشتن خویشاوندان وجود دارد؟! * تفسیر سوم آیه مودت آن است که "قُربی" در این آیه به معنای وابستگان و خویشاوندان نیست؛ بلکه به معنای تقرب جستن به خداوند است. بنابراین معنای آیه چنین است:

ای پیامبر بگوی من از شما بر پیامبریم مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه دوست دارید که به خداوند تقرب جوئید.

مشکل این تفسیر آن است که واژه "قربی" دوازده بار در قرآن آمده است؛ در یازده مورد ترکیب "ذوالقربی" یا "اولوا القربی" و در یک مورد (آیه مورد بحث) بدون ترکیب و مستقل. در همه موارد کاربرد واژه "قربی" در قرآن، این واژه به معنای نزدیکان و خویشاوندان است و در هیچ جا به معنای تقرب به سوی خداوند نیست! به عنوان نمونه، بنگرید:

"وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَ
الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ".^۱

* معنای چهارم آن است که پیامبر اکرم اجرت و مزد پیامبری خویش را دوستی و محبت با خویشاوندان و خاندان خود دانسته است.

۱- "و خداوند را پرستید و بدو هیچ شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی کنید و به نزدیکان و یتیمان و تهیدستان و همسایه خویشاوند". نساء، ۳۶.

پیامبر اکرم، اهل بیت و برخی از اصحاب آن حضرت بر همین تفسیر تاکید نموده‌اند. از عبدالله بن عباس نقل شده است که چون آیه مودت نازل شد، پیامبر اکرم فرمود: "لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ أَنْ تَحْفَظُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَتَوَدُّوهُمْ لِي".^۱ من بر پیامبری مزدی نخواهم مگر دوستی با نزدیکان که حق مرا در خاندانم پاس دارید و به جهت من به آنان محبت کنید.

و همچنین نقل شده است که چون این آیه نازل شد از پیامبر پرسیدند: نزدیکان شما که دوست داشتن آنان واجب است، کیانند؟ و پیامبر فرمود: علی و فاطمه و فرزندان فاطمه.^۱

امیرمومنان می‌فرماید: "فينا في آلِ حم آية، لا يحفظ مودتنا إلا كلُّ مؤمن".^۲ آیه‌ای در سوره شوری درباره ماست، (که بر اساس آن) هر مومنی دوستی با ما را پاس می‌دارد.

از مفسران اهل تسنن، محمود زمخشری، معنای چهارم را در تفسیر آیه می‌پذیرد و از پیامبر اکرم نقل می‌کند که فرمود: "حَرَمَتِ الْجَنَّةُ عَلَيَّ مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي وَآذَانِي فِي عَتْرَتِي. وَ مَنْ اصْطَنَعَ صَنِيعَةً إِلَىٰ أَحَدٍ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَمْ يُجَازِهِ عَلَيْهَا فَأَنَا أُجَازِيهِ عَلَيْهَا غَدًا إِذَا لَقِيَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ". بهشت بر آن کس که به اهل بیت من ستم کرده یا با آزار خاندانم، مرا آزار داده، ممنوع است. و هر کس به یکی از فرزندان عبدالمطلب (خاندان پیامبر) نیکی کرد و آن فرد پاداشش را نداد، به روز قیامت که مرا ملاقات نمود، او را پاداش خواهم داد.

زمخشری به بیان نکته‌ای در آیه می‌پردازد: نقش واژه "فی" چیست؟ چرا پاداش رسالت "المودة فی القربی" است، و نه "مودة القربی"؟! وی می‌نویسد:

۱ - الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۴۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۰.

"المودة في القربى" بدین معناست که مقرر و جایگاه محبت و مودت را باید در خاندان و نزدیکان پیامبر قرار داد.^۱

فخررازی نیز در تفسیر این آیه می‌نویسد: آل محمد علیهم‌السلام آن کسان که در همه امور به ایشان بازگشت می‌کنند. و هر کس بیشتر و کامل‌تر با آن حضرت پیوند بخورد، عنوان "آل محمد" بیشتر بر او رواست. و تردیدی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین بیشترین پیوند را با پیامبر اکرم داشته‌اند.^۲

گذشته از مفسران، محدثان و سیره‌نویسان، عموم مسلمانان از مودت قربی، دوست داشتن اهل بیت پیامبر را می‌فهمیدند. چنانکه شاعر معروف عرب، کمیت بن‌زید اسدی در مدح خاندان پیامبر می‌سراید:

وَجَدْنَا لَكُمْ فِي آلِ حَامِمٍ آيَةً تَأْوَلَهَا مِنَّا تَقِيٌّ وَ مُعَرَّبٌ

در (مدح) شما آیه‌ای در سوره شوری یافته‌ایم که هر پرهیزگار و آشکارکننده (حقیقت)، آن را بر شما تفسیر نموده است.

آن گاه که خاندان امام حسین علیه‌السلام را به اسارت به شام بردند، مردی در دروازه دمشق به پای برخاست و گفت: خداوند را سپاس که شما را گشت و از میان برد! امام زین العابدین علی بن حسین علیه‌السلام بدو فرمود: آیا قرآن خوانده‌ای؟! گفت: آری! فرمود: آیا سوره شوری را خوانده‌ای؟ گفت: آری! فرمود: آیا خوانده‌ای: "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى" آن مرد گفت: آیا شما از خاندان پیامبرید؟! و امام فرمود: آری!^۳

این حدیث گذشته از آنکه نشان می‌دهد امام زین العابدین "مودت قربی" را دوستی با خاندان پیامبر می‌دانسته است، نشان‌دهنده آن است که عموم مسلمانان، حتی ساکنان شام و پیروان معاویه و یزید، از این آیه همین معنا را

۱- الکشاف، ج ۶، ص ۹۱.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۱۴۱.

۳- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۲.

می‌فهمیدند. مفسران "ذالقربی" را در این آیه نیز به معنای خاندان و نزدیکان پیامبر دانسته‌اند: "وَآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ" ۱ و حق نزدیکان را بده.

از مفسران شیعه؛ شیخ طوسی و شیخ طبرسی^۲، و از مفسران اهل تسنن؛ ابوالحسن ماوردی^۳ (م. ۴۵۰ ق.) و ابن‌الجوزی^۴ (م. ۵۰۸ ق.) یکی از دو معنای آیه را اعطای بخشی از خمس اموال به وابستگان پیامبر اکرم دانسته‌اند.

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می‌نویسد: ای محمد ﷺ، حقوق نزدیکان خویش را که خداوند در خمس اموال قرار داده، به ایشان بده! مجاهد و سدی چنین تفسیر کرده‌اند و از ابوسعید خدری روایت شده است که چون این آیه نازل شد پیامبر اکرم باغستان فدک را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشید.^۵



تفسیر منظوم سوره کوثر

بر تو ما کردیم کوثر را عطا چیت کوثر خیر افزون بی‌خطا
نسل و اعتبار تو را یعنی زیاد می‌کنیم اندر اقالیم و بلاد
می‌نماند بقعه‌ای اندر جهان که نباشد نسلی از تو اندر آن

۱- اسراء، ۲۶.

۲- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۱۶.

۳- النکت و العیون، ج ۳، ص ۳۲۲.

۴- زاد المسیر، ج ۴، ص ۱۵۸.

۵- التبیان، ج ۸، ص ۲۴۳.



هم بود مروی که کوشد در بهشت هست نحری گان بود ضمیر سرشت
 جمله خیر دنیوی و اخروی بر تو دادیم از کمال معنوی
 پس گذار از بهر رب خود نماز با خلوص قلب و عاری از مجاز
 نحر کن اندر رضا و راه رب ز اشتران کا علی است ز اموال عرب
 بر خلاف مشرکان دل سیاه کابل حاجت را بر آن ندهند راه
 کی شود قربان قبول دادگر جز که محتاجان بر نوازوی شمر
 دشمنی کا و خواند نسلت منقطع می نکردد خود ز نسلی منقطع
 نسل تو افزون شود در بحر و بر هم ثنا و ذکرت اندر هر گذر
 می نماید خود مناره و منبری خالی از ذکر تو اندر کشوری

میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی م ۱۳۱۶ ق.

ترجمه منظوم سوره کوشر

سر آغاز گفتار نام خداست که رحمتگر و مهربان خلق راست
 همانا که اینک بدادیم ما به تو کوشری پاک ای مصطفی
 تو هم پس به شکرانه می خوان نماز برای خدایت بکن ذبح باز
 همانا همانکس که عیبت بخواند خودش نسل منقطع و ابر بماند

امید مجد، معاصر



بخش هشتم: بانو در آینه نبوی

قدر گل بلبل شناسد، قدر گوهر، گوهری...

خداوند آفریننده است و دانای آشکار و پنهان، و هر کس را بهتر از خود او می‌شناسد که به هر کس از رگ گردنش نزدیکتر است. پس از خداوند، چه کسی می‌تواند آدمی را بشناسد و به خوبی معرفی کند؟! در فصل پیشین بانو را در آینه حق‌نمای قرآن نگریستیم. پس از خداوند، چه کسی می‌تواند بانو فاطمه زهرا را بشناساند؟! آن کس که بیشترین قرابت را با او داشته است، آن کس که در خَلْق و خُلُق، رفتار و کردار به تمام همانند وی بوده است، و کسی که گسترده‌ترین و استوارترین رابطه عاطفی را با وی داشته است: پدر بانو، محمد مصطفی ﷺ.

پیامبر و بانو فاطمه

پیامبر اکرم هیچگاه سخن به گزافه نمی‌گوید، چه آن زمان که خوشنود باشد و چه آن گاه که بر کسی خشم گیرد. خداوند بدین گواهی داده است، در آنجا که می‌فرماید: "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ" و آن گاه که همگان را چنین فرمان داد: "مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"!

برخی از مسلمانان هر آنچه از پیامبر اکرم می‌دیدند و می‌شنیدند، می‌نوشتند. به آنان گفته شد که چنین نکنید! پیامبر خشنودی و خشم دارد، شاید سخن یا کرداری از سر خشنودی یا خشم زودگذر از او سرزند. نزد پیامبر آمدند و از پرسیدند: آیا هر آنچه می‌فرمایید و انجام می‌دهی، بنویسیم و ثبت کنیم؟ و پیامبر فرمود: آری بنویسید، سوگند بان کس که جان به دست اوست، در همه حال جز حق نمی‌گوییم.

۱- "از سر هوس سخن نمی‌گوید". حشر، ۷.

۲- "آنچه که پیامبر برایتان آورد، بپذیرید و آنچه از آن بازداشت، رها کنید". نجم، ۳.

پس اگر پیامبر اکرم، بانو فاطمه را مدح و ثنا گوید و به ستایشش برخیزد، نه از سر دوستی پدر با دختر است، و نه از سر خشنودی ناپایدار و ناستوار، و نه از روی احساسات و عواطف خانوادگی است. آنچه پیامبر اکرم می‌فرماید یکسره حق است و به الهام و تایید پروردگار. او فرستاده حق است، پس جز به حق سخن نمی‌گوید.

حال که گفتار و کردار پیامبر همه بر حق و به حق است؛ دوست داشتن وی چگونه است؟! پیامبر خود می‌فرمود: هر کس برای خداوند دیگری را دوست بدارد و برای خدا دیگری را دشمن دارد، شیرینی ایمان را چشیده است!^۱ حال آیا ممکن است پیامبر اکرم، فاطمه علیها السلام را بی‌جهت، یا به جهتی جز خداجویی و خدانشناسی دوست داشته باشد؟!

مهمترین نکته در سخنان پیامبر اکرم درباره بانو آن است که پیامبر فاطمه را دوست دارد. این دوستی آثار و نشانه‌های بسیاری دارد؛ همواره با فاطمه هم‌نشین است، با او راز دل می‌گوید، چون به سفری می‌رود بانو آخرین کسی است که وداعش می‌گوید و چون از سفر بازمی‌گردد، نخست به دیدار بانو می‌رود. پیش پای بانو برمی‌خیزد، به استقبالش می‌رود، دست و رویش را می‌بوسد. و از این همه گذشته، به همه مسلمانان اعلام می‌کند که فاطمه پاره‌ای از من است، آن کس که خشمگینش کند، مرا خشمگین ساخته و آن کس که او را بیازارد، مرا آزرده است.

پاره تن پیامبر

روایات پرشماری در کتاب‌های شیعه و سنی وجود دارد که پیامبر اکرم، بانو فاطمه را بضعه، شجنه، و مضعه خویش دانسته است؛ آنچه که ما در پارسی

پاره تن و جگرگوشه می‌گوییم. و بهتر آن است که بگوییم: پیامبر فاطمه را بخشی، نمونه‌ای، و پاره‌ای از خود دانسته است.^۱

بیش از پنجاه تن از بزرگان اهل حدیث، مفسران و متکلمان اهل تسنن این دست روایات را نقل نموده‌اند؛ احمد بن حنبل (م. ۲۴۱ق.)، محمد بخاری (م. ۲۵۶ق.)، ابن ماجه (م. ۲۷۳ق.)، ابوداود سجستانی (م. ۲۷۵ق.)، محمد ترمذی (م. ۲۷۹ق.)، احمد بلاذری (م. ۲۷۹ق.)، احمد نسائی (م. ۳۰۳ق.)، ابوالقاسم بغوی (م. ۳۱۷ق.)، ابوبکر نیشابوری (م. ۳۲۴ق.)، ابوالفرج اصفهانی (م. ۳۵۶ق.)، ابونعیم اصفهانی (م. ۴۳۰ق.)، ابوبکر بیهقی (م. ۴۵۸ق.)، محمود زمخشری (م. ۵۳۸ق.)، ابن عساکر (م. ۵۷۱ق.) و...

متکلمان شیعه این سخن پیامبر اکرم را دلیل بر عصمت بانو فاطمه زهرا می‌دانند. شیخ مفید می‌نویسد: اگر فاطمه زهرا علیها السلام معصوم از خطا و لغزش نبود، ممکن بود کاری انجام دهد که به جهت تادیب یا کیفر، آزار وی لازم باشد؛ حال که آزار دادن فاطمه روا نیست، پس وی معصوم است.^۲

سید مرتضی نیز در بیان این دلیل می‌نویسد: اگر حضرت زهرا از گناهکاران بود، آزار وی پیامبر شمرده نمی‌شد؛ بلکه به اقتضای گناه، نکوهش یا اجرای حد بر او روا می‌شد.^۳

از عالمان اهل تسنن نیز ابن‌ابی‌الحدید همین استدلال را بیان کرده است و آیه تطهیر و سخنان پیامبر اکرم را دلیل بر عصمت حضرت زهرا دانسته است.^۴ برخی این استدلال را نپذیرفته‌اند. عضدالدین ایجی می‌نویسد: گفته پیامبر که فاطمه را پاره ای از خود دانسته (بضعة منی)، بی‌گمان مجازگویی است. پس

۱ - پیامبر اکرم، به جز فاطمه زهرا، امام علی و امام رضا علیهما السلام را "بضعة" خویش شمرده است. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۳ و ج ۹۹، ص ۳۴.

۲ - الفصول المختارة، ص ۸۸.

۳ - الشافی، ج ۴، ص ۹۵.

۴ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

فاطمه به حقیقت جزء پیامبر نیست. همچنین جزء با کلّ برابر نیست، پس لازم نیست که فاطمه در همه چیز (از جمله عصمت) با پیامبر مساوی باشد.^۱ اهل تسنن در عصمت خود پیامبر اکرم نیز نقد و نظر دارند و برخی از آنان ارتکاب گناهان صغیره را بر پیامبران روا می‌دانند. ولی شگفت آن است که بر عدالت صحابه، به ویژه شیخین، پافشاری بسیار می‌کنند؛ عدالتی که تا عصمت و بی‌گناهی پیش می‌رود!

در پاسخ شبهه ایجی می‌گوییم بسیاری از مفسران و متکلمان فرزند را جزئی از پدر دانسته‌اند و به همین سخن پیامبر نیز استناد نموده‌اند که بانو فاطمه علیها السلام را "بضعه" خویش شمرده است. فخر رازی، ابن‌عادل دمشقی، و نظام‌الدین نیشابوری در تفسیر آیه "وَجَعَلُوا مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا"^۲ چنین سخن گفته‌اند. ایجی از آن روی سخن پیامبر را مجازگویی می‌شمرد که "بضعه" را بخشی از جسم می‌شمرد، و فرزند به حقیقت بخشی از جسم پدر نیست. ولی پیامبر اکرم فرموده است: فاطمه بضعه (پاره، بخش) من است، نه پاره و بخشی از جسم من! و فرزند، آن گاه که در اندیشه و رفتار و کردار و صفات به تمام و کمال همچون پدر باشد، می‌توان به حقیقت وی را بخش و پاره‌ای از پدر دانست.

قدمی فروتر می‌نهیم و سخن پیامبر را مجاز به شمار می‌آوریم. ولی در سخن مجاز نیز باید نزدیک‌ترین معنا به حقیقت در نظر گرفته شود. اگر نپذیرید که بانو فاطمه، عضو اندامی از جسم پیامبر و یا پاره‌ای از روان پیامبر باشد، سخن پیامبر را باید بدان معنا دانست که بانو به تمام و کمال همچون پیامبر اکرم است.

۱ - المواقف، ج ۳، ص ۵۹۸.

۲ - " و برای او بعضی از بندگان [خدا] را جزئی [چون فرزند و شریک] قرار دادند". زخرف، ۱۵.

پیامبر، فاطمه را همسان و هم‌پایه خویش می‌داند. بارها از پیامبر شنیده‌اند که خود را، و پدر و مادر خود را فدای فاطمه دانسته است و مدال "فداها ابوها" را تنها و تنها به بانوی جهانیان عطا کرده است.^۱

خشنودی و خشم بانو فاطمه

بانو فاطمه، آن مقدار در چشم پیامبر اکرم ارج و مقام دارد که دوستی و یاری وی را دوستی و یاری خود می‌داند، و دشمنی و آزار وی را دشمنی و آزار خود می‌شمرد.

یُرِيبُنِي مَا اَرَابَهَا، يُؤذِنِي مَا اَذَاهَا، يُغْضِبُنِي مَا اَغْضَبَهَا، يُغِيْضُنِي مَا يُغِيْضُهَا، يُنْصِبُنِي مَا اَنْصَبَهَا، يُقْبِضُنِي مَا يُقْبِضُهَا، يُبْسِطُنِي مَا يُبْسِطُهَا، يُنْصِبُنِي مَا اَنْصَبَهَا، يُؤْلِيْنِي مَا يُؤْلِيْهَا، يُسْرِئُنِي مَا يُسْرِئُهَا...

و دیگر پیامبر اکرم به چه زبان و واژه‌ای بگوید خشنودی فاطمه خشنودی اوست، و ناخشنودی بانو ناخشنودی وی؟!

ابوالعباس احمد انصاری قرطبی (م. ۴۵۶ق. فقیه و محدث مالکی) پس از نقل حدیث ثقلین می‌نویسد: این سفارش و تاکید بسیار پیامبر اکرم مقتضی آن است که خاندان وی را احترام نمود و بزرگ داشت و محبت نمود، و این امر واجب است و هیچ کس را عذر و بهانه‌ای در مخالفت این فرمان نیست؛ زیرا که این خاندان از پیامبر ریشه گرفته و شاخه و جزیی از اوست؛ همان گونه که پیامبر فرمود: فاطمه عليها السلام پاره‌ای از من است. با این همه بنی‌امیه به مخالفت با حقوق اهل بیت برخاستند و اهل بیت را طرد نمودند و خون‌هایشان ریختند و زنان و کودکانشان را اسیر نمودند و خانه‌هایشان ویران ساختند و برتری و فضیلت آنان را

۱ - عبدالملک نیشابوری، (م. ۴۰۷ق. در کتاب شرف المصطفی، ج ۲، ص ۴۴۶). محمد بن حبان (م. ۳۵۴ق. در صحیح ابن حبان، حدیث ۶۹۶)، حاکم نیشابوری (م. ۴۵۰ق. در المستدرک، حدیث ۴۷۴۰) این دست روایات را نقل کرده‌اند.

انکار نمودند و دشنام و لعن آنان را روا دانستند. و آنان بدین واسطه آرزو و خواست و سفارش پیامبر اکرم را به سختی مخالفت کردند. پس آن گاه که در برابر پیامبر بایستند چه شرمسار خواهند بود.^۱

قرطبی این سخن را تنها درباره بنی‌امیه می‌گوید، و البته جای این پرسش از او، و البته از همه مدعیان پیروی از سنت پیامبر، خالی است که آیا دیگر کسان که بر جای پیامبر نشستند و حکم راندند، رفتار بهتری با اهل بیت داشتند؟! ستم به اهل بیت، و به ویژه بانو فاطمه، با بنی‌امیه آغاز نشد و به آنان نیز پایان نیافت! پیامبر اکرم، خشنودی و خشم بانو فاطمه را موجب خشنودی و خشم خویش می‌شمرد. و پس از این جایگاه چیست؟! و والاترین از این مقام کدام است؟! آنکه پروردگار به خشم فاطمه علیها السلام خشم گیرد و به خشنودی او خشنود شود.

پیامبر اکرم فرمود: "إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا"^۲.

خشم و خشنودی، دوستی و دشمنی، عشق و نفرت؛ ریشه در سازگاری و ناسازگاری دارد. هر کس با آنچه سازگار است دوست است و بدان خشنود. و با آنچه ناسازگار، دور است و دشمن.

بانو، در ایمان به خداوند آن مقدار پیش رفته که دوستی و خشنودی‌اش، قُرب به پروردگار است، و دشمنی و خشم و ناخشنودیش، دوری از حقّ تعالی است. و این سخن از من نیست، بلکه از فرزند زهرا علیها السلام، امام صادق علیه السلام است. فردی به نام صَندَل (خادم) به امام صادق عرض کرد: برخی از جوانان سخنی باورنکردنی از شما نقل می‌کنند! امام فرمود: آن سخن چیست؟ صندل

۱ - المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم، باب فضائل اهل البیت.

۲ - "همانا خداوند به خشم فاطمه، خشم می‌گیرد، و به رضایت وی، راضی می‌شود". ابونعیم اصفهانی در معرفة الصحابة، حدیث ۶۷۰۴، سیوطی در الجامع الکبیر، حدیث ۲۵۴۵، متقی هندی در کنز العمال، حدیث ۳۴۲۳۷ این سخن یا شبیه بدان را از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند.

گفت: آنها می‌گویند شما فرموده‌ای خدا از خشم فاطمه به خشم می‌آید و به رضایت او راضی می‌شود. امام صادق فرمود: مگر شما در روایات خویش نقل نمی‌کنید که خدا از خشم بنده مومنش به خشم می‌آید و از رضایت وی راضی می‌شود؟! گفت: آری. امام فرمود: "فَاتُكْرُونَ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا مُؤْمِنَةً يَغْضِبُ اللَّهُ بِغَضِبِهَا وَيَرْضَى لِرِضَاهَا؟"^۱ پس آیا منکر آن هستید که فاطمه عَلَيْهَا بانوی مومنی باشد که خداوند به خشم وی خشم گیرد و به رضایت وی راضی شود؟!

ایمان؛ رشته، ریسمان، پیوند و پیوستگی بنده و خداوند است؛ پیوندی که تا آنجا قدرت و قوت می‌گیرد که خواست و دوستی و خوشایند بنده، خواست و دوستی و خوشایند خداوند می‌شود، و خشم و ناخوشی و دشمنی وی نیز چنین. ایمان بانو به خداوند بس فراگیر و گسترده است. ابن‌حمزه طوسی (محمدبن‌علی طوسی از علمای قرن ششم) از امام جواد عَلَيْهِ نقل می‌کند که روزی پیامبر اکرم سلمان را به خانه فاطمه فرستاد. سلمان، آسیاب دستی را دید که می‌چرخید و فاطمه در محراب خویش به قرائت قرآن مشغول بود. سلمان نزد پیامبر بازگشت و آنچه را دیده بود، بازگفت. پیامبر اکرم فرمود: "إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَيَقِينًا"^۲ خداوند، جسم و جان دخترم فاطمه را از ایمان و یقین آکنده است.

بسیاری از راویان حدیث از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند که چهار بانو را سرور و برتر بانوان جهان و از هر جهت کامل دانسته‌اند: آسیه همسر فرعون، مریم مادر مسیح، بانو خدیجه، و بانو فاطمه زهرا.

۱ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲.

۲ - الثاقب فی المناقب، حدیث ۲۴۸. همانند این حدیث را در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹ بنگرید.

و پیامبر اکرم، بانو فاطمه علیها السلام را برتر از آن بانوان دیگر دانسته و وی را سیده نساء العالمین، سرور بانوان جهان، نامیده است.^۱

و سخن آخر آنکه به فرموده پیامبر اکرم، نخستین شخصی که به بهشت درآید، بانو فاطمه زهرا باشد: "أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ".^۲

و این بزرگ‌فضیلتی است که خداوند، نخستین مهمان سرایش را فاطمه علیها السلام قرار داده است، و پیش از همه فاطمه را سزاوار نعمت‌هایش دانسته است، و همه پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان به احترام می‌ایستند تا بانو فاطمه به بهشت درآید و آنان در پی بانو و به همسایگی وی بهشتی می‌شوند.



عموم حدیث‌نگاران و سیره‌نویسان از عایشه دختر ابوبکر نقل کرده‌اند که گفته است: "مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَمَاءَ وَ هَدِيًّا وَ دَلًّا (و حَدِيثًا وَ كَلَامًا) بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم (فی قیامها و قعودها) مِنْ فَاطِمَةَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهَا كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَ قَبَّلَهَا (وَ رَحَبَ بِهَا) وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ، وَ كَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ فَقَبَّلَتْهُ وَ أَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا". هیچ کس را مانند بانو فاطمه -خداوند گرامیش دارد- ندیدم که در هیئت و گام برداشتن و سکوت و سخنان و گفتار (و در نشستن و برخاستن) به پیامبر اکرم شبیه‌تر باشد. هر گاه فاطمه بر پیامبر وارد می‌شد، به

۱- بخاری در صحیح باب مناقب فاطمه، نسائی در السنن الکبری حدیث ۸۳۰۷، ترمذی در السنن حدیث ۴۱۵۰، سلیمان طبرانی در المعجم الکبیر حدیث ۱۰۰۶، حاکم نیشابوری در المستدرک حدیث ۴۷۲۸ این دست روایات را نقل کرده‌اند.

۲- سیوطی در الجامع الکبیر، حدیث ۷۹۵۶، متقی هندی در کنز العمال، حدیث ۳۴۲۳۴ این حدیث را نقل کرده‌اند.

سوی او برمی‌خاست و دست او را می‌گرفت و او را می‌بوسید و او را خوشامد می‌گفت و او را نزد خود می‌نشانده، و آن گاه که پیامبر نیز نزد فاطمه می‌آمد، فاطمه نیز به سوی او برمی‌خاست و دست وی را می‌گرفت و او را می‌بوسید و او را نزد خود جای می‌داد.

محمد بن اسماعیل بخاری (م. ۲۵۶ق.) در الادب المفرد حدیث ۹۷۱، ابوداود سجستانی (م. ۲۷۵ق.) در سنن حدیث ۵۲۱۷، محمد بن عیسیٰ ترمذی (م. ۲۷۹ق.) در سنن حدیث ۳۸۷۲، احمد بن یعقوب نسائی (م. ۳۰۳ق.) در سنن کبری حدیث ۸۳۶۹، محمد بن حبان دارمی (م. ۳۵۴ق.) در صحیح حدیث ۶۹۵۳، این حدیث را نقل کرده‌اند. حاکم نیشابوری (م. ۴۰۵ق.) در مستدرک حدیث ۴۷۳۸ این حدیث را نقل کرده و آن را بر اساس شروط بخاری و احمد صحیح شمرده است.

بخش نهم: بانو از زبان امامان معصوم علیهم‌السلام

بانو در خاطر امیر علیه‌السلام

از یاد نمی‌برم که صبح دامادی، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد من آمد، از بانو پرسید: علی را چگونه یافتی؟ بانو گفت: بهترین همسر. و از من پرسید: فاطمه را چگونه یافتی؟ و فاطمه برای من برتر و والاتر از یک همسر است، گفتم: "نعم العونُ علی طاعةِ الله"، او در راه فرمانبری از خداوند بهترین کمک‌کار است.

و بانو بی‌گمان چنین بود، از نخستین روز که به خانه‌ام آمد تا آن اندوهناک‌شب که به خانه خاکش سپردم، برترین یار من در راه خدا و برای خدا بود.

از یاد نمی‌برم زمانی را که دریافتم دو روز است ذخیره غذایی خانه پایان پذیرفته و بانو فاطمه خوراک خویش برای من و فرزندانم می‌آورده و خود گرسنه

به سر می برده است! و چون از او پرسیدم که چرا مرا آگاه نساختی؟ گفت: "یا ابالحسن! اِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ اِلٰهِي اَنْ اُكَلِّفَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ".^۱ ای ابالحسن، من از خدای خویش شرم دارم که تو را به کاری وادارم که بر آن توانا نیستی.

و از یاد نمی برم که زمانی گروهی از بت پرستان و یاغیان در ریگزار حجاز گرد آمده بودند و راهزنی می کردند و جان و مال مسلمانان را به یغما می بردند. هیچ کس را یارای سفر به آن ریگزار مرگبار و جنگ با سرکشان صحرا نبود. پیامبر خدا مرا طلبید و به سوی آنان گسیل داشت. به خانه رفتم و دستاری را که به هنگام جنگ بر سر می بستم، برداشتم. بانویم پرسید: به کجا می روی؟ گفتم: به سوی ریگزار. بر جانم بیمناک شد و گریست. گریان نزد پیامبر آمد. پیامبر اکرم چون بیم و اندوه فاطمه را دید، فرمود: چرا گریانی؟! بیم داری همسرت کشته شود؟! به خواست خدا چنین نخواهد شد!^۲

و از یاد نمی برم که از چاه خانه، آب می کشید تا آنکه ریسمان دلو بر بدنش اثر گذاشت و دستاس می چرخاند و گندم آرد می کرد تا آنکه پوست دستش سخت شد. خانه جارو می کرد تا آنکه رنگ لباسش غبارآلود شد. و آتش به زیر دیگ می افروخت تا آنکه خاکستر بر پیراهنش نشست. بدو گفتم: رواست که نزد پدر بروی و از وی خدمتکاری بخواهی تا یاریت کند و دشواری زندگی را از تو بکاهد. نزد پیامبر رفت و به خانه بازگشت، گفت: شرم کردم که از پدرم خدمتکاری درخواست کنم. پیامبر اکرم از آمدورفت بانو آگاه شده بود که وی نیازی دارد. بامداد فردا نزد ما آمد. از نیازمان پرسید. بانو سر به زیر انداخت و سکوت کرد. من به پیامبر گفتم که فاطمه آب از چاه می کشد و گندم آرد می کند و خانه می پییراید و آتش روشن می کند و این همه بر او دشوار است. من بدو گفتم که نزد شما آید و خدمتکاری بخواهد. پیامبر فرمود: فاطمه، آیا تو را چیزی بیاموزم که از خدمتکار برایت بهتر باشد؟! بانو گفت: آری، بیاموزید! فرمود: آن گاه

۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۹.

۲ - بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۸۱.

که در بستر می‌روی، سی و چهار بار "الله اکبر" بگویی، و سی و سه بار "الحمد لله"، و سی و سه بار "سبحان الله". فاطمه خشنود سر برداشت و سه بار گفت: از خدا و پیامبرش خشنودم.^۱

از یاد نمی‌برم که زمانی به بانو فاطمه علیها السلام خبری دروغ رسانده بودند که من هوای ازدواج با دختر ابوجهل در سر دارم! و البته بسیار ناشایست بود که کسی دامادی پیامبر خدا را با دامادی ابوجهل کنار هم بگذارد! بانو به من چیزی نگفت، ولی غم و اندوه را در چهره‌اش می‌دیدم و علت آن را نمی‌دانستم. بانو، ساکت و اندوهناک نزد پدر رفت. و من به مسجد درآمدم و به نماز ایستادم. پس از آن در گوشه‌ای سر بر خاک مسجد گذاشتم. مدتی گذشت، خواب چشمانم را ربود. پیامبر پا بر پایم گذاشت و مرا خواند و این بار با نام و کنیه‌ای نو: اباتراب برخیز! برخاستم، پیامبر فرمود: برو و ابوبکر و عمر و طلحه را فراخوان. با آن سه تن به مسجد درآمدم. پیامبر رو به من کرد و فرمود: علی، آیا نمی‌دانی که فاطمه پاره‌ای از من است، و من از اویم، و هر کس او را آزار دهد، مرا آزرده، و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده، و هر کس پس از درگذشتم وی را بیازارد، مانند آن است که در زمان زندگیم وی را آزار داده است؟! عرض کردم: آری، ای رسول خدا. فرمود: آیا تو دختر ابوجهل را خواسته‌ای؟! عرض کردم: سوگند به آن کس که تو را به پیامبری برگزید، چنین نکرده‌ام و در سر نیز هوای چنین کاری نداشته‌ام. پیامبر فرمود: تو راست می‌گویی و فاطمه نیز راست می‌گوید. پیامبر دست در دست من گذاشت. از مسجد بیرون آمدیم، بانو را دیدم، اندوه از چهره‌اش رخت بر بسته و گل لبخند برنشسته بود. پیامبر، من و فاطمه و فرزندانمان را تا خانه همراهی نمود.^۲

۱ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۹۴.

۲ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۹۴. داستان خواستگاری حضرت علی از دختر ابوجهل و دلگیری حضرت فاطمه و پیامبر اکرم در کتب حدیثی اهل تسنن به طور وسیع نقل شده است. در سند و متن روایاتی که این داستان را نقل کرده‌اند، اشکالات و نکات ضعف

و بدان روزهای غم که جانم، محبوب دلم، بزرگ‌آموزگارم، پیشوایم، پیامبر خدا، آهسته‌آهسته دامن از این خاکدان برمی‌کشید، از یاد نمی‌برم که مرا فرمود: "يا عَلِيُّ أَنْفِذْ لِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ فَاطِمَةُ فَقَدْ أَمَرْتُهَا بِأَشْيَاءَ أَمَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ" ^۱، آنچه که فاطمه به تو فرمان داد، انجام بده، من او را به کارهایی فرمان داده‌ام که جبرئیل (از سوی خداوند) بدان‌ها فرمان داده است.

و چگونه از یاد برم و هنوز فریاد بانو در دل و جانم طنین‌افکن است، در آن روز سیاه، در آن رواج دین‌فروشی، در آن دوره فراموش و بی‌وفایی، در آن هنگامه فاطمی که بر نامردمان نهیب زد: "خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تَخْلَوْا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي، وَلَا ضَعَنَّ قَيْصَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيَّ رَأْسِي، وَلَا صِرْحَنَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَمَا نَاقَةُ صَالِحٍ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنِّي" ^۲، پسرعمویم را واگذارید! سوگند بدان کس که محمد را به حق برانگیخت، اگر ره‌ایش نکنید، گیسو پریشان می‌کنم و پیراهن پیامبر بر سر می‌نهم و به درگاه خدا ناله می‌زنم که نزد خداوند شتر صالح از من گرامی‌تر نیست!

و هرگز از یاد نمی‌برم که پس از پیامبر اکرم و پس از آن همه ستم‌ها و حق‌ناشناسی‌ها، بانو بیمار شد؛ هر روز و شب ناتوان‌تر و دردمندتر. به مناجات با پروردگار می‌ایستاد: "يا حَيُّ يَا قَيُّومُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَغْنِنِي اللَّهُمَّ زَحْرِحْنِي عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَالْحَقِّقْنِي بِأَبِي مُحَمَّدٍ". ای زنده، ای پاینده، به مهربانیت پناه می‌جویم، پس مرا پناه بده. خداوندا، از آتش (دوزخ) دورم دار و مرا به بهشت درآی و مرا به پدرم محمد بپیوند.

متعددی وجود دارد. آنچه در این جا نقل کرده‌ایم بر اساس روایت شیخ صدوق از امام صادق است که این روایت از آن اشکالات سندی و متنی خالی است.

۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۶.

به او می‌گفتم: خداوند تو را شفا می‌دهد و تو را باقی خواهد گذارد. می‌گفت: ای ابالحسن، دیدار با خداوند چه نزدیک است! و گریست. گفتم: چه چیز تو را گریان ساخته است؟! می‌گفت: بر آنچه پس از من بر تو خواهد گذشت، می‌گیرم. گفتم: بانوی من، گریه مکن، آنچه بر من بگذرد، در راه خدا کوچک است.^۱

و چون هنگامه وداع و روزگار تلخ دوری نزدیک شد، مرا فراخواند و گفت: "یا ابن عمّ ما عهدتني كاذباً ولا خائبةً ولا خالفتك منذ عاشرتني". "پسرعمو! از آن زمان که با من زندگی کرده‌ای؛ من هرگز دروغی نگفته‌ام و امانتی فرونگذاشته‌ام و تو را نافرمانی نکردم". گفتمش: "معاذ الله أنت أعلم بالله وأبر وأتقى وأكرم وأشدُّ خوفاً من الله من أن أُوْحِكَ مُخَالَفَتِي قَدَعَزَّ عَلَي مُفَارِقَتِكَ وَتَفَقُّدِكَ".^۲ "پناه بر خدا، تو خدانشناس‌تر، نیکوکارتر، پرهیزگارتر، بزرگوarter، و از خدا پروادارتر از آن هستی که به جهت نافرمانیت از من توبیخت کنم! جدایی و دوری تو برای من سخت دشوار است".

من، علی بن ابی‌طالب، امیرمومنان و خلیفه و وصی پیامبر اکرم، می‌گویم: "فوالله ما اغضبتها ولا اكرهتها على امرٍ حتى قبضها الله عزوجل ولا اغضبتني ولا عصت لي امراً ولقد كنت انظر اليها فتتكشف عني الهموم والاحزان".^۳ "به خدا سوگند، تا آن گاه که خداوند بانو را برگرفت، هرگز به خشمش درنیاوردم و او را به کاری و انداشتم و نه او مرا خشمگین ساخت و نه در هیچ کار نافرمانیم نکرد و همواره چنین بود که چون بدو می‌نگریستم، همه اندوه‌ها و دلمشغولی‌ها از من دور می‌شد".

۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

مادر پیشوایان

ابومحمد، سبط اکبر، حسن مجتبی علیه السلام، او که گام به گام، علی و فاطمه علیها السلام را همراهی کرد و اندوه مادر و غربت پدر را لحظه به لحظه دید و شنید و لمس کرد. با این همه، امام حسن، مهرورزی و گذشت را از مادر آموخته است. وی به چشم دید و به گوش شنید که مادر، شب تا به صبح به نماز و راز و نیاز و نیایش ایستاد، همسایگان را یک به یک نام برد و دعایشان کرد، همان همسایگان که به روز واقعه یک نفرشان نیز در دفاع از او از خانه هاشان بیرون نیامده بودند. بامداد دمید، روشنایی روز جمعه... مادر شب دعا و نیازخواهی به سر آمد و تو از خداوند هیچ برای خودت نخواستی، تمام شب از این و آن نام بردی و نیازشان از پروردگار خواستی! و هنوز سخن مادر در گوش پیشوای بردباری و گذشت است: "یا بَیَّ الْجَارِ ثُمَّ الدَّارِ!". فرزندم! نخست همسایه، پس از آن خانه.

و همین درس فاطمی، امام حسن را بر آن داشت که برای حفظ کیان دین و جان مسلمانان و آشکار نمودن حق و رسوا نمودن باطل، و به هزار و یک مصلحت دیگر، حکمرانی بر مردمان دنیا دوست را به دنیاداری مانند معاویه واگذاشت. و گاه و بیگاه وادار می شد که با آن نابکار و پیروانش به زیر یک سقف بنشیند. و گاه در این نشستها مغیره بن شعبه^۲ نیز بود. مغیره از آن کسانی است که در هجوم به خانه بانو، عمر را همراهی نمود. امام حسن علیه السلام، آن اسوه صبر و بردباری، چون با مغیره روبرو شد، به وی چنین فرمود: "و انت ضربت فاطمة بنت

۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۲ - مغیره را از اصحاب پیامبر بر شمرده اند، عمر وی را والی کوفه قرار داد و تا آن زمان که می زیست برکنارش نکرد، عثمان نیز مدت زمانی حکومتش بر کوفه را امضاء نمود و پس از آن برکنارش کرد. وی در جنگ صفین برکنار نشست و پس از حکمیت به معاویه پیوست و از سوی وی حکمران کوفه شد و به سال ۵۱ قمری از دنیا برفت.

رسول الله حتى آدميتها و ألفت ما في بطنها استدلالاً منك لرسول الله ﷺ و مخالفة منك لأمره و انتهاكاً لحرمته، و قد قال لها رسول الله: أنت سيدة نساء أهل الجنة و الله مصيرك إلي النار^۱. و تو فاطمه دختر پیامبر خدا را چنان زدی تا جراحت برداشت و جنین خویش بیانداخت. (با این کارها) پیامبر خدا را بی‌ارح شمردی و فرمانش را مخالفت نمودی و حرمت وی را شکستی، حال آنکه پیامبر خدا به فاطمه فرموده بود: تو سرور بانوان اهل بهشتی. به خدا سوگند به سوی آتش دوزخ خواهی رفت. ابا عبدالله، سبط اصغر، سیدالشهداء، سفينة النجاة، باب نجات الامة، حسين

شهيد عليه السلام، وی را بر سر دوراهی نگاه داشتند که یا همچون بردگان با یزید بیعت کن و جان و مال و آبرو و دین خویش را به وی تقدیم کن. و یا شمشیرهای آخته و تیرهای سهمگین تو را دربرمی‌گیرد! و او ذلت نمی‌پذیرد، او از دامان عزت و بزرگواری و ایستادگی برخاسته است، مردمان را چنین خطاب کرد: "ألا و إنَّ الدَّعِيَّ بنِ الدَّعِيِّ قَدَّرَكُنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هِيَاةٍ مِّنَ الذَّلَّةِ يَأْبِي اللهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْةٌ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللِّثَامِ عَلِيٍّ مَصَارِعَ الْكِرَامِ"^۲. هان! این فرومایه فرزند فرومایه (عبیدالله بن زیاد) مرا بین دو چیز اختیار داده است: شمشیر و ذلت، و ذلت از ما دور است، خداوند ذلت را بر ما نخواهد و نه پیامبرش و نه مومنان و نه دامن‌های پاک و پیراسته (مادران) و نه سرهای برافراشته و جان‌های باشرافت (پدران) نمی‌پسندند که ما فرمانبری از فرومایگان را بر کشته‌شدن با کرامت ترجیح دهیم.

زين العابدين و سیدالساجدين علی بن الحسين عليه السلام آن گاه که همچون موسی در برابر فرعون زمانه‌اش ایستاد، در مقابل دنیای چرکین و آلوده و چندروزه یزید

۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹.

به داشته‌های جاودانه و آسمانی خویش افتخار نمود و البته بدین که من فرزند فاطمه‌ام، فرزند سرور بانوان: "انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سيدة النساء".^۱

ابوجعفر، باقرالعلوم، محمد بن علی علیه السلام، در بیان مقام بانو بسیار سخن فرموده است، آن مقدار که نمی‌دانم به کدامیک بپردازم. مرحوم کلینی به سند پیوسته از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: "ما عبد الله بشيء من التَّحْمِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ، وَ لَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ".^۲ در پرستش خداوند به ستایش‌گویی و سپاس‌گزاری، هیچ چیز برتر از تسبیح بانو فاطمه نیست، و اگر برتر از آن چیزی بود، پیامبر خدا آن را به فاطمه هدیه می‌داد.

و همچنین سخنان امام ناطق به حق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، نیز در مدح و ثنای مادر بس گسترده و پردامنه است...

در برخی روایات، آن حضرت شب قدر را به بانو فاطمه علیها السلام تاویل نمود.^۳ و بنابر برخی دیگر فرمود: "فَن عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ".^۴ هر کس بانو فاطمه را آن گونه که شایسته وی است، بشناسد؛ بی‌گمان شب قدر را دریافته است.

شب قدر، ظرف و زمینه و جایگاه ارتباط ملکوت با جهان فرودین است؛ و بانو فاطمه نیز هم چنین...

شب قدر، زمانه نزول قرآن است؛ و بانو فاطمه بزرگ‌شاهد نزول آیه‌آیه قرآن کریم.

۱ - بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹.

۲ - الکافی، ج ۳، ص ۴۱۳.

۳ - به عنوان نمونه ر.ک. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۹۷.

۴ - تفسیر فرات کوفی، حدیث ۷۴۷، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶۵.

شب قدر، بر همه شبها و روزها تاثیرگذار است، سرنوشت همه سال به شب قدر پیوند می خورد؛ و البته بانو فاطمه و سخنان و رفتار و کردار وی بر سرنوشت همگان تاثیرگذار بوده و هست.

شب قدر، خاستگاه دانش و حکمت و رحمت الهی است؛ بانو فاطمه نیز هم چنین. شب قدر، هر چند در غروب و غیاب خورشید است، ولی به طلوع فجر نوین می انجامد؛ و بانو فاطمه نیز هر چند با غروب آفتاب پیامبر اکرم روبه رو شد، ولی راه و روش فاطمی به طلوع فجر مهدوی خواهد انجامید.

شب قدر، برتر از هزار ماه است، برتر از یک عمر زندگی؛ و بانو فاطمه، فراتر از هزاران هزار فریب و نیرنگ روزگار می درخشد و همه ماهها و سالهای به دور از حقیقت را برکنار می زند.

شب قدر، ناشناخته و رازگونه است؛ و بانو فاطمه نیز چنین..

شب قدر، یکسره سلام و سلامتی است؛ و بانو فاطمه نیز جز سلیم و سلام و سلامتی برای مردمان نمی خواست.

شب قدر، در برابر قدر و قیمت والایش، بس کوتاه است؛ و بانو فاطمه چه پر ارج و مقدار، و چه کوتاه در این جهان زیست! و شب قدر، در همه سال یکتا و یگانه است؛ آن چنانکه بانو فاطمه، یکتا و یگانه بود.

و امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ... سید علی بن طاووس در کتاب الطَّرَف حدیثی طولانی از امام موسی بن جعفر نقل می کند، امام در این حدیث از روزهای پایانی زندگی پیامبر اکرم سخن می گوید، و بدین سخن پیامبر می رسد که فرمود: "أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَابُهَا بَابِي وَ بَيْتُهَا بَيْتِي، فَمَنْ هَتَكَ فَقَدْ هَتَكَ حِجَابَ اللَّهِ" آگاه باشید، همانا فاطمه، آستانه اش، آستانه من است و خانه اش، خانه من؛ هر کس بدو بی حرمتی کند، حرمت خداوند را شکسته است.

راوی نقل می‌کند که چون سخن امام به اینجا رسید، بسیار گریست، آن گونه که گریه وی را از سخن گفتن بازداشت!^۱

امام رووف، ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیه السلام · شیخ صدوق خبری را نقل می‌کند که در مرو، مامون و گروهی از عالمان مسلمان در محضر امام رضا حضور داشتند. مامون از تفسیر آیه "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا"^۲ پرسید و سخن بین امام، مامون و عالمان حاضر در جلسه آغاز شد. امام رضا در این جلسه، دوازده ویژگی و برتری برای خاندان پیامبر اکرم برمی‌شمرد که همه ریشه در آیات قرآن کریم دارد. دوازدهمین فضیلت را امام در تفسیر آیه "وَأُمُّرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبْرٍ عَلَيْهِمْ"^۳ این گونه بیان فرمود: "خداوند ما را بدین ویژگی تخصیص داد، زیرا ما را به همراه امت به برپاداری نماز فرمان داد، پس از آن ما را از میان امت بدین ویژگی اختصاص داد. پیامبر اکرم پس از نزول این آیه به مدت نه ماه و به هنگام برپاشدن هر یک از نمازهای پنجگانه به خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: خدا شما را رحمت کند، نماز! و خداوند هیچ یک از دودمان پیامبران را به چنین کرامتی اختصاص نداده و این ویژگی مختص اهل بیت پیامبر اکرم است."^۴

ابوجعفر، محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام ... زکریابن آدم نقل می‌کند که نزد امام رضا بودم که فرزندش، ابوجعفر محمد آمد. وی چهار سال بیشتر نداشت، دست بر زمین زد و به آسمان نگریست و در اندیشه فرورفت. امام رضا فرمود: جان

۱ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۴۷.

۲ - "سیس کتاب (آسمانی) را برای آن کسان که از بندگانمان برگزیدیم، به ارث نهادیم." فاطر، ۳۲.

۳ - "و خاندان خویش را به نماز فرمان بده و بر آن بردباری کن." طه، ۱۳۲.

۴ - "فخصصنا الله تبارک وتعالی بهذه الخصوصية إذ امرنا مع الامه باقامه الصلاه ثم خصصنا من دون الامه." عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

به فدایت، در چه می‌اندیشی؟! امام جواد عرض کرد: در آن رفتاری که با مادرم فاطمه روا داشتند... امام جواد به خداوند سوگند خورد که با قاتلان مادرش زهرا چنان کند که حضرت موسی با گوساله سامری کرد... امام رضا فرزندش را پیش خواند و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت، تو شایسته امامتی.^۱

ابوالحسن، علی بن محمد النقی الهادی علیه السلام ... محمد بن جعفر مشهدی در

کتاب المزار از عالم بزرگوار شیعی، ابن زهره حلی (م. ۵۸۵ ق.)، متنی را برای زیارت امام زمان نقل می‌کند. در کتاب المزار، این زیارتنامه به امام معصوم نسبت داده نشده است، ولی علامه مجلسی همین زیارتنامه را به واسطه مرحوم ابن زهره به امام هادی نسبت می‌دهد. در این زیارتنامه، امام هادی این چنین بر بانو فاطمه درود می‌فرستد:

"اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى الطَّاهِرَةِ البَتُولِ الزَّهْرَاءِ ابْنَةِ الرَّسُولِ أُمِّ الْأُمَّةِ الْمَهَادِينَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَارثَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ قَرِينَةَ خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ الْقَادِمَةِ عَلَيْكَ مُتَأَمِّلَةً مِنْ مُصَابِهَا بِأَيِّهَا مُتَظَلِّبَةً مِمَّا حَلَّ بِهَا مِنْ غَاصِبِهَا سَاحِطَةً عَلَى أُمَّةٍ لَمْ تَرَعْ حَقَّكَ فِي نُصْرَتِهَا بِدَلِيلٍ دَفَعَهَا لَيْلًا فِي حُفْرَتِهَا الْمُغْتَصِبَةِ حَقُّهَا وَ الْمُغْتَصَبَةِ بِرَيْقِهَا صَلَاةً لَا غَايَةَ لِأَمْدِهَا وَ لَا نِهَايَةَ لِمُدَدِهَا وَ لَا انْقِضَاءَ لِعُدَدِهَا. اللَّهُمَّ فَتَكْفُلْ لَهَا عَنْ مَكَارِهِ دَارِ الْقِنَاءِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ بِأَنْفَسِ الْأَعْوَاضِ وَ أَنْتَ لِمَنْ عَانَدَهَا نِهَايَةَ الْأَمَالِ وَ غَايَةَ الْأَعْرَاضِ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهَا وَ لِي سَاحِطٌ لِسَاحِطِهَا إِلَّا وَ هُوَ رَاضٍ إِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ أَجَابَ الْمُظْلُومِينَ وَ أَعْدَلُ قَاضٍ اللَّهُمَّ الْحَقِّهَا فِي الْإِكْرَامِ بِعِلْمِهَا وَ أَيِّهَا، وَ خُذْ لَهَا الْحَقَّ مِنْ ظَالِمِيهَا".^۲ خداوندا و بر پاک سرشت پاکیزه، زهراء، دختر

پیامبر، مادر پیشوایان رهنما، سرور زنان جهان، ارث برنده از برترین پیامبران، همسر برترین جانشینان درود بفرست. همو که رنج کشیده از مصیبت پدرش، بر تو وارد شد؛ در حالیکه از آنچه که غاصبان بر او روا داشتند، دادخواهی می‌نمود و بر

۱ - دلائل الامامة، حدیث ۳۵۸، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

۲ - المزار، ج ۲، ص ۱۴، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۸۰.

مردمان خشم گرفته بود. (خداوندا) حق تو را در یاری وی به جای نیاوردند، بدین نشانه که وی را شبانه در آرامگاهش قرار دادند. آن بانویی که حش را به غصب گرفتند و جرعه اندوه وی را نوشاندند، بر او درودی فرست که زمانه‌اش پایان پذیرد و گستره‌اش سرانجام نگیرد و شمارش قطع نگردد. خداوندا، به جای ناگواری‌های این جهان تباه، در جهان باقی، بارزش‌ترین جایگزین را به وی بده! و در برابر آن کسان که با وی دشمنی کردند، نهایت آرزو و سرانجام هدفش را به وی عنایت کن؛ تا آنجا که هیچ دوستی که به سبب خشم وی، خشم گرفته است؛ نماند مگر آنکه رضایت یابد! همانا که تو شکست‌ناپذیرترین کسی که ستمدیدگان را پاسخ گویی، و دادگرترین داوری! خداوندا وی را در گرامیداشت همسان پدرش و همسرش قرار ده و حق وی را از ستمگران بدو بستان.

ابومحمد، حسن بن علی الزکی العسکری علیه السلام ... یکی از شیعیان به سال ۲۵۵ق. (سال تولد امام زمان) در سامراء از امام حسن عسکری درخواست می‌کند که صلواتی بر پیامبر اکرم و ائمه اطهار بدو بیاموزد. امام در مقام درود فرستادن بر بانو فاطمه زهرا، به خداوند چنین عرضه می‌دارد:

"اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ الَّتِي ائْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ اسْتَحْفَ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمَّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَقْرُبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ".^۱ خداوندا بر راستگویِ راست‌کردار فاطمه پاک‌منش درود فرست، محبوبه محبوبت و پیامبرت، و مادر دوستدارانت و برگزیدگانت که وی را بر زنان جهان برگزیدی و ترجیح دادی و انتخابش نمودی. خداوندا تو در برابر ستمکار به وی و

۱ - این صلوات را شیخ طوسی در مصباح المتعجد، مرحوم کفعمی در البلد الامین و شیخ قمی در مفاتیح الجنان آورده‌اند. ر.ک. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۷۴.

آن کس که حقش را کوچک شمرده، بایست، و تو خونخواه خونِ فرزندانِ باش! خداوندا، همان گونه که وی را مادر پیشوایان هدایت، و همسر پرچمدار (اسلام)، و بزرگوار در آسمان‌های والا قرار دادی؛ پس بر او و بر مادرش درودی بفرست که به واسطه آن پدرش، محمد (خداوند بر او و خاندانش درود فرستد) بزرگ داشته شود و چشم فرزندان وی روشن شود. و در این ساعت از سوی من برترین درود و سلام را به آنان برسان.

صاحب الدار، ابوالقاسم، الامام المنتظر المهدی عجل الله فرجه ... در زمانه غیبت صغری

بین برخی از شیعیان و دیگران نزاعی درگرفت، دیگران می‌گفتند: حسن بن علی عسکری بدون آنکه فرزندی از خود به یادگار گذارد، از دنیا رفته است. و شیعیان بر این باور بودند که از امام فرزندی به دنیا آمده است که همو آخرین پیشوای بر حق است. چاره را در آن دیدند که به امام نامه بنویسند و از خود وی پاسخ بخواهند. پاسخ آمد. و در این پاسخ، فرازی درباره بانو، فاطمه زهراست. امام زمان، مهدی موعود در این نامه می‌نویسد: "وَفِي ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِي أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ" و در دختر پیامبر خدا (درود خدا بر او و خاندانش باد) برای من سرمشق نیکویی است.



زنی نزد امام باقر عجل الله فرجه آمد و عرض کرد: من "مَتَبَّئِلَةٌ" (از دنیا بریده) هستم! امام فرمود: تَبَّئِلُ (از دنیا بریدن) نزد تو به چه معناست؟! زن گفت: هیچ گاه ازدواج نمی‌کنم! امام فرمود: چرا؟! گفت: در دوری از ازدواج، فضیلت و برتری می‌جویم! امام فرمود: "انصُرِي فَلَوْ كَانَ فِي ذَلِكَ فَضْلٌ لَكَانَتْ فَاطِمَةُ عجل الله فرجه أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ، إِنَّهُ لَيْسَ

أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ" ^{۱۰} (از این تصمیمت) بازگرد، اگر در این کار فضیلتی بود، فاطمه عليها السلام از تو بدین فضیلت سزاوارتر بود، همانا هیچ کس در فضیلت و برتری بر او پیشی نمی‌گیرد.

این سخن امام باقر عليه السلام از جهات مختلف قابل توجه است. نخست آنکه در کردارهای دینی خود باید شیوه و روش پیشوایان خویش را در نظر بگیریم. اختراع هر گونه عبادت، دعا، نماز، و مراسم ویژه و از خود ساخته؛ نه تنها آدمی را در جاده فضیلت و کمال پیش نمی‌برد، بلکه ممکن است وی را گمراه و سرگردان کند. دوم آنکه بانو، فاطمه زهرا در همه فضائل و مناقب بر همگان پیشی گرفته است. سوم اینکه اسلام دین و آیین مبارزه با فطرت و طبیعت و آفرینش نیست، هیچ گاه کتاب تشریح با کتاب تکوین مخالفت نمی‌کند. و چهارم آنکه در شرایط متعارف و عادی هیچ فضیلت و ارزشی در ترک ازدواج و دوری از جنس مخالف وجود ندارد.

بخش دهم: بانو و عبادت

شناخت آفریدگار یک ارزش است. و البته ارتباط گسترده و ماندگار با او ارزشمندتر و ارجمندتر. شناخت خداوند آن مقدار شیرین و زیباست که امیرمومنان عليه السلام می‌فرماید: "مَا يَسُرُّنِي لَوْ مِتُّ طِفْلاً وَ أَدْخِلْتُ الْجَنَّةَ وَ لَمْ أَكْبُرْ فَأَعْرِفَ رَبِّي" ^{۲۰} مرا شادمان نمی‌ساخت که در کودکی می‌م‌لردم و به بهشت وارد می‌شدم، ولی بزرگ نمی‌شدم تا پروردگار خویش را بشناسم!

شناخت پروردگار، نخستین پایه دین است. ^۳ و البته اگر بخواهی آفریدگارت را سپاس‌گزاری و پرستش نمایی، در گام نخست باید او را بشناسی.

۱ - این روایت را شیخ طوسی در کتاب امالی (حدیث ۷۹۵) نقل کرده است. بحارالانوار،

ج ۱۰۰، ص ۲۱۹.

۲ - کنز العمال، حدیث ۳۶۴۷۲.

۳ - "أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ". نهج البلاغه، خطبه اول.

هر چند زمانه زندگی بانو کوتاه است، و تاریخ از این کوتاه مدت نیز اندکی گزارش می‌دهد، ولی همین اندک، نشان‌دهنده معرفت بانو است. خطبه فدکیه حضرت را بنگرید، در بیان توحید و خداشناسی، شانه‌به‌شانه خطبه‌های امیرمؤمنان پیش می‌رود! بخشی از کتاب را به شرح خطبه آن حضرت خواهیم پرداخت. گذشته از خطبه بانو، دعاها و نمازهای ویژه اوست که باید بیشتر مورد توجه و پژوهش قرار گیرد.

تعقیبات فاطمی

از بانو فاطمه زهرا علیها السلام برای هر نماز تعقیبه‌ای نقل شده است. این تعقیبات بلندمرتبه و گرانسنگ در کتب دعا و حدیث ثبت شده است. از آنجا که نقل، ترجمه و شرح هر یک از این تعقیبات به درازا می‌کشد؛ تنها به گزارش کوتاهی و نقل جمله‌ای از آنها بسنده می‌کنیم.

تعقیبه نماز صبح

این دعای شریف با جمله "اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أَشْهَدُكَ وَ كَفِي بِكَ شَهِيداً" آغاز می‌شود. این تعقیبه دربرگیرنده ستایش خداوند، درود بر پیامبر اکرم و خاندانش، و پناه‌جویی به پروردگار است.

این تعقیبه را دعای حریق نیز می‌نامند. دلیل نام‌گذاری آن به دعای حریق آن است که زمانی در اطراف خانه امام باقر علیه السلام آتشی درگرفت، آتش به خانه آن حضرت راه نیافت و خانه و ساکنانش در امان ماندند، از امام پرسش شد که چه چیز خانه شما را از آتش در امان داشت، آن حضرت وجود این دعا را مانع از پیشروی آتش دانست. از این روی، این دعا را حریق نامیدند.

شیخ طوسی در کتاب مصباح‌المتهجد، سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات، شیخ بهایی در مفتاح‌الفلاح، شیخ ابراهیم کفعمی در المصباح و

البلد الامین، و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۸۳، ص ۱۶۵) این تعقیبه را نقل کرده‌اند.

از این دعای شریف، بدین جمله بسنده می‌کنیم:

"يا مَنْ فَاقَ مَدْحَ الْمَادِحِينَ نَحْرُ مَدْحِهِ وَعَدَا وَصَفَ الْوَاصِفِينَ مَا تُرْمَدِحُهُ وَجَلَّ عَنْ مَقَالَةِ النَّاطِقِينَ بِعَظِيمِ شَأْنِهِ". ای کسی که شکوه ستایشش بر ستایش ستایشگران والا شده، و نشانه‌های مدحتش از توصیف توصیف کنندگان در گذشته، و به بزرگی جایگاهش از گفته سخنگویان برتری یافته است.

ستایش خداوند، راهی است پیش‌رو و بی‌پایان. هیچ کس نمی‌تواند بگوید که آفریدگار را به کمال و تمام شناخته‌ام و توصیف کرده‌ام. آنچه به ذهن و دل و قلم و زبان ما درآید، بهره ما از شناخت اوست؛ نه حقیقت آن هستی بی‌پایان. مدح و وصف و شأن وی از ستایش و توصیف و ثنای همگان برتر است!

تعقیبه نماز ظهر

این تعقیبه با جمله "سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ" آغاز می‌شود. این تعقیبه، دعای زیبا و دلنشین و پرمعنایی است. شیخ طوسی در کتاب مصباح‌المتهجد، سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات، شیخ بهایی در مفتاح‌الفلاح، شیخ ابراهیم کفعمی در المصباح و البلد الامین، و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۸۳، ص ۶۶) این تعقیبه را نقل کرده‌اند. از این دعای شریف، بدین جمله بسنده می‌کنیم:

"بِشَرِّ مَنْكَ يَا رَبِّ لَيْسَتْ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِكَ تَلْجُ بِهَا صَدْرِي وَتَسُرُّ بِهَا نَفْسِي وَتَقْرُّ بِهَا عَيْنِي وَتَهْلِلُ بِهَا وَجْهِي وَيُسْفِرُ بِهَا لَوْنِي وَيَطْمِئِنُّ بِهَا قَلْبِي وَيَتَبَاشَرُ بِهَا سَائِرُ جَسَدِي". ای پروردگرم، تنها مزده مهربانی تو است که خنکای دلم شود، و جانم را شادان کند و چشمم را روشن گرداند و چهره‌ام را گشوده سازد و رنگ رخساره‌ام را برافروزد و دلم را آرامش دهد و سر تا به پای مزدگانیم دهد.

عاشق شیدا را دیده‌اید؛ با شنیدن نام محبوبش چگونه شادمان می‌شود! هر نشانه و جای پای از او ببیند، هر آوا و ندایی از او بشنود، سروپانشناخته می‌دود!

تعقیبه نماز عصر

این تعقیبه با جمله "سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ" آغاز می‌شود و با تسبیح و حمد و درخواست از خداوند ادامه پیدا می‌کند. شیخ طوسی در کتاب مصباح المتعجب، سیدعلی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات، شیخ بهایی در مفتاح الفلاح و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۸۳، ص ۸۵) این تعقیبه را نقل کرده‌اند. از این تعقیبه بدین جمله بسنده می‌کنیم:

"اللَّهُمَّ انزع العجبَ و الرياءَ و الكبرَ و البغىَ و الحسدَ و الضعفَ و الشكَّ و الوهنَ و الضَّرَّ و الأسقامَ و الخذلانَ و المكرَ و الخديعةَ و البليَّةَ و الفسادَ مِن سمعي و بصري و جميع جوارحي و خذ بناصيتي إلي ما تُحبُّ و ترضي يا أرحمَ الراحمينَ". خداوندا، خودشیفتگی و ریا و خودبزرگ‌بینی و سرکشی و حسادت و ناتوانی و دودلی و سستی و زیان و بیماری‌ها و بی‌یاوری و فریب و نیرنگ و گرفتاری و تباهی را از گوش و چشم و همه اندام‌های من برکن، و زمام مرا بدان سو بر که دوست داری و می‌پسندی، ای مهربان‌ترین مهربانان.

دو نکته مهم در این بخش از دعا قابل توجه است؛ نخست آنکه بیشتر مردم به بیماری‌ها و ناتوانی‌های جسمی و مادی توجه دارند، ولی از دردها و کاستی‌های روحی و اخلاقی غافلند. حضرت زهرا همان گونه که از خداوند می‌خواهد که بیماری، ناتوانی و گرفتاری را از او دور کند، از پروردگار می‌خواهد که خودشیفتگی و حسادت و نیرنگ را نیز از او دور کند.

نکته دوم آن است که این کاستی‌ها و آسیب‌های جسمی و روحی ممکن است برای هر یک از اندام‌ها و یا توانایی‌های ما پیش بیاید.



تعقیبه نماز مغرب

این تعقیبه با جمله "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحْصِي مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ" آغاز می‌شود، و با حمد و ثنا و تسبیح خداوند ادامه پیدا می‌کند. حضرت زهرا در این تعقیبه به احوالات آدمی پس از مرگ، در برزخ و روز قیامت نظر دارد و از خداوند توشه‌هایی برای این هنگامه‌های سهمگین می‌طلبد. شیخ بهایی در مفتاح الفلاح و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۸۳، ص ۱۰۲) این تعقیبه را نقل کرده‌اند. از این تعقیبه بدین جمله بسنده می‌کنیم:

"يَا رَبِّ وَاسْتَجِبْ لِي وَآمِنْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَتَوَفِّيْ مُسْلِمًا وَالْحَقِّيْ بِالصَّالِحِينَ رَبِّ لَا تَمْنَعْنِيْ فَضْلَكَ يَا مَنَّانَ وَلَا تَكِلْنِيْ إِلَى نَفْسِيْ مَخْذُولًا يَا حَنَّانَ. رَبِّ ارْحَمْ عِنْدَ فِرَاقِ الْأَجْبَةِ صِرْعَتِيْ وَعِنْدَ سُكُونِ الْقَبْرِ وَحَدَّتِيْ وَفِي مَفَازَةِ الْقِيَامَةِ غُرْبَتِيْ وَبَيْنَ يَدَيْكَ مَوْقُوفًا لِلْحِسَابِ فَاقْتِيْ". ای پروردگرم، درخواست مرا بپذیر و به بخشش خویش بر من منت نه و مرا مسلمان از دنیا ببر و مرا به نیکوکاران پیوند ده. پروردگرم بزرگواریت را از من دریغ مدار ای نعمت دهنده! و مرا بدون یاور به خودم وامگذار، ای مهرورز! پروردگرم، هنگام جدایی از دوستانم، به فروافتادنم را رحم کن! و هنگام درگورقرارگرفتنم، به تنهاییم رحم کن! و در صحرای رستاخیز، به وحشتم رحم کن! و آن گاه که در برابر تو برای حساب ایستاده‌ام، به نیازمندیم رحم کن!

تعقیبه نماز عشاء

این تعقیبه با جمله "سُبْحَانَ مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ" آغاز می‌شود. شیخ بهایی در مفتاح الفلاح و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۸۳، ص ۱۱۵) این تعقیبه را نقل کرده‌اند. از این تعقیبه بدین جمله بسنده می‌کنیم:

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ دِينِيْ وَنَفْسِيْ وَجَمِيعَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَاجْعَلْنِيْ فِي كَنْفِكَ وَحِفْظِكَ وَعِزِّكَ وَمَنْعِكَ عِزِّ جَارِكَ وَجَلِّ ثَنَائُكَ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ حَسْبِي أَنْتَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ". خداوندا! من، دینم و

خودم و همه نعمت‌هایی را که به من داده‌ای را نزدت به امانت می‌گذارم. مرا در حمایت و حفاظت و عزت و بازدارندگیت قرار ده. امان تو بلندمرتبه است و ستایشت والاست و نام‌هایت مقدس است و هیچ خدایی جز تو نیست. تو مرا در دارایی و نداری و دشواری و آسانی، بسنده‌ای و بهترین پشتیبانی.

دعا در هر روز هفته

از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای هر یک از روزهای هفته نیز دعایی نقل شده است. شیخ کفعمی در البلد الامین و علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۸۷، ص ۹-۳۳۸) این دعاها را نقل کرده‌اند.

دعای روز شنبه

"اللَّهُمَّ افْحَ لَنَا خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَ هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنَا بَعْدَهَا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ ارْزُقْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تُجَوِّجْنَا وَ لَا تُفْقِرْنَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَ زِدْنَا لَكَ شُكْرًا وَ إِلَيْكَ فَقْرًا وَ فَاقَةَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًا وَ تَعَفُّفًا. اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزْوِي وَ جَهَكَ عَنَّا فِي حَالٍ وَ نَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعْطِنَا مَا نُحِبُّ وَ اجْعَلْهُ لَنَا قُوَّةً فِيمَا نُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ". خداوند، گنجینه‌های مهربانیت را بر ما بگشا. و به ما رحمتی ببخشا که پس از آن، در دنیا و آخرت عذابمان ننمایی. و از بزرگواری گسترده‌ات ما را به روزی پاک و حلالی بهره‌مند گردان. و ما را محتاج و نیازمند کسی جز خودت قرار مده. و شکرگزاری ما را نسبت به خودت، و فقر و نیازمان را به خودت افزون فرما، تا از غیر تو بی‌نیاز و خویشتن‌دار باشیم. خدایا! در دنیا بر ما گشایش ده. خدایا ما به تو پناه می‌بریم از اینکه حالتی روی دهد که ما روی به تو آریم و تو روی از ما برگردانی. خداوند! بر محمد و خاندان محمد درود فرست. و آنچه دوست داری به ما عطا فرما. و

آنچه عطا می‌فرماید را مایه توانمندی در آنچه که دوست داری قرار ده، ای
مهربان‌ترین مهربانان!

دعای روز یکشنبه

"اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَذَا فَلَاحًا وَآخِرَهُ نَجَاحًا وَأَوْسَطَهُ صَلَاحًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ أَنْابَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ وَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فَكَفَيْتَهُ وَتَضَرَّعَ إِلَيْكَ
فَرَحِمْتَهُ". خداوندا، آغاز این روزم را رستگاری، و پایانش را پیروزی، و میانه آن را
درستکاری قرار ده. خداوندا بر محمد و خاندان محمد درود فرست. و ما را از
کسانی قرار ده که به سوی تو روی آورده‌اند و تو آنان را پذیرفته‌ای. و بر تو توکل
کرده‌اند و تو آنان را کفایت کرده‌ای. و به سوی تو زاری نموده‌اند و تو آنان را
رحمت نموده‌ای.

دعای روز دوشنبه

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قُوَّةً فِي عِبَادَتِكَ وَتَبَصُّرًا فِي حِكْمَتِكَ وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَاحِلًا وَالصِّرَاطَ زَائِلًا وَ مُحَمَّدًا عَنَّا مُؤَلِّيًّا".
خداوندا، بر بندگیت مرا توانایی ده. و در قرآن مرا بینشی ده. و در فرمانت مرا
فهمی ده. خداوندا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست. و قرآن را شاکی از ما
قرار نده. و ما را از صراط نلغزان. و محمد را از ما روی گردان مکن.

دعای روز سه شنبه

"اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِفْلَةَ النَّاسِ لَنَا ذِكْرًا وَاجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا وَاجْعَلْ صَالِحَ مَا
نَقُولُ بِالسُّنَنِ نِيَّةً فِي قُلُوبِنَا اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَرَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ
أَعْمَالِنَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَقِّفْنَا لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَالصَّوَابِ مِنَ الْفِعَالِ".
خداوندا، بی‌خبری مردم را برای ما موجب یادآوری، و آگاهی آنان را برای ما

موجب سپاس‌گزاری قرار ده. و سخن صحیحی را که بر زبانمان جاری می‌شود، نیت دل‌های ما قرار ده. خداوندا، آمرزش تو از گناهان ما گسترده‌تر، و مهربانی تو از کردارهای ما امیدوارکننده‌تر است. خداوندا بر محمد و خاندان محمد درود فرست. و ما را بر انجام کردارهای شایسته و کارها درست توفیق ده!

دعای روز چهارشنبه

"اللَّهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَمَامُ وَرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ وَبِاسْمَائِكَ الْعِظَامِ وَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْفَظْ عَلَيْنَا مَا لَوْ حَفِظَهُ غَيْرُكَ ضَاعَ وَاسْتَرَّ عَلَيْنَا مَا لَوْ سَتَرَهُ غَيْرُكَ شَاعَ وَاجْعَلْ كُلَّ ذِكْرٍ مَطْوَعًا، إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ". خداوندا، با دیدگانت که هرگز به خواب نمی‌رود، و با ستون‌هایت که هرگز ویران نمی‌شود، و با نام‌های با عظمتت ما را محافظت بفرما. و بر محمد و خاندانش درود فرست. و برای ما حفظ کن آنچه را که اگر نگاهبانی جز تو داشته باشد، تباه می‌گردد. و بیوشان آنچه را که اگر جز تو آن را بیوشاند، فاش می‌شود. و این همه را آسان قرار ده. همانا تو خواسته‌ها را می‌شنوی، و به ما نزدیک هستی، و دعا‌های ما را اجابت می‌کنی.

دعای روز پنجشنبه

"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْهُدَى وَالتَّقَى وَالعِفَافَ وَالعَمَلَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِضَعْفِنَا وَ مِنْ غِنَاكَ لِفَقْرِنَا وَ فَاقْتِنَا وَ مِنْ حِلْمِكَ وَ عِلْمِكَ لِجَهْلِنَا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعِنَّا عَلَي شُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ عِبَادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ". خدایا، هدایت، تقوی، عفاف، بی‌نیازی، و عمل به آنچه که تو دوست داری و می‌پسندی را از تو خواستارم. خداوندا، برای ناتوانیمان، توانایی تو، برای نیازمندی و ننداریمان، بی‌نیازی تو، و برای نادانیمان، دانایی و گذشت تو را خواستارم. خدایا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست. و ما را بر سپاس‌گزاری و یادآوری و فرمانبرداری و بندگی‌ات یاریمان کن، به مهربانیت ای مهربان‌ترین مهربانان.

دعای روز جمعه

"اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَأَوْجِهْ مِنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَانْجِحْ مَنْ سَأَلَكَ وَتَضَرَّعَ إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَهُ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ وَلَا تُمْتِنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ. اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ وَأَحَبَّكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لَنَا مَغْفِرَةً جَزْمًا حَتْمًا لَا نَقْتَرِفُ بَعْدَهَا ذَنْبًا، وَلَا نَكْتَسِبُ خَطِيئَةً وَلَا إِثْمًا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، صَلَاةً نَامِيَةً دَائِمَةً زَاكِيَةً مُتَّبَعَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ". خداوندا، ما را از نزدیک‌ترین کسان که به تو تقرب جسته‌اند، و از آبرومندترین کسان که به تو روی آورده‌اند، و از موفق‌ترین درخواست‌کنندگان و زاری‌کنندگان به درگاهت قرار ده. خداوندا، ما را از کسانی قرار ده که گویی تو را در همه حال تا روز قیامت - که در آن تو را دیدار کنند - می‌بینند. و ما را نمیران مگر آنکه از ما خشنود شده باشی. خداوندا، ما را از کسانی قرار ده که در کردار خویش، اخلاص ورزیدند. و در میانه همه آفریدگانت، تو را دوست می‌دارند. خداوندا، بر محمد و خاندان محمد درود بفرست. و بر ما بخششی قطعی و حتمی قرار ده که پس از آن گناهی انجام ندهیم و به خطایی دست نزنیم. خدایا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست؛ درودی بارور، دائم، پاک پی‌درپی، پیوسته، یکی پس از دیگری، به مهربانیت، ای مهربان‌ترین مهربانان.

* در دعای روز جمعه حضرت زهرا از خداوند چنین می‌طلبد: "اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ أَخْلَصَ لَكَ بِعَمَلِهِ وَأَحَبَّكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ" عبارت "أَحَبَّكَ فِي جَمِيعِ خَلْقِكَ" پذیرای چهار معناست:

در (میانه) همه آفریدگانت، تو را دوست داشته باشد.

همه آفریدگانت را به جهت تو دوست داشته باشد.

تو را در بین همه آفریدگانت محبوب کند.

در همه احوال و شرایط و در برخورد با هر کسی، تو را دوست بدارد.

تسبیحات فاطمی

از بانو چندین تسبیح نقل شده است. قطب‌الدین راوندی در کتاب الدعوات و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۹۱، ص ۲۰۵) این تسبیح را نقل کرده‌اند:

"سُبْحَانَ مَنْ اسْتَنَارَ بِالْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ سُبْحَانَ مَنْ احْتَجَبَ فِي سَبْعِ سَمَاوَاتٍ فَلَا عَيْنٌ تَرَاهُ سُبْحَانَ مَنْ اَذَلَّ الْخَلَائِقَ بِالْمَوْتِ وَ اعَزَّ نَفْسَهُ بِالْحَيَاةِ سُبْحَانَ مَنْ يَبْقَى وَيَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ اسْتَخْلَصَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ وَ ارْتَضَاهُ سُبْحَانَ الْحَيِّ الْعَلِيمِ سُبْحَانَ الْحَلِيمِ الْكَرِيمِ سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ". پیراسته است آن کس که به توانایی و قدرت خویش روشنایی گرفت. پیراسته است آن کس که در هفت آسمان در پرده شد، پس چشمی نتواند او را بنگرد. پیراسته است آن کس که آفریدگان را با مرگ به خواری کشاند و خویشان را با زندگانی عزیز نمود. پیراسته است آن کس که ماناست و هر چیزی جز او فانی است. پیراسته است آن کس که ستایش را ویژه خود کرد و برای خود پسندید. پیراسته است آن زنده دانا. پیراسته است آن بردبار بزرگوار. پیراسته است آن پادشاه مقدس. پیراسته است آن والای بزرگ. پیراسته است خداوند و سپاس و ستایشش.

دعای جامع فاطمی

در میان دعاهایی که از بانو نقل شده، دعای مختصر و ارجمندی است که به حق "دعای جامع" نام گرفته است. سید بن طاووس در مهج الدعوات و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۹۲، ص ۴۰۶) این دعا را نقل کرده‌اند:

"اللَّهُمَّ قِنِّي بِمَا رَزَقْتَنِي وَ اسْتُرْنِي وَ عَافِنِي اَبَدًا مَا اَبَقَيْتَنِي وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي اِذَا تَوَفَّيْتَنِي اللَّهُمَّ لَا تُعِينِي فِي طَلَبِ مَا لَا تُقَدِّرُ لِي وَ مَا قَدَّرْتَهُ عَلَيَّ فَاجْعَلْهُ مَيْسَرًا سَهْلًا. اللَّهُمَّ كَافِ عَنِّي وَالِدَيَّ وَ كُلِّ مَنْ لَهٗ نِعْمَةٌ عَلَيَّ خَيْرَ مُكَافَاةٍ اللَّهُمَّ فَرِّغْنِي لِمَا خَلَقْتَنِي لَهُ وَ لَا تُشْغِلْنِي بِمَا تَكَفَّلْتَ لِي بِهِ وَ لَا تُعَذِّبْنِي وَ اَنَا اسْتَغْفِرُكَ وَ لَا تُحْرِمْنِي وَ اَنَا اَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ ذَلِّ

نَفْسِي فِي نَفْسِي وَ عَظْمُ شَأْنِكَ فِي نَفْسِي وَ أَلْهَمْنِي طَاعَتَكَ وَ الْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيكَ وَ التَّجَنُّبَ
لِمَا يُسْخِطُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ". خداوندا، مرا به آنچه که روزیم نموده‌ای، قانع ساز. و
تا هنگامی که مرا باقی نگاه می‌داری، (نیاز، کاستی، عیب) مرا بیوشان و سلامت
بدار. و هنگامی که جانم بگرفتی، مرا بیمارز و رحمت نمای. بارخدا، در
جستجوی آنچه که برایم مقدر نموده‌ای، خسته‌ام مکن. و دستیابی به آنچه که
برایم تقدیر نموده‌ای را سهل و آسان ساز. خداوندا، پدر و مادر و همه کسانی را که
نعمتی بر من روا داشته‌اند، پاداش بهتر عنایت فرما. خدا، مرا بدان کار که به
خاطرش مرا آفریدی، آسوده خاطر ساز. و مرا به کاری که خود بر عهده خویش
گرفته‌ای، مشغولم مساز. و در حالی که از تو آموزش می‌خواهم، عذابم مکن. و در
حالی که از تو درخواست می‌نمایم، محرومم مساز. خدا، مرا در نظر خودم افتاده
حال کن، و جایگاهت را نزد من بزرگ دار. و فرمانبریت و انجام آنچه می‌پسندی و
پرهیز از آنچه تو را به خشم آورد را به من الهام کن. ای مهربان‌ترین مهربانان.

تسبیحات حضرت زهرا

بانو فاطمه زهرا، یگانه دختر پیامبر اکرم، به دست خود آسیاب می‌گرداند و
گندم آرد می‌کند و آب از چاه می‌کشد و نان می‌پزد. پیامبر اکرم، پیشوای دینی،
اجتماعی و سیاسی مسلمانان است. و فاطمه‌اش به کار دشوار خانه برمی‌خیزد،
حال آنکه بسیاری از مردم مدینه، در خانه خدمتکاری دارند. آیا کسی نیست که
به خدمت بانو برخیزد و بار خانه‌داری را از دوش وی سبک کند؟!

امام علی و بانو فاطمه نزد پیامبر اکرم آمدند. پیامبر به دختر و داماد
خویش، بانو فاطمه و امام علی، فرمود: کرداری را به شما بیاموزم که از خدمتکار
برایتان بهتر باشد! آنگاه که در بستر رفتید، سی و چهار مرتبه تکبیر گویند، و سی

و سه مرتبه خداوند را حمد کنید، و سی و سه بار تسبیح بانو فاطمه، هدیه پدر را برگرفت و سه بار فرمود: از خداوند و پیامبرش رضایت دارم.^۱

روایات پرشماری از پیامبر اکرم و امامان شیعه در جایگاه، فضیلت و احکام تسبیحات حضرت زهرا وارد شده است.

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند به هیچ چیز برتر از تسبیح بانو فاطمه زهرا عبادت نشده است. و اگر برتر از این تسبیحات بود، بی‌گمان پیامبر خدا آن را به بانو فاطمه هدیه می‌داد.^۲

امام صادق علیه السلام در فضیلت تسبیح حضرت زهرا می‌فرماید: ما کودکان خود را به تسبیحات بانو فاطمه فرمان می‌دهیم، همان گونه که به نماز فرمانشان می‌دهیم. همواره تسبیحات حضرت زهرا را بگوی که هر بنده‌ای این تسبیحات را وانگذارد، رستگار شود.^۳

و فرمود: تسبیح حضرت فاطمه در هر روز و پس از هر نماز از هزار رکعت در همان روز برای من محبوب‌تر است.^۴

و فرمود: هر کس پس از نماز صبح و پیش از آنکه پای از حالت تشهد خارج کند، تسبیح حضرت زهرا گوید، خداوند وی را بیامرزد.^۵

و فرمود: هر کس پس از نماز واجب و پیش از آنکه پای دراز کند، تسبیح حضرت زهرا گوید؛ خداوند بهشت را برای وی واجب گرداند.^۶

در برخی روایت نیز تسبیحات حضرت زهرا به ذکر "لا اله الا الله" یا استغفار پایان می‌پذیرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هر کس تسبیحات فاطمه زهرا گوید و

۱ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۰۲، الفقیه، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۴۳.

۳ - همان، ص ۴۴۱.

۴ - همان، ص ۴۴۴.

۵ - همان، ص ۴۴۱.

۶ - مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۴.

پس از آن استغفار کند، در زبان صد است و در سنجش هزار، شیطان را دور کند و خداوند مهرگستر را راضی کند.^۱

و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس پس از هر نماز واجب، صد ذکر تسبیح فاطمه را گوید و در پی آن "لا اله الا الله" گوید، آمرزیده شود.^۲ تسبیحات حضرت زهرا آن مقدار نزد اهل بیت دارای اهمیت بوده است که به هنگام شک و تردید در انجام یا تعداد آن، به تکرار و اعاده آن فرمان داده‌اند.^۳

تسبیحات حضرت زهرا در کتب اهل تسنن

جریان کار دشوار حضرت زهرا در خانه، حضور بانو نزد پدر، و سفارش پیامبر به تکبیر و حمد و تسبیح سی و سه مرتبه به هنگام خواب را بسیاری از راویان اهل تسنن نقل کرده‌اند.^۴

و در روایت دیگری نقل شده است که پیامبر اکرم به حضرت زهرا فرمود: هنگام خواب، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر گوی! صد ذکر است، ولی هزار کردار نیک به شمار آید. هر کس هر شب آن را به هنگام خواب گوید، برای وی از آزاد کردن یک برده در هر شب بهتر است. و به شماره هر رگی در بدنش، گناهی از او پاک، و کردار نیکی برایش نوشته شود.^۵ در کتب روایی اهل تسنن، این تسبیحات پس از نماز واجب نیز وارد شده، ولی به حضرت زهرا نسبت داده نشده است. آنان چنین نقل کرده‌اند که پیامبر

۱ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۴۲.

۲ - همان، ص ۴۴۰.

۳ - همان.

۴ - سنن نسائی، حدیث ۱۰۶۵۰؛ مسند ابوداود حدیث ۵۰۶۲.

۵ - مسند عید حمید، حدیث ۸۰، اتحاف الخیرة، حدیث ۶۰۸۰.

فرمود: تعقیباتی است که گوینده وی پس از هر نماز واجب ناکام و ناامید نخواهد شد: سی و سه تسبیح، سی و سه حمد، و سی و چهار تکبیر.^۱

و نقل شده است که ابوذر نزد پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا، ثروتمندان بر ما مستمندان پیشی گرفته‌اند. ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم و آنان نیز، ولی آنان صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه دهیم. پیامبر فرمود: ای ابوذر، به تو کلماتی بیاموزم که بر همه پیشی‌گیری و هیچ کس تو را درنیابد. پس از هر نماز، سی و سه تکبیر و سی و سه بار حمد و سی و سه بار خداوند را تسبیح گوی و پس از آن بگویی: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ".^۲

نماز فاطمه زهراء عليها السلام

برای حضرت زهرا چند نماز روایت شده است.

* نخست نمازی در چهار رکعت است. و در هر رکعت پس از سوره حمد، پنجاه بار سوره توحید. این نماز به نماز امیرمؤمنان و نماز اوّابین (توبه‌کنندگان) نیز معروف است.^۳

* دوم نمازی در دو رکعت است. رکعت نخست پس از حمد، صدبار سوره قدر، و در رکعت دوم، پس از حمد صدبار سوره توحید. و پس از نماز، تسبیحات حضرت زهراء، و سپس خداوند را چنین تسبیح گوید: "سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْهَيْجَةَ وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ التَّمَلُّ فِي الصَّفَا

۱ - شعب الایمان، حدیث ۶۱۴.

۲ - مسند احمد، حدیث ۷۴۴۵، سنن ابوداؤد، حدیث ۱۵۰۴.

۳ - بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۱۷۱.

سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا لَا هَكَذَا غَيْرُهُ".^۱ پیراسته است دارنده عزت، والای پیروز. پیراسته است دارنده برترین شکوه و جلال بزرگ، پیراسته است دارنده حکومت ارزنده جاوید، پیراسته است آن کس که جامه زیبایی و طراوت پوشیده. پیراسته است کسی که روشنایی و وقار برخویش افکنده. پیراسته است کسی که رد پای مورچه را بر سنگ صاف می بیند. پیراسته است کسی که جایگاه پرنده را در هوا می بیند. پیراسته است کسی که این چنین است و جز او کسی چنین نیست.

در آداب این نماز نوشته‌اند که بهتر است نمازگزار پس از نماز، بر زمین بنشیند و زانوهای را بر خاک بگذارد و دعا را بخواند. این نماز به ویژه در روز اول ذی‌الحجه مستحب است.

* سوم نمازی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. محمد بن علی حلبی گوید: روز جمعه‌ای نزد امام صادق بودم، بدو گفتم: برترین عبادت این روز را به من بیاموز. امام فرمود: کسی را بزرگ‌مقدارتر از بانو فاطمه نزد پیامبر اکرم نمی‌شناسم. و هیچ کرداری را برتر از کرداری که پیامبر به آن بانو آموخت، نمی‌دانم. صبح جمعه، غسل کند و برپای ایستد و چهار رکعت نماز بگذارد. در رکعت نخست، سوره حمد و پنجاه توحید. در رکعت دوم حمد و پنجاه بار سوره عادیات. در رکعت سوم پس از حمد، پنجاه بار سوره زلزال. و در رکعت چهارم پس از حمد، پنجاه بار سوره نصر. و پس از پایان نماز، خداوند را چنین بخواند: "يا اِلهي وَ سَيِّدِي مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لِفَوَادَةِ مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ فَوَائِدِهِ وَ نَائِلِهِ وَ فَوَاضِلِهِ وَ جَوَائِزِهِ، فَالَيْكَ يَا اِلهي كَانَتْ تَهَيُّئِي وَ تَعَبُّؤِي وَ اِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ فَوَائِدِكَ وَ مَعْرُوفِكَ وَ نَائِلِكَ وَ جَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي مِنْ ذَلِكَ يَا مَنْ لَا تُخَيِّبُ عَلَيْهِ مَسْأَلَةٌ سَائِلٍ وَ لَا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةٌ نَائِلٍ فَاتَى لَمْ أَتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتَهُ وَ لَا شَفَاعَةَ مَخْلُوقٍ رَجَوْتَهُ اتَّقَرَّبُ

۱- شیخ طوسی در مصباح المتجهد، ص ۳۰۱ این نماز را نقل کرده است. رک.

إِلَيْكَ بِشَفَاعَتِهِ إِلَّا مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ. ائْتَيْتَكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي
عُدْتُ بِهِ عَلَى الْخَطَّائِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ فَلَمْ يَمْنَعَكَ طُولُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ
جُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ وَ أَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَّادُ بِالنِّعْمَاءِ وَ أَنَا الْعَوَّادُ بِالْخَطَاءِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ...^۱ ای
خدای من و ای سرورم! هر کسی مهیا و مجهز و آماده و توشه بر گرفته است، تا به
امید عطا و بهره و عطیه و بخشش و جایزه‌ای نزد آفریده‌ای برود. پس مهیا شدن
و مجهز بودن و آمادگی و توشه‌برگرفتنم به امید بهره‌ها و نیکی‌ها و بخشش و
جایزه‌هایت، به سوی توست. ای آن کس که درخواست درخواست‌کننده‌ای نزد او
تباه نشود. و بخشش‌خواهنده‌ای در او کاستی پدید نیاورد. مرا محروم مفرما، که
من با کردار نیکی که پیشتر انجام داده‌ام، و یا شفاعت آفریده‌ای که امید بدو
بسته‌ام، و تقرب بدو بسته‌ام، نزد تو نیامده‌ام؛ جز به شفاعت محمد و خاندانش
که درود تو بر او و خاندانش باد. نزد تو آمده‌ام، و به بخشش بزرگت امیدوارم که
به خطاکارانِ همواره گنه‌کار، وعده‌اش داده‌ای. آن گونه که پافشاری طولانی آنان
در گناهکاری، تو را از آمرزش آنان باز نداشت. و تو ای سرورم! بسیار
نعمت‌دهنده‌ای و من بسیار خطاکارم، به حق محمد و خاندان پاکش از تو
می‌خواهم، که گناه بزرگم را ببخشایی؛ چرا که (گناه) بزرگ را جز (بخشنده)
بزرگ‌منش نمی‌بخشد. ای بزرگ‌منش...

* چهارمین نمازی است که پیامبر اکرم آن را به بانو فاطمه زهرا آموخته
است. در شب چهارشنبه شش رکعت خواند، در هر رکعت، پس از حمد، آیه

۱ - شیخ طوسی در مصباح المتجهد، ص ۳۱۹ و سیدبن طاووس در جمال الاسبوع، ص ۲۶۵
این نماز را نقل کرده‌اند. همچنین ر.ک. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۳۶۸.

بیست و شش و بیست و هفت سوره آل عمران (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ... وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) را بخواند و پس از نماز گوید: "جَزَى اللَّهُ مُحَمَّدًا مَا هُوَ أَهْلُهُ"^۱.



زیباترین و مشهورترین دعایی که از بانوی روشنایی نقل شده، دعای نور است. قطب‌الدین رواندی در الخرائج و الجرائح و کتاب الدعوات، ابن حمزه طوسی در الثاقب فی المناقب، سید بن طاوس در مهج الدعوات، ملامحمد مهدی نراقی در کتاب خزائن، علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۴۳، ص ۶۷) و شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان نقل کرده‌اند که بانو، فاطمه زهرا علیها السلام، سلمان فارسی را فرمود: دعایی را به تو آموزم که پدرم به من آموخت و من صبح و شام آن را می‌خوانم. آن دعا چنین است:

"بِسْمِ اللَّهِ نُورِ بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النَّوْرِ بِسْمِ اللَّهِ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ عَلِيٍّ اللَّهُ الَّذِي هُوَ مُدِيرُ الْأُمُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ الَّذِي خَلَقَ النَّوْرَ مِنَ النَّوْرِ وَأَنْزَلَ النَّوْرَ عَلَيَّ الطُّورِ فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنُشُورٍ بِقَدْرِ مَقْدُورٍ عَلَيَّ نَبِيِّ مَحْبُورٍ أَحْمَدُ اللَّهُ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٍ وَبِالْفَخْرِ مَشْهُورٍ وَعَلِيٍّ السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ مَشْكُورٍ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ". به نام خداوند، آن روشنایی. به نام خداوند، آن روشنایی (هر) روشنایی. به نام خداوند، آن روشنایی بر روشنایی. به نام خداوند که (همه) کارها را تدبیرکننده است. به نام خداوند که روشنایی را از روشنایی آفرید. سپاس و ستایش خداوند را که روشنایی را از روشنایی آفرید و روشنایی را بر (کوه) طُور،

۱- سید بن طاووس در جمال الاسبوع، ص ۹۰. این نماز را نقل می‌کند. همچنین ر.ک.

در کتابی نوشته شده، در طوماری گشوده، به تقدیری انجام شده، بر پیامبری نعمت یافته فرفرستاد. سپاس و ستایش خداوند را که به عزت یاد شود، و به بزرگمنشی مشهور است، و در حال آسایش و سختی سپاس گزارده شود. و خداوند بر سرور ما محمد و خاندان پیراسته‌اش درود فرستد.

نور... خداوند در قرآن کریم خود را نور معرفی می‌کند: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ". و در این دعای شریف نیز؛ خداوند نور است! نور هر روشنایی است! بی‌گمان این بیان درباره خداوند، معارف عقلانی شگرفی را به همراه دارد که خرد خردمندان را به کنکاش و جستجو برمی‌انگیزد.

بخش یازدهم: باورهای فاطمی

هر چند گذشت روزگاران و دستِ ستمکار حقیقت‌پوشان بر میراث علمی بانو پرده افکنده است و بی‌گمان نمی‌ازیم، و اندکی از بسیار راه و روش و سخنان و رفتار بانو برای ما نقل شده است؛ ولی با کنکاش و اندیشه در همین مقدار نیز می‌توان به معارفی والا دست یافت. دانسته‌هایی که در شناخت اسلام و معارف علمی و عملی آن، بینشی نافذ و گسترده به ما می‌بخشد. معارف اسلامی در آینه گفتار و رفتار بانو را در پنج بخش، مطابق پنج اصل اعتقادی مورد بررسی قرار می‌دهیم. در این فصل، باورهای پنجگانه اصلی؛ توحید، عدل، نبوت، امامت، و معاد را در آینه حقیقت‌نمای فاطمی می‌نگریم.

توحید و یکتاپرستی

اصل دین، نخست دعوت همه پیامبران، بهای بهشت و بزرگ سرمایه هر مومنی؛ توحید و یکتاپرستی است.

بانو، همانند پدرش، و همسان همسرش، پیشوای یکتاپرستان است. بیان پراج و والای بانو از اصل توحید بس قابل توجه و تحقیق است. در این مجال

کوتاه به بیان هجده نکته توحیدی برگرفته از سخنان بانو، به ویژه خطبه فدکیه، بسنده می‌کنیم.

نخستین گام در راه شناخت خداوند

۱- آغاز شناخت خداوند، "حمد" است. آدمی نعمت‌های بسیاری دریافت کرده است. و عقل وی حکم می‌کند که در برابر این نعمت‌ها، دست‌کم به جستجو پردازد و نعمت‌دهنده را بیابد و او را سپاس و ستایش گوید. بر این اساس متکلمان مسلمان گفته‌اند که تلاش برای شناخت خداوند لازم است، زیرا "شُکْرُ مَنْعِمٍ" (سپاس‌گزاری از نعمت‌دهنده) واجب است. بانو خطبه خویش را با سپاس و ستایش خداوند آغاز می‌کند، این نخستین گام در شناخت آفریدگار است: "الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ"^۱.

دریافت درونی

۲- نعمت‌های خداوند را نباید در خورد و خوراک محدود دانست. آن‌گاه که آدمی به اندیشه‌اش حقیقتی را درمی‌یابد و تاریکی جهلش به روشنایی دانش از میان می‌رود، نعمتی بزرگ دریافت کرده است. حق تعالی، حقیقتی بر او آشکار کرده و به اندرون وی الهام کرده است. پس بر این نعمت بزرگ خداوند را باید سپاس گزارد. از سویی دیگر، شناخت خداوند، خود دانش و بینشی است که به یاری خداوند شکل می‌گیرد و رشد می‌کند و به نتیجه می‌رسد. پس بر این نعمت نیز باید پروردگار را سپاس گفت که ما را در راه شناخت خودش یاری داد. در ادامه خطبه بانو می‌خوانیم: "وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ"^۲.

۱- "سپاس و ستایش از آن خداست بر آنچه که نعمت داده است."

۲- "و خداوند را سپاس بر آنچه که الهام نمود."

نعمت‌های گسترده

۳- نعمت‌های خداوند، در این جهان گسترده و عمومی است. او رحمان است، مهرگستر است، و همگان در سایه‌سار نعمت‌هایش جای دارند. ایزد مهربان نعمت‌هایش را بدون آنکه حقی بر عهده داشته باشد، بر همگان ارزانی داشته است. در آغاز او نعمت داده است، پیش از آنکه من بشناسمش تا سپاسش گویم یا فرمانش برم. این نعمت‌ها، نه در پی وعده خداست، و نه در پی نیکوکاری بنده؛ نعمت‌های آغازین، ابتدایی... او آفرینشش را با نعمتی گسترده آغاز کرد. بنگرید بانو چه زیبا درباره این نعمت‌ها سخن می‌گوید: "مِنْ عُمومِ نَعِمٍ اِبْتَدَأَهَا".^۱

نعمت‌های بی‌شمار

۴- نعمت‌های خداوند آن مقدار بسیار است که شمارشش از توان آدمی خارج است. شمارش؛ شناختی بسیار اجمالی است و حاصل تصور که تنها تعداد را آشکار می‌کند. وقتی شمار نعمت‌ها از توان آدمی خارج باشد، پس دیگر درباره شناخت تفصیلی نعمت‌ها که حقیقت و کیفیت آنها را دربرمی‌گیرد، چه می‌توان گفت؟!

از سویی دیگر می‌توان گفت نعمت‌های خداوند بی‌شمار است؛ زیرا نعمت‌های او ریشه در صفات کمالی اوست. و از آنجا که کمال و جمال خداوند را شمار و کرانه‌ای نیست؛ پس نعمت‌های او نیز بی‌شمار است. بانو در یک جمله این دو حقیقت را بیان می‌کند: "جَمَّ عَنِ الْاِحْصَاءِ عَدَدُهَا".^۲

در
خشش



۱- "از نعمت‌های عمومی که بدانها آغاز نمود."

۲- "تعداد آن نعمت‌ها از شمار فراتر است."

"حمد" تنها از آن اوست

۵- نه تنها حمد خداوند کرانه و مرز ندارد؛ بلکه هر چه حمد و ثناست از آن اوست! حمد، سپاس و ستایش است؛ سپاس ثناگویی نعمت‌دهنده در برابر نعمت‌های وی است، و ستایش ثناگویی دیگری در برابر کمال وی است. هر نعمتی، مستقیم یا غیرمستقیم از اوست، و هر کمالی در هر کسی یا چیزی، دریافتی از اوست. پس هر کس را که بر نعمتش سپاس گویی، و یا هر کس را به کمال و زیبایی ستایش کنی؛ آن سپاس و ستایش از آن خداست. حمد، سرتاسر از آن پروردگار پیراسته است. بانو، خداوند را چنین تسبیح می‌گوید: "سُبْحَانَ مَنْ اسْتَخْلَصَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ وَ ارْتَضَاهُ"^۱.

سرانجام توحید؛ اخلاص

۶- بازگشت و سرانجام و نهایت توحید آن است که خالص و یک‌دست برای او باشی، در همه جا و همه چیز... همه چیز را برای او بخواهی و در مسیر او... در همه چیز او را بینی و او را ببینی... بازگشتگاه و فرجام توحید آن است که یک‌دست و یکسره "خدایی" شوی. بنگرید بانو درباره یگانگی خداوند می‌فرماید: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا"^۲.

سرشت خداجوی آدمی

۷- شعله‌ خدانشناسی نخست در دل آدمی افروخته شده است. قلب، روح، اندرون، فطرت، و سرشت آدمی با خدا و شناخت خدا و عشق به او پیوند خورده

۱- "پیراسته است آن کس که سپاس و ستایش را برای خویش خالص گردانید و برگزید". تسبیح حضرت زهرا. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۰۶.

۲- "گواهی می‌دهم که جز خداوند خدایی نیست، یکتایی که شریکی ندارد. این سخنی است که بازگشت آن به اخلاص است".

است. آفریدگار، خود، دل آدمی را به خوبستن پیوند داده است. این نخستین و آسان‌ترین مسیر است؛ بازگشت به فطرت پاک. بانو می‌فرماید: "وَصَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا"^۱.

روشناییِ خرد

۸- پس از گرایش‌ها و دریافت‌های درونی، این عقل و خرد آدمی است که با نردبان اندیشه و تفکر به شناخت پروردگار دست می‌یابد. و البته این نردبان عقل را نیز پروردگار خود گذاشته است، و این چراغ اندیشه را خود او افروخته تا آفریده را در پرواز به سوی آفریدگار یاری کند. گفته بانو را بنگرید: "وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا"^۲.

خداوند نادیدنی

۹- خداوند به چشم دیده نمی‌شود. شاید این باور برای ما شیعیان آشکار و روشن باشد؛ ولی بسیاری از خداباوران، خدایی را در ذهن و دل خویش باور دارند که به چشم دیده می‌شود. محال است که خداوند به چشم دیده شود؛ زیرا جسم نیست، جهت ندارد، محدود نیست، رنگ ندارد و نمی‌پذیرد. و در یک سخن، او بزرگتر از آن است که به چشم کوچک و خرد آدمی دیده شود. بانو این حقیقت را این چنین بیان می‌کند: "الْمُتَمَنِّعُ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيِيَّةٌ"^۳.

۱- "و قلوب را بدان (یکتاپرستی) پیوند داده است."

۲- "و در پیشگاه اندیشه شناخت آن را آسان نموده است."

۳- "آن کس که دیدنش به دیدگان ناممکن است."

در تسبیحی نیز از بانو نقل شده است: "سُبْحَانَ مَنْ اِحْتَجَبَ فِي سَبْعِ سَمَاوَاتٍ
فَلَا عَيْنٌ تَرَاهُ"^۱.

خداوندِ توصیفِ ناشدنی

۱۰- زبان، گفتار، واژه؛ همه ساخته آدمی است که به این چه بگوییم و به
آن چه. آدمی محدود است، پس ساخته او نیز محدود و کرانه‌مند است. و دریای
بی‌کرانه در سبویِ بر دوش من نمی‌گنجد! مگر وصف آفریدگار جهان به آفریده
آدمی ممکن است؟! بانو می‌فرماید: "الْمُتَّعُ... مِنَ الْأَلْسُنِ صَفْتُهُ"^۲.

والا تر از پندار

۱۱- نه تنها چشم و زبان، بلکه پرنده بلندپرواز وهم و خیال نیز به بلندای
آن والای بی‌همتا نمی‌رسد. نه تنها چشم کوتاه‌بین، بلکه پندار دست‌انداز آدمی نیز
به درک و دریافت او، نه بلکه ویژگی‌های او، نمی‌رسد و نخواهد رسید. بانو
می‌فرماید: "الْمُتَّعُ... مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ"^۳.

آفرینش نوین

۱۲- او بود و دگر هیچ؛ نه ماده‌ای بود و نه صورتی، نه آفریده‌ای و نه
آفریدگاری جز او. آنچه آفرید، نوآوری است. نه بر پایه نقشه‌ای پیشین و نه با

۱- "پیراسته است آن کس که در هفت آسمان در پرده است، پس هیچ چشمی وی را

نمیبند." تسبیح حضرت زهرا. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۰۶.

۲- "آن کس که ویژگی‌اش به زبان درنیاید."

۳- "آن کس که چگونگی‌اش به خیال درنیاید."

استفاده از مواد اولیه. سخن زیبا و والای بانو را بنگرید: "ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ
كَانَ قَبْلَهَا وَأَنْشَأَهَا بِلاَ احْتِدَاءٍ أَمْثَلَهُ أَمْثَلَهَا"^۱.

توانست، خواست، آفرید...

۱۳- آفرید، نه با استفاده از ماده یا صورتی پیشین، نه به تقلید و یادآوری،
نه به یاری دیگری. به قدرت خویش پدید آورد و به خواست خود آفرید. آفرینش
الهی تنهاوتنها بر پایه توانایی و خواست خداوند شکل می‌گیرد. بانو می‌فرماید:
"كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ"^۲.

نه نیازی دارد و نه سودی می‌برد


۱۴- خداوند "صَمَد" است. سروری که همه به او نیاز دارند و او به هیچ
کس و هیچ چیز نیاز ندارد. به آفرینش و آفریدگان نیازی نداشته و ندارد. از سویی
دیگر، او کمال مطلق است، هیچ بهره‌ وجودی نیست که او دارای آن نباشد. پس
خداوند هیچگاه و از هیچ روی، بهره و سودی نیز نمی‌برد. بانو فاطمه زهرا هر دو
مطلب را به زیبایی و دقت تمام بیان می‌کند: "مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَ لَا
فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا"^۳.

۱- "موجودات را پدید آورد نه از ماده‌ی پیشین، و آنها را نوآوری نمود بدون آنکه از
نمونه‌هایی بی‌روی کند".

۲- "آنها را به قدرت خویش ایجاد کرد و به خواست خودش پدید آورد".


۳- "بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته باشد و در تصویرگری آنها سودی برایش وجود
داشته باشد".

علم الهی

۱۵- خداوند، گذشته و حال و آینده را می‌داند. جزئی و کلی را می‌داند. آغاز و انجام را می‌داند. و هیچ چیز از او در پرده نیست. ریشه این دانش فراگیر الهی چیست؟! به ویژه، خداوند چگونه از آینده باخبر است؟! آینده‌ای که نیامده و شکل نگرفته است، او چگونه می‌داند؟! 

خداوند از آن رو که بر مکان و زمان، و بر همه هستی احاطه دارد، پس همه چیز را می‌داند. خداوند، فراتر از زمان است. در چهارچوب زمان گرفتار نیست. او از فراز زمان و مکان می‌نگرد؛ پس دانش وی گذشته و حال و آینده را به یک نسبت فرامی‌گیرد. آنچه در جهان روی می‌دهد یا ریشه در تقدیر خداوند دارد، و یا در پی اختیار آدمی روی می‌دهد. خداوند آگاهانه تقدیر می‌کند و جایگاه و نتیجه تقدیرات خویش را می‌داند. و از آن رو که بر زمان و مکان نیز احاطه دارد، نتیجه انتخاب‌ها و اختیارهای آدمی را نیز می‌داند. بنگرید بانو در سه جمله کوتاه چگونه این مطالب را بیان می‌کند: "عِلْمًا مِنَ اللَّهِ بِمَا لِي (بِمَالِ) الْأُمُورِ وَ إِحَاطَةً بِمَوَاقِدِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ".^۱

مانای پایدار

۱۶- هر پدیده‌ای کرانه‌مند و پایان‌پذیر است، شمارش می‌شود و به فرجام می‌رسد، آغاز و سرانجامی دارد. وجود ممکن (پدیده) همراه با تشخص و کرانه‌مندی است، تا دورتادورش خطی نکشیم و از دیگران جدایش نکنیم، وجود پیدا نمی‌کند. این، حال ممکنات است. ولی هستی واجب الوجود، نه مرزی دارد و نه کرانه‌ای، نه صورتی می‌پذیرد و نه ماهیتی. از این رو او باقیست، ماناست، جاودانه است. خداوند و هر چه که بدو برپای خیزد و استوار شود، مانا و پایدار 

۱- "خداوند پایان همه کار را می‌داند، و بر رویدادهای روزگار احاطه دارد، و جایگاه تقدیرات را می‌شناسد".

است، باقی و جاودانه است. بانو، خداوند را چنین تسبیح می گوید: "سُبْحَانَ مَنْ يَبْقَى
وَيَبْقَى كُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ"^۱.

خداوند و زمان

۱۷- زمان چیست؟! گذشت ثانیه و دقیقه و ساعت و روز و ماه و سال. چیست و چگونه انجام می گیرد؟! و آیا زمان بر همه چیز و همه کس حاکم است؟! آیا زمان همه هستی را فراگرفته است؟! اینها پرسش‌هایی که از دین و فلسفه تا فیزیک پاسخ‌هایی می جوید.

بانو فاطمه زهرا، زمان را از مقوله حرکت می‌شمرد، آفریدگار آفرینش جهان را گاه‌به‌گاه کشش می‌دهد و زمان پدید می‌آید. پس هر روز، هستی نوینی است، آفرینشی جدید. و آفریدگار، در هر لحظه و آن، نوبه‌نو می‌آفریند. پس هر روز، بلکه هر لحظه، نزد او نوین و جدید است. و خداوند، خود برتر و فراتر از زمان است. زمان بر او چیره نیست، گاه‌ها و لحظه‌ها بر او تغییری ایجاد نمی‌کند. بیان زیبا، دقیق و پرفایده بانو را بنگرید: "يَا مَنْ جَعَلَ أَيَّامَ الدُّنْيَا تَرْوُلًا وَ شُهُورَهَا تَحُولًا وَ سِنِيهَا تَدُورُ وَ أَنْتَ الدَّائِمُ لَا تُبْلِكُ الْأَزْمَانَ وَ لَا تُغَيِّرُكَ الدُّهُورُ يَا مَنْ كُلُّ يَوْمٍ عِنْدَهُ جَدِيدٌ"^۲.

۱- "پیراسته است آن کس که باقی ماند و هر چیز جز او از بین رود". تسبیح حضرت زهرا. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۰۶.

۲- "ای کسی که روزهای دنیا را چنان قرار دادی که بگذرد و ماه‌هایش برود و سال‌هایش بگردد، و تو آن همواره‌ای که زمان‌ها تو نپوساند و روزگاران تو را تغییر ندهد. ای کسی که هر روز نزدش نوین است". تعقیبه نماز مغرب. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۰۳.

از او، و به سوی او...

۱۸- از او به سوی او باید گریخت! یکتاپرست از هیچ کس بیم ندارد؛ جز از خداوندی که بر آشکارا و پنهان آگاه است و بر کیفر ستمکار تواناست. و به هیچ کس پناه نمی‌برد؛ جز پروردگار مهربان که بخشنده گناهان است و آمرزنده بندگان.

بنابراین بنده خدا باور، تنها از صفت عدل و قهر و غلبه و جزای خداوند بیم دارد، و تنها به صفت رحمت و مغفرت و نجات پروردگار پناهنده نمی‌شود. بیان بانو را بنگرید: "وَأَلْتَجِيْ مِنْ عَدْلِكَ إِلَى مَغْفِرَتِكَ فَأَدْرِكُنِيْ وَ أَلْتَأِدُّ بِعَفْوِكَ مِنْ بَطْشِكَ فَأَمْنَعُنِيْ وَ أَسْتَرْوِحُ رَحْمَتِكَ مِنْ عِقَابِكَ فَفَجِّبْنِيْ"^۱.

از سخن بانو، نکته والای دیگری نیز به دست می‌آید. صفات خداوند، به یکدیگر کرانه‌مند هستند؛ ریزبینی عدالت و حسابرسی خداوند بر کناره مغفرت و آمرزشش می‌نشیند، بازجویی و دست‌بستنش به عفو و بخششش پایان می‌پذیرد، و شراره کیفر و عذابش به خنکای رحمت و مهرش آرام می‌گیرد.

عدل الهی

هر چند عدل و دادگری یکی از صفات خداوند است، ولی به دو جهت اصل عدل را به عنوان یکی از اصول اعتقادی برشمرده‌اند: نخست آنکه این اصل، آثار بسیاری در اعتقادات، تفسیر قرآن و فقه دارد. آن گاه که خداوند را عادل بدانیم و هر قبیح و ظلمی را از او دور بدانیم؛ کلام، تفسیر و فقه ما از این اصل تاثیر می‌یابد و عدلی مسلک می‌شود. جهت دوم آنکه هر چند همه مسلمانان، بلکه همه خدا باوران، خداوند را عادل می‌نامند؛ ولی بیشتر اهل تسنن، حُسن و قُبْح (خوبی و

۱- "و از دادگری به آمرزش پناه می‌برم، پس مرا دریاب. و از برخوردت به بخشش پناه جویم، پس مرا (از برخوردت) بازدار. و از کیفر تو به رحمتت مهر جویم، پس نجاتم ده". تعقیبه نماز مغرب. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۰۴.

بدی) را شرعی می‌دانند و عقل بشری را از تشخیص حسن و قبح و ظلم و عدل ناتوان می‌شمرند. اگر عقل را از تشخیص حسن و قبح ناتوان بدانیم؛ دیگر معنایی برای اصل عدل باقی نمی‌ماند! در میان مسلمانان، تنها شیعیان و معتزله، عدل را از اصول اعتقادی خود می‌شمرند و بر پایه حسن و قبح عقلی، عدل خداوند را چنین معنا می‌کنند:

خداوند هر آنچه را که عقل مستقل قبیح شمارد، انجام نمی‌دهد و هر آنچه را که عقل حَسَن بدانند، انجام می‌دهد.

در این مختصر با استفاده از سخنان و ادعیه فاطمی، به بیان ده نکته درباره اصل عدل الهی می‌پردازیم:

هدفمندی افعال الهی

۱- گذشت که خداوند از آفرینش آفریدگان سودی نمی‌برد و بدانها نیازی ندارد. ولی این باور بدین معنا نیست که افعال خداوند بی‌نتیجه، لغو و بیهوده است. انجام کار بیهوده و عَبَث، به حکم عقل، قبیح است. و خداوند حکیم و عادل، کار قبیح نمی‌کند. پس خداوند از افعال خویش، به ویژه آفرینشش، اهدافی دارد؛ البته این اهداف به او بازگشت نمی‌کند، بلکه برای آفریدگان سود دارد و نیاز آنان را برطرف می‌کند. بانو فاطمه زهرا در خطبه پراج خویش پس از آنکه خداوند را از هر سودبری یا نیازمندی پیراسته می‌داند، پنج هدف و غایت برای آفرینش برمی‌شمرد. بنگرید: "كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَاهَا بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَايِدَةَ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ وَ تَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعْبُدًا لِرَبِّيَّتِهِ وَ إِعْزَازًا لِذَعْوَتِهِ"^۱.

۱- "آنها را به قدرت خویش ایجاد و به خواست خودش پدید آورد، بی‌آنکه در ساختن آنها نیازی داشته باشد و در تصویرگری آنها سودی برایش وجود داشته باشد. به جز

از این بیان بانو بدین اصل اعتقادی رهنمون می‌شویم که خداوند نیازی ندارد و سودی نمی‌برد، ولی افعال الهی غایتمند است، رو سوی هدفی دارد، بیهوده و عبث نیست.

آفرینش؛ جلوگاه صفات خداوند

۲- یکی از مباحث در حاشیه اصل عدل آن است که هدف از آفرینش چیست؟! آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از پیشوایان معصوم به پاسخ این پرسش پرداخته‌اند. در فرازی که از خطبه بانو نقل کردیم، آن حضرت پنج هدف و غایت برای آفرینش بیان می‌کند. از این پنج، دو غایت به ظهور و بروز صفات خداوند بازمی‌گردد. "تَثْبِيْتًا لِحِكْمَتِهِ... وَ اِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ".

آفرینش، جایگاه بروز و ظهور قدرت خداوند است. قدرت از صفات ذاتی خداست؛ خداوند به خودی خود تواناست، چه بیافریند و چه از آفریدن دست بکشد. ولی با آفرینش است که این قدرت ذاتی آشکار می‌شود و مصداق پیدا می‌کند. از سویی دیگر، خداوند حکیم است. یکی از معانی حکیم کسی است که کردارش استوار و به دور از زشتی و سستی است. تا خداوند نیافریند حکمتش در عرصه افعال تثبیت نمی‌شود و آشکار نمی‌گردد.

آفرینش؛ سود آفریدگان

۳- آفرینش، فرصت دادن به آفریده است که بدین دنیا بیاید و مدت زمانی نقشی بر عهده بگیرد. آفرینش هر آفریده‌ای بزرگترین نعمت و لطف به اوست که هستی یابد و زندگی گیرد و دمی دم زند. ولی آفرینش آدمی لطف بزرگتر و نعمت فراتری دربردارد. آدمی درک و فهم دارد، می‌تواند آفریدگارش را بشناسد و فرمان او را گردن نهد و خواسته‌اش را به انجام رساند. و این برای آدمی افتخاری بس

تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، و اظهار قدرت خود، و شناسایی راه بندگی و گرامی‌داشت فراخوانش."

بزرگ است که پروردگار بی‌نیاز او را تکلیف کند و به کاری گمارد. خداوند آدمی را آفرید، توانِ اندیشه و خردورزی را به او داد. دو راه فرمانبری و نافرمانی را پیش پای او گشود و البته هزاران نشانه و راهنما برای آدمی قرار داد تا راه رستگاری را برگزیند. بانو، دو هدف از اهداف پنجگانه آفرینش را آن می‌داند که مردمان راه پرستش خداوند پی گیرند و فرمانبری پروردگار را گردن نهند. بنگرید: "تَبَيَّنَّا عَلَى طَاعَتِهِ... وَ تَعَبُّدًا لِّرَبِّتِهِ".

آفرینش؛ برترین رابطه آفریده و آفریدگار

۴- بانو پنجمین هدف آفرینش را ارتباط خداوند و آدمیان بیان می‌کند. خداوند آدمی را آفرید، و این سرآغاز رابطه است؛ رابطه بین آفریدگار و آفریده. آدمی را به خیر و صلاح و پاکی فراخواند، و این فراخوان از سر نیاز و ناتوانی نبود، بلکه در کمال عزت و برتری و بی‌نیازی شکل گرفت. یکی از پایه‌های این عزت‌مندی و والایی، آفرینش آفریده‌های گوناگون و رنگارنگ است. این هنر آشکار و نمایش قدرت، بر همگان روشن می‌کند که خواسته خداوند از آدمی از سر نیاز یا بیم نیست، او عزیز است، شکست ناپذیر و پیروزمند. پس خواسته و فراخوانش نیز از سر عزت است. و آفرینش زیبا، بی‌شمار و هزارهزاررنگ، برترین دلیل و شاهد بر این معناست. بانو این نکته ظریف را چنین بیان می‌کند: "وَ إِعْرَازًا لِدَعْوَتِهِ".

قاعده لطف

۵- یکی از نتایج اصل عدل، قاعده لطف است. بر پایه اصل عدل، آنچه را عقل نیکی و دادگری و زیبا بداند، خداوند انجام می‌دهد. یکی از نتایج این باور، قاعده لطف است. بر پایه این قاعده:

"خداوند، هر آنچه آدمی را به خیر و صلاح و پاکی نزدیک، و از شرّ و زشتی و ناپاکی دور کند، برای او فراهم می‌کند. و و آدمی را نسبت به هر آنچه که وی را

از خیر و صلاح و پاکی دور، و به شرّ و زشتی و ناپاکی نزدیک کند، آگاه می‌کند و هشدار می‌دهد". سخن بانو را در بیان این قاعده بنگرید: "ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ زِيَادَةً لِّعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَحْيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ"^۱ و در بیانی دیگر، مفهوم و محتوای قاعده لطف را به صورت دعایی از خداوند می‌طلبید، بنگرید: "اللَّهُمَّ نِي طَاعَتِكَ وَالْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيكَ وَالتَّجَنُّبَ لِمَا يُسْخِطُكَ"^۲.

اول برهان، پس از آن کیفر...

۶- یکی از نتایج اصل عدل الهی آن است که خداوند پیش از آنکه حجت را بر کسی تمام نکند و در پیش چشم وی حق را از باطل مشخص نکند، آن کس را به پیروی از باطل کیفر نمی‌کند. و این حجت بالغ خداوند که همه را رسیده و خردمندان را فراگرفته، خود، از مصادیق و مظاهر لطف خداوند است. در پی این حجت آشکار و نشانه روشن، هر کس راه رستگاری پیش گیرد، به لطف و مهرورزی و بزرگواری آن پروردگار مهربان، راه را از بیراه و سره را از ناسره تمیز داده است. پس خداوند بر او مینت دارد که راهیابی بنده در پی راهنمایی خداوند بوده است. و هر کس گردن کشید و نافرمانی کرد، کیفر می‌شود. این کیفر، ریشه در تقدیر و خواست و رضایت خدا ندارد؛ بلکه تنهاوتنها ریشه در اختیار و انتخاب آزادانه آدمی دارد که گام کج گذاشته و به بیراهه رفته است. بیان والا و زیبای بانو

۱- "آنگاه بر فرمانبریشپاداش و بر نافرمانیش کیفر قرار داد، تا بندگان را از خشمش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد".

۲- "فرمانبریت و انجام آنچه مورد پسندت است، و دوری از آنچه که خشمش انگیزد را به من الهام کن". دعای جامع فاطمی. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۰۶.

را در این معنا بنگرید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ حُجَّتِهِ الْبَالِغَةِ عَلَىٰ جَمِيعٍ مِّنْ خَلْقٍ مِّمَّنْ اطَاعَهُ وَ مِمَّنْ عَصَاهُ فَإِنَّ رَحِمَ مَنْنٌ مِنْهُ وَإِنْ عَاقَبَ فِيمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ"^۱

استجاب دعا

۷- بنابر اصل عدل الهی هر آنچه عقل آدمی و خرد پرفروغ وی نیک بشمارد، خداوند انجام می‌دهد. عقل خردبین می‌یابد که بی‌نیاز کردن نیازمند و پذیرش درخواست خواهند، آنگاه که به راستی بخواهد و خواهش وی زیبایی دربرداشته باشد؛ نیکی است. پس خداوند نیز چنین کند؛ درخواست درخواست‌کنندگان را بپذیرد، و دعایشان را مستجاب کند و نیازشان را دهد. بنگرید، بانو این چنین پروردگار را می‌خواند: "يا مَنْ لَا تُحِبُّ عَلَيْهِ مَسْأَلَةُ سَائِلٍ"^۲

نه جبر، و نه واگذاری...

۸- برخی آدمی را مجبور پنداشته‌اند، همانند عروسکی که در دست تقدیر این سو و آن می‌برندش! و برخی آدمی را واگذاشته و رها شده و خودمختار می‌دانند، تا آنجا که گویی هر آنچه روی می‌دهد پیرو اراده اوست. در میانه راه جبر و تفویض، راهی دیگر است: اختیار محدود. خداوند در محدوده‌ای آدمی را اختیار داده است، و البته آدمی هر آنچه انجام دهد، به اذن و اجازه خداوند خواهد بود. اگر راه یابد و رستگار شود، به لطف و راهنمایی و پشتیبانی پروردگار است. و اگر سرکشی کند و گمراه شود، به سوء اختیار و کردار زشت خویش خواهد بود.

۱- "سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که برهانش به همه آفریدگانش رسیده است؛ چه آن کسان که فرمانش برند و چه آن کسان که نافرمانیش کنند. پس اگر مهربانی کند، بزرگواری اوست، و اگر کیفر کند، پس به بیش فرستاده خودتان است. و خداوند به بندگان ستمگر نیست." تعقیبه نماز عصر. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۸۵.

۲- "ای آن کس که درخواست هیچ درخواست‌کننده‌ای از او بی‌پاسخ نمی‌ماند." دعای پس از نماز حضرت زهرا. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۳۶۹.

بنگرید بانو در مقام حمد و سپاس الهی این حقیقت را چه زیبا و دقیق بیان می‌کند: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ بَلَغْتُ مَا بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ وَالْعَمَلِ لَهُ وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ وَالطَّاعَةِ لِأَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُجْعَلْنِي جاحِداً لشيءٍ مِنْ كِتَابِهِ وَلَا مُتَحَيِّراً فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِدِينِهِ وَلَمْ يُجْعَلْنِي أَعْبُدُ شَيْئاً غَيْرَهُ"^۱.

گناه از بنده است...

۹- جبران‌دیشان که همه کردارهای آدمی را نتیجه تقدیر خداوند می‌دانند، بلکه خداوند را خالق همه کردارهای آدمی، از جمله گناهانش، می‌دانند؛ با این پرسش روبرو می‌شوند که چگونه و چرا خداوند آدمی را بر گناهی که خود تقدیر کرده و بر دست بنده مجبور پدید آورده، عذاب می‌کند؟! ولی بانو خداوند را دادگر و بزرگوار و مهربان می‌داند. گناه از آدمی است، دست‌آورد اوست، کرده اوست. و خداوند زشتی نمی‌کند. پس گناه کردار آدمی است و آمرزش رفتار خداوند. بیان بانو را بنگرید: "اللَّهُمَّ إِنَّ مَغْفِرَتَكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنَا وَرَحْمَتِكَ أَرْجَى عِنْدَنَا مِنْ أَعْمَالِنَا"^۲.

۱- "ستایش و سپاس برای خداوندی که به (سبب) نعمتش رسیدم بدانجا که او را شناختم و برای او کرداری کردم و به سوی او رغبت نمودم و فرمانش را فرمان بردم. ستایش و سپاس از آن خداوندی است که مرا از انکار کتابش بازداشت و مرا در کار دین سرگردان نساخت. و ستایش و سپاس خداوندی را است که مرا به سوی دینش رهنمایی کرد و از پرستش جز خودش بازداشت". تعقیبه نماز ظهر. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۶۶.

۲- "خداوندا، همانا آمرزش گسترده‌تر از گناهان ماست و به مهربانیت امیدوارتریم تا به کردارمان". دعای روز سه شنبه. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹.

و البته این آموزش و دستگیری خداوند می‌تواند بدان حد شیرین و جذاب باشد که بنده را برای همیشه از گناهکاری برکنار دارد. سخن بانو را بنگرید: "وَ اغْفِرْ لَنَا مَغْفِرَةً جَزَاءً حَتْمًا لَانَقْتَرِفُ بَعْدَهَا ذَنْبًا و لَانَكْتَسِبُ خَطِيئَةً و لَا اِثْمًا".^۱

از تقدیر تا کوشش...

۱۰- جبرگرایان هر آنچه که به دست آدمی می‌رسد یا نمی‌رسد را پیرو تقدیر خداوند می‌دانند. واگذاران (مفوضه) همه را پیرو کوشش آدمی می‌دانند. راه میانه که نه به جبر بیانجامد و نه به واگذاری، راه نبوی و علوی و فاطمی، آن است که تا چیزی را خداوند بر و برای آدمی تقدیر نکند، روی نخواهد داد، هر چند آدمیان بکوشند! و البته چون خداوند تقدیر کند، آدمی نیز باید بکوشد تا تقدیر الهی را رقم زند و دریابد. و اگر نکوشد و بر جای بنشیند، تقدیر برجای‌نشستگان و سست‌عنصران را خواهد داشت. بیان بانو در همراهی تقدیر الهی و کوشش آدمی را بنگرید: "اللَّهُمَّ لَا تُعِينِي فِي طَلَبِ مَا لَا تُقَدِّرُ لِي وَ مَا قَدَرْتَهُ عَلَيَّ فَاجْعَلْهُ مَيْسَرًا سَهْلًا".^۲

آنچه را که خداوند تقدیر نکرده است، آدمی به کوشش در نمی‌یابد، هر چند خویشتن را در رنج افکند. و آنچه را که خداوند برای آدمی تقدیر کرده است، باید بکوشد تا دریابد، و البته دشوار یا سخت بودن راه رسیدن بدین تقدیر نیز به اراده و خواست پروردگار تعیین شده است.

دستگیر



۱- "و ما را بیمارز، آمرزشی قطعی و حتمی که پس از آن گناهی برنگیریم و به خطا و نه زشتکاری دست نزنیم". دعای روز جمعه. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۳۳۹.

۲- "خداوندا، مرا در خواستن آنچه برایم تقدیر ننمودی، به زحمت نیانداز و آنچه برایم تقدیر نمودی آسان و در دسترس قرارش بده". دعای جامع فاطمی. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۴۰۶.

نبوت و پیامبری

خداوند مهربان است و دستگیر، پروردگار است و دادگر، خیرخواه است و رهنما. به مقتضای این صفات، برای آدمیان و از میان خود آنان، پیامبرانی فرستاده است؛ مردانی راستگو، امانتدار، پیراسته. آخرین آنان، محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

بانو فاطمه زهرا، نزدیک‌ترین کسان به پیامبر و پیامبرست؛ از کودکی آوای وحی را شنیده و شمیم فرشتگان را برگرفته است. بیش و پیش از هر کس، پیامبر خدا را می‌شناسد و جایگاه نبوت و نبی را می‌داند. در این مختصر به بیان هشت نکته از سخنان بانو در امر پیامبر و پیامبری می‌پردازیم.

پیش از پیامبری

۱- پیش از پیامبری، بندگی است و عبودیت. پیش از پیامبری، انتخاب است و گزینش. پیش از پیامبری، پیرایش است و پالایش.

خداوند حکیم است. خداوند حکیم، به تصادف، بدون دلیل و علت، بی‌مقدمه و کورکورانه، کسی را به پیامبری بر نمی‌گزیند. این باور، ریشه در اصل عدل الهی دارد؛ زیرا انتخاب بدون دلیل فردی برای منصب و جایگاه رفیع پیامبری، به حکم عقل ناپسند است، پس خداوند عادل حکیم چنین نمی‌کند. بانو درباره برگزیدن خاتم انبیاء، محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطبه می‌فرماید: "أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ اخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ".^۱

۱- "و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده اوست، که پیش از فرستادن او را اختیار کرد. و پیش از برانگیختن او را برگزید. و پیش از پرورش وی، نام پیامبری بر او نهاد."

محمد مصطفی، بشارت پیامبران

۲- در فراز پیشین از خطبه بانو چنین یافتیم: "و سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَهُ". "سَمَّاهُ" می‌تواند دو معنی داشته باشد: نخست آنکه خداوند پیشتر نام پیامبر اکرم را در کتاب‌های آسمانی آورده بوده است. دوم آنکه خداوند پیشتر، پیامبر اکرم را نشان کرده است و برای پیامبری برگزیده بود. و البته واژه "اصْطَفَاهُ" نیز اشاره به لقب مشهور پیامبر اکرم، "مصطفی" دارد.

در کتب انبیای بنی‌اسرائیل از برگزیده‌ی الهی سخن به میان آمده است که برای جهانیان عدالت را به ارمغان می‌آورد. در باب چهل و دوم کتاب اشعیای نبی می‌خوانیم: اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و "برگزیده من" که جانم از او خشنود است. من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امت‌ها به ارمغان آورد. او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. نی‌خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت. او عدالت را به راستی اجرا خواهد کرد. او ناتوان و شکسته‌حال نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد. جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند.

مسیح عیسی بن مریم علی‌ه‌السلام، پیامبر راستین خداوند، بارها از آمدن کسی سخن گفت که در انجیل‌های موجود "تسلّی‌بخش" نامیده می‌شود. بنگرید:

- من از پدرم درخواست می‌کنم تا تسلّی‌بخش دیگری به شما عطا کند که همیشه با شما باشد.^۱

- این چیزها را اکنون که با شما هستم، می‌گویم، ولی وقتی خدا تسلّی‌بخش را به جای من فرستاد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و هر چه من به شما گفته‌ام، به یادتان خواهد آورد.^۲

۱ - انجیل یوحنا، فصل ۱۶ بند ۱۴.

۲ - همان، فصل ۲۶ بند ۱۴.

- من تسلی بخش را به کمک شما خواهم فرستاد. او سرچشمه تمام حقایق است و از طرف پدرم آمده، درباره من همه چیز را به شما خواهد گفت.^۱
- در حقیقت رفتن من به نفع شماست؛ چون اگر بروم، آن تسلی بخش نزد شما نخواهد آمد، ولی اگر بروم او خواهد آمد.^۲

هدف از پیامبری

۳- در اصل عدل گذشت که خداوند کار بی نتیجه و بدون هدف انجام نمی دهد. هدف از فرستادن پیامبران و بعثت انبیاء چیست؟!
بانو در بیان حکمت فرستادن پیامبران چنین می فرماید: "إِتَّبَعْتُ اللَّهَ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِتْقَادًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ"^۳.
این بیان بانو، نشان دهنده آن است که فرستادن پیامبران، امری حتمی و ضروری در تقدیرات الهی است. بعثت؛ فرجام هدایت تکوینی خداوند است، امضای پایانی بر هدایت نامه آدمیان است، شکل دهنده تقدیرات اساسی و بنیادین پروردگار است.

پیامبر چه می کند؟!

۴- پیامبر چه جایگاهی دارد؟! چه می کند؟! چه وظایف و مناصبی دارد؟!

۱ - همان، فصل ۲۶ بند ۱۵.

۲ - همان، فصل ۷، بند ۱۶. کشیشان و شارحان انجیل بر این باورند که این تسلی بخش روح القدس است. مسلمانان بر این باورند که در نسخه های قدیمی که نزد پدران کلیسا موجود است؛ به جای واژه تسلی بخش، واژه یونانی "پیروکلتوس" و واژه سریانی "پارقلیطا" نوشته شده که به معنای پسندیده است. تفصیل این مطلب را می توانید در مقاله ای از مولف به نام "پیام مسیح" بخوانید. این مقاله در اینترنت قابل دسترسی است.
۳ - "او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی اش را امضا و مقدراتش را اجرا نماید."

بانو فاطمه در تعقیب نماز عشاء، شش جایگاه و منصب برای پیامبر اکرم برمی‌شمرد: "أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ الْقَائِمِ بِحُجَّتِكَ وَالذَّابِّ عَن حَرَمِكَ وَالصَّادِعِ بِأَمْرِكَ وَالْمُشِيدِ لِآيَاتِكَ وَالْمُوفِي لِنَذْرِكَ"^۱.

پیامبر، وحی را دریافت می‌کند و بر آن امین است، نه از آن می‌کاهد و نه بر آن می‌افزاید و نه تغییری و تبدیلی.

پیامبر، حجّت و دلیل و برهان را برمی‌انگیزاند و استوار می‌کند و می‌ایستاند تا راهنمای آدمیان شود.

پیامبر، از حَرَم و حریم پروردگار دفاع می‌کند، خرافه‌ها و اندیشه‌های سست را از باور روشنای خداپرستی دور می‌کند.

پیامبر به فرمان خداوند برمی‌خیزد و می‌ایستد و هر آنچه باطل و تباه را می‌شکند و هر آنچه حقّ و حقیقت را زنده می‌نماید.

پیامبر، نشانه‌های الهی را بر مردمان آشکار می‌کند، چشمان خواب‌رفته را بر نشانه‌ها بگشاید، بلکه خود بزرگ‌نشانه آفریدگار است.

پیامبر، پیمان خداوند را به اتمام رساند. پیمانی که خدا بر خود بست که آفریده خویش، آدم و فرزندان او را، فرونگذارد و رها نکند. پیامبر، وفای بدین پیمان بود. و پیامبر خود نیز با پیمانی که با خداوند بسته بود، استوار ایستاد و پیمان را پرپیمانه به سرانجام رساند.

کارنامه پیامبر اکرم

۵- آیات پرشماری در قرآن کریم کارنامه پیامبر اکرم را موفق، پرنتیجه و هدایت‌بخش برمی‌شمرد. بانو در بیان کارنامه محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: "فَأَنَارَ"

۱- "و امین بر وحی تو، و برپادارنده حجّتت، و نگهبان حرمتت، و انجام‌دهنده فرمانت، و استوارکننده نشانه‌هایت، و وفادار به پیمانت." تعقیبه نماز عشاء. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۱۷.

اللَّهُ تَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ ظَلَمَهَا وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بِهَمَهَا وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا، وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ وَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ" ۱.

درود بر پیامبر اکرم

۶- خداوند فرمان داده است که بر محمد مصطفی، خاتم پیامبران و ختم رسولان، همواره درود بفرستیم؛ در هر نماز، هر شب و روز، به گاه و بیگاه. بانو نیز در دعای روز جمعه این چنین بر پیامبر درود می‌فرستد: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً نَامِيَةً دَائِمَةً زَاكِيَةً مُتَتَابِعَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ" ۲.

و در تعقیبه نماز عشاء از خداوند نیز می‌طلبد که بر او چنین درود فرستد. بنگرید: "اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ وَكَرَامِي تَحِيَّاتِكَ عَلَي مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ" ۳.

دعا برای پیامبر اکرم

۷- آدمی محبوب خویش را بر خود مقدم می‌دارد. از خداوند برای او خیر و برکت و نعمت می‌خواهد. برترین و بهترین‌ها را برای محبوب خویش در دل آرزو

۱- "خداوند به واسطه پیامبر اکرم، تاریکی جهان را آشکار نمود، دل‌های درپرده شده را از پرده برون آورد، دیدگان فروخفته را بیدار نمود، به راهنمایی مردمان برخاست. آنان را از گمراهی نجات داد، از کوری بینایشان کرد، به آیین ارجمند و والا رهنمونشان ساخت و به راه راست و استوار فراخواندشان."

۲- "خداوندا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست؛ درودی رشدکننده، دائمی، پیراسته، پی‌درپی، پیوسته، به مهربانیت ای مهربان‌ترین مهربانان."

۳- "درودهای شریف و برکت‌های رشدکننده و درودهای گرامیت را بر محمد بندهات و فرستادهات قرار بده."

می‌کند. بانو فاطمه زهرا در دعاها و تعقیبات خویش بارها برای پیامبر اکرم دعا کرده است و از خداوند برای پدر، پیامبر، راهبر، پیشوا و محبوب خویش، زیباترین و ارجمندترین‌ها را خواسته است. بنگرید: "اللَّهُمَّ بِيضُ وَجْهِهِ وَأَعْلَى كَعْبِهِ وَأَفْلَحُ حُجَّتِهِ وَأَتَمُّ نُورِهِ وَثَقَلُ مِيزَانِهِ وَعَظُمَ بُرْهَانُهُ وَأَفْسَحَ لَهُ حَتَّى يَرْضَى وَبَلَغَهُ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاجْعَلْهُ أَفْضَلَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَسَيْلَةً وَأَقْضِ بِنَا أَرْهَهُ وَأَسْقِنَا بِكَأْسِهِ وَأُورِدْنَا حَوْضَهُ وَاحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَأَسْلِكْ بِنَا سَبِيلَهُ وَاسْتَعْمِلْنَا بِسُنَّتِهِ غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَادِمِينَ وَلَا شَاكِينَ وَلَا مُبْدِلِينَ"^۱.

و در جمله‌ای کوتاه و پرمغز از خدا چنین می‌خواهد: "اللَّهُمَّ أَعْطِهِ أَفْضَلَ مَا سَأَلْتُكَ وَأَفْضَلَ مَا سَأَلْتَهُ لهُ وَأَفْضَلَ مَا أَنْتَ مُسْئِلٌ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ"^۲.

۱- "خداوندا، چهره او را درخشان، مقامش را افزون، دلیلش را قاطع، روشنائیش را کامل، پیمانۀ کردارش را سنگین، برهانش را برتر، و نعمتت را بر او گسترده‌تر ساز؛ به گونه‌ای که خوشنود گردد. و او را به برترین مقام و جایگاه شفاعت در بهشت برسان. و در آن مقام پسندیده‌ای که بدو وعده کردی قرار ده. و او را برترین پیامبران و فرستادگان از جهت مقام و منزلت نزدت بنه. و ما را پیرو راه او قرار ده. از جام او سیرابمان گردان. و بر حوض کوثر واردمان ساز. و در گروه او محشورمان نما. و ما را بر دین او بمیران. و ما را در راه او، و عامل به روش او قرار ده، بدون آنکه خوار شویم، و نه پشیمان شویم، و نه تردید کنیم، و نه (راه خود را) تغییر دهیم". تعقیبه نماز ظهر. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۶۸.

۲- "خداوندا، به او (پیامبر) برتر از آنچه از تو خواسته، و برتر از آنچه برای او از تو خواسته شده، و برتر از آنچه تا روز قیامت برای او از تو خواسته می‌شود، عطا کن". تعقیبه نماز مغرب. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۰۲.

پیروی از پیامبر اکرم

۸- راه پیامبر، راه رستگاری و خوشبختی در این جهان و جهان پس از مرگ است. و اگر ما در زندگی امروزه خویش، شادمان و سعادت‌مند نیستیم؛ بی‌گمان از راه و روش او به دور افتاده‌ایم. راه و روش پیامبر اکرم تا بدان جا اهمیت دارد که بانو فاطمه، توفیق پیروی از سنت و شیوه پیامبر را از خداوند درخواست می‌کند، بنگرید: "اللَّهُمَّ كَمَا سَدَدْتَ بِهِنَّ الْعَمَى وَفَتَحْتَ بِهِنَّ الْهُدَى فَاجْعَلْ مَنَاجِحَ سُبُلِهِ لَنَا سُنَنًا وَحُجَجَ بُرْهَانِهِ لَنَا سَبَبًا، نَأْتُمُّ بِهِنَّ إِلَى الْقُدُومِ عَلَيْكَ".^۱

امامت و پیشوایی

خداوند مهربان، پروردگار خردمنش، آفریدگار درستکار. او آدمی را هیچ‌گاه بدون راهنما و راهنمایی فرو نمی‌گذارد. امام، جانشین پیامبر است، جانشین راستین او، حجت خداوند بر زمین و زمینیان. شیعیان دوازده‌امامی، امامت را همچون نبوت از اصول اعتقادی خود می‌دانند، به همین جهت آنان را "شیعه امامی" نیز می‌نامند.

بانو فاطمه زهرا، نخست مدافع و نگهبان و شهید امامت است. نخستین کسی است که برخاست و فریاد کرد و گریست و آزار دید تا مردمان پیشوای شایسته و بایسته خویش را بشناسند و پیرویش کنند. پنج نکته از بانو فاطمه زهرا درباره امامت و خلافت پیامبر اکرم بیان می‌کنیم.

۱- "خداوندا، همان گونه که به واسطه او (پیامبر) گمراهی را بست و هدایت را باز نمودی، پس راه‌های آشکارش را برای ما شیوه زندگی، و برهان‌های روشنش را برای ما سبب (رسیدن به حقیقت) قرار بده؛ او را پیروی کنیم تا نزد تو آییم". تعقیبه نماز عصر.

ویژگی‌های نخستین پیشوا

۱- جانشین پیامبر کیست؟! چه کسی شایسته است که بر جایگاه پیامبر خاتم بنشیند و مسلمانان را رهبری کند؟! نخستین اختلافی که بین مسلمانان شکل گرفت و بعدها فراگیر و فراگیرتر شد.

بانو، جانشین پیامبر و پیشوای مسلمانان را امیرمومنان امام علی را می‌داند و بر این باور خویش می‌ایستد و جان می‌افشاند. بانو در خطبه خویش، در توصیف امام علی می‌فرماید: "مَكْدُوداً فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُشَمَّرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا"^۱.

خاندان پیامبر؛ شایستگان و پیشوایان

۲- بانو، گذشته از امامت و ولایت امیرمومنان علی؛ خط پیشوایی و رهبری مسلمانان را مشخص می‌کند. پس از امام علی، امامان معصوم از خاندان نبوت، شایسته جانشینی پیامبر هستند. آنان هستند که در همه حال یاری و پیروی ایشان، شایسته و بایسته است. بیان بانو را بنگرید: "اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنِي نَصْرَهُمْ وَاشْهَدْنِي آيَاتِهِمْ وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ مِنْكَ عَلَيْهِمْ وَقِيَّةً حَتَّى لَا يَخْلُصَ إِلَيْهِمْ إِلَّا بِسَبِيلِ خَيْرٍ"^۲.

۱- "رنج دیده در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیای خداوند، دامن به کمر بسته، خیرخواه، تلاشگر، کوشش‌کننده."

۲- "خداوندا، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بین من و آنان در دنیا و آخرت گرد آور و از سوی خود بر آنان نگاه‌دارنده‌ای قرار ده که هیچ کس جز به جهت نیکی به آنان دست پیدا نکند". تعقیبه نماز صبح. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۱۷۰.

پیامبر اکرم و امام علی علیه السلام؛ پدران اسلام و مسلمانان

۳- مرسوم است که برای هر علم، هنر یا صنعتی؛ پدری می‌شمرند. مردی که پایه و اساس را گذارده و از دل و جان در راه استواری و گسترش آن علم یا هنر کوشیده است، او پدر آن رشته علمی یا هنری است؛ زیرا مانند یک پدر، بدان رشته هستی بخشیده و با از خودگذشتگی به آن رونق داده است.

بانو فاطمه زهرا، پیامبر اکرم محمد مصطفی، و امیرمومنان امام علی را پدران امت اسلامی می‌داند؛ پدرانی که امت را در مسیر راست و استواری پیش می‌برند و از کژراهه‌هایی که به دوزخ می‌انجامد، باز می‌دارند و به شاهراه سعادت جاودان رهنمایی می‌کنند. سخن بانو را بنگرید: "أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ يَقِيمَانِ أَوْدَهُمْ وَيُنْقِدَانِهِم مِّنَ الْعَذَابِ الدَّائِمِ إِنْ أَطَاعُوهُمَا وَيُبِيحَانِهِمُ النَّعِيمَ الدَّائِمَ إِنْ وَاَفَّقُوهُمَا"^۱.

رضایت پیامبر و امام

۴- در جامعه عربی همواره روابط درون خانواده و خاندان قوی و ناگسسته بوده و هست. آیا این روابط بر اصول دینی و اخلاقی پیش است؟! آیا نزدیکی و وابستگی خانوادگی و قبیله‌ای مقدم است یا نزدیکی و وابستگی فکری و عقیدتی؟! پیامبر اکرم، سلمان پارسی را از خاندان خویش می‌شمرد؛ چون سلمان، سلمان است. و با برخی از عموها و عموزادگان خویش می‌ستیزد؛ زیرا در برابر یکتاپرستی و یکتاپرستان ایستادند. بانو، پیامبر اکرم و امام علی را پدران دینی

۱- "پدران این امت (مسلمانان) محمد و علی هستند؛ کژی و ناستواریشان را راست و استوار کنند و اگر آن دو را فرمان ببرند، از عذاب همیشگی نجاتشان دهند، و اگر با آن دو همراه شوند، آنان را به نعمت همیشگی درآوردند". تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹. اعتبار تفسیر مذکور مورد خدشه قرار گرفته است. روایات این تفسیر سند متصل و موثقی ندارد و عبارات آن نیز بر آن دلالت می‌کند که بر فرض احراز صدور روایات از معصوم، احادیث نقل به معنا شده است.

مسلمانان می‌شمرد و رضایت و پسند آن دو بزرگوار را بر رضایت و پسند پدر و مادر نسبی مقدم می‌داند. چنین نقل شده است که بانو به زنی فرمود: "أَرْضِي أَبِي دِينَكَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا بِسَخَطِ أَبِي نَسَبِكَ وَلَا تَرْضَى أَبِي نَسَبِكَ بِسَخَطِ أَبِي دِينَكَ فَإِنَّ أَبِي نَسَبِكَ إِنْ سَخَطَا أَرْضَاهُمَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ بِثَوَابِ جُزْءٍ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ سَاعَةٍ مِنْ طَاعَتِهِمَا وَإِنَّ أَبِي دِينَكَ إِنْ سَخَطَا لَمْ يَقْدِرْ أَبُو نَسَبِكَ أَنْ يُرْضِيَهُمَا لِأَنَّ ثَوَابَ طَاعَاتِ أَهْلِ الدُّنْيَا كُلِّهِمْ لَا تَنفَى بِسَخَطِهِمَا".^۱

جایگاه والای اهل بیت علیهم‌السلام

۵- ابوجعفر، محمدبن جریر طبری شیعی در کتاب "دلایل الامامة" خطبه حضرت زهرا را به گونه متفاوت نقل کرده است. در این گزارش به فرازی برمی‌خوریم که در نقل رایج و معروف وجود ندارد. بانو، در این فراز از مقام والای اهل بیت چنین سخن می‌گوید: "وَ اَحْمَدُوا الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ يَبْتَغِي مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَآءِهِ".^۲

۱- "پدران دینی خویش، محمد و علی را (حتی) به خشمگینی پدر و مادر نسبی خویش راضی نما، و پدر و مادر نسبی خویش را به خشمگینی پدران دینی خویش راضی نما؛ زیرا اگر پدر و مادر بر تو خشم بگیرند، محمد و علی به بخش کوچکی از پاداش یک ساعت از فرمانبری (خداوند) پدر و مادر را راضی می‌کنند. و اگر پدران دینی تو خشم گیرند، پدر و مادرت نمی‌توانند آن دو را راضی کنند، زیرا پاداش فرمانبری همه مردم دنیا به اندازه رضایت آن دو نیست". تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص ۳۳۴. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۶۱.

۲- "و آن کس را ستایش و سپاس گویند که برای بزرگی و روشنایی وی، هر کس در آسمان‌ها و زمین است، به سوی او واسطه‌ای می‌جوید، و ما واسطه او در آفریدگان و جایگاه پیراستگی وی هستیم، و ما دلیل او به هنگام ناپیدایی وی هستیم، و ما وارثان



جهان واپسین

قرآن کریم در بیست و دو آیه، ایمان به روزگار پایانی و جهان واپسین و زندگی پس از مرگ (الیوم الآخر) را در کنار ایمان به خداوند می‌آورد. بانو، فاطمه زهرا در تعقیبه نماز مغرب^۱ به تفصیل درباره مرگ و جهان پس از مرگ سخن می‌گوید؛ برخی از فرازهای این تعقیبه را در قالب پنج نکته بیان می‌کنیم.

مرگ؛ پایان دنیا و آغاز آخرت

"رَبِّ اَرْحَمُ عِنْدَ فِرَاقِ الْاَحِبَّةِ صَرَعَتِي وَ عِنْدَ سُكُونِ الْقَبْرِ وَحَدَّتِي". پروردگارا، به هنگامه جدایی از دوستان، از هوش افتادیم، و به هنگام در گور شدن، تنهاییم را رحم کن!

۱- مرگ، جدایی از دنیا و ساکنان دنیاست. هر چه دنیا و ساکنانش را بیشتر دوست بداری؛ بی‌گمان جدا شدن از آنان برایت سخت‌تر و هولناک‌تر است. آدمی به یکباره از آنکه و آنچه می‌شناسد و بدان دل بسته است؛ بریده می‌شود و به جهانی پای می‌گذارد که انس و الفتی بدان ندارد. تنها پروردگار آدمی است که می‌تواند در این هنگامه هولناک، درد تنهایی آدمی را درمان کند.

هر چند به هنگام مرگ، روح از جسم جدا می‌شود و جان از تن به در می‌آید، ولی هنوز آدمی با تن پیشین خویش الفتی دارد، و هنگامی که تن را به گور می‌سپارند، روح آدمی نیز بر یا درون گور می‌شود. تنگی و تاریکی و هولناکی گور بر روح آدمی نیز سایه می‌افکند. و باز تنها پروردگار آدمی است که وی را در این حفره بیمناک، تنها نمی‌گذارد.

پیامبران وی هستیم". دلائل الامامة، ص ۱۱۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶،

دیدار با خداوند

"وَأَجْعَلْ فِي لِقَائِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ مِنَ الدُّنْيَا رَاحَتِي وَ أَسْتُرْ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ عَوْرَتِي وَ أَعْطِفْ عَلَيَّ عِنْدَ التَّحَوُّلِ وَحِيداً إِلَى حُفْرَتِي". خداوندا، روز برون آمدن از دنیا، آسودگیم را در دیدار با تو قرار بده. و ای بزرگ امیدوارکننده، میان مردگان، زشتی‌های مرا بپوشان. و آن گاه که به تنهایی مرا در حفره گور قرار می‌دهند، بر من به مهربانی نظر کن!

۲- به نظر می‌رسد که شیرین‌ترین و باشکوه‌ترین رویداد پس از مرگ، دیدار روبه‌رو با خداوند است. پرده‌ها کنار می‌رود، و آدمی به آشکاری وجود و حضور پروردگار را می‌یابد. بانو، آسایش جهان پس از مرگ را در دیدار با خداوند می‌داند.

رستاخیز؛ حسابرسی و داوری نهایی

"وَ فِي مَفَازَةِ الْقِيَامَةِ غُرْبَتِي وَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَوْقُوفاً لِلْحِسَابِ فَاقْتِي". پروردگارا! در هنگامه هولناک رستاخیز، به غربتم و آن گاه که در برابر تو برای حساب می‌ایستم، به تهیدستی‌ام رحم کن!

۳- روز قیامت، رستاخیز، روز داوری. خداوند وعده داده است که همه آدمیان را دوباره جان دهد و از گورها برانگیزاند، مردگان زنده شوند و همگان در برابر خداوند بایستند و کردار زشت و زیبای آنان به حساب کشیده شود. روز قیامت، روز حسابرسی و داوری آدمی است، و هیچ کس در آن روز تو را یاری نمی‌کند و بار تو را بر دوش نخواهد کشید.

معاد جسمانی

۴- آیا پس از مرگ، بار دیگر روح به جسم بازخواهد گشت؟! آیا به روز قیامت، جسم آدمیان بازسازی خواهد شد؟!

آیات قرآن بر آن دلالت دارد که خداوند جسم آدمی را دوباره بازآفرینی می‌کند و حتی سرانگشتان وی را باز خواهد ساخت. بانو، خداوند را چنین می‌خواند: "مُحْيِ أَجْسَادِ الْمَوْتَى لِلْحَشْرِ"، ای زنده‌کننده مردگان برای کوچ.

نسبی بودن زمان

۵- زمان حقیقتی ثابت و یکسان نیست. زمان، کشش هستی است. و این کشش برای هر کسی و در هر موقعیتی به یک اندازه نیست! بانو بدین حقیقت تصریح می‌کند که زمان، و به ویژه زمان روز قیامت، برای هر کس کشش و درازایی دگرگونه دارد. بانو از خداوند می‌خواهد زمانه روز قیامت را برای او کوتاه کند، کوتاه به مانند فاصله دو نماز؛ ظهر تا عصر، یا مغرب تا عشاء.

"اللَّهُمَّ إِذَا طَالَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ عَلَى الْمُجْرِمِينَ فَقَصِّرْ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَيْنَا كَمَا بَيْنَ الصَّلَاةِ إِلَى الصَّلَاةِ". خداوندا، آن گاه که روز رستاخیز بر تبهکاران به درازا کشد، پس آن روز را بر ما به اندازه فاصله بین دو نماز کوتاه فرما!



به مسجد آمده است تا در برابر ستمی که بر او روا داشته شده است، سخن بگوید. بانو داغدار است، عزادارِ پدر، پیامبر، پشتیبان، دوست، و عزیز. بانو به مسجد می‌آید تا در برابر همگان بایستد و فریاد دادخواهی سر برآورد. تا خشت اول کج نهاده نشود و دیوار تا ثریا کژ بالا نرود. این همه مانع از آن نمی‌شود که بانو از خداوند خویش سخن نگوید، از پروردگار جهانیان، از آفریدگار همگان.

و این سخنان توحیدی بانو چه ظریف و باریک‌تر از موسی است. او به خطبه ایستاده و همچون حکیمی از رازهای سربه‌مهری سخن می‌گوید که قرن‌ها، ذهن و دل هزاران اندیشمند را به خود مشغول، نه، بلکه مجذوب خویش ساخته است. نامش را هر چه بگذاری؛ الهیات بگویش یا حکمت، فلسفه بنامیش یا علم توحید؛ چه زیبا و دقیق، چه اندیشمندانه و خردورزانه. نه گویی دادخواهی است که در پی حق خویش آمده، و نه گویی بانویی است که در عزای پدر نشسته، که استاد اندیشه و اندیشه‌ورزان است که در بلندای کرسی تدریس همگان را خدانشناسی می‌آموزد. بانو در خطبه فدکیه و در بیان نشانه‌های خدا می‌فرماید: "أَبَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا". چیزها را "نه از چیزی" که پیشترش باشد، نوآوری نمود. برای رمزگشایی از این سخن بانو، باید درباره دو واژه "ابتداع" و "شیء" و همچنین ترکیب "لا من شیء" توضیح دهیم.

در قرآن کریم خداوند دو بار خویشتن را "بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" نامیده است. در زبان قرآن، آسمان‌ها و زمین به معنای مجموعه آفرینش است. این تعبیری عرفی از مجموعه ممکنات، یکصد و سی و سه بار نیز در قرآن تکرار شده است. بدیع... عرب‌زبانان آن گاه که کسی چاهی را پدید می‌آورد، چاهی که پیشتر

نمود و سخنی نیز از آن به میان نیامده بود، بدان چاه می‌گفتند: "بئرُ بدیع". و پس از آن، واژه‌های "بدیع، ابدع و ابتدع" را درباره هر آنچه که پیشتر نبوده و هم‌اکنون پدید آمده است، به کار می‌بستند. قرآن کریم نیز شیوه و روش رهبانیت را که کشیشان مسیحی پدیده آورده بودند، "ابتداع" می‌نامد.^۱

آدمیان ممکن است بسازند، آنچه را که عرب "صنع" گوید! و ممکن است با استفاده از مواد موجود و یا بر اساس نقشه و نمونه پیشین، چیزی پدید آورند که "اختراع" نام دارد. بانو، واژه ابتداع را در معنایی دقیق‌تر به کار می‌برد؛ ساختن چیزی نه با استفاده از مواد پیشین و نه بر پایه نمونه قبلی. این کاربرد، بعدها مورد توجه حکیمان مسلمان قرار گرفت و آنان اصطلاح "ابداع" را در معنایی مشابه به کار بردند. شیخ الرئیس ابوعلی سینا می‌نویسد: ابداع آن است که چیزی چیز دیگری را هستی بخشد و این هستی تنها بدو تعلق داشته باشد؛ بدون آنکه ماده، ابزار یا زمانی در این بین واسطه شود.

خواجه نصیرالدین طوسی در توضیح سخن بوعلی می‌نویسد: ابداع مرتبه‌ای فراتر از تکوین و احداث است؛ زیرا تکوین آن است که از ماده نخستین چیزی پدید آید. و احداث آن است که در زمان، چیزی هستی یابد، ولی در ابداع ماده و زمان پیشین نیست. بنابراین ابداع از احداث و تکوین به علت نخستین نزدیک‌تر است.^۲ نکته‌ای که درباره کلمه شیء و اشیاء باید دانست آن است که این دو واژه در قرآن و سخنان معصومان همان جایی می‌نشینند که واژه "موجود" در سیستم اندیشه فلسفی نشست است. این نکته نیز مورد توجه حکیمان قرار گرفته است؛

۱- "و رهبانیهً ابدعواها". حدید، ۲۷.

۲- "الإبداع هو أن يكون من الشيء وجود لغيره متعلق به فقط دون متوسط من مادة أو آلة أو زمان". شرح الاشارات و التنبیها، ج ۳، ص ۱۲۰.

چنانکه حکیم ملاصدرا می‌نویسد: همانا شیء از وجود جدا نیست، پس آنچه وجود ندارد، شیء نیست.^۱ حکیمان متأخر نیز شیء بودن را مساوی با وجود دانستند.^۲ و مهم‌ترین نکته در سخن بانو، ترکیب "لا من شیء" است. ترکیبی که پیشتر در سخن دیگری سابقه نداشته است. و باید بانو فاطمه زهرا را نخستین کسی در تاریخ اسلام دانست که این مفهوم را به محیط اندیشه و حکمت ارائه داده است.

در بیان این ترکیب باید گفت: درباره آفرینش سه تعبیر می‌توان به کار برد: نخست تعبیر "من شیء"؛ بدین معنا که کسی از چیزی، چیز دیگری را پدید آورد. تعبیر دوم، "من لاشیء" است؛ بدان معنا که از هیچ و نیستی، چیزی آفریده شود. و تعبیر سوم "لا من شیء"؛ بدان معنا که آفریدگار آفریدگان را "نه از چیزی" آفریده است.

حکیم ملامحمدباقر میرداماد درباره نسبت این سه تعبیر با یکدیگر می‌نویسد: آشکار است که نقیض "من شیء"، "لا من شیء" است، بنابر اینکه سلب بر "من" وارد شده و نسبت را از اساس قطع کرده است؛ نه آنکه سلب مدخول "من" باشد که در این صورت قضیه، ایجابی معدوله است و دیگر نمی‌تواند نقیض "من شیء" باشد، زیرا دو قضیه ایجابی با یکدیگر نقیض نیستند. پس تعبیر صحیح آن است که خداوند چیزها را "نه از چیزی" به وجود آورد، نه آنکه از از هستی پیشین یا از نیستی هستی داد. بنابراین اگر کسی بپرسد که خداوند چیزها را از هستی آفرید یا از نیستی؟! این پرسش شایسته پاسخ نیست؛ زیرا حق آن است که هر دو سوی پرسش نادرست است؛ و فرض سومی درست است که خداوند چیزها را "نه از چیزی" آفرید. و باید دانسته شود که "لاشیء"

۱- "فإن الشيء لا ينفك عن الوجود فما لا وجود له لا شيء له". الاسفار الاربعة، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- "الشيئية تساوق الوجود". بداية الحكمة، ص ۲۲.

یعنی عدم و نیستی محض، بنابراین ترکیب "من لاشیء" ترکیبی نادرست و متناقض است.^۱

بر اساس آنچه گذشت، بانو در این بیان کوتاه، از سویی حدوث ذاتی عالم را متذکر می‌شود، و از سویی دیگر خلق و جعل ابداعی آفریدگار را تعریف می‌کند، و در رتبه سوم بدین نکته اشاره دارد که نیستی و عدم محض، سرچشمه هستی نمی‌تواند باشد.^۲

بخش دوازدهم: اخلاق و فقه در آینه فاطمی

هر کسی با داشته‌ها و دارایی‌هایی به این دنیا پای می‌نهد؛ با استعدادها و توانایی‌هایی، و با یک موقعیت ویژه تکرارناشدنی. هر کس پدر و مادری دارد و خانواده و خاندانی، در زمانه و سرزمین و محیط ویژه‌ای چشم باز می‌کند. این داشته‌های خدادادی است، و خداوند هر نعمت و موقعیتی به هر کس بدهد، از او خواست‌هایی خواهد داشت.

آری، این داشته‌ها، هر چند ارجمند هستند و قابل افتخار و گرامی‌داشت؛ ولی بی‌گمان تکلیف‌آوردند و مسئولیت‌افزا.

بانو فاطمه زهرا، دختر پیامبر خاتم و فخر رسولان است. و تنها فرزندی که پس از وی به یادگار ماند. و دختر خدیجه کبری است، اولین بانوی مسلمان، و مادر اسلام و مسلمانان. و تنها کسی است که کفو و هم‌آورد مولای پرهیزگاران و پیشوای مومنان، امام علی است. و البته مادر دو گوهر تابناک، دو نواده پیامبر، دو

۱- "فمن المستبین أن نقیض من شیء لا من شیء، علی أن یکون السلب البسیط واردا علی "من" قاطعا للنسبة رأسا لا من لا شیء علی أن یکون السلب جزء المدخول من و الربط ایجابا عدولیا". تعلیقه میرداماد بر اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲- برای مطالعه بیشتر درباره عبارت "ابتدع الأشياء لا من شیء کان قبلها" به مقاله "تحلیل منطوقی و مفهومی احادیث لا من شیء در باب خلقت الهی" مراجعه کنید. مجله مطالعات قرآن و حدیث، ش ۲۲، صص ۱۹۰-۱۶۰.

پیشوای جهانیان، یکی نمایانگر بردباری و گذشت و صلح، و دیگری نمایانگر شجاعت و از خودگذشتگی و آزادی خواهی.

بانو در خانواده و خاندانی بس بزرگ و ارجمند به دنیا آمده است، از سویی جای بسی افتخار است، و از سویی دیگر او مانند بانوان دیگر نخواهد بود. قرآن کریم به همسران پیامبر اکرم می‌فرماید: شما مانند دیگر زنان نیستید؛ اگر کردار زشتی انجام دهید، دوبرابر کیفر می‌شوید و اگر نیکی کنید، دوبرابر پاداش می‌گیرد.^۱

وابستگان و پیوستگان به شخصیتی همچون پیامبر اکرم و امیرمومنان چه بزرگ افتخاری بر پیشانی و چه سنگین باری بر دوش دارند! می‌توانند با قدرشناسی و پیروی از آن بزرگواران، به مقامی همچون حمزه سیدالشهداء دست یابند. و می‌توانند با کنار نشستن و محافظه‌کاری بشوند همچون عباس عموی پیامبر. و البته می‌توانند با رویارویی با حق و حقیقت به سرایشی گمراهی درافتند و ابوجهل و ابولهب شوند.

بانو فاطمه زهرا، از موقعیت خانوادگی، نسبی و سببی خویش، چه زیبا و پراج بهره می‌برد؛ چه گرانبها دختری برای پیامبر خدا، چه ارجمند همسری برای حجت خدا، و چه بزرگ پیشوا و پشتوانه و رهنمایی برای فرزندان، اولیای خدا.

اخلاق فاطمی

بانو، آن گونه که معروف است، هجده سال بیشتر در این دنیا نزیست. حکمرانان، سال‌ها و سال‌ها بر آن بودند که نام و نشان و سخنی از او باقی نماند. حال ما هستیم و اندک از بسیار و نمی‌ازیم معارف فاطمی که برای ما نقل شده است. از این گفتارها، رفتارها و سخنرانی‌های بانو که برای ما نقل شده است؛ در حوزه دین و معارف دینی چه می‌توان به دست آورد؟!

در فصل پیشین، آنچه از سخنان آن حضرت در باب اعتقادات و باورهای اسلامی به دست می‌آمد، به اختصار و فهرست‌وار برشمردم. و در این فصل به اخلاق و فقه فاطمی می‌پردازیم. بانوی کرامت و پرهیزگاری در انجام ارزش‌ها و زیبایی‌ها و دوری از زشت کرداری‌ها چه فرموده و چه انجام داده است؟! در اخلاق، یک قانون و قاعده است که می‌توان آن را به عنوان کف، آغاز، و ابتدای اخلاق‌مندی دانست: آنچه بر خود می‌پسندی، بر دیگران نیز بیسند، و آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز نپسند. در اخلاق مدنی و مدرن امروز نیز می‌گویند: انسان بهنجار و اخلاقی کسی است که از پوسته "من" بیرون بیاید و به یک "ما" بپیوندد. این "ما" در آغاز خانواده است و در پایان همه انسان‌ها؛ بلکه همه آفریدگان.

اینجا آغاز اخلاق است؛ انسان‌های دیگر را در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها مانند خود بدانیم، "من"، "ما" شود.

اگر این آغاز اخلاق‌مندی است؛ نهایت آن کجاست؟! اگر این کف بنیان زیبای نیکوکاری است، پس سقف نیکوکاری کجاست؟!

نهایت نیکوکاری آن است که آدمی دیگران را بر خود مقدم سازد. کمینه نیکی آن است که دیگری را همان لقمه‌ای دهی که خود داری تا او هم به اندازه تو خوراک داشته باشد، و بیشینه نیکی آن است که لقمه خود را به دیگری دهی و سیری او را به گرسنگی خود خریدار شوی.

بانو، نه اینکه یکبار و چندباری چنین کرده باشد، خیر، بانو نمونه این درجه از نیکوکاری و اخلاق‌مندی است. در آغاز پیامبر اکرم است که از خودگذشتگی و ایثار را به دختر خویش آموزش می‌دهد. محدثان و سیره‌نویسان نوشته‌اند که پیامبر اکرم در هر سفری، به هنگام رفتن آخرین و به هنگام بازگشت نخستین خانه را که دیدار می‌کرد، خانه‌ی بانو فاطمه زهرا بود. در بازگشت از یکی از سفرها، به دیدار بانو رفت. بانو، زیوری خُرد و اندک فراهم آورده بود؛ پرده‌ای بر در خانه و خلخال و گردنبند و گوشواره‌ای از نقره. پیامبر، به رسم همیشه، نخست به دیدار دخترش رفت، ولی بسیار زود از خانه درآمد در حالیکه آثار ناخشنودی بر

چهره‌اش هویدا بود. بانو به سرعت دانست که پدر از چه ناخشنود است؛ در زمانه‌ای که هنوز برخی از مسلمانان از تامین خوراک روزانه خویش ناتوانند، جایی برای زینت و زیور باقی نمی‌ماند. بانو همه زیورها را گرد آورد و نزد پیامبر فرستاد که آنها را در راه خدا هزینه کند. چون زیورها را نزد پیامبر آوردند سه مرتبه فرمود: پدرش فدایش باید! دنیا (دنیا دوستی، دنیا طلبی) از آن محمد و خاندان محمد نیست.^۱

عبدالرحمن صفوری (مورخ و ادیب شافعی، م. ۸۹۴ق.) نقل می‌کند که پیامبر اکرم لباس فرسوده‌ای را برای بانو رنگ جدید زد و لباس نویی نیز تهیه نمود. تهیدستی برای دریافت پیراهن به بانو مراجعه کرد. بانو خود می‌فرماید: خواستم لباس رنگ‌شده را به تهیدست بدهم که سخن خداوند را به یاد آوردم که می‌فرماید: "لَنْ تَأْلُوا اللَّهَ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ"^۲. پس پیراهن فرسوده‌ی رنگ‌شده را برای خویش نگاه داشتم و پیراهن نو را به مستمند دادم.^۳

و جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پس از نماز عصر پیرمردی ژنده‌پوش نزد پیامبر آمد و عرض کرد: من گرسنه‌ام، خوراکم ده. برهنه‌ام، بپوشانم. مستمندم، کمکم کن. پیامبر فرمود: چیزی برای تو نمی‌یابم، ولی آن کس که به نیکی رهنمایی کند، مانند انجام‌دهنده نیکی است. به خانه کسی برو که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز وی را دوست دارند. به خانه فاطمه برو. بلال، پیرمرد را به در خانه بانو بُرد. پیرمرد احوال خویش را برای بانو بازگو کرد و بانو پوست دباغی‌شده گوسفندی را که فرزندانش بر آن می‌آرمیدند، به

۱- عموم محدثان و سیره‌نویسان این جریان را نقل کرده‌اند. احمد بن حنبل در مسند خویش حدیث ۴۷۲۷. ابوبکر بیهقی در السنن الکبری حدیث ۹۷، ابوداود سجستانی در سنن خویش حدیث ۴۱۴۹. علامه مجلسی در بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۹۴.

۲- "به نیکوکاری دست پیدا نمی‌کنید تا آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید". آل عمران، ۹۲.

۳- نزهة المجالس و منتخب النفايس، ج ۲، ص ۱۷۵.

پیرمرد داد و فرمود: این پوست را بگیر، خداوند بهتر از آن را به تو عنایت کند. پیرمرد مستمند گفت: ای دختر محمدا! من گرسنه‌ام، تو مرا پوست گوسفندی می‌دهی، با آن چکار کنم؟! بانو چون سخن پیرمرد را شنید، دست بُرد و گردنبندی را که دخترعمویش، فاطمه دختر حمزه، به وی هدیه داده بود، از خویشتن برگرفت و به مستمند داد و فرمود: این را بگیر و بفروش که خداوند بهتر از آن را به تو دهد. پیرمرد، گردنبند را نزد پیامبر اکرم آورد و در جمع مسلمانان آن را در معرض فروش قرار داد. عمار یاسر برخاست و به پیرمرد گفت: گردنبند را به چه قیمت می‌فروشی؟ پیرمرد گفت: به وعده‌ای خوراک نان و گوشت، و پیراهنی یمانی که بدنم را بپوشاند و در آن برای پروردگارم نماز بگذارم، و دیناری که مرا به خانواده‌ام برساند. عمار گفت: گردنبند را به خوراک نان و گندم و گوشت، و پیراهنی یمانی، و حیوانی سواری، و بیست دینار و دوپست درهم از تو خریدارم. عمار، پیرمرد را به خانه برد و بهای گردنبند را به او داد. پیرمرد نزد پیامبر آمد. پیامبر اکرم به او فرمود: آیا فاطمه را پاداش نمی‌دهی؟! پیرمرد دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا، تو خدای ما هستی و هیچ خدایی جز تو برای ما نیست و تو از هر در و بر هر راهی ما را روزی می‌دهی؛ خداوندا فاطمه را چنان پاداشی ده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است. و پیامبر بر دعای پیرمرد آمین گفت. عمار، گردنبند را به مُشک عطراگین کرد و آن را همراه برده‌اش نزد پیامبر فرستاد و به آن حضرت بخشید. پیامبر نیز برده و گردنبند را نزد بانو فاطمه فرستاد. بانو، گردنبند را گرفت و برده را آزاد کرد. برده خندید. بانو از علت خنده وی پرسید. وی گفت: از گردنبندی چنین پربركت در شگفتم که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشاند و پیاده‌ای را سوار کرد و مستمندی را بی‌نیاز کرد و برده‌ای را آزاد ساخت و باز نزد مالکش بازگشت.^۱

۱- این داستان را محمد بن ابوالقاسم طبری (عالم شیعی قرن ششم) در کتاب "بشارة المصطفى لشيعة المرتضى" از حسن بن محمد بن حسن طوسی (فرزند شیخ طوسی) نقل

و باز نقل کرده‌اند که مردی تهیدست نزد پیامبر اکرم آمد و تقاضای خوراک کرد. کسی کمک بدان تهیدست را بر عهده نگرفت، پیامبر فرستاده‌ای نزد همسرانش فرستاد و آنان نیز گفتند در خانه‌هایشان جز آب خوراکی نیست. امیرمومنان خوراک آن مستمند را بر عهده گرفت و وی را به سرای خویش آورد. بانو فاطمه به امیرمومنان عرض کرد: جز خوراک کودکان چیزی در خانه نداریم. و امیرمومنان فرمود: کودکان را بخوابان و چراغ را خاموش کن. آن مرد تهیدست طعام خورد و برفت. بامداد چون امیرمومنان نزد پیامبر اکرم آمد، پیامبر از آنچه که شب گذشته در خانه آنان روی داده بود، خبر داد و فرمود: این آیت درباره شما نازل شده است: "وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ" ۲۱.

ولی برترین جلوه ایثار و از خودگذشتگی بانو تا آن درجه والاست که خداوند جهان‌آفرین به ستایش و ثنای آن می‌پردازد. بانو، فاطمه زهرا و همسرش، امیرمومنان، و فرزندانشان در پی وفای به نذرشان، سه روز روزه می‌گیرند و در شامگاه قرص نان خویش را به تهیدست، یتیم و اسیری می‌دهند. در آن حال که خود به خوراک نیاز داشتند، آن را به دیگری می‌دهند و این داد و دهش بدون هیچ چشم‌داشتی صورت می‌گیرد.

می‌کند. بشارة المصطفی، حدیث ۴۴. علامه مجلسی این حدیث را در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۷ نقل می‌کند.

۱- "و (دیگران را) بر خویش ترجیح می‌دهند، هر چند خود به سختی نیازمند باشند". حشر، ۹.

۲- شیخ طوسی این داستان را نقل می‌کند و به امیرمومنان و بانو فاطمه نسبت می‌دهد. (امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۰۶، حدیث ۳۰۹). عموم محدثان اهل سنت نیز این جریان را نقل کرده‌اند، برخی صاحب داستان را مجهول گذاشته‌اند (مانند مسند ابی عوانه اسفراینی، حدیث ۸۳۹۵). و برخی آن را به مردی از انصار نسبت داده‌اند (مانند صحیح بخاری، حدیث ۴۶۰۷). و برخی دیگر صاحب این داستان را ابوطلحه انصاری (زید بن سهل، از یاران باوفا و شایسته پیامبر اکرم) نسبت داده‌اند.

"وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا".^۱

و پس از پیامبر اکرم، حتی آن گاه که مردم از یاری بانو شانه خالی کردند و او را در اندوهش تنها گذاشتند، باز آن بانوی کرامت و بزرگواری، نه تنها آنان را از نظر لطف خویش محروم نداشت، بلکه در دعای خویش آنان را بر خویش مقدم ساخت و به همه آموخت که "الجارُّ ثُمَّ الدار"^۲، نخست همسایه، پس از آن خانه!

فقه فاطمی

مسلمانان به اتفاق، سخن، کردار و تقریر^۳ پیامبر اکرم را حجت می‌دانند و از آن پیروی می‌کنند. آنان در اعمال و مناسک خویش در ابعاد مختلف فقهی، سعی می‌کنند از سیره و روش پیامبر اکرم پیروی کنند. شیعیان پس از پیامبر اکرم، دوازده امام و پیشوای راستین را پیروی می‌کنند؛ نخست امیرمؤمنان علی، و در پایان مهدی منتظر. شاید این پرسش مطرح شود که آیا سخن و کردار و تقریر بانو فاطمه زهرا نیز از منابع احکام فقهی است؟! و آیا سنت و سیره بانو فاطمه زهرا نیز مانند پیامبر اکرم و دوازده امام حجت است؟!

در پاسخ این پرسش باید گفت: وجه اعتبار و حجیت سیره و سنت پیامبر و امامان، عصمت آنان است. گفتار و کردار و سکوت این بزرگواران از آن رو باید پیروی شود که آنان به فضل الهی، و البته رعایت و پرهیزگاری خویشان، هیچگاه به گناه آلوده نمی‌شدند و در حوزه دین هیچگاه خطا یا فراموشی بر آنان روی

۱ - "و خوراکي را با آنکه دوست دارند به تهیدست و یتیم و اسیر می‌خورانند. (گویند): تنها برای خدا به شما خوراک می‌دهیم، از شما نه پاداشی و نه سپاس‌گزاری نمی‌خواهیم." انسان، ۹-۸.

۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۳ - سکوتی که بر تایید دلالت کند.

نمی‌داده است. وجه اعتبار سنت پیامبر و امام، عصمت آنان است. و این عصمت در بانو فاطمه زهرا نیز ثابت شده است. آیه تطهیر و روایات نقل شده درباره پنج تن آل عبا به صراحت بر این دلالت دارد که بانو فاطمه از هر زشتی و آلودگی "معصوم" است. بر این اساس، سخن و کردار و تقریر بانو در حوزه احکام فقهی مستند قرار می‌گیرد.

پیشتر از فقیهان، امامان معصوم کردار بانو فاطمه زهرا را به عنوان مستند حکم شرعی بیان کرده‌اند. چند حدیث از این دست را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

- ۱- مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: به وابستگان خویش فرمان دهید که در مصیبت مُردگان خویش سخن به نیکویی گویند. همانا فاطمه، آن گاه که پدرش از دنیا رفت، به بانوان هاشمی که به عزاداری آمده بودند، فرمود: سوگواری و گله و شکایت را واگذارید و دعا کنید.^۱
- ۲- شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام این چنین روایت نقل می‌کند که فرمود: فاطمه زهرا با پیراهنی نماز می‌گزارد و چارقُدش بر سرش بود و بر سر وی جز آنچه موها و گوش‌هایش را بپوشاند، نبود.^۲
- ۳- شیخ طوسی نقل می‌کند که برخی شیعیان قم نزد امام صادق علیه السلام آمدند و از آن حضرت پرسیدند که آیا زنان در نماز میت می‌توانند شرکت کنند؟

۱ - "مرُوا أهالیکم بالقول الحسن عند موتاکم، فإن فاطمة لما قبض أبوها اسعدتها بنات

هاشم فقالت: اترکن التعداد وعلیکن بالدعاء". الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷.

۲ - "ان فاطمة صلّت فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها اکثر مما وارت به شعرها

و اذنیها". من لایحضره الفقیه، حدیث ۷۸۹. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۰۵.

امام فرمود: زینب دختر پیامبر از دنیا رفت و بانو فاطمه همراه با زنان از خانه برون آمد و بر جنازه خواهرش نماز گزارد.^۱

فقه‌های بزرگوار شیعه علیهم‌السلام از دیرباز تا کنون در برخی احکام به سنت و سیره بانو تمسک جسته‌اند. به عنوان نمونه چهارده مورد از این دست را برمی‌شمیریم.

۱- شهید اول (محمد مکی عاملی، م. ۷۸۶ ق. ۰) در احکام پوشش نماز گزار حدیث امام باقر علیه‌السلام را نقل می‌کند و بدان استناد می‌کند و می‌نویسد: «این کردار بانو بر آن اشاره دارد که واجب است زن در نماز سرش را بپوشاند».^۲

۲- شهید اول در احکام روزه می‌نویسد: «در حالت روزه مزه کردن خورشت و جویدن نان رواست، زیرا بانو فاطمه علیها‌السلام چنین کرده است».^۳

۳- علامه حلی (حسن بن یوسف حلی، م. ۷۲۶ ق. ۰) بر این باور است که مرد می‌تواند همسرش را پس از فوت، غسل دهد. وی مستند این حکم را وصیت حضرت زهرا به امیرمؤمنان می‌شمرد که از ایشان خواست همراه با اسماء بنت عمیس وی را غسل دهد.^۴

۴- محقق کرکی (علی بن حسین کرکی، م. ۹۴۰ ق. ۰) بر آن است که واقف می‌تواند ملک خود را برای خاندان و دودمان خویش وقف کند. وی به کردار بانو فاطمه استناد می‌کند که هفت باغچه ملکی خویش را بر فرزندان و دودمانش وقف نمود.^۵

۱ - سأله رجل من القميين فقال: يا أبا عبد الله تصلي النساء على الجنائز؟ قال: فقال أبو عبد الله: "إن زینب بنت النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توفیت وان فاطمة علیها‌السلام خرجت فی نساءها فصلت علی اختها". تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۳۳. حدیث ۱۰۴۳.

۲ - "و هو يشعر بوجوب تغطية ذلك على المرأة". البيان، ص ۶۳.

۳ - "و يجوز ذوق المرق ومضغ الخبز لفعل فاطمة علیها‌السلام". الدروس الشرعية، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴ - تذكرة الفقهاء، ج ۱، ص ۳۶۱.

۵ - جامع المقاصد، ج ۱۱، ص ۱۲.

۵- سید نعمت الله جزائری (فقیه و محدث شیعی، م. ۱۱۱۲ق.) درباره حکم حضور زنان در گورستان‌ها روایتی از پیامبر اکرم نقل می‌کند که آن حضرت، زنانی را که به گورستان‌ها می‌روند از رحمت خداوند به دور می‌شمرد.^۱ پس از آن به کردار بانو فاطمه استناد می‌کند که صبح شنبه، دوشنبه، پنج‌شنبه و جمعه به زیارت قبور شهدای احد، و به ویژه حضرت حمزه، می‌رفته است. مرحوم جزائری جمع بین این دو روایت را به کراهت حضور زنان در گورستان‌ها می‌داند.^۲

صاحب جواهر (شیخ حسن نجفی، م. ۱۲۶۶ق.) نیز به کردار حضرت زهرا استناد می‌کند و زیارت قبور را برای زنان، و در روز دوشنبه، مستحب می‌شمرد.^۳

۶- فقیهان شیعه بر پایه ادله روایی بر آن هستند که اقامت بر قبور پسندیده نیست. به عنوان نمونه علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام می‌نویسد: و اقامت نزد گورها مکروه است، زیرا موجب خشم خداوند می‌شود و اقامت‌کننده از مصالح دنیا و آخرت بازمی‌ماند.

فاضل هندی (محمد بن حسن اصفهانی، م. ۱۱۳۷ق.) در شرح سخن علامه می‌نویسد: و گفته شده است که اقامت بر گورها روا است؛ بلکه اگر هدف صحیحی، مانند قرائت قرآن و پندگرفتن بدان تعلق گیرد، مستحب است. فاضل هندی بر جواز یا استحباب بر قبر نشستن به وصیت بانو فاطمه زهرا استناد می‌کند که به امام علی سفارش می‌کند که پس از خاکسپاری بالای سر وی بنشیند و بسیار قرآن بخواند و دعا کند زیرا که آن ساعتی است که مُردگان به انس گرفتن با زندگان نیاز دارند.^۴

۱ - "لعن الله زائرات القبور". این حدیث در کتب حدیثی شیعه ثبت نشده است. اهل تسنن آن را نقل کرده‌اند، مانند سنن ابی داوود، حدیث ۳۲۳۶.

۲ - التحفة السنیة، ج ۳، ص ۱۶۲.

۳ - جواهر الکلام، ج ۴، ص ۳۳۳.

۴ - کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۱۱.

۷- محقق بحرانی (شیخ یوسف بحرانی، م. ۱۸۶۱ ق.) روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که نماز میت همراه با زنان برگزار نمی‌شود.^۱ پس از آن روایت امام صادق را نقل می‌کند و به نمازگزاردن بانو فاطمه بر جنازه زینب استناد می‌کند و شرکت زنان در نماز میت را روا می‌شمرد.^۲

۸- محقق بحرانی می‌نویسد: هیچ اختلافی در جواز گریه بر مُرده، پیش و پس از وفات، نیست. وی به کردار حضرت زهرا که بر مصیبت پیامبر اکرم بسیار می‌گریست، استناد می‌کند.^۳

۹- محقق بحرانی می‌نویسد: مستحب است که تا سه روز برای مصیبت‌زدگان خوارک ببرند. وی به کردار حضرت زهرا استناد می‌کند که پس از شهادت جناب جعفر بن ابی‌طالب تا سه روز برای همسر جعفر، اسماء بنت عمیس، خوراک می‌پخت و می‌برد.^۴

۱۰- محقق بحرانی سخن و اذان گفتن زنان را در حضور مردان جایز می‌شمرد. وی این حکم شرعی را مستند به اخباری می‌داند که بر سخن گفتن زنان در حضور ائمه اطهار دلالت دارد. همچنین وی به سخنرانی حضرت زهرا در مسجد و در حضور مردمان استناد می‌کند.^۵ محقق بحرانی در بیانی دیگر تصریح می‌نماید که عصمت حضرت زهرا، علت استناد و استدلال به فعل ایشان در این حکم شرعی است.^۶

۱۱- محقق بحرانی درباره حجاب زن، بر آن است که پوشاندن گردی صورت و دو کف دست واجب نیست. وی به این حدیث استناد می‌کند که پیامبر

۱ - "لاصلاة علی جنازة معها امرة". تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۳۳، حدیث ۱۰۴۲.

۲ - الحدائق الناضرة، ج ۶، ص ۹۶.

۳ - الحدائق الناضرة، ج ۶، ص ۱۷۹.

۴ - الحدائق الناضرة، ج ۶، ص ۱۷۷.

۵ - همان، ج ۱۰، ص ۳۳۹.

۶ - همان، ج ۳۳، ص ۶۷.

اکرم همراه با جابر بن عبدالله انصاری بر بانو فاطمه زهرا وارد شدند. چهره بانو از شدن گرسنگی بسیار زرد بود، پیامبر اکرم برای رفع گرسنگی بانو دعا کرد. جابر گوید: در پی دعای پیامبر دیدم که خون از بالای پیشانی بانو در چهره وی جریان گرفت و زردی از میان رفت. محقق بحرانی به چگونگی حجاب بانو در برابر جابر استناد می‌کند و گردی صورت را از وجوب حجاب مستثنا می‌شمرد.^۱

۱۲- محقق بحرانی نقل می‌کند که بسیاری از فقیهان تصریح نمودند که مستحب است پیکر مرده را در تابوت تشییع کنند. وی می‌نویسد: دلیلی بر استحباب این کار نیافتم، به جز اخباری که از حضرت فاطمه در اینباره نقل شده است.^۲

۱۳- کافر نباید بر مسلمان چیرگی و سیطره داشته باشد. این حکم مفاد قاعده "نفی سبیل" است. آیا به مهمانی کافر رفتن مصداق چیرگی کافر بر مسلمان است؟! مرحوم سید محمد شیرازی به کردار بانو فاطمه استناد می‌کند که به مهمانی عروسی یهودیان رفت. و بر این اساس به مهمانی کافر رفتن را موجب چیرگی کافر بر مسلمان نمی‌داند.^۳

۱۴- مرحوم سید محمد حسینی شیرازی، فقیه و اندیشمند معاصر، سال‌های پربرکت عمر خویش را در راه نشر معارف قرآن کریم و عترت پیامبر اکرم صرف نمود. پس از درگذشت وی، کتابچه "ده فرمان" را در بزرگداشت آن فقیه ارجمند نوشتم. در واپسین ماه‌های زندگی از وی شنیدم که می‌گفت: اهل تسنن، کتابی فقهی با عنوان "من فقه عائشه" تدوین کرده‌اند. ولی کتابی با عنوان "من فقه الزهراء" وجود ندارد. وی آخرین کتاب فقهی خود را به همین عنوان اختصاص داد و دوره پنج جلدی "من فقه الزهراء" تدوین شد. لازم به تذکر است که احکام بررسی شده در این کتاب برخی فقهی، برخی کلامی، و برخی در حوزه

۱ - همان، ج ۳۳، ص ۵۵.

۲ - همان، ج ۶، ص ۱۰۲-۱۰۱.

۳ - القواعد الفقهية، فصل سوم، قاعده نفی سبیل.

معارف عمومی دین است. این اثر از چند جنبه قابل توجه است؛ در نوع خود اولین اثر فقهی-کلامی است که به ویژه برگرفته از سخنان و کردار بانو فاطمه است. دقت نظر و اندیشه پرگستره نویسنده اثر نیز قابل توجه است. چیرگی مرحوم آقای شیرازی بر آیات و روایات این اثر را بسیار پر بار می‌نماید. و البته در مقام نقد این اثر نیز باید گفت: برخی از استدلالات و استنتاج‌های در حوزه اعتقادات و مباحث کلامی قوی نیست، بلکه به نظر می‌رسد با مبانی و باورهای کلامی شیعه امامی سازگاری نداشته باشد. ترجمه بخشی از این کتاب را در نگین می‌یابید.



جایز است که مردان از زنان روایت نقل کنند، دلیل بر این حکم اطلاق ادله و حدیث کساء (نقل حدیث جابر بن عبدالله از بانو) است. و منظور از جواز، اعم از مباح و مستحب و واجب است. اسلام هر گاه از چیزی بازمی‌دارد، به علت و حکمتی از آن بازمی‌دارد. بنابراین روایتی که می‌فرماید: پیامبر زنان را نهی نمود که صدای خویش را، مگر در ضرورت، آشکار کنند.^۱ یا روایتی که می‌فرماید: زنان باید پوشیده شوند.^۲ منظور از آن منع از اختلاط و فساد است.

بنابراین خداوند نیز در قرآن می‌فرماید: "فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ"^۳ به ناز سخن مگویید، و نفرموده است: سخن نگویید! و منظور حضرت زهرا از اینکه "خیر زن در آن است که مردی را نبیند و مردی نیز وی را نبیند"^۴، آن است که جسم برهنه وی را نبینند. و واضح است که زنان در مجالس پیامبر و امیرمومنان و دیگر امامان شرکت می‌جستند و با آن بزرگواران سخن می‌گفتند.

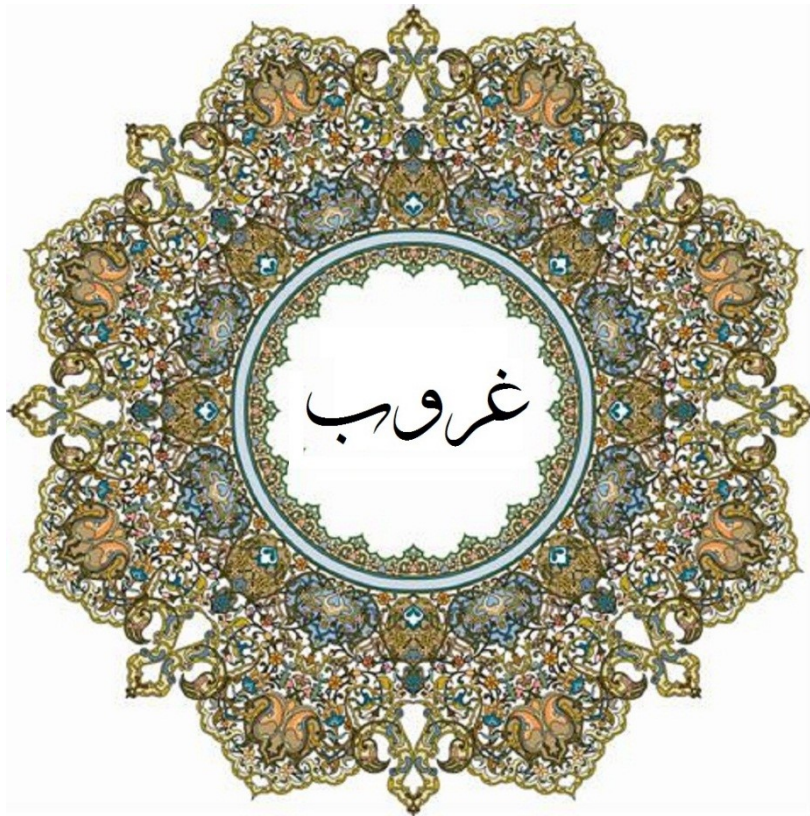
"من فقه الزهراء"، ج ۱، ۸-۵۷.

۱ - "نهی النساء عن اظهار الصوت". مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

۲ - "انما هن عورة". الکافی، ج ۵، ص ۷۳۸.

۳ - احزاب، ۳۲.

۴ - "ان لا تری رجلا و لا یراها رجل". بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۴.



آفتابِ جهان تاب فاطمه علیها السلام طلوع نمود، به شکوه تمام
درخشید، و بسیار زود غروب کرد.
در شش فصل پایانی کتاب به بررسی روزهای واپسین
حیات پیامبر اکرم، روزهای نخستِ پس از پیامبر، جریان فدک،
خطبه بانو فاطمه زهرا و آنچه پس از پیامبر بر بانو فاطمه
گذشت، می پردازیم.

بخش سیزدهم: پس از پیامبر اکرم

در بررسی آنچه پس از درگذشت پیامبر اکرم، روی داده است، در چهار گفتار به اختصار سخن می‌گوییم. نخست گفتاری درباره اهل بیت پیامبر اکرم، گفتار دوم به اصحاب و یاران پیامبر می‌پردازد، و پس از آن گفتاری در سنت نبوی و در پایان فصل، به جانشینی پیامبر و نظام خلافت اسلامی خواهیم پرداخت.

اهل بیت پیامبر اکرم علیهم‌السلام

پیامبر اکرم، خاندانی بلندپایه و والامقام دارد؛ دودمان ابراهیم و اسماعیل، که به بزرگ‌مردی همچون هاشم نامدار می‌شود. قرآن کریم، در آیاتی، به ویژه همسران پیامبر را به خطاب "یا نساء النبی" طرف سخن قرار می‌دهد. و در آیه تطهیر، اهل بیت را از هر پلیدی به دور می‌شمرد. پس از قرآن کریم، در سنت پیامبر، گفته‌ها و کردارهای بسیاری بر آن دلالت دارد که حفظ حرمت و بزرگ‌داشت اهل بیت پیامبر از شرایط مسلمانی است. هیچ یک از فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، در مقام شعار و گفتار هم که شده، نسبت به اهل بیت، اظهار دوستی و محبت را می‌کند.

ابن تیمیه^۱ در فتاوی خویش می‌نویسد: و همچنین اهل بیت پیامبر خدا؛ محبت و پیروی و رعایت حق آنان واجب است، و این دو (قرآن و اهل بیت) دو گران‌سنگی است که پیامبر بدان سفارش کرده است. مسلم در صحیح خویش از زید بن ارقم نقل می‌کند که پیامبر اکرم در آب‌گیری بین مکه و مدینه که خُم نام

۱- احمد بن تیمیه بحرانی (م. ۷۲۸ ق.). پرچمدار اندیشه سلفی. وهابیان وی را شیخ الاسلام لقب می‌دهند. وی آثار زیادی از خود به جای گذاشته است. نقل قول از وی تنها بدین جهت است که وی و پیروانش در عمل، دورترین فرقه‌ها از محبت اهل بیت هستند.

دارد سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم، من دو سنگین بار را بین شما باقی می‌گذارم؛ یکی از آن دو بزرگ‌تر است، کتاب خدا که در آن هدایت و نور است... و عترتم، اهل بیتم. پس از آن، پیامبر سه بار فرمود: درباره اهل بیتم، خداوند را به یادتان می‌آورم. (خداوند را در نظر داشته باشید). به زید بن ارقم گفته شد: اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟ وی گفت: اهل بیت پیامبر کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است؛ خاندان عباس، خاندان علی، و جعفر و عقیل.^۱

اهل تسنن تعریف گسترده‌ای برای خاندان پیامبر ذکر می‌کنند. به باور آنان همه کسانی که از دودمان عبدالمطلب باشند و همه همسران پیامبر از اهل بیت به شمار می‌آیند. روایاتی نیز از پیامبر اکرم نقل شده است که صدقه (زکات اموال) را بر فرزندان عبدالمطلب ممنوع نموده است.^۲ و در آیاتی از قرآن کریم نیز همسر از اهل بیت برشمرده شده است.^۳

سخن از اینکه آیا اهل یا آل البیت همسران و عموها و پسرعموها را دربرمی‌گیرد، خارج از چهارچوب این کتاب است. آنچه مهم است آن است که مراد خداوند از اهل بیت در آیه تطهیر چه کسانی هستند؟! آیا همه وابستگان نسبی و همچنین همسران پیامبر در این آیه جای می‌گیرند؟! آنجا که پیامبر اکرم، اهل بیت خویش را یکی از دویادگار خویش در میان امت اسلامی می‌شمارد، منظور وی از "اهل بیت" چه کسانی هستند؟!

آیه تطهیر به صراحت بر آن دلالت دارد که خداوند هر گونه پلیدی را از اهل بیت دور ساخته و آنان را به پیراستگی تمام، پاک نموده است.

۱- مجموع فتاوی ابن تیمیة، ج ۲۸، ص ۴۹۱. روایت منقول در متن؛ صحیح مسلم، حدیث ۲۴۰۸.

۲- ر.ک. کنز العمال، حدیث ۱۶۵۳۳.

۳- در آیات اعراف، ۸۳، نمل، ۵۷ و عنکبوت ۳۲؛ زن حضرت نوح در شمار اهل وی برشمرده شده است.

"إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا"^۱.

به سه دلیل این آیه، همسران پیامبر را دربر نمی‌گیرد.

دلیل نخست آن است که قرآن کریم به صراحت از خطاکار بودن برخی از همسران پیامبر خبر داده است. همسرانی که گاه با گفتار و رفتار خویش پیامبر را آزرده می‌ساختند، از وی زیور و زینت می‌خواستند، راز وی را آشکار می‌کردند. این راه و روش برخی همسران پیامبر تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که قرآن کریم، اعلام می‌کند که دو تن از همسران پیامبر درصدد دشمنی با وی برآمده‌اند و آنان را تهدید می‌کند که خداوند و فرشتگان و مومنان نیکوکار به پشتیبانی از پیامبر در برابر آنان ایستادگی خواهند کرد! بنگرید: "إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ"^۲. خداوند همه همسران پیامبر را تهدید می‌کند که اگر جایگاه همسری پیامبر را قدر ندانند، پیامبر آنان را طلاق می‌دهد و خداوند همسرانی بهتر به پیامبر اعطا خواهد کرد.

این خطاها، اشتباه گذرا و سطحی نبوده است، بلکه به شهادت قرآن، دل این دو تن از همسران پیامبر از مسیر راست و استوار کج شده است! دلیل دوم درون آیات سوره احزاب است. از آیه بیست و هشتم، خداوند به پیامبر فرمان می‌دهد که به همسرانش چنین و چنان بگوید. در این آیات، خداوند به طور مستقیم با همسران پیامبر سخن نمی‌گوید، بلکه به واسطه پیامبر آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، و همه خطاب‌ها، ضمایر و افعال را جمع مؤنث قرار

۱- "همانا خداوند می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان بزدايد و شما را به پيراستگی پاک کند". احزاب، ۳۳.

۲- "اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید، بی‌گمان دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است. و اگر بر ضد او به یکدیگر کمک کنید، همانا خدا خود سرپرست اوست، و جبرئیل و مؤمنان نیکوکار. و گذشته از این، فرشتگان پشتیبان خواهند بود. تحریم، ۴.

می‌دهد. در آیه سی‌ام، همسران پیامبر تهدید شده‌اند که اگر گناه و زشتی انجام دهند، عذاب و کیفر آنان دوبرابر خواهد بود. در میانه آیه سی و سوم، خداوند روی سخن را از "نساء النبی" برمی‌گرداند و با ساخت جمع مذکر و به طور مستقیم، "اهل البیت" را مورد خطاب قرار می‌دهد و آنان را از هر پلیدی به دور می‌داند. و باز در آیه سی و چهارم، روی خطاب را با ساخت جمع مؤنث به همسران پیامبر بازمی‌گرداند. این آیات نشان می‌دهد که "اهل البیت"، گروهی به جز همسران پیامبرند؛ ضمیر مورد استفاده برای اهل بیت جمع مذکر است و برای همسران پیامبر، جمع مؤنث. همسران پیامبر ممکن است دچار آلودگی بشوند و در این صورت کیفرشان دوچندان است، و اهل بیت آن چنان‌اند که خداوند اراده کرده است هر گونه پلیدی از آنان به دور باشد و به پیراستگی پاک باشند.

و دلیل سوم، روایات بسیاری است که مفسران و محدثان از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند. چنانکه در فصل هفتم گذشت، پیامبر اکرم، همسر خویش، بانو ام‌سلمه را از "اهل بیت" ندانست. با اینکه وی را بر خیر و نیکی شمرد، ولی او را از ورود به گروه اهل بیت بازداشت.

بنابراین، حتی اگر در لغت یا فرهنگ عربی، "اهل بیت" همسران و خاندان را دربرگیرد؛ ولی "اهل بیت" در آیه تطهیر و در زبان پیامبر اکرم، افراد ویژه‌ای بودند. ابوجعفر طبری از حکیم بن سعد نقل می‌کند که نزد بانو ام‌سلمه از حضرت علی یاد کردیم. ام‌سلمه گفت: پیامبر نزد من آمد، و پس از وی، فاطمه، حسن، حسین و علی علیهم‌السلام وارد شدند. پیامبر آنان را به عبایی که بر دوش داشت پوشاند و فرمود: اینان اهل بیت من هستند، خداوندا، پلیدی را از آنان به دور دار و آنان را به تمام پاک کن. در همان هنگام که در این حالت بودند، آیه تطهیر نازل

شد. به پیامبر عرض کردم: و من؟! (آیا من از اهل بیت هستم؟!؟) به خدا سوگند آری نگفت، و فرمود: تو بر خیر هستی.^۱

واژه دیگری که پیامبر درباره "اهل بیت" به کار برده است، "عترت" است. حدیث‌نگاران، از پیامبر اکرم نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: "إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي"^۲. لغت‌شناسان عرب، عترت را فرزندان و فرزندان فرزندان و خاندان نزدیک فرد دانسته‌اند.^۳ ابومنصور ثعالبی عترت را نزدیک‌تر از قبیله، فسیله، عشیره، و ذریه برشمرده است.^۴

پیامبر اکرم آن گاه که از امام هدایت و پیشوای راستی، امام مهدی را معرفی می‌کند، وی را از عترت، اهل بیت و از فرزندان فاطمه برمی‌شمرد: "المهديُّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ"^۵.

این بیان پیامبر اکرم به روشنی تمام مصداق اهل بیت و عترت را آشکار می‌کند تا هر آن کس که ره‌نمایی می‌طلبد، هدایت یابد، و حجت بر آن کس که بنا بر گمراهی دارد، تمام باشد.

۱ - جامع البیان (تفسیر طبری)، ج ۲۰، ص ۲۶۷ (در تفسیر آیه تطهیر). ... فقلت: یا رسول الله وأنا؟ قالت: فوالله ما أنعم وقال: "إِنَّكَ عَلَيَّ خَيْرٌ".

۲ - نسایی در السنن الکبری، حدیث ۸۱۴۸، احمدبن حنبل در فضائل الصحابة، حدیث ۹۹۰ و در المسند حدیث ۱۱۴۳۰، طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث ۴۹۸۰.

۳ - به عنوان نمونه ر.ک. العین، ج ۲، ص ۶۶.

۴ - فقه اللغة، ج ۱، ص ۷۹۸.

۵ - کنز العمال، حدیث ۳۸۶۶۲. همچنین در روایات بسیاری امام مهدی از اهل بیت شمرده شده است. ر.ک. مسند احمد، حدیث ۳۵۷۲.

صحابه پیامبر اکرم

آخرین فرستاده حق، محمد مصطفی ﷺ، شخصیتی بس تاثیرگذار بر معاصران خویش داشت. در سرزمینی که آب و هوا و خوراک و پوشاک و مردمان همه خشن و تندخو بودند؛ وی با آرامش و نرم‌خویی با همگان نشست و برخاست و خندید و گریست و سخن گفت و نگریست.

از اخلاق کریم و لطف مجالست با پیامبر که بگذریم، شکوه وحی و عظمت سخن خداوند، دل‌ها را فریفته و اندیشه‌ها را شیفته خود می‌ساخت. بسیار پرشور است که بامداد و شامگاه خداوند سخن بگوید و شما سخن پروردگار جهان‌آفرین را از زبان فرستاده‌اش بشنوید.

و البته پیامبر اکرم در مدینه حکومتی تشکیل داد و به اداره امور اجتماعی و سیاسی مردمان همت گماشت. و در ده سال اقامت آن حضرت در مدینه، این حکومت آهسته‌آهسته سرتاسر شبه جزیره عربستان را دربرگرفت.

این سه عامل؛ اخلاق کریمانه پیامبر، شکوه والای وحی الهی، و قدرت سیاسی-اجتماعی پیامبر؛ سبب شد که بسیار کسان بر دور پیامبر حلقه زنند و شبانه‌روز، در سفر و اقامت، از در خانه تا در خانه، همراه پیامبر باشند. و این همراهی و همنشینی موجب شد که آنان را "صحابه" (اصحاب، همراهان، یاران) بنامند.

صحابه پیامبر چند دسته بودند؛ نخست آنان که در مکه به پیامبر ایمان آوردند و به همراه ایشان به مدینه مهاجرت کردند. اینان را "مهاجرین" می‌نامیدند و در درجه نخست اصحاب پیامبر می‌نشینند. و گروه دوم اهل مدینه که به یاری پیامبر برخاستند و "انصار" نام گرفتند. و جز این دو گروه، کسانی دیگر که پیامبر را دیدند و سخنش را شنیدند و اسلام را پذیرفتند؛ مانند یهودیان مسلمان‌شده و معدود مسلمانان ناعرب همانند سلمان فارسی. بی‌گمان کردار و رفتار تک‌تک اصحاب پیامبر در تاریخ اسلام و مسلمانان، چه در زمانه پیامبر و چه پس از ایشان، بسیار تاثیرگذار است.

همینک، و پس از گذشت چهارده قرن، اصحاب پیامبر مورد داوری قرار می‌گیرند و در بیشتر داوری‌ها، افراط یا تفریط، بدبینی غیرمنصفانه یا خوشبینی ناخردمندانه وجود دارد.

بیشتر اهل تسنن، اصحاب پیامبر را یکسره مردمانی پاک‌سرشت و پیراسته می‌دانند و هر گونه نقد و بررسی و ایراد و اشکال بر گفتار و رفتار اصحاب پیامبر را ناروا می‌شمرند. احمد بن محمد طحاوی، (فقیه و محدث حنفی، م. ۳۲۱ق.) کتابی با نام "العقیده" نگاشته است که مورد توجه علمای اهل تسنن قرار گرفته و شروح و حواشی پرشماری بر آن نوشته شده است. وی درباره صحابه پیامبر می‌نویسد: و اصحاب پیامبر خدا را دوست داریم و در دوستی هیچ یک از آنان افراط نمی‌کنیم و از هیچ یک از آنان روی‌گردان نیستیم. و هر کس که با آنان دشمنی کند یا از آنان جز خوبی بگوید، دشمن می‌داریم. و جز به خوبی از آنان یاد نمی‌کنیم. و دوست داشتن آنان، دین و ایمان و نیکوکاری است، و دشمن داشتن آنان، کفر و دورویی و سرکشی است.^۱

اهل تسنن در پشتیبانی این خوشبینی مطلق به چند دلیل تمسک می‌کنند:

نخست، آیات قرآن. آنان بر آن باورند که خداوند در قرآن کریم از عموم اصحاب پیامبر تعریف و تمجید نموده و خداوند از همه آنان راضی و خوشنود بوده است. در این باب، به ویژه به سه آیه استدلال می‌شود:

"لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا"^۲.

۱- "و نحبّ اصحاب رسول الله...". العقيدة الطحاوية، بند ۹۳.

۲- "به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فروفرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد". فتح، ۱۸.

اهل تسنن بر این باورند که این آیه بر آن دلالت دارد که خداوند از صحابه پیامبر خشنود است. و آن کس که خداوند از او خشنود باشد، به دوزخ گرفتار نمی‌شود و اهل بهشت است.

چند نکته مهم در این استدلال مورد غفلت قرار گرفته است. نخست آن که این آیه تنها آن دسته از صحابه را شامل می‌شود که در بیعت رضوان شرکت داشتند. پس نمی‌توان هر مسلمانی که با پیامبر همراه شده باشد و سخن پیامبر را شنیده باشد را صحابی نامید، و هر صحابی را عادل و پیراسته و آمرزیده دانست. دوم آنکه آیه از رضایت و خشنودی خداوند از مومنانی خبر می‌دهد که با پیامبر بیعت کردند و بر بیعت خویش استوار ماندند. هر یک از این دو وصف که منتفی شود، رضایت خداوند از میان می‌رود. پس اگر یکی از بیعت‌کنندگان از جرگه مومنان برون برود و به گروه کافران یا منافقان بپیوندد، دیگر خداوند از او خشنود نیست. و همچنین اگر یکی از آنان بیعت خویش با پیامبر را بشکند و در زمان حیات پیامبر یا پس از درگذشت وی، کاری کند که با بیعت وی ناسازگار باشد؛ دیگر خداوند از او رضایت نخواهد داشت.

"مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي وجوههم من أثر السجود ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة وأجرا عظيماً".^۱

۱- "محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان در تورات است، و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا سبتر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهی] آنان کافران را به

این آیه نیز به مدح و ثنای اصحاب پیامبر می‌پردازد و به آنان وعده آمرزش و پاداش بزرگ الهی می‌دهد. در استناد و استفاده از این آیه نیز توجه به دو نکته لازم است. نخست آنکه وعده آمرزش و پاداش الهی بر آن دسته از اطرافیان پیامبر محقق می‌شود که اوصاف موجود در این آیه را داشته باشند، یعنی با کافران برخورد جدی کنند، با یکدیگر مهربان باشند، به عبادت خداوند مشغول باشند، و در پی جلب رضایت خداوند باشند. نکته دوم اینکه در پایان آیه، خداوند وعده آمرزش و پاداش را ویژه آن دسته از اطرافیان پیامبر قرار می‌دهد که بر ایمان و کردار نیک پایدار باشند. پس اگر یکی از اطرافیان پیامبر، در زمان حیات یا پس از درگذشت ایشان، این صفات را از دست بدهد، یا آنکه از گروه مومنان و صالحان برون رود، وعده آمرزش و پاداش الهی وی را دربر نمی‌گیرد.

"وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ".^{۱۰}

این آیه نیز خبر از آن داده است که خداوند از مهاجران و انصار پیشرو، و مسلمانانی که پس از ایشان آمدند و به خوبی از آنان پیروی کردند؛ خشنود است و پاداش آنان بهشت است.

استدلال به این آیه بر عدالت همه اطرافیان پیامبر و نادیده گرفتن آیات پیشین و پسین در سوره توبه بسیار شگفت‌انگیز است! خداوند در سوره توبه از آیه ۷۳ تا ۹۸ ویژگی‌های برخی از اطرافیان پیامبر را برمی‌شمرد که پس از اسلام آوردن رو به کفر نهادند، با خداوند پیمان بستند و پیمان شکستند، در

خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است". فتح، ۲۹.

۱- "و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ". توبه، ۱۰۰.

صحنه جنگ و جهاد به خانه نشستند و به یاری پیامبر برنخاستند، همواره چشم انتظار شکست اسلام و مسلمانان هستند و... پس از این آیات، و در آیه صدم خداوند به مهاجران و انصار و تابعان وعده رضوان و پاداش می‌دهد. و باز از آیه ۱۰۱ تا آیه ۱۱۰ از منافقان می‌گوید و از آن کسان که کردار نیک و زشت را به هم آمیخته‌اند و از آن کسان که مسجد ضرار را پایه نهاده‌اند تا بین مسلمانان تفرقه و جدایی بیندازند.

بی‌گمان هیچ پژوهشگری در هیچ مکتب و مذهبی نمی‌تواند انکار کند که برخی از اطرافیان پیامبر، منافق و دورو بودند، به گاه پیروزی و آسودگی از سایه‌سار رحمت پیامبر بهره می‌بردند و به گاه سختی و تهیدستی و رزم و گرفتاری کناره‌ای می‌جستند و در گوشه‌ای روزگار به عافیت می‌گذراندند. و این سخن پیامبر اکرم است که فرمود: "إِنَّ فِي أَصْحَابِي مُنَافِقِينَ"^۱.

برخی از اهل تسنن در برابر آیات پرشمار قرآن که در نکوهش منافقان نازل شده است، ادعایی شگفت دارند؛ آنان بر این پندار اصرار دارند که پس از پیامبر هیچ منافقی باقی نماند. بنگرید، فخر رازی می‌نویسد: بنابر مذهب اهل سنت، پس از پیامبر هیچ یک از منافقان بر نفاق و دورویی باقی نماند.^۲ جای این پرسش بزرگ باقی است که آیا به مجرد درگذشت پیامبر اکرم همه منافقان از دنیا رفتند؟! آیا همه آنان به یکباره توبه کردند و مومن شدند؟! کسانی که با سخن و کردار پیامبر و لحظه‌لحظه حضور نورانیش ایمان در دلشان قرار نگرفت؛ چگونه به درگذشت پیامبر از نفاق و دورویی بازگشتند؟!

آیا همه به سخن خداوند رضایت می‌دهیم؟! آیا قرآن کریم را معتبر می‌شمیریم؟! سوره جمعه را بخوانیم، پیامبر اکرم بر فراز منبر جمعه است و ناگاه

۱- همانا در اصحاب من، منافقانی هستند. مسند احمد، حدیث ۱۷۲۲۰. مسند ابی داوود،

حدیث ۹۹۱.

۲- إن بعد النبی لم یبق من المنافقین علی النفاق أحد علی مذهب أهل السنة. مفاتیح

الغیب، ج ۲۸، ص ۷۹.

کاروان تجارتي آمد، با طبل و سُرنا، و همين اصحاب مسجدنشين پيامبر برخاستند و مسجد را ترک گفتند و پيامبرشان را ايستاده و خطبه خوان رها کردند؛ برخی در پي داد و ستد، و برخی در پي تماشا... خطبه های جمعه پيامبر کوتاه بود و مختصر، چه می شد که دقایقی چند به حرمت پيامبرشان می نشستند؟! اصحاب از پای خطبه پيامبر برخاستند و رفتند، مگر دوازده نفر! خداوند در نکوهش اين کردار اصحاب چنین فرمود: "وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ"^۱.

و پيامبر اکرم فرمود: سوگند به آن کس که جانم به دست اوست، اگر همگی می رفتند، آتش همه سرزمین را فرامی گرفت. (بلای آسمانی فرومی آمد).^۲ در شمار صد و چهارده سوره قرآن، سوره جمعه از نظر نزول، سوره صد و ششم است. اين سوره پس از صلح حدیبیه و پیش از جنگ تبوک (يعنی بين سال هفتم تا نهم هجری) نازل شده است یعنی حدود سه سال پیش از درگذشت پيامبر اکرم!

از اين واقعیت تلخ تر جریان نقشه ترور پيامبر اکرم است که به دست همين صحابه گرمی! روی می دهد! پيامبر از تبوک بازمی گشت. شبانگاه از کناره گردنه ای عبور می کرد، افسار شترش را عَمَّار یاسر گرفته بود و حُدَيْفَةُ بن يَمَان از پس مراقب پيامبر بود که ناگاه پانزده تن سروروی بسته و هیاهوکنان آمدند و شتر پيامبر را رم دادند تا پيامبر را بر زمین بزنند!^۳ اين رویداد در میانه سال نهم هجری

۱- "و چون داد و ستد یا سرگرمی ببینند، به سوی آن روی آور می شوند، و تو را در حالی که ایستاده ای ترک می کنند. بگو: آنچه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است." جمعه، ۱۱.

۲- تفاسیر شیعه و سنی این شان نزول را نقل کرده اند. ر.ک. تفسیر طبری (جامع البیان)، ج ۲۸، ص ۶۸ والبرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۳.

۳- تفاسیر شیعه و سنی این جریان را ذیل آیه هفتاد و چهارم سوره توبه نقل کرده اند. ر.ک. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۵۹ والبرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۰۸.

رخ داده است یعنی کمتر از دو سال پیش از درگذشت پیامبر! آیا چنین صحابه‌ای، همگی عدالت‌پیشه‌اند و درستکار؟!

و پیشتر رویم... پیامبر اکرم در بستر بیمار است و تبار، خود خبر داده است که وداع نزدیک است و به زودی او به آسمان خواهد رفت و مسلمانان خواهند ماند و هزاران گرفتاری و گره و پریش. پیامبر اکرم می‌خواست آخرین سفارش خویش را بنویسد تا مسلمانان پس از وی اختلاف پیدا نکنند. چه کسی مانع شد؟! چه کسی گفت: پیامبر هذیان می‌گوید؟! چه کسی گفت: درد بر پیامبر چیره شده است؟! چه کسانی هیا هو کردند و پیامبر را از نوشتن آخرین وصیتش بازداشتند؟! کافران؟! اهل کتاب؟! یا همین اصحاب گرامی؟!

پیامبر اکرم در پی بیست و سه سال پیام‌آوری و تبلیغ و محاصره و سفر و جنگ و هجرت؛ تنی بیمار و تبار پیدا کرده است. می‌خواست که بسیار کسان را از مدینه به مرز روم بفرستد. اسامه بن زید را پرچمدار لشکر نمود و یاران خویش را فرمان داد که به همراه اسامه مدینه را ترک کنند. برخی از اصحاب زبان به اعتراض باز کردند که چرا پیامبر جوانی مانند اسامه را فرماندهی داده است. پیامبر اکرم دل‌آزرده شد و فرمود: به فرماندهی اسامه اعتراض می‌کنید، همان گونه که به فرماندهی پدرش اعتراض کردید، و به خداوند سوگند که وی شایسته فرماندهی است.^۲ با این حال، برخی از صحابه از فرمان پیامبر سرپیچی کردند و

۱- بنا بر نقلی عمر گفت: ان رسول الله يَهْجُر. (پیامبر هذیان می‌گوید) و بنا بر نقلی دیگر گفت: غلبَ عليه الوجع حسبنا كتابُ الله (درد بر او چیره شده است، کتاب خدا ما را بس است). عبدالله بن عباس بعدها گفته بود: همه گرفتاری و مصیبت از آن زمان آغاز شد که نگذاشتند پیامبر آخرین وصیتش را بنویسد. مسند احمد، حدیث ۳۱۶۶ و صحیح بخاری ۷۳۶۶، سنن نسائی، ح ۵۸۵۲.

۲- "إن تطعنوا في إمارته، فقد طعنتم في إماره أبيه من قبله، وأيم الله لقد كان خليقاً للإماره". صحیح بخاری، حدیث ۴۲۵۰، و صحیح ابن حبان، حدیث ۷۰۵۹.

لشکرگاه وی را ترک کردند و به بهانه بیماری پیامبر به مدینه آمدند و پیامبر آن مقدار از این نافرمانی دلگیر شد که متخلفان را از رحمت خدا به دور دانست.^۱ و آیا می‌توان سخنان پیامبر را نشنیده و نادیده گرفت که بارها و بارها به اصحاب خویش هشدار می‌داد که پس از وی خواهند لغزید، برخی از دین باز می‌گردند، برخی بر برخی دیگر شمشیر می‌کشند، و به روز قیامت برخی از اصحاب از شفاعت پیامبر محروم خواهند بود و به دوزخ خواهند افتاد.

پیامبر به اصحاب خویش فرمود: همانا شما را عربان و پابرهنه محشور کنند و کسانی از امت مرا به سمت دوزخ برند، گویم: پروردگارم، اصحابم! و به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی پس از تو چه کرده‌اند!^۲

و در روایت دیگری است که پیامبر اکرم بر شهیدان احد گواهی به رستگاری داد، ابوبکر پرسید: ای فرستاده خدا، آیا ما برادران دینی آنان نبودیم؛ آنان اسلام آوردند، ما نیز اسلام آوردیم، آنان جهاد کردند، ما نیز جهاد کردیم! و پیامبر اکرم در پاسخ فرمود: آری، ولی نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد!^۳

فهم خود اصحاب گرامی پیامبر اکرم از آیات و روایاتی که در مدح اصحاب پیامبر وارد شده نیز چنین بوده که همه این مدح و ثناها مشروط به حسن عاقبت

۱- محمد بن جریر طبری شیعی از کتاب "السقیفة" جوهری نقل می‌کند که پیامبر فرمود: "لعن الله من تخلف عن جيش أسامة". المسترشد، ص ۱۱۶. این سخن را محمد شهرستانی نیز در کتاب "الملل و النحل" ج ۱، ص ۲۰ نقل کرده است. ابن ابی الحدید نیز شبیه این سخن را در شرح نهج البلاغة ج ۶، ص ۵۲ نقل می‌کند.

۲- إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حُفَاةَ عُرَاةٍ غُرُلًا... أَلَا إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي، فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ. صحيح بخاری، حدیث ۴۷۴۰. مسند احمد، حدیث ۲۰۹۶.

۳- أَنَّهُ ﷺ قَالَ لَشُهَدَاءِ أَحَدٍ: هُوَ لَأَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَخْوَانِهِمْ؟ أَسْلَمْنَا كَمَا أَسْلَمُوا، وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا. فَقَالَ: بَلَى، وَلَكِنْ لِأَدْرِي مَا تَحْدِثُونَ بَعْدِي. موطأ مالك، حدیث ۸۷۶. و الزهد و الرقائق، حدیث ۴۹۸.

است. فردی به بُراء بن عازب^۱ گفت: خوشا به حالت که با پیامبر مصاحبت نمودی و در بیعت شجره شرکت جُستی! بُراء به وی گفت: تو چه می‌دانی که پس از پیامبر چه کردیم؟!^۲

و جای این پرسش از هر مسلمان منصفی خالی است که آیا می‌توان معاویه را به صرف اینکه از اصحاب پیامبر به شمار آمده است، درستکار و عادل بدانیم؟! معاویه همان کسی است که همگان را فرمان می‌داد، امیرمومنان علی را ناسزا گویند و از اظهار این کارش ابایی نداشت تا آنجا که به صراحت در سفارش خویش به مغیره بن شعبه می‌نویسد: ناسزا و مذمت علی را ترک مکن.^۳

و معاویه همو بود که صحابی بزرگ و والامقام پیامبر اکرم، عمار یاسر به فرمان وی، و به دست سربازانش کشته شد؛ حال آنکه پیشاپیش پیامبر اکرم درباره عمار فرموده بود: عمار را گروه ستمکار می‌کشند، او آنها را به سوی خداوند فرامی‌خواند و آنان وی را به دوزخ فرامی‌خوانند.^۴

۱- بُراء از انصار و قبیله اوس، ده سال پیش از هجرت متولد شد. در پانزده سالگی در جنگ خندق شرکت جست، و از آن به بعد در دیگر غزوات نیز پیامبر را همراهی نمود. پس از پیامبر، از یاران امیرمومنان به شمار می‌آمد. وی به سال ۷۲ه.ق. در کوفه وفات کرد. وی را از فقهای اصحاب پیامبر و از راویان حدیث غدیر برشمرده‌اند.

۲- البراء بن عازب، حینما قیل له: طوبی لک صحبت النبی ﷺ و بایعته تحت الشجرة، فقال للقاتل: یا بن اخی إنک لا تدری ما أحدثنا بعده. صحیح بخاری، حدیث ۴۱۷۰.

۳- معاویه در سال ۴۱ق. مغیره را بر کوفه حاکم قرار داد و به وی چنین سفارش کرد: لاتترک شتم علی و ذمّه. مغیره نیز فرمان وی را گردن نهاد و همواره امام علی را ناسزا می‌گفت. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۶ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵۳.

۴- پیامبر اکرم در زمان ساخت مسجد در مدینه فرمود: ویح عمار تقتله الفئة الباغية، عمار يدعوهم إلى الله و يدعوهم إلى النار. صحیح بخاری، حدیث ۲۶۵۷ و صحیح ابن حبان، حدیث ۷۰۷۹.

آیا باز می‌توان گفت همه همراهان و مصاحبان پیامبر اکرم درستکار و عادل بودند؟!

برخی، قدمی پس نهاده‌اند و به جای پندارِ درستکاری همه اصحاب پیامبر، چنین گفته‌اند که هر آن کس که در مکه به پیامبر ایمان آورد، ایمانش راستین و استوار بود، ونفاق و دورویی در بین آنان وجود نداشت. بدین وسیله، دامن آن دسته از اصحاب پیامبر که در مکه و پیش از هجرت، اسلام آورده بودند، از خطا و آلودگی، و به ویژه نفاق، پیراسته است.^۱

این سخن نیز برخلاف قرآن کریم است. سوره مدثر از نخستین سوره‌های قرآنی است، در آیه سی و یکم این سوره از چهار گروه سخن می‌گوید: مومنان، اهل کتاب، بیماردلان، و کافران. بنگرید: "وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ لَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا"^۲.

در مکه کسانی بودند که نه از مومنان به شمار می‌آمدند و نه از اهل کتاب، کافر هم نبودند: آنان که در دلشان بیماری است! و بیماردلی یکی از مهم‌ترین نشانه‌ها و شاخصه‌های منافقان است. و بیماردلان، گروهی از منافقان هستند که نفاق و دورویی در دل آنان نفوذ کرده است.^۳

این "بیماردلان" کیانند که از سال نخست بعثت پیامبر اکرم بوده‌اند؟!^۴

۱- ابن تیمیّه در کتاب الایمان ص ۱۵۹، تاکید می‌کند که در مکه منافقی نبوده است. وی این مطلب را به احمد بن حنبل نیز نسبت می‌دهد.

۲- "و آنان که کتاب به ایشان داده شده و [نیز] مؤمنان به شک نیفتند، و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن، چه چیزی را اراده کرده است؟"

۳- در آیه دهم سوره بقره، بیماردلی یکی از مشخصه‌های منافقان شمرده شده است. و در آیات چهل و نهم انفال و شصتم احزاب، بیماردلان در کنار منافقان قرار گرفته‌اند.

۴- در آیه یازدهم سوره عنکبوت به صراحت نام منافقان آمده است. در مکی یا مدنی بودن سوره عنکبوت اختلاف است؛ مشهور آن را مکی می‌دانند و در آیات دوازدهم،

و حال فرض کنیم که ایمان آورندگان در مکه بدون شک و شبهه و دورویی به پیامبر روی آورده بودند؛ چه دلیلی وجود دارد که ایمان استوار و راستین آنان پس از مهاجرت به مدینه و هم‌نشینی با اهل کتاب و منافقان، سست و دروغین نشده باشد؟!

اصحاب پیامبر، مانند دیگر آدمیان، در تک‌تک لحظه‌های زندگی خود اختیار داشتند که راه درست و صواب را برگزینند یا به بیراهه بیفتند. و هیچ دلیلی بر عصمت آنان در دست نیست. آیات و روایاتی در مدح آنان وارد شده است که همه آنها مشروط بدان است که بر ایمان خویش پایدار بمانند و از پیامبر و فرمان‌های وی پیروی کنند؛ و البته آیات و روایاتی نیز در مذمت و نکوهش برخی از آنان وارد شده است که دورویی پیشه کرده بودند، یا ایمانشان سست بود، و یا از پیامبر توقع اموال بسیار داشتند و یا پیامبر را در میدان جنگ یا در خطبه نماز جمعه تنها می‌گذاشتند و یا به همسر پیامبر تهمت ناروا می‌زدند و یا حتی به کشتن پیامبر اقدام می‌کردند.

سنت پیامبر اکرم

قرآن کریم به پیروی از راه و روش پیامبر فرمان می‌دهد؛ هر آنچه که او انجام داده است، انجام دهید. و از هر آنچه که وی دوری کرده، دوری کنید.

"مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"^{۱۰}

پیروی از سنت پیامبر چگونه است؟! آیا پوشیدن لباسی، همانند لباس پیامبر، و بر سر گذاشتن عمامه‌ای به اندازه آنچه آن حضرت بر سر می‌بست؛ در

سیزدهم، سی و هشتم، چهل و هشتم، و شصت و هفتم و همچنین بازگویی داستان اقوام عاد و ثمود و لوط نیز قرینه‌هایی بر آن است که این سوره مکی است.

پیروی از سنت پیامبر جایگاهی دارد؟! آیا کوتاه کردن یا بلند گذاشتن یا تراشیدن موی سر یا صورت، چه اندازه در پیروی از پیامبر تاثیرگذار است؟! در تاریخ آمده است که عبدالله بن عمر در پیروی از پیامبر بسیار اصرار داشت؛ وقتی به حج می‌آمد، از همان راهی می‌رفت که پیامبر رفته بود، در همان جایی می‌نشست که پیامبر نشسته بود، و حتی قدم در همان جایی می‌گذاشت که آن حضرت قدم گذاشته بود!^۱ آیا منظور از پیروی پیامبر و عمل به سنت آن عزیز، این کار است؟!

بی‌گمان، پیامبر اکرم در خوراک، پوشاک، خانه، آرایش و پیرایش سر و صورت، نشستن و برخاستن و راه رفتن و خوابیدن؛ راه و روشی داشته است؛ آیا پیروی از سنت پیامبر بدین معناست که در این گونه امور مانند وی عمل کنیم؟! و مگر امکان دارد که هم‌اینک که مسلمانان در چهارگوشه دنیا و در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های گوناگونی پراکنده شده‌اند؛ همانند پیامبر لباس بپوشند و همان غذایی را بخورند که وی میل کرده است؟! آیا التزام به جزئیات و واگذاشتن آنچه که مهم‌تر و محوری‌تر است؛ مضحک نیست!

زمانی در جمعی از مسلمانان ایستاده بودم؛ فردی برای همه آب آورد. اهل تسنن بر زمین نشستند و آب را نوشیدند و شیعیان ایستاده. یکی از آن میان بر شیعیان خرده گرفت که شما سنت نبوی را نمی‌دانید و محترم نمی‌شمارید. مگر نمی‌دانید سنت آن است که آب را نشسته باید نوشید! او نمی‌دانست که آنچه برای شیعیان ثابت شده، آن است که ایستاده آب خوردن تنها در شب ناپسند است! و از این گذشته، آیا سزاوار است که مهربانی، گذشت، خوش‌بینی، دل‌رحمی و خلق نیکوی پیامبر را یکسره نادیده بگیریم و به این خیره بمانیم که پیامبر ایستاده آب می‌نوشیده است یا نشسته؟!

۱- به عنوان نمونه ر.ک. مسند احمد، حدیث ۴۹۷۹، و کنز العمال، حدیث ۳۷۲۵.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، مردی از اهل عراق نزد عبدالله بن عمر آمد و از او درباره حکم خون پشه پرسید. عبدالله گفت: عراقیان را بنگرید! نواده پیامبر را می‌کشند و آن گاه از حکم خون پشه می‌پرسند!^۱

پیروی از سنت پیامبر آن است که در همه امور، به ویژه امور اصلی و محوری از آن بزرگوار پیروی نماییم. و اهل سنت واقعی کسانی هستند، که نه تنها در لباس و ظاهر چهره؛ بلکه در جهات مهم و اساسی رفتار و کردار وی از سنت مصطفی پیروی کنند.

و باز یک پرسش، بسیار دیده‌ام و شنیده‌ام که در توجیه کردارهای زمامدارانی مانند معاویه که بر خلاف سنت پیامبر عمل کرده‌اند؛ می‌گویند: وی به اجتهاد خود عمل کرده است، و حتی اگر در اجتهاد خویش خطاکار باشد، از خداوند پاداش می‌گیرد! آیا می‌توان سنت پیامبر را وا گذاشت و در برابر سخن و کردار پیامبر اکرم، اجتهاد نمود؟! اجتهاد در برابر سنت؟!

جانشینی پیامبر اکرم

داستان بانو فاطمه، به ویژه پس از پیامبر اکرم، به یک مسئله مهم و اساسی گره می‌خورد؛ چه کسی جانشین پیامبر است؟! و پرسشی پیشتر، جانشین پیامبر چگونه و بر چه اساسی و به تشخیص چه کسی تعیین می‌گردد؟!^۲

۱- ر.ک. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۹۸ و المعجم الکبیر، حدیث ۱۳۸۹۸.

۲- سال‌ها پیش کتابی با عنوان "آیین صبح" تدوین و نشر کردم که پنج اصل اعتقادی را در آن به روشنی توضیح دادم و مستدل ساختم. به ویژه بخش امامت و پیشوایی این کتاب در پاسخ بدین پرسش‌ها قابل توجه است. این کتاب به زبان عربی نیز ترجمه شده است و با عنوان "العقائد للجمیع" منتشر شده است. متن هر دو کتاب در اینترنت قابل دسترسی است.

به اتفاق همه مسلمانان، پیامبر اکرم به مسلمانان فرمود: هر آنچه که شما را به بهشت نزدیک و از آتش (دوزخ) دور می‌ساخت، بدان فرمان دادم و هر آنچه که شما را از بهشت دور و به آتش (دوزخ) نزدیک می‌ساخت، از آن نهی نمودم.^۱ حال که پیامبری که به تعبیر قرآن بر هدایت مردمان حریص است و جان بر سر رهنمایی و گره‌گشایی از کار آنان می‌گذارد؛ آیا آنان را پس از خود رها می‌کنیند و به خود وامی‌گذارد؟! آیا هیچ سخنی درباره جانشینی خویش نمی‌گویند؟! آیا پیامبر اکرم نسبت به زمامداری و زمامداران پس از خود هیچ نگفته است؟!

طرح کامل و مفصل مسئله جانشینی پیامبر خارج از موضوع کتاب است. در این گفتار تنها به سه مطلب می‌پردازیم. نخست آنکه پیامبر به حکومت و حاکمان پس از خود توجه داشته است، و بارها نسبت به حکومت ناشایستگان و ستمگران به مسلمانان هشدار داده بود.

احمد بن حنبل از خباب بن ارت نقل می‌کند که روزی در خانه پیامبر اکرم منتظر ایشان بودیم تا وضو بگیرند و برای نماز به مسجد آیند. پیامبر از درون خانه سه بار فرمود: می‌شنوید. و ما سه بار پاسخ دادیم: آری، می‌شنویم. پس از آن فرمود: همانا به زودی امیرانی بر شما خواهند آمد، در ستم آنان یاریشان نکنید. و هر کس آنان را در دروغشان پشتیبانی کند، بر حوض کوثر و نزد من درنخواهد آمد.^۲ پس این پندار که پیامبر اکرم نسبت به حکمرانی و حکمرانان پس از خود سکوت کرده، پنداری نادرست است.

۱- "لیس من شیءٍ یقرُّبُکمُ إلی الجنةِ ویباعدکم من النارِ إلَّا قدأمرتکم به ولیس شیءٌ یقرُّبکم من النارِ ویباعدکم من الجنةِ إلَّا قد نهیتکم عنه". شرح السنة، حدیث ۴۱۱۱. و مانند آن است الکافی، حدیث ۸۴۳۲.

۲- "إنه سیکون علیکم أمراءٌ فلاتعینوهم علی ظلمهم فمن صدقهم بکذبهم فلن یرد علی الحوض". مسند احمد، حدیث ۲۱۶۶۹. این روایت را با تفاوت‌هایی جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، نعمان بن بشیر، حذیفه و عبدالله بن عمر نیز نقل کرده‌اند.

مطلب دوم آن است که عموم اهل تسنن، مردم را به اطاعت از حکمران فرامی‌خوانند، و چه بسا به استناد آیه پنجاه و نهم نساء، اطاعت از هر زمامدار مسلمانی را واجب بشمارند. احمد طحاوی در بیان اعتقاد اهل سنت می‌نویسد: و روا نمی‌دانیم که کسی از اطاعت پیشوایان و زمامدارانمان برون رود، حتی اگر ستم کنند! و آنان را نفرین نمی‌کنیم، و دست از اطاعت آنان بر نمی‌داریم و اطاعت آنان را مانند اطاعت خدا، واجب می‌دانیم، تا آن گاه که به گناهی فرمان نداده باشند!^۱

آنچه از طحاوی نقل نمودیم و مورد پذیرش بسیاری از اهل تسنن نیز قرار گرفته، نخست در درون خویش متناقض و ناهمگون است. طحاوی از سویی می‌گوید از اطاعت حکمران ستمگر دست بر نمی‌دارد. و از سویی دیگر اطاعت از زمامدار را مشروط بدان می‌کند که وی به معصیتی فرمان ندهد. آیا ستمکاری معصیت نیست؟! نتیجه سخن طحاوی چیست؟! اطاعت از زمامدار ستمکار واجب است یا حرام؟!^۲

و دوم آنکه سخن طحاوی با سخنان و هشدارهای پیامبر اکرم مخالفت دارد. عباده بن صامت از پیامبر اکرم نقل می‌کند که فرمود: به زودی بر شما امیرانی خواهند آمد که آنچه شما (از اسلام) می‌شناسید، می‌گویند. ولی آنچه را (از اسلام) نمی‌شناسید، انجام می‌دهند. (سخن مطابق دین و کردارشان مخالف آن است). اطاعت آنان بر شما واجب نیست.^۳

و معاذ بن جبل از پیامبر اکرم نقل می‌کند که فرمود: به زودی بر شما امیرانی خواهند بود که اگر اطاعتشان کنید، گمراهتان می‌کنند. و اگر نافرمانیشان

۱- ولانری الخروج علی أئمتنا وولا أمورنا وإن جاروا ولاندعو علیهم ولاننزع یداً من طاعتهم ونری طاعتهم من طاعة الله عزوجل فریضة ما لم یأمروا بمعصیة. العقیدة الطحاویة، ص ۴۷.

۲- سیکون علیکم أمراء یأمرونکم بما تعرفون، ویعملون ما تنکرون، فلیس لأولئک علیکم طاعة. جمع الجوامع، حدیث ۱۳۲۸۶.

کنید، شما را می‌کشند. گفتند: ای پیامبر خدا، پس چه کنیم؟! و پیامبر فرمود: آن گونه که اصحاب عیسی فرزند مریم عمل کردند، عمل کنید؛ آنان را بر صلیب کشیدند و با ارّه بریدند (و آنان پایداری کردند). مرگ در راه اطاعت خداوند بهتر از زندگی در معصیت خداست.^۱

تاریخ حکمرانان اموی و عباسی، و عملکرد حکمرانان معاصر آشکار است؛ آیا می‌توان اطاعت و فرمانبری از این گونه افراد را واجب یا حتی روا دانست؟! و مطلب سوم آن است که آیا پیامبر اکرم به کنایه و اشاره، و یا به صراحت، جانشین خویش را معرفی نموده است؟!

برخی بر این پندارند که پیامبر اکرم برای خویش جانشینی قرار نداد، و جای شگفت آنکه به امام علی نسبت می‌دهند که آن حضرت به پیروی از پیامبر، برای خود جانشینی تعیین نکرد!^۲

پیامبر اکرم، در روایات پرشماری، تعداد جانشینان خویش، قبیله و طائفه آنان، و نخستین جانشین خود را به نام و نشانه و کنایه به همگان معرفی نمود. پیامبر اکرم فرمود: "الْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ"^۳ و در برخی روایات فرمود: "كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ"^۴.

۱- أَلَا إِنَّهُ سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضْلَوْكُمْ، وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ قَالُوا: كَيْفَ نَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: كَمَا صَنَعَ أَصْحَابُ عِيسَى، حَمَلُوا عَلَيَّ الْخَشَبَ وَ نَشَرُوا بِالْمَنَاشِيرِ، مَوْتَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. المعجم الكبير، حديث ۱۷۲.

۲- به عنوان نمونه ابوبکر بیهقی در کتاب الاعتقاد چنین نسبتی می‌دهد. قيل لعلي: استخلف علينا. فقال: ما استخلف رسول الله فاستخلف. الاعتقاد، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳- در برخی نقل‌ها به جای کلمه الائمه، خلیفه یا امیر آمده است. ر.ک. مسند أحمد، حدیث ۲۰۹۴۱؛ صحیح مسلم، حدیث ۱۸۲۱، سنن الترمذی، حدیث ۲۳۸۶، کنز العمال، حدیث ۳۳۸۰۳، صحیح ابن حبان، حدیث ۶۷۸۶.

۴- ینابیع المودة، حدیث ۹۰۸.



پس جانشینان پیامبر دوازده تن هستند، و همگی از قریش و از نیره بنی‌هاشم.

پیامبر اکرم از نخستین روزی که دعوت خویش را آشکار کرد و در جمع بزرگان قریش، پیام و پیامبری خود را اعلان نمود؛ جانشین خود را نیز معرفی کرد. آن روز که بزرگان بنی‌هاشم را در خانه‌اش گرد آورد و به آنان فرمود: چه کسی از شما مرا در این رسالت یاری و پشتیبانی می‌کند، و تنها علی فرزند ابوطالب به یاری محمد مصطفی برخاست و هم آن روز پیامبر فرمود: همانا این برادرم و وصی من و جانشینم در میان شماست، سخنش را بشنوید و فرمانش برید.^۱

۱- "إن هذا أخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطيعوا". کنز العمال، ۳۶۴۱۹. و تهذیب الاثار (طبری)، حدیث ۱۲۷.

و آن روز که آیه نازل شد: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ"^۱. پیامبر به همراهی اصحابش به مسجد درآمد و دانست که مستمندی به مسجد آمده و امام علی در رکوع به انگشتری هدیه داده است، و این نشانه ولی و سرپرست مسلمانان پس از پیامبر است که به حال رکوع صدقه دهد.^۲

و هفتاد روز پیش از درگذشت خویش، پیامبر در بازگشت از سفر حج، در غدیر خم، به صراحت تمام مردم را فرمود: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ"^۳. هر آن کس که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست؛ خداوندا دوست بدار، هر آن کس که وی را دوست بدارد و دشمن بدار هر آن کس که وی را دشمن بدارد.

شیعیان به پیروی از پیامبر اکرم بر این باورند که جانشینان پیامبر دوازده تن هستند و نخستین آنها امام علی است. شیعیان امامت را از اصول مذهب خود می‌دانند و امام را معصوم از گناه و اطاعت از وی را واجب می‌دانند. حال جای این پرسش خالی است: چگونه ممکن است کسانی که امامت را از اصول نمی‌دانند، و عصمت را از شرایط جانشین پیامبر و پیشوای مسلمانان نمی‌شمارند، بلکه به امامت و امارت ظالم و فاسق نیز گردن می‌نهند؛ با این همه بر وجوب اطاعت از زمامدار تاکید کنند و هر حاکمرانی را "خلیفه رسول الله" لقب دهند؛ حتی اگر خون بی‌گناهان را بریزد و در حوض شراب غوطه خورد و قرآن را به تیر بدوزد!

۱- "سرورتان، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند". مائده، ۵۵.

۲- المعجم الاوسط (طبرانی)، حدیث ۶۲۳۲، الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حدیث ۶۳۳۳، المعجم الکبیر، حدیث ۵۰۶۶.



حدیث‌نگاران و سیره‌نویسان، در همه فرقه‌های مسلمان، بر این مطلب اتفاق دارند که پیامبر اکرم در ماه‌های واپسین عمر شریف خویش به مسلمانان فرمود: من در میان شما دو گرانبها وامی‌گذارم... آنچه که به عنوان "حدیث ثقلین" معروف است.

علمای شیعه حدیث ثقلین را متواتر دانسته‌اند. به عنوان نمونه علامه مجلسی می‌نویسد: بی‌گمان نقل حدیث ثقلین، با عبارت‌های گوناگون در این معنا متواتر است که دست‌آویختن به خاندان پیامبر اکرم واجب است.^۱

از کتب حدیث اهل تسنن، کمتر کتاب معتبری را می‌توان یافت که حدیث ثقلین در آن نقل نشده باشد. صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابوداود، صحیح ترمذی، سنن نسائی، مستدرک حاکم، طبقات ابن‌سعد، مصابیح السنه بغوی، و بسیاری دیگر از کتب حدیث، سیره، تاریخ و تفسیر، حدیث ثقلین را نقل کرده‌اند. از اهل بیت و اصحاب پیامبر اکرم، بیش از بیست نفر این حدیث شریف را نقل نموده‌اند؛ امام علی، بانو فاطمه زهرا، سلمان، ابوذر، ام‌سلمه، ام‌هانی بنت ابی‌طالب، عبدالله بن عباس، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه الیمان، عدی بن حاتم، حذیفه بن اسید، جبیر بن مطعم، ابوالهیثم بن التیهان، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابوهریره، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عمر و... نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم در حجة الوداع و در سرزمین عرفه، و در راه بازگشت از حج در غدیر خم، و در بیماری وفات خویش در مدینه، و در جمع کسانی که در

۱- وقد تواتر نقل هذا الحدیث بعبارات شتى اشتراکت فی وجوب التمسک بأهل بیته،

بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۰۹.

آخرین روزها در حجره‌اش گرد آمده بودند، فرمود: من در میان شما دو گرانبها وامی گذارم....

حدیث ثقلین به الفاظ و واژگان مختلفی نقل شده است؛ برخی از مهم‌ترین آنها از این قرارند:

ابوبکر بیهقی از زید بن ارقم نقل می‌کند که روزی پیامبر اکرم در میان ما به خطبه ایستاد و فرمود: من آدمی هستم، چه بسا فرستاده پروردگارم بیاید و او را اجابت کنم. و من در میان شما دو گرانبها وامی گذارم: نخست کتاب خدا، در آن هدایت و روشنایی است. پس به کتاب خداوند دست گیرید و از آن برگزید. و خاندانم، اهل بیتم، شما را نسبت به آنان سفارش می‌کنم.^۱

ابوبکر بن ابی‌عاصم شیبانی (م. ۲۷۸ق.) از زید بن ارقم نقل می‌کند که پیامبر اکرم در بازگشت از حج، در غدیر خم فرمود: گویی من فراخوانده شده‌ام و اجابت خواهم کرد، و من دو گرانبها را میان شما وامی گذارم، یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و خاندانم. پس بنگرید که پس از من با این دو چه می‌کنید، و این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. و خداوند سرور من است و من سرور مومنان هستم.^۲

محمد بن حسین آجری (م. ۳۶۰ق.) از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: من دو گرانبها را میان شما وامی گذارم، یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم. کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از

۱- "إنما أنا بشرٌ يوشك أن يأتى رسول ربِّي فأجيبه وإنى تاركٌ فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فاستمسكوا بكتاب الله وخذوا به فحث على كتاب الله ورغَّب فيه ثم قال: وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي". الاعتقاد و الهداية الى سبيل الرشاد، ج ۱، ص ۳۲۵. و السنن الكبرى، حدیث ۱۳۲۳۸.

۲- "كأنى قد دعيتُ فأجبتُ وإنى تاركٌ فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتى فانظروا كيف تخلفوني فيهما ولن يتفرقا حتى يردا على الحوض وإن الله مولاى وأنا وليُّ المؤمنين". السنة، حدیث ۱۵۵۱.

آسمان به زمین است و خداوند آگاه و لطیف مرا خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید که پس از من با این دو چه می‌کنید.^۱

طبرانی (سلیمان بن احمد، م. ۳۶۰ق.) از زید بن ارقم نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: من پیش از شما می‌روم و شما در حوض (کوثر) بر من وارد می‌شوید. پس بنگرید که پس از من درباره آن دو گرانبها چه خواهید کرد. مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، آن دو چیستند؟ پیامبر فرمود: آن بزرگ‌تر کتاب خداست، رابطه‌ایست که یک سویش به دست خداست و یک سویش به دست شماست، پس بدان دست گیرید و از آن دست بردارید تا هرگز گمراه نشوید. و آن کوچک‌تر خاندان من است. و آن دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه در حوض (کوثر) بر من وارد شوند و من از پروردگارم چنین خواستم. پس بر این دو پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و به آن دو نیاموزید که آن دو از شما داناترند.^۲

سلیمان قندوزی از بانو فاطمه نقل می‌کند که پدرم در زمان بیماری، آن گاه که حجره وی از صحابه پر بود، فرمود: ای مردم، به زودی از بین شما برگرفته می‌شوم و مرا می‌برند. و پیشتر از این رویداد، سختم را با شما می‌گویم تا بر شما حجت تمام کنم. آگاه باشید من کتاب خداوند و خاندانم، اهل بیتم، را بین شما جانشین می‌گذارم. سپس دست علی را گرفت و فرمود: این علی با قرآن است و

۱- إني أوشك أن ادعى فأجيب واني تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي، كتاب الله حبلٌ ممدودٌ من السماء إلى الأرض وعترتي أهلُ بيتي وانَّ اللطيفَ الخبيرَ أخبرني أنَّهما لن يفترقا حتى يردا علىَّ الحوض فانظروا ما تخلَّفوني فيهما". الشريعة، حديث ۱۷۰۲.

۲- "الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فتمسكوا به لن تزالوا ولا تضلوا والأصغر عترتي وإنهم لن يفترقا حتى يردا علىَّ الحوض وسألت لهما ذاك ربي فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فإنهما أعلم منكم". المعجم الكبير، حديث ۲۶۷۱.

قرآن با علی است، این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض (کوثر) بر من درآیند و از آن دو بپرسم که شما با آن دو چه کردید.^۱
و در پایان...

سلیمان طبرانی، علی هیثمی، و عبدالرحمن سیوطی از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که آخرین سخن پیامبر اکرم این بود: "أَخْلَفُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي".^۲ مرا در اهل بیتم مراعات نمایید.

بخش چهاردهم: بانو در برابر سقیفه

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا برفت؛ سال یازدهم هجری، در روز دوشنبه، روزهای پایانی ماه صفر. پیامبر اکرم وصیت کرده بود که وی را از آنجا که وفات کرده است، خارج نسازند. و در همان مکان غسلش دهند و کفنش کنند و بر او نماز گزارند و به خاکش بسپرند.

سه روز طول کشید تا مسلمانان دسته‌دسته آمدند و بر پیامبرشان نماز خواندند و رفتند. و در طی همین سه روز، گروهی در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا جانشین برای پیامبر تعیین کنند.

سخن از آنچه که در سقیفه گفته شد، بسیار است و خارج از موضوع کتاب. تنها می‌دانیم که یگانه یادگار پیامبر، بانو فاطمه زهرا با آنچه در سقیفه گذشت، به شدت مخالف بود. بانو هیچگاه خلیفه تعیین شده در سقیفه را نپذیرفت و تا آن

۱- "أَيُّهَا النَّاسُ يَوْشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيعًا فَيَنْطَلِقُ بِي وَقَدِمْتَ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعْدَرَةَ إِلَيْكُمْ ، أَلَا إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي " ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: " هذا علي مع القرآن والقرآن مع علي لا يفترقان حتى يردا علي الحوض فاسألهما ما خلفت فيهما ". ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- به ترتیب؛ المعجم الاوسط، حدیث ۴۰۰۵، مجمع الزوائد، حدیث ۱۴۹۶۱، و جمع الجوامع، حدیث ۸۷۸.

زمان که زنده بود، وی، و همسرش امام علی، و بسیاری از بنی‌هاشم و برخی دیگر از اصحاب پیامبر؛ مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، سعد بن عباد و زبیر با ابوبکر بیعت نکردند.^۱

در این مختصر، نخست آنچه که نویسندگان و محققان اهل تسنن در اینباره نوشته‌اند را بدون هیچ کم و کاست و توضیحی نقل می‌کنم تا هر خواننده‌ای خود داوری کند که بر بانو فاطمه زهرا چه گذشته است.

۱- ابومحمد ابن‌قتیبہ دینوری (م. ۲۷۶ق.) می‌نویسد: آن گاه که ابوبکر دانست برخی از بیعت او روی گرداندند و نزد علی رفته‌اند، عمر را به سوی آنان فرستاد. عمر نزدشان آمد و آنان را فراخواند و آنان از بیعت سر باز زدند. پس هیزم خواست و گفت: سوگند به آن کس که جانم در دست اوست، یا برون می‌آید و یا خانه را بر آن کس که در اوست می‌سوزانم! به او گفته شد: در این خانه فاطمه است. گفت: حتی اگر او باشد!^۲

۲- احمد بن یحیی بلاذری (م. ۲۷۹ق.) می‌نویسد: آن گاه که علی از بیعت ابوبکر بازنشست، ابوبکر عمر را به سوی او فرستاد و گفت: با خشونت تمام وی را نزد من آور.^۳

۱- این خبر از عائشه نقل شده است. ر.ک. انساب الاشراف (بلاذری)، حدیث ۱۱۸۶. المختصر فی تاریخ البشر (تاریخ ابی‌الفداء)، ج ۱، ص ۲۰۷، الامامة والسیاسة (دینوری)، ج ۱، ص ۱۸، سنن بیهقی، حدیث ۱۳۱۱۰.

۲- إن أبابکر تفقد قوما تخلفوا عن بیعته... الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲. این خبر را ابن‌اعثم کوفی (م. ۳۱۴ق.) را در کتاب الفتوح، ج ۱، ص ۱۳ و ابوبکر جوهری (م. ۳۲۳ق.) در کتاب السقیفة و فدک نقل کرده‌اند.

۳- بعث أبوبکر عمر بن الخطّاب إلى علیّ حین قعد عن بیعته وقال: ائتنی به بأعنف العنف. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.

وی همچنین نقل می‌کند: ابوبکر، عمر را نزد علی فرستاد تا از وی بیعت بگیرد. علی بیعت نکرد، عمر همراه با آتش‌زنه‌ای آمد و فاطمه وی را در آستانه در دید. فاطمه گفت: ای پسر خطاب آیا تو خانه مرا می‌سوزانی؟! عمر گفت: آری.^۱

۳- محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق.) می‌نویسد: عمر به خانه علی آمد حال آنکه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین در آن بودند. گفت: به خداوند سوگند خانه را بر شما آتش می‌زنم مگر آنکه به بیعت (ابوبکر) برون آید.^۲

طبری همچنین نقل می‌کند که ابوبکر در روزهای آخر عمرش به عبدالرحمن بن عوف گفت: من از انجام سه کار پشیمانم. کاش آنها را انجام نمی‌دادم! کاش به خانه فاطمه هجوم نمی‌بردم و آن را وامی‌گذاشتم، حتی اگر به قصد جنگ در خانه را بسته بودند.^۳

۴- احمد بن عبدالعزیز جوهری (ادیب و محدث، م. ۳۲۳ ق.) در کتاب "السقیفه و فدک" می‌نویسد: عمر همراه با برخی از انصار (اهل مدینه) و چند نفری از مهاجران (اهل مکه) به خانه فاطمه آمد و گفت: به خدا سوگند یا برای بیعت از خانه بیرون می‌آید و یا آنکه خانه را بر شما به آتش می‌کشم. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد. دو نفر وی را گرفتند و به زور وی را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. پس از آن ابوبکر، خالد بن ولید را به خانه فاطمه فرستاد. خالد و عمر به خانه بانو فاطمه آمدند و از علی خواستند که برای بیعت با ابوبکر برود.

۱- آن ابابکر أرسل إلى علی یزید البیعة... همان، ص ۵۸۶.

۲- اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال:

والله لا حرقنّ علیکم او لتخرجنّ الی البیعة. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۳.

۳- "ینی لا آسی علی شیء إلا علی ثلاث وددت أنى لم أفعلهن: وددت أنى لم أكشف بیت

فاطمة وترکتہ، وأن أغلق علی الحرب". تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰. این خبر را متقی

هندی نقل کرده است و آن را صحیح شمرده است: کنز العمال، حدیث ۱۴۱۱۳. دینوری

همین خبر را چنین نقل می‌کند: کاش خانه علی را رها کرده بودم، هر چند اعلان جنگ

کرده باشند. الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۱.

علی نیامد و در خانه نشست. مردمان در کوچه جمع شدند و می‌نگریستند. فاطمه چون کردار عمر را دید، فرمود: ای ابوبکر، چه زود بر خانه خاندان پیامبر هجوم آوردید! به خدا سوگند تا آن زمان که با خدا دیدار کنم، با شما سخن نخواهم گفت!^۱

۵- شهاب‌الدین، ابن‌عبدربه اندلسی (م. ۳۲۸ق.) می‌نویسد: علی، عباس، زبیر و سعد بن‌عباده با ابوبکر بیعت نکردند. علی و عباس و زبیر به خانه فاطمه درآمدند تا آنکه ابوبکر، عمر بن‌الخطاب را به سوی آنان فرستاد تا از خانه برونشان آورد و به او گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ! پس عمر با شعله آتشی آمد تا خانه را آتش بکشد، فاطمه وی را دید و به او گفت: ای پسر خطاب، آیا آمده‌ای خانه ما را آتش بزنی؟! عمر گفت: آری، مگر آنکه هر آنچه امت پذیرفته‌اند، بپذیرید.^۲

۶- ابوالفداء اسماعیل بن‌علی (م. ۷۳۲ق.) می‌نویسد: عمر با ابوبکر بیعت نمود و مردمان به بیعت وی درآمدند؛ مگر گروهی از بنی‌هاشم و زبیر و عتبه بن‌ابی‌لهب و خالد بن‌سعید و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و براء بن‌عازب و ابی‌بن‌کعب که آنان به علی بن‌ابی‌طالب گرایش پیدا کردند. و عتبه در اینباره گفت: نمی‌پنداشتم که زمامداری از بنی‌هاشم و به ویژه از ابوالحسن، برون رود. از آن کس که پیشتر از همه ایمان آورد و داناترین مردم به قرآن و سنت پیامبر است. و از بنی‌امیه نیز ابوسفیان با ابوبکر بیعت نکرد. پس از این ابوبکر، عمر را به سوی علی و همراهانش فرستاد تا از خانه فاطمه برونشان آورد و گفت: اگر نپذیرفتند، با آنان بجنگ. و عمر مقداری آتش آورد تا خانه را بسوزاند. فاطمه وی را دید و

۱- جاء عمر الى بيت فاطمة في رجال من الأنصار، ونفر قليل من المهاجرين فقال :
والذي نفسي بيده لتخرجن الى البيعة أو لأحرقن البيت عليكم. السقيفة والفدك، ص ۷۱.
۲- الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر عليّ، والعباس... ". العقد الفريد، ج ۵، ص ۱۳.

گفت: ای پسر خطاب، آیا آمده‌ای تا خانه ما را بسوزانی؟! عمر گفت: آری، مگر آنکه هر آنچه امت پذیرفته‌اند، بپذیرید.^۱

۷- آن گاه که عبدالله بن زبیر بر حجاز حاکم شد و خود را خلیفه خواند، بنی‌هاشم با وی بیعت نکردند. وی برخی از بنی‌هاشم را به شعب ابی‌طالب آورد و تهدیدشان کرد که آنان را به آتش می‌سوزاند. عروه بن زبیر، کار برادرش را توجیه می‌نمود. علی بن حسین مسعودی (م. ۳۴۶ق.) در اینباره می‌نویسد: عروه بن زبیر درباره کردار برادرش که بنی‌هاشم را در شعب جمع کرد و هیزم آورد تا آنان را بسوزاند؛ عذر می‌آورد و می‌گفت: برادرم تنها می‌خواست آنان را بترساند تا از وی اطاعت کنند. همان گونه که پیشتر نیز بنی‌هاشم ترسانده شدند و هیزم جمع‌آوری شد تا آنان را بسوزانند، زیرا از بیعت سر باز زدند.^۲

ابن ابی‌الحدید معتزلی (م. ۶۵۶ق.) عبارت مسعودی را صریح‌تر و آشکارتر نقل می‌کند. وی می‌نویسد: مسعودی می‌نویسد: عروه بن زبیر درباره کردار برادرش که بنی‌هاشم را در شعب گرد آورد و هیزم آورد تا آنان را بسوزاند؛ عذر می‌آورد و می‌گفت: برادرم تنها می‌خواست که اتحاد به هم نخورد و اختلاف در مسلمانان به وجود نیاید و بنی‌هاشم اطاعت کنند و همه متحد شوند. همان گونه که عمر بن الخطاب با بنی‌هاشم چنین کرد، آن گاه که از بیعت ابوبکر سر باز زدند؛ او هیزم آورد تا خانه را بر ایشان بسوزاند.^۳

۱- فبايع عمر أبا بكر... . المختصر في تاريخ البشر (ابی‌الفداء)، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- كان عروة بن الزبير يعذر أخاه إذا جرى ذكر بني هاشم وحصره إياهم في الشعب وجمعه لهم الحطب لتحريقهم، و يقول: إنما أراد بذلك إرهابهم ليدخلوا في طاعته. مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۹.

۳- قال المسعودي: و كان عروة بن الزبير يعذر أخاه... . شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۸- محمد بن شحنة حلبی (م. ۸۸۲ق.) در کتاب تاریخش می‌نگارد: عمر به خانه علی آمد تا آن را و اهلش را به آتش بکشد، وی به فاطمه گفت: آنچه را امت پذیرفته‌اند، باید بپذیرید.^۱

۹- ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح خویش بر نهج البلاغه، فصلی را با عنوان "ذکر امر فاطمه مع ابی‌بکر" تدوین نموده است. وی پس از نقل گزارش‌های تاریخی می‌نویسد: و اما جریان هجوم به خانه فاطمه، آنچه شیعه و سید مرتضی درباره آن نقل می‌کنند، نزد من صحیح است.. البته نه هر آنچه که آنان می‌پندارند، بلکه برخی از سخنان آنان. و حق است که ابوبکر از این کار پشیمان شود و بر این کار تأسف بخورد.^۲

وی همچنین می‌نویسد: و اما جریان آتش زدن و رویدادهای دردناک دیگر، و اینکه علی را کشان‌کشان از میان مردم بردند، بعید است روی داده باشد. و شیعه به تنهایی این اخبار را نقل می‌کند، البته برخی از حدیث‌نگاران (اهل تسنن) نیز مانند آن را نقل کرده‌اند.^۳

۱۰- آتش زدن خانه بانو فاطمه آن مقدار بین اهل تسنن معروف و مشهور بوده و هست که حافظ ابراهیم مصری معروف به شاعر نیل (م. ۱۳۵۱ق.) در مدح عمر چنین می‌سراید:

چه نیکو سخنی عمر به علی گفته است!
شنونده این سخن را گرامی بدار و گوینده‌اش را بزرگ بشمار!
خانه‌ات را می‌سوزانم و نمی‌گذارم در آن بمانی.
اگر بیعت نکنی، حال آنکه دختر مصطفی در آن خانه بود.

۱- إن عمر جاء إلى بيت علي ليحرقه علي من فيه... . روضة المناظر (معروف به تاریخ ابن شحبة، در حاشیه کتاب الکامل فی التاریخ چاپ شده است؛ ج ۷، ص ۱۶۴.

۲- وأما حدیث الهجوم علی بیت فاطمة... . شرح نهج البلاغة، ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۳- فأما حدیث التحریق و ما جرى مجراه من الامور الفظیعة... . شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱.

چه کسی به جز ابوحفص (عمر) می‌توانست چنین سخنی بگوید؟!

در برابر شه‌سوار و پشتیبان عدنانیان (امام علی).^۱

متکلمان، حدیث‌نگاران، ادیبان، سیره‌نویسان و مورخان شیعه نیز به تفصیل از ستمی که بر بانو رفته است، سخن گفته‌اند. برخی از این گزارش‌ها را مرور می‌کنیم:

۱- شیخ مفید می‌نویسد: ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابوعبیده جراح و سالم به در خانه فاطمه آمدند. و فاطمه علیها السلام گمان می‌کرد که کسی بدون اجازه‌اش به خانه وارد نمی‌شود، پس در خانه را بست. چون آن گروه به در خانه رسیدند، عمر به در لگد زد آن را شکست. و در خانه از شاخه نخل بود. پس بر علی علیه السلام وارد شدند و وی را کشان‌کشان بردند.^۲

شیخ مفید با سندی متصل روایتی را نقل می‌کند که چون هجوم‌آورندگان بر خانه بانو تصمیم گرفتند که خانه را آتش بکشند، بانو فاطمه بر در خانه آمد و فرمود: "لا عهد لي ب قوم أسوأ محضراً منكم تركتم رسول الله جنازة بين أيدينا وقطعتم أمرم بينكم لم تستأمرؤا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم تروا لنا حقاً". من هیچ امتی را زشت‌کردارتر از شما نیافتم که پیکر پیامبر خدا را پیش‌رویتان رها کردید و بدون مشورت کار فرمانروایی را قطعی کردید و با ما چنان کردید و برای ما حقی شناختید.^۳

۱- و قوله لعلی قالها عمر/اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بابک لا بقی علیک بها/ ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها.

دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲. این ابیات مربوط به قصیده عمریه است که شاعر آن را در سال ۱۹۱۸ م. در همایش شعرای مصر خواند.

۲- و ظنت فاطمة علیها السلام أنه لا تدخل بیتها إلا بإذنها... الاختصاص، ص ۱۸۶.

۳- أمالی الشیخ المفید، ص ۴۹.

۲- سید مرتضی از ابراهیم ثقفی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: "وَاللَّهِ مَا بَايَعَ عَلِيًّا حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ قَدْ دَخَلَ عَلَيْهِ بَيْتَهُ". به خدا سوگند، علی علیه السلام بیعت نکرد، مگر آن زمان که دید دود به خانه‌اش وارد شد.

سید مرتضی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: آن کس را که خانه‌اش را آتش زدند تا بیعت کند، دیگر چه اختیاری دارد؟!^۱

هم چنین سید مرتضی می‌نویسد: آشکار ساختیم که جریان سوزاندن (در خانه) را راویان غیر شیعه که از سوی اهل تسنن متهم نیستند نیز نقل کرده‌اند.^۲

۳- تاریخ‌نگار بزرگوار، احمد بن اسحاق یعقوبی^۳ (م. ۲۹۲ق.م) می‌نویسد: خبر به ابوبکر و عمر رسید که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابی‌طالب در خانه فاطمه دختر پیامبر خدا جمع شده‌اند. ابوبکر و عمر با گروهی به خانه هجوم بردند. علی از خانه برون آمد، در حالیکه شمشیری به همراه داشت، عمر با وی درگیر شد و شمشیر را شکست و آن گروه به خانه وارد شدند. فاطمه برون آمد و گفت: به خدا سوگند یا بیرون می‌روید و یا آنکه سر برهنه می‌کنم و به درگاه خداوند ناله می‌نمایم.^۴

۴- علی بن حسین مسعودی می‌نویسد: امیرمومنان و پیروانش در خانه فاطمه بر سر سفارش پیامبر به ایشان ماندند، پس بر خانه فاطمه هجوم آوردند و

۱- الشافی فی الامامة، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۲۰.

۳- یعقوبی را شیعه دانسته‌اند. قرائنی نیز در تاریخ وی بر این معنا وجود دارد. از جمله آنکه برای هیچ یک از زمامداران پس از پیامبر، لقب "امیرالمومنین" نمی‌آورد؛ مگر برای امام علی. با این حال تاریخ یعقوبی مورد توجه و استناد همه مسلمانان بوده و هست. به ویژه آنکه، تاریخ یعقوبی، نخستین کتاب تاریخی نوشته شده به دست مسلمانان است و بر همه تواریخ بعدی؛ از جمله تاریخ طبری و مروج الذهب پیشتر است.

۴- و بلغ أبا بكر وعمر أن جماعة من المهاجرین والأنصار قد اجتمعوا... . تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۵۵.

امیرمومنان را به زور از خانه برون بردند و در خانه سرور بانوان را در فشار قرار دادند تا آنجا که محسن را فروانداخت.^۱

۵- محمد بن مسعود عیاشی (محدث و مفسر شیعی، م. ۳۴۰ق.) از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: عمر مردی را به نام قنفذ (برای بردن امام علی) فرستاد. بانو فاطمه علیها السلام بین او و امام علی قرار گرفت، قنفذ به بانو ضربه زد، قنفذ بدون آنکه علی علیه السلام را به همراه داشته باشد، بازگشت. عمر فرمان داد که بر در خانه بانو هیزم جمع کنند و خود با آتشی به سوی خانه آمد و می خواست خانه ساکنان آن را به آتش بکشد. چون امام علی چنین دید، بدون اختیار و به اجبار برای بیعت از خانه خارج شد.^۲

۶- احمد بن علی طبرسی (م. ۵۴۸ق.) می نویسد: قنفذ به همراه عده ای به در خانه فاطمه آمدند و از وی اجازه ورود خواستند و وی اجازه نداد و فرمود: نمی گذارم بدون اجازه به خانه من وارد شوید. آنان بازگشتند و خبر را به ابوبکر و عمر رساندند. عمر خشم گرفت و فرمان داد که هیزم بیاورند. هیزم را در اطراف خانه علی گذارد و فریاد زد: به خدا سوگند، یا از خانه بیرون می آیی و با خلیفه بیعت می کنی، و یا آنکه خانه را بر تو به آتش می کشم.^۳

۷- سید بن طاووس (علی بن موسی حسنی، م. ۶۶۴ق.) از کتاب "الدرر" جعفر بن فضل (معروف به ابن خنزابه م. ۳۹۱ق.) نقل می کند که زید بن اسلم گفت: آن زمان که علی و همراهانش از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، من از کسانی بودم که به همراهی عمر، هیزم به در خانه فاطمه آوردم. عمر به فاطمه گفت: هر آن کس

۱- فاقام امیرالمومنین و من معه من شیعتہ فی منزله بما عهد الیہ رسول اللہ... اثبات الوصیة، ص ۲۳.

۲- فأرسل إلیہ الثالثة عمر رجلا یقال له قنفذ فقامت فاطمة بنت رسول اللہ تحول بیته و بین علی علیه السلام فضربها. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳- ثم أمر أناسا حوله فحملوا حطباً وحمل معهم فجعلوه حول منزله... الاحتجاج، ص ۱۰۸.

که در خانه است، بیرون بیاید؛ و گرنه خانه و اهلش را به آتش می‌کشم. در خانه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و برخی از اصحاب پیامبر بودند. بانو فاطمه فرمود: آیا فرزندان مرا به آتش می‌کشی؟! و عمر گفت: آری، به خدا سوگند، باید از خانه بیرون آید و بیعت کنید.^۱

۸- علامه حلی (م. ۷۲۶ق.) در کتاب "نهج الحق و کشف الصدق"، فصلی را با عنوان "طلب إحراق بیت علی علیه‌السلام" تدوین می‌کند و در آن می‌نویسد: و از کردارهای ناشایست ابوبکر و عمر آن بود که خواستند، خانه امیرمومنان را به آتش بکشند؛ در حالیکه در آن خانه علی و فاطمه و دو فرزندشان علیهم‌السلام و گروهی از بنی‌هاشم بودند به جهت آنکه آنان از بیعت (با ابابکر) سرباززده بودند.^۲

۹- علامه مجلسی می‌نویسد: آنچه که روایت ما و آنان بر آن متفق است آن است که عمر به فرمان یا به رضایت ابوبکر بر سوزاندن خانه فاطمه علیها‌السلام اقدام نمود. و در آن خانه امیرمومنان و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بودند. آنان را تهدید نمود و آزار داد؛ با آنکه والایی مرتبت آنان نزد خداوند و نزد پیامبر خدا را کسی انکار نمی‌کند، مگر آنکه از اسلام خارج شود. و در روایات ما پرشمار آمده است که عمر به گونه‌ای فاطمه را ترساند که وی جنین خویش را فروانداخت.^۳

۱۰- سید عبدالله شبر در زمره کردارهای ناشایست عمر می‌نویسد: و از آن کردارها آن است که وی به سوزاندن خانه فاطمه علیها‌السلام اقدام نمود و حال آنکه امیرمومنان و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در آن خانه بودند و آنان را

۱- قال زید بن أسلم : كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة حين امتنع علي وأصحابه عن البيعة أن يبایعوا... . الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ص ۲۴۰.
۲- و منها أنه طلب هو و عمر إحراق بیت أميرالمؤمنين... . نهج الحق و كشف الصدق، ص ۲۷۱.

۳- تبين بالمتفق عليه من أخبارهم وأخبارنا أن عمرهم باحراق بيت فاطمة علیها‌السلام بأمر أبي بكر أو برضاه. بحارالانوار، ج ۸، ص ۴۰۸.

تهدید کرد و آزار داد با آنکه می‌دانی روایات بسیاری است که هر کس این پنج نفر را بیازارد، بی‌گمان پیامبر را آزرده است.^۱

۱۱- شاعران شیعه نیز از قرن دوم هجری تا کنون همواره به یاری بانو فاطمه برخاسته‌اند:

ابوهاشم إسماعیل بن محمد حمیری (معروف به سید حمیری، م. ۱۷۳ق.) چنین سروده است:

ضَرَبَتْ وَ اهْتَضَمَتْ مِنْ حَقِّهَا وَ أُذِيقَتْ بَعْدَهُ طَعْمَ السَّلْعِ
قَطَعَ اللَّهُ يَدَيَّ ضَارِبَهَا وَ يَدَ الرَّاضِي بِذَلِكَ الْمَتَّبِعِ
لَا عَفَى اللَّهُ لَهُ عَنْهُ وَلَا كَفَّ عَنْهُ هَوْلَ يَوْمِ الْمُطَّلَعِ

به آن بانو ضربه زده شد و حق وی پایمال شد.
و او پس از پیامبر طعم تلخ صبر را چشید.
خداوند دودست ضارب به وی را قطع کند!
و دست آن کس که بدین کار راضی است و از آن پیروی می‌کند.
خداوند او را نبخشد و هراس روز رستاخیز را از او بر ندارد.
عبدالله بن عمار برقی (شاعر شیعی که به سال ۲۴۵ق. به دست متوکل شهید شد) درباره این واقعه می‌سراید:

وَ كَلَّلَا النَّارَ مِنْ نَبْتٍ وَ مِنْ حَطَبٍ وَ الْمُضْرِمَانَ لَمَنْ فِيهِ يَسْبَانِ
وَ لَيْسَ فِي الْبَيْتِ إِلَّا كُلُّ طَاهِرَةٍ مِنْ النِّسَاءِ وَ صِدِّيقٍ وَ سِبْطَانِ
فَلَمْ أَقُلْ غَدْرًا بَلْ قُلْتُ قَدْ كَفَرَا وَ الْكُفْرُ أَيْسَرُ مِنْ تَحْرِيقِ وِلْدَانِ
وَ كُلُّ مَا كَانَ مِنْ جَوْرٍ وَ مِنْ فِتْنٍ فَفِي رِقَابِهِمَا فِي النَّارِ طَوْقَانِ^۲
و آن دو نفر با هیزم و گیاه آتش برافروختند.

۱- و منها أنه همَّ بإحراق بيت فاطمة عليها السلام و قد كان فيه أمير المؤمنين... . حق اليقين في معرفة اصول الدين، ص ۲۴۳.

۲- هر دو قطعه شعر منقول است از کتاب "ظلمات فاطمة الزهراء عليها السلام"، ص ۲۷۷.



و بر اهل خانه آتش افروختند و آنان را دشنام دادند.
و در آن خانه جز بانویی پاک سیرت...
و آن راست کردار (امام علی) و دو نواده (امام حسن و امام حسین) نبودند.
و نمی گویم پیمان شکنی کردند بلکه می گویم کفر ورزیدند.
و کفر فروتر از سوزاندن کودکان است!

و هر ستم و فتنه‌ای که هست؛ در آتش دوزخ، به گردن آن دو آویخته می‌شود.
و علاءالدین علی بن حسین حلی (عالم و شاعر شیعی. م. ۷۸۶ق.) نیز می‌سراید:

وَأَجْمَعُوا الْأَمْرَ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ غَوَتْ لَهُمْ أَمَانُهُمْ وَ الْجَهْلُ وَ الْأَمَلُ
أَنْ يُحْرِقُوا مَنْزَلَ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ فَيَا لَهُ حَادِثٌ مُسْتَصَعِبٌ جَلَلٌ
بَيْتٌ بِهٖ خَمْسَةٌ جَبْرِيلُ سَادِسُهُمْ مِنْ غَيْرِ مَا سَبَبَ بِالنَّارِ يُشْتَعَلُ^۱

و در کار (حکومت) بین خویش اتفاق کردند،
و آرزوهای پوشالی و نادانی آنان را فریب داد.
که خانه فاطمه زهرا را بسوزانند. آه، چه رویداد سخت و سنگینی است.
خانه‌ای که پنج تن در آن بودند، که جبریل ششمین آنان بود.
بدون آنکه سببی داشته باشد، به آتش شعله کشیدند.

۱۲- در پایان این فصل، به سخنان دکتر محمد تیجانی سماوی می‌پردازیم؛ عالم مالکی مذهب تونس که در سال ۱۳۴۶ ش. به پیروی مذهب اهل بیت درآمد. وی از آن پس کتاب‌های پرشمار و مفیدی را در دفاع از اهل بیت تدوین نمود. وی می‌نویسد: فاطمه تنها یادگار پیامبر است که پس از وی در امتش باقی ماند. او، آنچنان که پیامبر نامیدش، مادر پدرش (ام ابیها) و سرور زنان جهانیان است. پس همه مسلمانان وی را حرمت می‌نهند و به جهت جایگاهش نزد پدرش، و احادیثی که در فضیلت و بزرگواری و پاک‌سیرتی وی وارد شده است، او را بزرگ می‌دارند. ولی ابوبکر و عمر، به عمد این احترام و قدرشناسی را

در چشم مردمان شکستند. عمر به خانه زهراء آمد و شعله‌ای از آتش در دستش بود و دورتادور خانه بانو را هیزم چید و سوگند خورد که اگر برای بیعت ابوبکر بیرون نیایند، خانه را با اهلش می‌سوزاند.^۱

نتایجی که از این اخبار و گزارش‌ها می‌توان گرفت آن است که... بانو فاطمه زهرا با خلیفه سقیفه مخالفت کرد و با او بیعت ننمود. جریان مخالفت حضرت زهرا با ابوبکر از باغستان فدک یا میراث پیامبر آغاز نشد؛ بلکه از اصل خلافت وی آغاز شد.

مخالفت بانو فاطمه زهرا با ابوبکر و خلافت وی، ساخته و پرداخته شیعیان نیست! با وجود همه پرده‌پوشی‌ها؛ تاریخ‌نگاران، محدثان و سیره‌نویسان مسلمان از قرن سوم تا کنون از این حقیقت تاریخی خبر داده‌اند.

و ابوبکر، و بیشتر از وی، عمر، برخورد تند و خشنی با مخالفان و معترضان، به ویژه بانو فاطمه زهرا روا داشت.



روزگار حکمرانی ابوبکر بسیار زود گذشت و پس از او، به وصیت مستقیم و بدون هیچ شورا و مشورتی، کارگزار و پشتیبانش، عمر بر مسند نشست. عمر نیز پیش از مرگش، شورایی شش نفره تشکیل داد که نتیجه چینش آن، خلافت عثمان بود.

بیست و پنج سال پس از درگذشت پیامبر، و پس از آنکه مسلمانان بر عثمان شوریدند و در غوغای انقلاب عثمان کشته شد. مسلمانان رو سوی خانه

۱- فإن فاطمة هي وحيدة النبي التي بقیت بعده فی أمته وهي أم أبیها كما كان یسمیها الرسول ﷺ وسیدة نساء العالمین. الشیعة هم اهل السنة، ص ۳۳.

علی علیه السلام گذاشتند و همگان بر خلافت وی اصرار کردند. ذی‌الحجه سال سی و پنج قمری، نخست اصحاب پیامبر و پس از آن عموم مردمان با مولا علی علیه السلام بیعت کردند. محمد بن جریر طبری، و البته بسیاری دیگر از تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان، نقل می‌کنند که چند تن از بیعت با امیرمومنان علی سرباز زدند. از آن جمله، عبد الله بن عمر...

عبدالله بن عمر نخست گفت که هر گاه همه مردم بیعت نمودند، من هم بیعت می‌کنم! امام علی فرمود: کفیلی (ضامنی) بیاور (که شورش نکنی). ابن عمر گفت: کفیل و ضامنی ندارم. مالک اشتر عرض کرد: بگذارید گردنش را بزخم! امام فرمود: رهایش کنید، من خود ضامن او می‌شوم. عبدالله! از آن زمان که می‌دانم، چه در کودکی و چه بزرگسالی، بدخلق بودی!

بی‌گمان حرمت دختر پیامبر اکرم، فاطمه زهرا، بیشتر و والاتر از هر مرد و زن مسلمانی بوده و هست. بی‌تردید آنچه که پیامبر اکرم در عظمت و بزرگداشت بانو فاطمه فرمود، درباره هیچ مرد و زن مسلمانی نفرمود. به یقین رعایت حال بانو فاطمه، که در داغ فقدان پدر عزادار است؛ اقتضا می‌کند که بر وی سخت نگیرند و با فشار و هجوم و... وی و همسرش را به بیعت مجبور نسازند.

روش عمر و ابوبکر در برخورد با بانو فاطمه را بگذارید کنار روش امام علی در برخورد با عبدالله بن عمر. امام علی نه تنها بر فرزند عمر سخت نگرفت، نه تنها به خانه‌اش هجوم نبرد و سرایش را نسوزاند، نه تنها به همسر و فرزندان وی آسیبی نرساند؛ بلکه خود ضامن و کفیل فرزند عمر شد. خلیفه، خود ضامن کسی می‌شود که از بیعت با وی سرباز می‌زند! و در برابر سخن مالک اشتر، بیعت نکردن

۱- وجاءوا بابن عمر، فقال: بايع، قال: لاأبايع... . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۸. این گزارش را ابومخنف (لوط بن یحیی کوفی، م. ۱۷۵ق.) در کتاب الجمل، و ابن اثیر جزری در الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۲ و احمد نویری (م. ۷۳۳ق.) در نهایة الارب در فصل "ذکر بیعة علی" نقل کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز همین گزارش را با تفاوت اندکی در شرحش بر نهج البلاغة، ج ۱، ص ۹۵۹ نقل می‌کند.

ابن عمر را به بدخلقی وی توجیه نمود، تا هیچ کس از شیعیان و دوستداران امام علی، کوچک‌ترین ضربه و زبانی به ابن عمر نرساند.

کدامین روش به آموزه‌های قرآن کریم، سنت پیامبر اکرم، اخلاق نیک، و خرد استوار نزدیک‌تر است؟! روش امام علی علیه السلام یا کردار ابو بکر و عمر؟!!

بخش پانزدهم: فدک؛ فریادِ دادخواهی کوثر

فدک را می‌توان رمز دانست؛ فاء آن فریاد است، دال آن دادخواهی، و کاف یادآور کوثر.

فدک در ظاهر دهکده‌ای در نزدیک خیبر بود، ولی به واقع فدک نشان ستمی بزرگ بر اهل بیت پیامبر، و به ویژه بانو فاطمه است. فدک، فریادِ دادخواهی کوثر است.

فدک کجاست؟

یهودیان پیش از ظهور پیامبر اکرم به مدینه و اطراف آن آمده بودند. آنان در پی پیامبری آمده بودند که بشارت آمدنش را در کتاب‌های آسمانی پیشین و گفته‌های پیامبران بنی‌اسرائیل یافته بودند. یهودیان در اطراف مدینه، باغستان‌های پرشماری ساختند و آهسته‌آهسته بر ثروت و جمعیت خود افزودند.

پیامبر اکرم در آغاز ورود به مدینه با یهودیان پیمان بست؛ پیمانی بر حُسن هم‌جواری و دفاع از یکدیگر. یهودیان بارها پیمان شکستند؛ در صدد قتل پیامبر برآمدند، وی را به مهمانی دعوت کردند و خوراکی مسموم نزدش آوردند، از بالای دیوار قلعه سنگ بر او می‌خواستند بزنند، حتی به جادوگری دست زدند تا در پیامبر اکرم ناهنجاری و ناگواری ایجاد کنند. زنجیره آزارها و پیمان‌شکنی‌های یهود به جنگ احزاب رسید و آنان به گونه‌ای آشکار پیمان خویش با پیامبر را شکستند و به یاری بت‌پرستان برخاستند. پس از جنگ احزاب (خندق)، دیگر بین مسلمانان و یهودیان پیمانی باقی نمانده بود؛ برخی از یهودیان به نبرد برخاستند

و برخی داوطلبانه سرزمین‌های خود را رها کردند و از حجاز به سوی شام مهاجرت کردند. یکی از این سرزمین‌ها، فدک نام داشت.

قرآن کریم و فدک

قرآن کریم درباره سرزمین‌های فتح‌شده می‌فرماید: "وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ"^۱.

فخر رازی (م. ۶۰۶ ق.) در تفسیر این آیه می‌نویسد: این آیه درباره سرزمین‌های بنی‌نضیر نازل نشده است، زیرا مسلمانان با بنی‌نضیر به نبرد پرداختند؛ بلکه این آیه درباره فدک است. اهل فدک از سرزمین خویش مهاجرت کردند و آبادی‌ها و اموال آنان بدون هیچ نبردی به دست پیامبر افتاد. و آن حضرت مخارج خود و خانواده خود را از درآمد فدک برمی‌داشت.^۲

در این موضوع که سرزمین فدک در زمان حیات پیامبر اکرم به او اختصاص داشته است، بین مسلمانان اختلافی نیست. عبدالملک بن هشام بصری (م. ۲۱۳ ق.) می‌نویسد: اهل فدک با پیامبر مصالحه کردند. بنابراین خیبر غنیمت مسلمانان بود، ولی فدک تنها از برای پیامبر بود، زیرا فدک با جنگ و لشکرکشی فتح نشده بود.^۳

احمد بلاذری نیز درباره فدک می‌نویسد: پیامبر پس از پایان جنگ خیبر، فردی از انصار به نام محیصه را به سوی اهالی فدک فرستاد و آنان را به اسلام

۱- "و آنچه را که خداوند به پیامبرش به غنیمت داده است، شما برای آن اسب و شتری نناختید، بلکه خدا فرستادگانش را بر هر چه بخواهد چیره می‌سازد". حشر، ۶.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۲۴۷.

۳- فصالحه أهل فدک علی مثل ذلک فکانت خیبر فیئاً بین المسلمین... . السیرة النبویة (سیره ابن هشام)، ج ۲، ص ۳۳۷. وی همین مطلب را از محمد بن اسحاق (م. ۱۵۱ ق.) نیز نقل می‌کند. (ج ۲، ص ۳۵۳).

دعوت کرد. اهل فدک، نیمی از سرزمین خویش را به پیامبر بخشیدند، بنابراین فدک ویژه پیامبر بود؛ زیرا به جنگ و شکرکشی مسلمانان به دست نیامده بود.^۱ گذشته از تاریخ‌نگاران، فقیهان نیز بدین نکته تصریح کرده‌اند که فدک از برای شخص پیامبر اکرم بوده است. علی ماوردی (علی بن محمد بصری، فقیه شافعی، م. ۴۵۰ق.) می‌نویسد: و فدک ویژه پیامبر اکرم شد؛ زیرا بدون لشکرکشی آن را گرفت، پس فیء (سود، بهره) وی بود.^۲ ابوبکر بن مسعود حنفی (م. ۵۸۷ق.) نیز می‌نویسد: فدک ویژه پیامبر اکرم بود؛ زیرا اصحاب بر آن نتاخته بودند.^۳ قرآن کریم به پیامبر فرمان می‌دهد که حق نزدیکان خویش را بدهد:

"وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ"^۴.

عبدالرحمن سیوطی از ابوسعید خدری و ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم در پی نزول این آیه، فدک را به بانو فاطمه هدیه داد.^۵ برخی از مفسران اهل تسنن بر این روایات چنین اشکال کرده‌اند که سوره اسراء در مکه نازل شده، حال آنکه فدک پس از هجرت به مدینه به دست پیامبر آمد.^۶ به سوره اسراء مراجعه می‌کنیم، در این سوره آیاتی است که از متن و شان نزول آن کاملاً آشکار است که در مدینه نازل شده‌اند.

"وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا"^{۱۰}.

- ۱- فصالحوا رسول الله... فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۸. ابن جریر طبری نیز همین مطلب را نقل می‌کند. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۶.
- ۲- وصارت فدک خالصة لرسول الله... الحاوی الکبیر، ج ۱۴، ص ۵۵.
- ۳- ولهذا كانت فدک خالصة لرسول الله... بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع، ج ۷، ص ۱۱۶.
- ۴- "و حق نزدیکان را بده." اسراء، ۲۶.
- ۵- الدرالمشثور، ج ۵، ص ۲۷۴.
- ۶- ابن کثیر چنین اشکالی را مطرح کرده است و به استناد همین اشکال، روایات فوق را دست ساخته رافضیان (شیعیان) شمرده است! تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۸.

از سویی آیه بر آن دلالت می‌کند که پیامبر اکرم اموالی در دست داشته و آنها را انفاق می‌کرده است. و خداوند به او فرمان می‌دهد که در انفاق زیاده‌روی نکند. این رویداد در مدینه است، نه در مکه! بسیاری از مفسران نیز در تفسیر این آیه نقل کرده‌اند که پس‌رکی نزد پیامبر آمد و لباس آن حضرت را خواست و پیامبر لباس خویش را بدو داد و هنگام نماز نتوانست به مسجد درآید.^۲ این شان نزول نیز تنها با مدینه سازگار است.

"وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا"^۳.

عموم مفسران بر آنند که این آیه در پی پرسش یهودیان نازل شده است. یهود مدینه از پیامبر درباره روح پرسیدند و این آیه در پاسخ آنان نازل شد.^۴ ابن‌کثیر در تفسیر این آیه، پرسشی را در برابر خود می‌بیند: اگر سوره اسراء مکی است، پس چگونه می‌توان این آیه را در پاسخ پرسش یهودیان در مدینه بدانیم؟! وی چنین پاسخ می‌دهد که ممکن است سوره دوبار نازل شده باشد؛ یکبار در مکه و بار دوم در مدینه. و یا آنکه خداوند در مکه، پیشاپیش پاسخ پرسش یهود مدینه را بیان کرده است.^۵

چرا ابن‌کثیر همین دو وجه را در تفسیر آیه بیست و ششم جریان نمی‌دهد؟! آیا نمی‌توان گفت که این آیه نیز دوبار نازل شده است؟! آیا نمی‌توان گفت: همان‌گونه که خداوند پرسش یهودیان در مدینه را پیشتر و در مکه پاسخ

۱- "و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار گشاده‌دستی منما تا ملامت شده و حسرت‌زده بر جای مانی". اسراء، ۲۹.

۲- برای نمونه ر.ک. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۷۶.

۳- "و در باره روح از تو می‌پرسند، بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگارم است، و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است". اسراء، ۸۵.

۴- برای نمونه ر.ک. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۳۱.

۵- تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۱۱۴.

گفته است، پیشاپیش و در مکه به پیامبر فرمان داده است که حق وابستگان خویش را بدهد؟!

از مفسران شیعه؛ شیخ طوسی و شیخ طبرسی^۱، و از مفسران اهل تسنن؛ ابوالحسن ماوردی^۲ (م. ۴۵۰ ق.) و ابن الجوزی^۳ (م. ۵۰۸ ق.) یکی از دو معنای آیه را اعطای بخشی از خمس اموال به وابستگان پیامبر اکرم دانسته‌اند.

ابویعلی احمد بن علی موصلی (م. ۳۰۷ ق.) از صحابی پیامبر اکرم، ابوسعید خدری نقل می‌کند که زمانی که آیه "وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ"^۴ نازل شد، پیامبر اکرم، بانو فاطمه را فراخواند و فدک را بدو عطا کرد.^۵

همین حدیث را نورالدین علی هیثمی (م. ۸۰۷ ق.)^۶ و عبدالرحمن سیوطی از ابوبکر بزار (م. ۲۹۲ ق.) و ابن ابی حاتم (م. ۳۲۷ ق.) و ابن مردویه (م. ۴۱۰ ق.) نقل می‌کند.^۷

همچنین علی متقی هندی از ابوسعید خدری نقل می‌کند که زمانی که آیه "وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ" نازل شد، پیامبر اکرم، بانو فاطمه را فراخواند و به او فرمود: "یا فاطمة لکِ فدک". ای فاطمه فدک برای توست.^۸

۱ - مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲ - النکت و العیون، ج ۳، ص ۳۲۲.

۳ - زاد المسیر، ج ۴، ص ۱۵۸.

۴ - اسراء، ۲۶.

۵ - مسند ابی یعلی، حدیث ۱۰۷۵.

۶ - کشف الاستار، حدیث ۲۲۲۳.

۷ - الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۷۳.

۸ - کنز العمال، حدیث ۸۶۹۶.

فدک پس از پیامبر اکرم

به هر روی، فدک در تصرف بانو فاطمه زهرا بود و ایشان کارگزارانی را برای رسیدگی بدان قرار داده بود.

گزارش تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان را نقل کنم و داوری را به خوانندگان واگذارم. نخست سخن امیرمومنان را درباره فدک ذکر می‌کنم. امیرمومنان، عثمان بن حنیف انصاری را حاکم بصره قرار داد. پس از مدتی مطلع شد که عثمان بن حنیف در مهمانی اشراف و ثروتمندان بصره حضور پیدا کرده است. آن حضرت نامه‌ای به عثمان نوشت و وی را برای شرکت در "سفره رنگینی که تهدیست عیالمند از آن رانده شده و توانگر بدان فراخوانده شده" نکوهش نمود. و امام این گونه نیست که دیگران را به قناعت و زهد فراخواند و خود در خانه و زندگی اشرافی بزید. بنابراین از خود نیز می‌نویسد: "آگاه باشید که پیشوای شما از دنیای خویش به دو جامه کهنه و دو قرص نان جوین بسنده کرده است." و اینجا که سخن از توانگری و ثروت به میان می‌آید، امیرمومنان می‌نویسد: "بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِيَا فِدَكٍ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكْمِ اللَّهُ وَ مَا أَصْنَعُ بِفِدَكٍ وَ غَيْرِ فِدَكٍ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدِّ جَدْتٌ تَقَطَّعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغَيَّبُ أَخْبَارُهَا". آری، از آنچه که آسمان بر آن سایه می‌افکند، فدک در دست ما بود. پس گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر از آن دست برداشتند، و خداوند بهترین داور است. و با فدک و غیر فدک چه کنم، حال آنکه جایگاه آدمی به فردا در تنگنای گوریست که نشانه‌های وی در تاریکی‌اش از میان برود و اخبار او در آن پنهان شود.

سخن امام علی به طور صریح بر آن دلالت دارد که فدک در تصرف آن حضرت و بانویش فاطمه بوده است. و البته امیرمومنان داوری در این جریان را به خداوند وامی‌گذارد.

برخی از علمای اهل تسنن به صراحت نقل کرده‌اند که بانو فاطمه در اولین مرحله فدک را هدیه و عطیه پیامبر اکرم به خویشان دانسته است. به عنوان نمونه، فخر رازی می‌نویسد: پس از درگذشت پیامبر، فاطمه ادعا نمود که وی فدک را به او هدیه داده است.^۱

ابوبکر از بانو فاطمه شاهد خواست، شاهی بر آنکه پیامبر فدک را به وی هدیه داده است. بانو، امیرمومنان علی علیه السلام و ام‌ایمن^۲ را به عنوان شاهد معرفی نمود.

احمد بلاذری می‌نویسد: فاطمه به ابوبکر گفت: پیامبر اکرم فدک را برای من قرار داد، پس آن را به من بده. و علی بن ابی طالب برای وی گواهی داد. ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا، تنها شهادت دو مرد، یا یک مرد و دو زن پذیرفته

۱ - فلما مات ادعت فاطمة أنه كان ينحلها فدكا. فخر رازی، ج ۲۹، ص ۵۰۶. یاقوت

حموی (م. ۶۲۶ق.م.) نیز در معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۶ چنین عبارتی دارد.

۲ - ام‌ایمن، نامش بَرَكَة و از اهالی حبشه بود. وی کنیز عبدالله، پدر پیامبر اکرم، بود که پس از درگذشت وی به پیامبر به ارث رسید. پیامبر وی را آزاد کرد. وی با مسلمانانی به نام عبیده ازدواج نمود و صاحب پسری به نام ایمن شد. ایمن در جنگ حنین و عبیده نیز در سال هشتم هجری به شهادت رسیدند. ام‌ایمن پس از عبیده، با زید بن حارثه ازدواج کرد که ثمره این ازدواج، اسامه بود. ام‌ایمن همواره افتخار خدمت‌گزاری در خانه پیامبر اکرم و بانو فاطمه را داشت. بانو فاطمه به وی وصیت نمود. ام‌ایمن در زمان خلافت عثمان درگذشت.

می‌شود. بانو رفت. و در روایتی دیگر نقل می‌کند که ربّاح^۱ نیز برای بانو فاطمه گواهی داد.^۲

ابوبکر جوهری نقل می‌کند که ابوبکر در برابر سخن بانو فاطمه و شهادت امام علی و ام‌ایمن گفت: این دارایی، ملک پیامبر نبوده است؛ بلکه از اموال (عمومی) مسلمانان بوده است و از آن در راه خدا انفاق می‌کرده است. حال که پیامبر در گذشته، من آن را همان گونه که پیامبر سرپرستی می‌کرد، سرپرستی می‌کنم.^۳ ابن‌ابی‌الحدید به سندی پیوسته نقل می‌کند: پس از شهادت گواهان، ابوبکر به بانو فاطمه عرض کرد: تو از پدرت جز حق نمی‌گویی، من فدک را به تو می‌دهم. آن گاه لوحی از پوست خواست و قباله فدک را برای بانو نوشت. عمر سر رسید و قباله را گرفت و به ابوبکر گفت: علی، (سود) به سوی خویش می‌کشد، ام‌ایمن نیز یک زن است! پس در نوشته ابوبکر آب دهان ریخت و نوشته‌اش را محو کرد و لوح را پاره نمود.

ابن‌ابی‌الحدید پس از نقل این خبر می‌نویسد: این معنا از راه‌های مختلف و به گونه‌های متفاوت نقل شده است... و کسی نمی‌تواند بگوید که این اخبار واحد (نامتواتر، غیرقطعی) هستند، زیرا این اخبار دست‌کم گمان‌آوردند و به دروغ بودن آنها نمی‌توان یقین پیدا کرد.^۴

بیشتر راویان حدیث و تاریخ‌نگاران اهل سنت جریان فدک را این چنین نقل کرده‌اند که بانو فاطمه نزد ابوبکر آمد و درخواست کرد که فدک را به ارث از

۱- امّ سلمة برده‌ای به نام ربّاح و لقب سَفِينَة داشت که وی را آزاد کرد و بر او شرط کرد که همواره خدمت‌گزار پیامبر باشد. البته نام پدر بلال، موزن پیامبر، نیز ربّاح است. آیا بلال بن ربّاح برای بانو فاطمه شهادت داده است یا ربّاح؟!

۲- قالت فاطمة لأبي بكر ان رسول الله جعل لي فدك... فتوح البلدان، ج ۱، ص ۴۰.

۳- إن هذا المال لم يكن للنبي... السقيفة و الفدك، ص ۱۰۲. ابن‌ابی‌الحدید نیز این روایت را نقل کرده است: شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۴- قال جاءت فاطمة إلى أبي بكر... شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۷۴.

پیامبر اکرم برگیرد. ابن شبه (عمر بن زید، شاعر و مورخ، م. ۲۶۲ق.) از عائشه چنین نقل می‌کند: فاطمه و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خویش از پیامبر و فدک و سهم خویش از خیبر را خواستند. ابوبکر به آنان گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم، آنچه باقی می‌گذاریم صدقه است، و خاندان محمد نیز از این مال بهره‌مند می‌شوند. و ابوبکر گفت: به خدا سوگند، آنچه را پیامبر انجام داده است، من هم انجامش می‌دهم. عایشه در پایان نقل می‌کند که فاطمه در پی این جریان با ابوبکر قهر کرد و تا به زمان فوت با وی سخن نگفت.^۱

ابوبکر سخنی را از پیامبر نقل کرد که بر اساس آن پیامبران (یا پیامبر اکرم) ارث باقی نمی‌گذارند. و آنچه از آنان باقی می‌ماند، صدقه است. این سخن به گونه‌های مختلفی نقل شده است؛ در برخی از آنها این مطلب به همه پیامبران نسبت داده شده است. نسائی چنین نقل می‌کند که عمر به پیامبر چنین نسبت داد که: ما گروه پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم، آنچه وامی‌گذاریم صدقه است.^۲ طبرانی (سلیمان بن احمد، م. ۳۶۰ق.) همین سخن را به واسطه ابوبکر به پیامبر نسبت می‌دهد.^۳

در برخی از نقل‌ها، هزینه کارگزاران و همسران استثنا شده است. احمد بن حنبل در مسند خویش به پیامبر چنین نسبت داده است: ما گروه پیامبران ارث باقی نمی‌گذاریم. آنچه من واگذاشتم، پس از هزینه کارگزارانم و نفقه همسرانم، صدقه است.^۴

۱ - عن عائشة أن فاطمة والعباس أتيا أبا بكر... تاريخ المدينة، ج ۱، ص ۱۹۷. این حدیث را در صحیح بخاری، ج ۲۹۲۶، مسند احمد، ج ۱۰ و سنن بیهقی، ج ۲، ص ۲۹۷ می‌توان یافت.

۲ - "إنا معشر الأنبياء لانورث ما تركنا فهو صدقة". السنن الكبرى، حدیث ۶۳۱۰.

۳ - المعجم الاوسط، حدیث ۴۷۳۴، همچنین است ابن شبة در تاريخ المدينة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴ - إنا معشر الأنبياء لانورث... مسند احمد، حدیث ۱۰۲۳۲.

و در برخی از نقل‌ها، بر این تاکید شده که این اموال به خاندان محمد (آل محمد) نمی‌رسد! طبرانی و بیهقی نقل می‌کنند که ابوبکر به پیامبر چنین نسبت داد: ما ارث نمی‌گذاریم، آنچه واگذاشتیم صدقه است، تنها چنین است که خاندان محمد از این مال می‌خورند.^۱

محمد بخاری (م. ۲۵۶.ق.) و محمد بن حبان (م. ۳۵۴.ق.) بدین نقل بخشی این چنین اضافه می‌کند: خاندان محمد نمی‌توانند بیش از خوراک از این مال (صدقه) بردارند!^۲

و در برخی از نقل‌ها، ابوبکر این بخش را نیز به پیامبر نسبت می‌دهد: این اموال، پس از درگذشت پیامبر به دست ولیّ امر پس از وی است.^۳

ابوبکر جوهری و ابن ابی‌الحدید نوشته‌اند: مشهور آن است که تنها ابوبکر حدیث ارث باقی نگذاشتن پیامبر را نقل کرده است.^۴

همچنین نقل شده است که همسران پیامبر، عثمان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث پیامبر را بین آنان تقسیم کند. و ابوبکر به استناد همین حدیث که پیامبران ارث نمی‌گذارند، درخواست آنان را ردّ کرد.

شیخ مفید از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که عائشه نزد عثمان آمد و از او درخواست کرد که همان حقوق و مزایایی که ابوبکر و عمر به آن دو می‌داده است، بدهد. عثمان گفت: در قرآن و سنت پیامبر چنین چیزی نیافتیم. پدرت و عمر نیز به خواست و پسند خویش چنین می‌کردند و من چنین نمی‌کنم. عایشه گفت:

۱- لانورث، ما ترکنا صدقة... المعجم الاوسط، ۷۷۱۲. السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۵.

۲- لیس لهم ان یزیدوا علی الماکل. صحیح ابن حبان، حدیث ۴۸۲۳. صحیح بخاری، حدیث ۳۷۲۱.

۳- فإذا متّ فهو إلی ولی الأمر من بعدی. سنن ابی داود، حدیث ۲۹۷۷، سنن بیهقی، حدیث ۱۳۱۱۶.

۴- ان المشهور أنه لم یرو حدیث انتفاء الأثر إلا أبو بکر وحده. السقیفة و فدک، ص ۱۰۸. شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۲۱.

پس میراث پیامبر را به من بده. عثمان گفت: آیا تو و مالک بن اوس نیامدید و گواهی ندادید که پیامبر ارث نمی‌گذارد تا اینکه فاطمه را از ارث بازدارید و حقش را باطل گردانید؟! حال چگونه امروز از پیامبر ارث می‌خواهی؟!^۱

داوری یک ناداوری

رفتار ابوبکر در جریان فدک را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟! ابوبکر در برابر بانو فاطمه چه کرده است؟! زمانی که رفتار و گفتار ابوبکر در جریان فدک را در کنار قرآن کریم، سنت پیامبر، و حتی رفتار ابوبکر با دیگر مسلمانان قرار می‌دهیم، ابهام‌ها و ایرادهای بسیاری آشکار می‌شود.

۱- فدک در اختیار و سرپرستی بانو فاطمه بوده است، و اختیار و سرپرستی خود نشانه مالک بودن است، مگر آنکه بر خلاف آن ثابت شود. آیا می‌توان در خانه تک‌تک مردم بایستیم و از آنان بخواهیم که شاهی بیاورند که مالک این خانه‌اند؟! بانو فاطمه بر فدک دست و چیرگی داشته است، این خود قرینه و نشانه بر ملکیت است. آن کس که منکر مالک بودن وی است باید شاهد بیآورد.

۲- ابوبکر پیش از تشکیل دادگاه و طلب شهود و ادله، کارگزاران بانو فاطمه را از فدک بیرون کرد و فدک را به دست گرفت. آیا می‌توان پیش از اقامه دعوا و احضار شهود و شنیدن دفاع متهم، اموال وی را از دستش خارج کرد؟!^۲

۱- جاءت عائشة إلى عثمان... الامالی (مفید)، ص ۱۲۵. محمد بن جریر طبری (شیعی) نیز این جریان را با کمی تفاوت در المسترشد، ج ۱، ص ۱۳۳ نقل می‌کند. علامه مجلسی این جریان را در بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۲۹۵ آورده و آن را به تاریخ طبری نسبت داده است. و البته در تاریخ طبری چنین گزارشی نیست!

۳- ابوبکر تنها درباره بانو فاطمه چنین رفتار کرد، ولی خانه پیامبر را از همسران وی پس نگرفت! همسران پیامبر که پیشتر در خانه پیامبر می‌زیستند، پس از ایشان نیز در همان خانه زیستند.

۴- سخن بانو فاطمه آن بود که پیامبر فدک را به او هدیه داده است. ابوبکر سخن بانو فاطمه را نپذیرفت و از او شاهد خواست. درحالی‌که قرآن کریم فاطمه را پاک می‌شمرد و هر گونه پلیدی را از وی به دور می‌داند. و پیامبر وی را پاره‌ای از خود می‌شمرد. آیا آن کس را که خداوند طاهر دانسته و پیامبر خدا وی را پاره‌ای از خویش شمرده است، به دروغ ادعا می‌کند؟!

سید مرتضی بدین مطلب تصریح می‌کند و می‌نویسد: و ما می‌دانیم که هر گاه بانو فاطمه ادعایی کند، به درستی ادعا کرده است. و آن کس که خواسته وی را از او بازدارد و از او شاهد بخواهد، از درستکاری به دور است. او نیازی به شاهد و دلیل ندارد؛ زیرا دلیل بر آن است که وی از اشتباه معصوم است و از زشت‌کرداری در امان است. و کسی که چنین است، در ادعای خویش به گواه نیازی ندارد.

وی پس از این سخن، به آیه تطهیر و سخن پیامبر که بانو فاطمه را بخشی از خود شمرده، بر عصمت بانو استدلال می‌کند.^۱

۵- ابوبکر در برابر سخن بانو فاطمه، از او شاهد خواست؛ در حالیکه در برابر ادعای دیگر مسلمانان از آنها هیچ شاهی طلب نمی‌کرد. محمد بخاری از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پیامبر به وی وعده داده بود که چون اموال (مالیات) بحرین بیاید، به وی مقداری از آن بدهد. پیامبر درگذشت، و پس از وی، اموال بحرین رسید. ابوبکر گفت: هر کس از پیامبر بدهی دارد یا پیامبر به او وعده‌ای داده، بیاید. جابر به ابوبکر گفت: پیامبر وعده داده است از اموال بحرین مقداری به من بدهد. ابوبکر گفت: بردار. جابر گوید: دو کف دست از سکه‌ها

۱- أن فاطمة عليها السلام ما ادعت من نحلة فدك إلا ما كانت مصيبة فيه.... الشافعي في الامامة،

برداشتیم، آنها را شمردم، پانصد سکه بود. ابوبکر دو برابر آن هم (هزار و پانصد سکه) از آن اموال به من داد.^۱

ابوبکر نه تنها از جابر شاهد نخواست، بلکه دو برابر آنچه او برداشته بود، به وی داد. نزد ابوبکر بین بانو فاطمه و جابر چه تفاوتی وجود داشت!؟

۶- بانو فاطمه، امیرمومنان علی و امایمن را شاهد آورد. یکی از این دو رویداد اتفاق افتاده است: اول آنکه ابوبکر شهادت امام علی و امایمن را نپذیرفته است، بدین بهانه که برای اثبات ادعا، شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن لازم است. این کردار ابوبکر نادرست است؛ زیرا از پیامبر اکرم و بسیاری از صحابه، و حتی ابوبکر و عمر، نقل شده است که در اموال بر اساس یک شاهد و سوگند مدعی حکم می‌دادند. احمد بن حنبل از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم بر اساس یک شاهد و سوگند (مدعی) قضاوت می‌کرد.^۲ یحیی نووی در شرح این حدیث می‌نویسد: و عموم علمای اسلامی از صحابه و تابعان و علمای پس از آنان چنین گفته‌اند که در اموال بر اساس یک شاهد و سوگند مدعی قضاوت می‌شود. ابوبکر، علی، عمر بن عبدالعزیز، مالک، شافعی، احمد بن حنبل، و فقهای حجاز نیز چنین گفته‌اند.^۳

چگونه است که در مورد همگان یک شاهد به همراهی سوگند کفایت می‌کند، ولی درباره دختر پیامبر، فاطمه زهرا دو شاهد هم کفایت نمی‌کند!؟

۱- صحیح بخاری، حدیث ۲۹۹۳. همچنین صحیح مسلم، حدیث ۲۳۱۴، جالب آن است که ابوبکر بیهقی رفتار متناقض ابوبکر با بانو فاطمه و جابر را در یک صفحه نقل می‌کند.

السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۲.

۲- آن رسول الله ﷺ قضی بشاهد ویمین. مسند احمد، حدیث ۲۲۶۳. و همچنین است: صحیح مسلم، حدیث ۳۲۳۰.

۳- وقال جمهور علماء الاسلام من الصحابة والتابعین... شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۳۸.

۷- رویداد دیگر آن است که ابوبکر شهادت شاهدان را پذیرفته و حکم مالکیت فدک را برای بانو نوشته است. عمر این حکم را مردود شمرده و شهادت امام علی و ام‌ایمن را مردود دانسته است.

عمر بر چه اساسی حکم ابوبکر را مردود شمرده؟! اگر حکم ابوبکر سزااست، پس کردار عمر ناسزااست. و اگر کردار عمر درست است، حکم ابوبکر نادرست خواهد بود. و آیا می‌توان حکم خلیفه را این چنین بی‌ارج و نامحترم دانست و آن را پاره نمود! عمر بر چه اساس حکم ابوبکر و گواهی امام علی و ام‌ایمن را مردود شمرده؟! آیا شهادت مرد به سود همسرش مردود است؟!^۱

قرآن کریم به طور عام فرمان می‌دهد که "دو شاهد از مردانتان گواه بگیرید"^۱، عمومیت آیه شامل همسر و فرزندان نیز می‌شود. ابوالحسن ماوردی (م. ۴۵۰ق.) نقل می‌کند که شافعی و ابن‌ابی‌لیلی شهادت مرد به نفع همسرش را معتبر می‌دانند. ماوردی خود نیز این رای را می‌پذیرد.^۲

۸- بانو فاطمه در سخن و جایگاهی دیگر، فدک را از بابت ارث پدر خواستار شده است. بنابر نقلی، ابوبکر فدک را از اموال پیامبر ندانسته، بلکه آن را از اموال عمومی مسلمانان شمرده است. این سخن بی‌شک نادرست است، قرآن به صراحت بر آن دلالت دارد که هر سرزمینی که بدون جنگ و لشکرکشی فتح شود، از آن خداوند و پیامبر است،^۳ و در ابتدای فصل نیز گذشت که علمای مسلمان به اتفاق بر این باورند که فدک در زمان پیامبر، ملک ایشان بوده است.

۹- ابوبکر در برابر سخن بانو فاطمه، حدیثی را به پیامبر نسبت می‌دهد که پیامبران ارث نمی‌گذارند و آنچه باقی گذاشته‌اند، صدقه است. این سخن با قرآن کریم مخالف است؛ زیرا قرآن می‌فرماید: "وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ".^۴

۱- بقره، ۲۸۲.

۲- الحاوی الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۶۶.

۳- حشر، ۶.

۴- " و سلیمان از داوود ارث برد ". نمل، ۱۶.

۱۰- بنا بر شهادت علمای اهل تسنن، این سخن را تنها ابوبکر به پیامبر نسبت داد. چگونه است که دختر پیامبر، بانو فاطمه، امام علی، و همسران پیامبر، و دیگر یاران پیامبر، هیچ یک این سخن را از پیامبر نشنیده بودند و تنها ابوبکر آن را شنیده بود؟! مورد و مصداق این حکم، ورثه پیامبر اکرم بود که در صدر آنان بانو فاطمه جای داشت. چگونه است که پیامبر این حکم را به مصداق و مورد اصلیش نگفته است؟!

۱۱- این حدیث بسیار گونه‌گون و متفاوت نقل شده است. گذشت که در برخی از این نقل‌ها، هزینه کارگزاران و همسران پیامبر استثنا شده است، و در برخی دیگر به تصریح آمده است که "آل محمد" تنها به اندازه خوراک از این دارایی‌ها حق دارند! در بیشتر نقل‌ها آمده است که اموال پیامبر پس از وی صدقه است و در برخی آمده که اموال وی، به "ولی" امر^۱ پس از او تعلق دارد.

گویی بر پایه این حدیث ادعایی بناست قانونی به تصویب برسد که تنها و تنها خاندان پیامبر، و به ویژه بانو فاطمه، از دارایی پیامبر بر کنار بماند!

۱۲- همسران پیامبر، چه در زمان ابوبکر، و چه در زمان عثمان، در پی گرفتن ارث خویش از پیامبر بودند. آیا آنان حدیث ادعایی ابوبکر را پذیرفته بودند و با این حال ادعای ارث از پیامبر داشتند؟! آیا ادعای ارث آنان دلیل بر آن نیست که حدیث ادعایی ابوبکر را نپذیرفته بودند؟!

۱۳- ابوبکر خود نیز بدین حدیث ادعایی پایبند نبود. اگر اموال پیامبر پس از وی به ارث نمی‌رسد و همه به تهیدستان صدقه داده می‌شود؛ پس چرا همسران پیامبر در خانه وی ماندند؟! چرا ابوبکر آنان را از خانه پیامبر بیرون نراند؟!

ابن جریر طبری نقل می‌کند که ابوبکر پیش از مرگ به عایشه وصیت کرد که وی را در کنار پیامبر دفن کند.^۱ ابوبکر بر چه اساسی چنین وصیتی کرد؟! پیامبر اکرم در یکی از حجره‌های خانه خویش دفن شده بود، اگر بناست که اموال پیامبر به ارث نرسد و از آن تهیدستان باشد و دخترش فاطمه از آن حقی نداشته

۱- أوصی أبوبکر عائشة أن يدفن إلى جنب النبي. تاريخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۴.

باشد، پس ابوبکر نیز از آن حقی ندارد! و اگر خانه پیامبر به ارث یا هدیه به عایشه رسیده است، پس چگونه است که فدک به ارث یا هدیه به بانو فاطمه نمی‌رسد؟!

۱۴- کردار و رفتار دیگر خلیفگان در برابر فدک بس متفاوت است. عثمان، فدک را به یکباره به مروان بن حکم داد. معاویه، فدک را بین پسرش یزید و مروان تقسیم کرد. فدک در دست بنی مروان بود تا آنکه عمر بن عبدالعزیز آن را به فرزندان بانو فاطمه بازگرداند! بنی مروان، پس از عمر عبدالعزیز، فدک را دوباره گرفتند و در دست امویان بود تا آنکه بنی عباس بر سر کار آمدند. سفاح آن را به فرزندان امام حسن بازگرداند. و منصور دوانیقی از آنان بازپس گرفت. و مامون دوباره آن را به بنی فاطمه بازگرداند.

اگر کردار و رفتار ابوبکر اصل و ریشه ثابت و استواری داشت، آیا خلیفگان اموی و عباسی با او مخالفت می‌کردند؟!

۱۵- قدم پس می‌نهیم و فرض می‌کنیم که همه ادعاهای ابوبکر درست بوده است. آیا روا بود که با دختر پیامبر چنین رفتار کنند؟! مگر پیامبر، فرزندی جز فاطمه زهرا به یادگار گذاشته بود؟! آیا درباره جلب رضایت و دوری از خشم فاطمه کم سفارش نموده بود؟! آیا سزا نبود که در برابر همه سختی‌ها و رنج‌هایی که پیامبر برای هدایت امت کشیده بود، باغستانی را به دخترش فاطمه می‌بخشیدند؟! آن کسان که بر جای پیامبر نشستند و از سفره اسلام چه بسیار لقمه‌ها برداشتند، روا نبود که باغستانی را به دختر پیامبر واگذارند؟!

زینب دختر (یا دخترخوانده) پیامبر پیش از اسلام با ابوالعاص ازدواج کرد. بعدها زینب اسلام آورد و ابوالعاص بر شرک باقی ماند و در جنگ بدر به همراه مشرکان به جنگ مسلمانان آمد و اسیر شد. زینب گردنبندی را که در شب عروسی از مادرش خدیجه هدیه گرفته بود، به عنوان فدیة فرستاد تا شویش را آزاد کند. پیامبر چون آن گردنبند را دید، دل بسوزاند و از مسلمانان خواست تا از حقشان نسبت به ابوالعاص و فدیة وی بگذرند. و آنان نیز گذشتند. و پیامبر گردنبند را همراه با ابوالعاص به مکه فرستاد.

ابن ابی‌الحدید معتزلی گوید: چون این خبر را بر استاد خویش، یحیی بن ابی‌زید علوی، خواندم به من گفت: آیا ابوبکر و عمر این صحنه را ندیده بودند؟! آیا مقتضای بزرگداشت و نیکی به پیامبر آن نبود که دل فاطمه را به فدک شاد کنند و فدک را از عموم مسلمانان برای بانو فاطمه طلب کنند؟! آیا فاطمه منزلت و جایگاهی فروتر از زینب نزد پیامبر داشت؟! اگر بر اساس یک روایت، فاطمه از فدک حقی نداشت، چرا ابوبکر آن را از عموم مسلمانان نخواست و به فاطمه نداد؟!^۱ ابن ابی‌الحدید این سخن را کلامی می‌شمرد که هیچ پاسخی ندارد!^۲

از معاصران، محمود ابوریه^۳ درباره رفتار ابوبکر در جریان فدک می‌نویسد: مطلبی باقی مانده است که باید سخنی صریح در باره آن بگویم؛ و آن رفتار ابوبکر با فاطمه دختر پیامبر خدا درباره میراث پیامبر اکرم است. حال اگر بپذیریم که خبر واحد (غیرقطعی)، عمومات قطعی قرآن را تخصیص می‌زند و بپذیریم که پیامبر فرموده است که ارث برجا نمی‌گذارد. ولی ابوبکر می‌توانست برخی از دارایی‌های پیامبر را به فاطمه بدهد، مثلاً فدک را به او بدهد. او چنین حقی داشت و هیچ کس حق نداشت وی را از این کار بازدارد، زیرا رواست که خلیفه هر چه را خواست به هر کس بدهد. آن گونه که خود ابوبکر برخی از دارایی‌های پیامبر را به زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه و دیگران داد. گذشته از این، همین فدک را که ابوبکر (از فاطمه) منع کرد، خلیفه عثمان به طور کامل به مروان هدیه داد!^۴

۱- قرأت علی یحیی بن ابی زید العلوی هذا الخبر... شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۱۹۰.

۲- همان، ج ۱۶، ص ۲۸۶.

۳- اندیشمند و نویسنده معاصر مصری، م. ۱۹۷۰م. وی از بیروان شیخ محمد عبده به شمار می‌آید و آثاری همچون "اضواء علی السنة المحمدية" به یادگار گذاشته است.

۴- بقی أمر لا بد أن نقول فيه كلمة صريحة... "شیخ المضيرة، ابوهريرة"، ص ۱۶۹. به نقل کتاب النص و الاجتهاد، ص ۸۰.



احمد بلاذری (م. ۲۷۹ق.) و پس از وی، یاقوت حموی (م. ۶۲۶ق.) نقل می‌کنند که به سال ۲۱۰ق. مامون عباسی فرمان داد فدک را به فرزندان بانو فاطمه بازگردانند. وی در این فرمان به قُثم بن جعفر، کارگزار خویش بر مدینه نوشت: من در جایگاهی که در دین خداوند، و خویشاوندی و جانشینی فرستاده‌اش دارم، اولی‌ترین فرد هستم که فرمان خداوند را جریان دهم و به شیوه پیامبر عمل کنم و بدان کس که پیامبر هدیه‌ای داده، آن هدیه را تحویل دهم و بدان کس که صدقه‌ای داده، صدقه دهم. و توفیق و امان از خدا می‌طلبم و در این کردار رغبتم آن است که به خداوند تقرّب جویم. و بی‌گمان پیامبر ﷺ فدک را به دخترش فاطمه هدیه داد و آن را بدو تصدّق نمود. و این رویدادی معروف بین خاندان پیامبر است و هیچ اختلافی در آن نیست. پس رأی من چنین شد که فدک را به وارثان بانو فاطمه بازگردانم و آن را به ایشان تحویل دهم. و به واسطه دادن این حقّ و برپایی این عدالت و جریان دادن فرمان و صدقه پیامبر اکرم، به خدا و پیامبرش تقرّب جویم. و فرمان دادم که این مطلب را در دیوان ثبت کنند و به کارگزارانم بفرستند؛ زیرا پس از درگذشت پیامبر اکرم در هر زمانه حج کسی ندا می‌کرد که هر کس از پیامبر صدقه یا بخشش یا وعده‌ای دارد، سخنش پذیرفته است و وعده‌اش جریان پیدا می‌کند. و فاطمه اولی است که سخنش درباره آنچه پیامبر بدو داده است، تصدیق شود. و به کارگزار خویش، مبارک طبری، فرمان دادم که فدک را به ورثه بانو فاطمه تسلیم کند.^۱
این گزارش تاریخی از چند جهت قابل توجه است:

۱- و أمّا بعد فإنّی بمکانی من دین اللّٰه و خلافة رسوله... فتوح البلدان، ج ۱، ص ۴۲ و معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۴۰.

نخست آنکه جریان فدک و ستمی که بر بانو فاطمه روا داشته شد، از همان قرن اول و دوم هجری تا کنون، همواره بین مسلمانان معروف و مشهور بوده و هست.

دوم آنکه توجه به جریان فدک و حق پایمال شده بانو فاطمه، ویژه شیعیان نیست؛ بلکه هر مسلمان منصفی، رفتار ابوبکر با بانو فاطمه را نمی‌پسندد. سوم آنکه مامون عباسی، با اینکه خود بر سر سفره ابوبکر نشسته و بر مسند خلافتی تکیه زده که پایه‌گذارش ابوبکر است، با این حال نمی‌تواند از این تناقض در رفتار ابوبکر چشم‌پوشد که وی سخن هر مدعی را درباره هدیه و وعده پیامبر بدون شاهد و گواه پذیرفت، ولی سخن بانو فاطمه را حتی با شهادت گواهان نپذیرفت!

و چهارم آنکه مامون، بازگردادن فدک به فرزندان بانو فاطمه را مایه تقرب به خداوند و پیروی از شیوه پیامبر می‌داند. چه آنکه این سخن مامون را صادقانه بشماریم، و یا در جهت جلب حمایت فاطمیان و علویان بدانیم، باز این سخن بر آن دلالت دارد که عموم مسلمانان در آن زمان، بازگرداندن فدک به فاطمه و فاطمیان را کرداری خداپسندانه و موافق سنت پیامبر می‌دانستند.

بخش شانزدهم: خطبه حضرت زهرا علیها السلام

بانو فاطمه زهرا، پس از آنکه جایگاه پدر و پیامبر خویش را در تصرف ناهلان می‌بیند، و در پی غصب باغستان فدک، به پای برمی‌خیزد و به مسجد می‌آید و خطبه می‌خواند. خطبه‌ای شیوا، رسا، و گرانسنگ که همواره حقیقت‌جویان را رهنمایی می‌کند: خطبه فدکیه.

منابع خطبه بانو

خطبه فدکیه بانو فاطمه در بین عالمان شیعه، قطعی و غیرقابل تردید است. برخی از عالمان اهل تسنن نیز این خطبه را نقل کرده‌اند که از آن جمله‌اند:

۱- احمد بن أبي طاهر خراسانی معروف به ابن طيفور (تاریخ‌نگار و ادیب، م. ۲۸۰ق.) در کتاب "بلاغات النساء" با شش سند از جناب زید بن علی بن حسین و بانو زینب کبری، خطبه بانو فاطمه را نقل می‌کند. وی خود از جناب زید بن علی نقل می‌کند که بزرگان بنی‌هاشم این خطبه را از پدران‌شان آموخته‌اند و به فرزندانشان می‌آموزند.^۱

۲- ابوبکر جوهری (م. ۳۲۳ق.) با چند سند متفاوت این خطبه را در کتاب "السقیفه و فدک" (ص ۹۸) نقل می‌کند.

ابن ابی‌الحدید نیز به گزارش ابوبکر جوهری اعتماد می‌کند و وی را عالم، محدث، ادیب، و پرهیزگار می‌شمرد که حدیث‌نگاران وی را مدح کرده‌اند و از کتابش نقل حدیث نموده‌اند. ابن ابی‌الحدید نیز خطبه حضرت زهراء را نقل می‌کند.^۲

۳- ابوسعید منصور بن حسین رازی معروف به وزیر آبی (مورخ و ادیب، م. ۴۲۱ق.) خطبه بانو را در کتاب "نثر الدرّ فی المحاضرات" (ج ۴، ص ۵) نقل کرده است.

۴- بهاء الدین، محمد بن حسن بغدادی معروف به ابن حمدون (مورخ و ادیب، م. ۵۶۲ق.) خطبه بانو را در کتاب "التذکرة الحمدونیه" (ج ۲، رقم ۶۲۸) نقل کرده است.

۵- مبارک بن محمد جزری معروف به ابن اثیر (لغت‌شناس و محدث، م. ۶۰۶ق.) خطبه فدکیه را در کتاب "منال الطالب" (ص ۵۰۱) نقل نموده است.

بسیاری از نویسندگان و نام‌داران نیز هر چند خطبه بانو فاطمه را نقل ننموده‌اند؛ ولی بدان اشاره کرده‌اند. شهرت خطبه بانو فاطمه تا بدان جاست که حتی در کتب لغت و برای توضیح برخی واژه‌ها به خطبه فاطمی ارجاع داده می‌شود، چنانکه ابن منظور (محمد بن مکرم، لغت‌شناس، م. ۷۱۱ق.) در توضیح واژه

۱- بلاغات النساء، ص ۱۹.

۲- شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۱۲. خطبه در همان، ص ۲۵۰.

"لُمة" می‌نویسد: و در حدیث فاطمه -رضوان خداوند بر او باد- آمده است که وی در "لُمه‌ای" از زنان به سوی ابوبکر برون آمد و وی را مورد عتاب قرار داد، یعنی در گروهی از زنان.^۱

بسیاری از محدثان و متکلمان شیعه، همه یا بخشی از این خطبه گران‌سنگ را نقل کرده‌اند. به عنوان نمونه؛ سید مرتضی (علی بن محمد موسوی، م. ۴۳۶ق.) در کتاب "الشافی فی الامامه" (ج ۴، ص ۷۱)، ابن جریر طبری شیعی (م. ۴۶۰ق.) در کتاب "دلائل الامامه" (ص ۱۱۱)، احمد بن علی طبرسی (م. ۵۴۸ق.) در کتاب "الاحتجاج" (ج ۱، ص ۱۳۲)، سید بن طاووس (علی بن موسی حسنی، م. ۶۶۴ق.) در کتاب "الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف" (ص ۲۶۴)، علی بن عیسی اربلی (م. ۶۹۲ق.) در کتاب "کشف الغمه" (ج ۱، ص ۴۸۸)، و علامه مجلسی در "بحارالانوار" (ج ۲۹، ص ۲۱۶) خطبه بانو فاطمه زهرا را نقل نموده‌اند.

متن و ترجمه خطبه

چنانکه گفته شد متن خطبه بانو فاطمه زهرا علیها السلام، با تفاوت‌های اندکی در کتب حدیث، تاریخ و ادب نقل شده است. بی‌گمان ترجمه و شرح خطبه آن بانو خود می‌تواند موضوع کتاب‌ها و رساله‌های بسیاری باشد؛ ولی در این بخش، به نقل متن خطبه آن حضرت و ترجمه پارسی آن بسنده می‌کنیم. ترجمه خطبه را با توجه به ترجمه‌های موجود و حک و اصلاح آنها تدوین نموده‌ام.

بانو به مسجد می‌آید

لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ عَلَيَّ مَنَعَ فَاطِمَةَ علیها السلام فَدَكَأَ وَ صَرَفَ عَامِلَهَا مِنْهَا وَ بَلَغَهَا ذَلِكَ لِأَنَّتِ نَحَارَهَا عَلَيَّ رَأْسَهَا وَ اشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا وَ أَقْبَلَتْ فِي لُمةٍ مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نِسَاءٍ قَوْمِهَا تَجُرُّ أَدْرَاعَهَا

۱- وفی حدیث فاطمة رضوان الله علیها، أنها خرجت في لُمة من نسائها الى أبي بكر فعاتبتنه، أي في جماعة من نسائها. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۴۸.

وَتَطَأُ ذُيُوبَهَا مَا تَحْرِمُ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ. فَنَيْطَتْ دُونَهَا مُلَاءَةً فَجَلَسَتْ. ثُمَّ أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ وَالتَّحِيْبِ فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ ثُمَّ أَمَهَتْ هُنِيَّةً حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيْجُ الْقَوْمِ وَهَدَأَتْ فَوْرَتَهُمْ افْتَتَحَتْ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالتَّئِئِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَي رَسُوْلِهِ فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا فَقَالَتْ:

آن هنگام که ابوبکر تصمیم قطعی گرفت که بانو فاطمه را از فدک بازدارد و کارگزاران وی را از آنجا بازگرداند و این اخبار به بانو رسید، روسری بر سر پوشاند و چادر بر خود گرفت و با دسته‌ای از زنان خدمتگذار و بانوان خویشاوندنش (به سوی مسجد) آمد. (هنگام راه رفتن)، پوشش بانو به زمین کشیده می‌شد و پایین لباس به زیر پایشان می‌رفت، و راه رفتنش همانند راه رفتن پیامبر اکرم بود. بانو بر ابوبکر وارد شد در حالیکه وی با بسیاری از مهاجران و انصار و دیگران بود. و پرده‌ای بین بانو و مردم آویخته شد و بانو نشست. بانو چنان ناله‌ای نمود که مردم را به گریه و ناله درآورد و مجلس منقلب شد. پس بانو اندکی درنگ نمود تا نالهٔ مردم خاموش شود و خروششان آرام گیرد. سخن را با ستایش خداوند و درود بر پیامبر آغاز نمود. مردم باردیگر به گریستند، و چون آرام گرفتند، بانو به سخن خویش پرداخت و فرمود:

ستایش و سپاس خداوند

أَبْتَدِئُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْحَمْدِ وَالطَّوْلِ وَالْمَجْدِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَي مَا أَنْعَمَ وَ التَّئِئُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عَمُومٍ نَعِمٍ ابْتَدَأَهَا وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسْدَاها وَ إِحْسَانِ مِنْنِ وَالْأَهَاءِ. جَمَّ عَنِ الْأَحْصَاءِ عَدْدُها وَ نَأْيِ عَنِ الْمُجَازَاةِ أَمْدُها وَ تَفَاوُتِ عَنِ الْأَدْرَاكِ أَبْدُها وَ نَدْبِهِمْ لِاسْتِزَادَتِها بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِها وَ اسْتِخْذِي الْخَلْقَ بِانْتِزَالِها وَ اسْتَحْمَدَ إِلَي الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِها وَ تَبَيَّ بِالنَّدْبِ إِلَي أَمْثَالِها.

سخن خود را آغاز می‌کنم با ستایش و سپاس آن کس که به ستایش و سپاس و بزرگ‌داشت سزاوارتر است. ستایش و سپاس از آن خداوند است، بر آنچه نعمت داده است. و او را سپاس بر آنچه الهام نمود. و بر نعمت‌های گسترده‌ای که از آغاز عنایت نمود و نعمت‌های فراوانی که عطا فرمود و نیکی‌های پی‌درپی که مرحمت کرده، ستایش گوئیم. (نعمتهایی که) شمارش از مرز شمارش بیرون است، و گستردگی از دامنه پاداش دادن بس دور است، و پایانش از درک (آدمی) برون است. (نعمتهایی که) خداوند برای فزونی و پایداری آن ما را به سپاس‌گزاری فراخوانده، و آفریدگان را با فروفرستادن نعمت‌ها فرمانبر خویش نموده، و برای کامل نمودن بخشش‌هایش از آنان ستایش و سپاس خواسته، و همراه با ستایش، درخواست چنین نعمت‌هایی را فرمان داده است.

توحید فاطمی

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لِمَّةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ أَبَانَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا الْمَمْتَنِعَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتَهُ وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتَهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحْاطَةَ بِهِ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْتَلَاهُ امْتَلَاهَا. كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَنْبِيئًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَنْبِيئًا عَلَي طَاعَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَي طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَي مَعْصِيَتِهِ ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَ حَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد. این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن قرار داده و دل‌ها را بدان پیوند داده، و در پیشگاه اندیشه، شناخت آن را آسان نموده است. خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبان‌ها از وصفش ناتوانند، و اوهام از درک او عاجزند. موجودات را پدید آورد؛ نه از ماده‌ی پیشین، و آنها را نوآوری نمود بدون آنکه از نمونه‌هایی پیروی کند. آنها

را به قدرت خویش ایجاد و به خواست خودش پدید آورد، بی آنکه در ساختن آنها نیازی داشته باشد و در تصویرگری آنها سودی برایش وجود داشته باشد؛ به جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، و اظهار قدرت خود، و شناسایی راه بندگیش و گرمی داشت فراخوانش. آنگاه بر فرمانبریش پاداش و بر نافرمانیش کیفر قرار داد، تا بندگانش را از خشمش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد.

بعثت پیامبر اکرم

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ يَجْتَبِيَهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يَبْتَعِيَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَسْتَنْجِبَهُ إِذِ انْخَلَعَتْ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ سَيَّرَ الْأَهْوِيلَ مَصُونَةً وَ بَنِيَاةَ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً عَلَهَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ وَ احْاطَةَ بِمُحَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةَ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ. ابْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ. فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا. فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَلَمَهَا وَ فَرَجَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا وَ جَلَا عَنِ الْأَبْصَارِ عَمَّهَا وَ عَنِ الْأَنْفُسِ نَعْمَهَا وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْمُدَايَةِ فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْعَوَايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ. ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ اخْتِيَارِ رَغْبَةٍ بِمُحَمَّدٍ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ مَوْضُوعًا عَنْهُ أَعْبَاءُ الْأَوْزَارِ مُحْفُوفًا بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ وَ مُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ أَبِي نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَيَّ الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيهِ فَعَلِيهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده و فرستاده اوست، که پیش از فرستادن او را اختیار کرد. و پیش از برانگیختن او را برگزید. و پیش از پرورش وی، نام پیامبری بر او نهاد؛ آن هنگام که آفریدگان در پرده پنهان بودند، و در پوشش تاریکی‌ها در امان بودند، و در نهایت نیستی قرار داشتند. خداوند او را برانگیخت چون پایان همه کار را می‌داند، و بر رویدادهای روزگار احاطه دارد و جایگاه تقدیرات را می‌شناسد. او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی‌اش

را امضا و مقدراتش را اجرا نماید، و آن حضرت امتها را دید که در آیینهای گونه‌گونی قرار دارند، و در پیشگاه آتش‌های افروخته اعتکاف کرده‌اند و بت‌های تراشیده‌شده را می‌پرستند، و خداوندی که شناخت خویش در فطرتشان قرار داده، نمی‌شناسند. پس خداوند به واسطه پدرم محمد ﷺ تاریکی‌های آن امت‌ها را روشن نمود، و مشکلات دل‌ها را برطرف کرد، و کوری دیده‌ها و اندوه جان‌ها را از میان برد. و به رهنمایی در میان مردم برخاست و آنان را از گمراهی رهانید، و بینایشان کرد و ایشان را به دین استوار رهنمون شد و به راه راست فراخواند. تا هنگامی که خداوند او را بسوی خود خواند، فراخواندنی از روی مهربانی و رأفت و رغبت، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش شد، و سنگینی بار وظایف از او برداشته شد، و فرشتگان نیکوکار او را فراگرفتند و خشنودی پروردگار آمرزنده او را دربرگرفت و در همسایگی آن پادشاه^۱ توانمند قرار گرفت. پس درود خدا بر پدرم، پیامبرش و امین وی بر وحیش و برگزیده‌اش و انتخاب‌شده‌اش از آفریدگان و پسندیده‌اش، پس سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

قرآن کریم

وَ أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نَصَبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ حَمَلَةُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ وَ بَقِيَّةُ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ يَبِينُ بَصَائِرَهُ مُنْكَشِفَةً سَرَائِرَهُ مُتَجَلِّيةً ظَوَاهِرَهُ مُغْتَبِطَةً أَشْيَاعَهُ قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتَّبَاعَهُ مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ فِيهِ تَبْيَانٌ حُجِّجَ اللَّهُ الْمُنُورَةَ وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةَ وَ مُحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةَ وَ بَيِّنَاتِهِ الْجَالِيَةَ وَ جُمْلَهُ الشَّافِيَةَ وَ بَرَاهِينَهُ الْكَافِيَةَ وَ فَضَائِلَهُ الْمُنْدُوبَةَ وَ رُخْصَةَ الْمُوهُوبَةَ وَ شَرَائِعَهُ الْمَكْتُوبَةَ.

شما ای بندگان خدا، پرچمداران فرمان و بازداشت او، و حاملان دین و وحی او، و امینان خدا بر یکدیگر، و مبلغان او به سوی امت‌ها، بازماندگان (پیامبر) که کتاب گویای خداوند و قرآن راستگوی و روشنایی تابنده و نور درخشنده را بر شما جانشین خویش قرار داد. دیدگاه‌های آن روشن، رازهای درونی‌اش آشکار،

ظواهر آن جلوه‌گر، پیروان آن مورد غبطه هستند. پیروی از آن به خشنودی (خداوند) راهبری می‌کند و گوش سپردن بدان به نجات می‌انجامد. دلیل‌های روشنای خداوند و واجبات تفسیر شده و حرام‌های بازداشته شده، و روشنگری‌های جلوه‌گرش و جمله‌های شفا دهنده‌اش، و برهان‌های کافیش و ارزش‌های پسندیده‌اش، و رخصت‌های بخشیده شده‌اش و احکام برقرارش در آن است.

حکمت و شریعت

جَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَالزَّكَاةَ تَرْكِياً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَالصِّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ وَالْعَدَلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلِهَلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ وَذُلّاً لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنِّفَاقِ وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السُّخْطِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَأَةً فِي الْعُمْرِ وَنَمَاءَةً فِي الْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقّاً لِلدَّمَاءِ وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفاً لِلْمَغْفِرَةِ وَتَوْفِيَةً الْمَكَايِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَحْسَةِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ وَتَرْكَ السَّرْقَةِ إِجْبَاباً لِلْعَقَّةِ وَحَرَّمَ اللَّهُ الشَّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ "فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ "فَإِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"^{۲۰}

پس خداوند ایمان را برای پاک کردن شما از چندخدایی، و نماز را برای پیراسته شدن شما از خودبزرگ‌بینی، و زکات را برای پیراستن جان و افزایش روزی، و روزه را برای استوار ساختن اخلاص، و حج را برای پایداری دین، و دادگری را برای همسو نمودن دل‌ها، و فرمانبری از ما را نظام ملت، و پیشوایی ما

۱- آل عمران، ۱۰۲.

۲- فاطر، ۲۸.

را امان از تفرقه، و جهاد را عزت اسلام و خواری کافران و منافقان، و صبر را کمک‌کار پاداش گرفتن (از خدا)، و فرمان به خوبی و بازداشت از بدی را برای مصلحت عمومی (جامعه)، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم (خداوند)، و رسیدگی به خویشاوندان را موجب طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خون‌ها، و وفای به نذر را موجب آمرزش، و به کمال رساندن پیمان‌ها و وزن را برای جلوگیری از کم‌فروشی قرار داد. و از میخواری بازداشت تا پلیدی پیراسته شوید، و شما را نسبت ناروا دادن برحذر داشت تا از لعنت در پرده باشید، و ترک دزدی را برای پاک‌منشی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه‌پرستی خالص شوید. "پس آن‌گونه که شایسته اوست از خدا پروا داشته باشید، و جز به حالت مسلمانی، از دنیا نروید"، و خدا را در آنچه بدان فرمان داده و از آن بازداشته، فراموش نبرید. "همانا که از بندگان خدا، تنها دانایان، از خداوند بیم دارند".

بدانید من فاطمه هستم!

أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي مُحَمَّدٌ أَقُولُ عَوْدًا وَبَدءً وَلَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطًا وَلَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ" ۱ فَإِنْ تَغَرَّوْهُ وَتَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ وَلِنَعْمَ الْمُعْزَى إِلَيْهِ فَبَلَّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِبًا تَجَبُّهُمْ آخِذًا بِكُظْمِهِمْ دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يُكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَيَنْكُتُ الْهَامَ حَتَّىٰ انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَوَلَّوْا الدُّبُرَ وَحَتَّىٰ تَقْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَأَسْفَرَ عَنْ مَحْضِهِ وَنَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَخَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَطَاحَ وَشِيطُ النَّفَاقِ وَانْحَلَّتْ عُقْدَةُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ وَفُهِتْ بِكَلْبَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِطَاصِ وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا

حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مُذَقَّةَ الشَّارِبِ وَنَهْزَةَ الطَّامِعِ وَقَبْسَةَ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ
 الطَّرِيقَ وَتَقْتَاتُونَ الْقَدَّ أَذْلَةً خَاسِعِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَخْطِفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَانْقَذُكُمُ اللَّهُ
 يَا أَبِي مُحَمَّدٍ بَعْدَ اللَّيْلِ وَالَّتِي وَبَعْدَ أَنْ مَنِي بِهِمُ الرِّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَمَرَدَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ
 "كَلِمًا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ" أَوْ نَجْمَ قَرْنٍ لِلشَّيَاطِينِ أَوْ فَغْرَتَ فَاغِرَةٍ مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكِفِيءُ حَتَّى يَطَّأَ صَمَاحَهَا بِأَخْمِصِهِ وَيُحْمِدَ لَهْبَتَهَا بِسَيْفِهِ،
 مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُسْمِرًا
 نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَالْكُهُونِ
 آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِبَنِي الدَّوَائِرِ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَتَنْكَبُونَ عِنْدَ الزَّلَالِ وَتَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ.

ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در
 پایان نیز می گویم، گفتارم ناروا نبوده و در کردارم ستم نیست. "بی گمان
 فرستاده‌ای از میان شما برایتان آمد که رنج‌های شما بر او گران است، بر شما
 سخت دلسوز است، به مؤمنان مهربان و دل‌نرم است". پس اگر او را بزرگ دارید و
 بشناسید می‌دانید که او از بین همه زنان، پدر من بوده است. و در بین همه
 مردان، برادر پسرعموی من است. چه نیکو بزرگواری است آنکه من بدو نسبت
 دارم! رسالت خویش را رساند و به آشکاری بیم داد و از پرتگاه مشرکان
 کناره‌گیری نمود. آنان را پراکند و بر آنان سخت گرفت و با حکمت و اندرز نیکو به
 راه پروردگارش فراخواند. بت‌ها را شکست و سرکردگان را سرنگون کرد تا آنکه
 جمعشان به هم خورد و از میدان گریختند. تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب
 برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد، و فریاد
 شیطان‌ها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد، و گره‌های کفر و تفرقه
 از هم گشوده شد، و زبان شما به سخن یکتاپرستی باز شد، در میان گروهی که
 سپیدرو و شکم‌به‌پشت‌چسبیده (نیکوکار و زاهد) بودند. و شما بر کناره پرتگاهی از

آتش قرار داشتید. و مانند جرعه‌ای آب در معرض طمع آزمندان قرار داشتید. همچون آتش‌زنه‌ای بودید که به اندک زمانی خاموش می‌گردید. لگدکوب روندگان بودید. از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان می‌خوردید. خوار و نگون‌بخت بودید. می‌ترسیدید که مردمان اطرافتان شما را برابند، تا خداوند پس از این همه شما را به دست پدرم محمد نجات داد، و پس از آنکه از دست قدرتمندان و گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب گرفتاری‌ها دید. "هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نمود"، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهایی از مشرکان دهان باز کرد، پیامبر برادرش را در کام آن افکند، و او تا زمانی که سر آنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به شمشیرش خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت. رنج‌دیده در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیای خداوند، دامن به کمر بسته، خیرخواه، تلاشگر، کوشش‌کننده، و در راه خدا از ملامت ملامت‌کننده نمی‌هراسید. و شما در آسایش زندگی می‌کردید، در امان، در رفاه، در خوشی، به انتظار می‌نشستید تا گرفتاری‌ها ما را دربرگیرد، و گوش به اخبار داشتید، و هنگام کارزار عقب می‌رفتید، و از کارزار فرار می‌نمودید.

پس از پیامبر

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ اَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى اَصْفِيَاءِهِ ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِينَ وَ نَبَعُ حَامِلِ الْاَفْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ نَحَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ اَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَاسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَالْفَاكُرُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِبِينَ وَ لِلغَرَّةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ. ثُمَّ اسْتَهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ اَحْمَشَكُمْ فَالْفَاكُرُ غَضَابًا فَوَسَّمتُمْ غَيْرَ اِيْلِكُمْ وَ اَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شَرِبِكُمْ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ اَمْتِدَادًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ " اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ

بِالْكَافِرِينَ^۱ فَهَيَّاتِ مِنْكُمْ وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ وَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ وَأُؤْمَرُ وَأُضْحَكُ فَقَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَرْغَبَةٌ عَنْهُ تُدْبِرُونَ أَمْ بِغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ "بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا"^۲ "وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ"^۳ ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا تَسْكُنُ نَفْسُهَا وَيَسْلُسُ قِيَادَهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقَدَّتْهَا وَتَهَيَّجُونَ مِنْ جَهْرَتِهَا وَتَسْتَجِيبُونَ لَهْتَاكِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَ إِطْفَاءِ نُورِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَإِهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ تَسْرُونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ وَ تَمَشُونَ لِأَهْلِهِ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَ وَخْرِ السِّنَانِ فِي الْحَشَى.

و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه پیامبران و آرامگاه برگزیدگان را برگزید، نشانه‌های نفاق در شما آشکار شد، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته شد، و پست‌رتبگان با قدر و منزلت شدند، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه‌هایتان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفیگاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، دید پاسخگوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده‌اید، آن گاه از شما خواست که برخیزید، و دید که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به خشم واداشت، و دید خشمناک شدید، پس بر شتر دیگران نشان زدید، و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این در حالی بود که زمانی گذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحات التیام نیافته بود، و پیامبر به گور سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید. "آگاه باشید که در فتنه فروافتادید و به راستی دوزخ کافران را دربر گرفته است." این کار از شما بعید بود، و چطور این کار را کردید، به کجا روی می‌آوردید، در حالی که کتاب خدا در میان شماست، آموزش روشن، و احکامش درخشان، و نشانه‌های رهنماییش آشکار، و محرّماتش هویدا، و فرمان‌هایش روشن است. ولی آن را پشت

۱- کهف، ۵۰.

۲- توبه، ۴۹.

۳- آل عمران، ۸۵.

سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بر اساس چیزی جز قرآن حکم می‌کنید؟ (که این) "برای ستمکاران جایگزین بدی است"، "و هر کس به جز از اسلام دینی را جويا شود، از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود". آن گاه آنقدر درنگ نکردید که این دل‌رمیده آرام گیرد، و کشیدن درد آن سهل گردد، پس آتش‌گیره‌ها را افروخته‌تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید، و برای پاسخگویی به نوای شیطان، و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن شیوه پیامبر برگزیده آماده بودید. به بهانه خوردن سرشیر پنهانی شیر می‌نوشید، و برای خانواده او در آسانی و سختی کمین گرفتید، و ما در برابر کردار شما بردباری می‌کنیم همچون کسی که خنجر برآن و نیزه برنده در شکمش است.

میراث پیامبر

وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لِي مِنْ أَبِي "أَفْكَرَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ، وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ"^۱ أَفَلَا تَعْلَمُونَ بَلَى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي ابْنَتُهُ. وَ يَهَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَأَغْلَبَ عَلَى تُرَابِ أَبِي؟ يَا ابْنَ أَبِي خُفَّافَةَ أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرْتَّ أَبَاكَ وَ لَا إِرْثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ "وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ"^۲ وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ يَقُولُ "رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا"^۳ وَ قَالَ "وَ أُولُو الْأَرْحَامِ

۱- این جمله ضرب‌المثلی عربی است برای آن کس که به ظاهر کاری را بهانه می‌کند و در پنهان کار دیگری را انجام می‌دهد.

۲- مائده، ۵۰. بانندکی تفاوت.

۳- نمل، ۱۶.

۴- مریم، ۶.

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ^۱ وَ قَالَ "يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ"^۲ وَ قَالَ "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ"^۳. وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةٌ لِي وَ لَا إِرْثَ مِنْ أَبِي وَ لَا رَحِمَ بَيْنَنَا أَفْصَحَكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أَنْجَحَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ تَقُولُونَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِمُخْصِصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟ فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرَّ حَوْلَةَ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَ الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةَ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ "يُخَسِّرُ الْمُبْطِلُونَ"^۴ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدِمُونَ" وَ "لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ"^۵ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ"^۶.

و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، "آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟" در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است که من دختر او هستم. ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند؟! ای پسر ابوقحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از من ارث پدرم محروم باشم؟! امر بی‌سابقه‌ای و زشتی آوردی! آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید که قرآن می‌گوید "سلیمان از داود ارث برد"، و در مورد جریان زکریا آن گاه که گفت: "پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد". و فرمود: "و خویشاوندان (در ارث) در کتاب خدا به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند"، و فرمود: "خداوند به شما درباره فرزندان سفارش

۱- انفال، ۷۵.

۲- نساء، ۱۱.

۳- بقره، ۱۸۰.

۴- جاثیه، ۲۷.

۵- انعام، ۶۷.

۶- زمر، ۴۰.

می‌کند که بهره پسر دو برابر دختر است" و می‌فرماید: "هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقی است برای پرهیزگاران". و شما گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نبوده است و سهمی از ارث پدرم ندارم. آیا خداوند آیه‌ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته است؟! یا می‌گویید: (من و پدرم) اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی‌دانید؟! و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم آگاه‌تر هستید؟! اینک این تو و این شتر (خلافت)، شتری مهارزده و کجاوه نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد. و خداوند چه نیک داوری است! و پیامبر چه نیکو دادخواهی است! و رستاخیز چه نیکو وعده‌گاهی است! و در آن ساعت و آن روز "اهل باطل زیان می‌برند". و پشیمانی به شما سودی نمی‌رساند. "و برای هر خبری قرارگاهی است"، "پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذابی پایدار که را شامل می‌شود".

ای مسلمانان!

يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَ أَعْضَادَ الْمَلَّةِ وَ حَصَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَ السَّنَةِ عَنْ ظُلَامَتِي. أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ "الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ" سَرْعَانَ مَا أَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلَانَ ذَا أَهَالَةٍ وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أُحَاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَ أَزَاوِلُ أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ ﷺ فَطَبَّ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهِيهِ وَ اسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ وَ انْفَتَقَ رَتَقَهُ وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَ كُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَ أَكَدَتِ الْأَمَالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ وَ أُضِيعَ الْحَرِيمُ وَ أُدِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ فَتَلَّكَ وَ اللَّهُ النَّازِلُ الْكُبْرَى وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى الَّتِي لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَ لَا بَائِقَةٌ عَاجِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي مَسَاكُمُ وَ مَصْبِحَكُمْ هِتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تَلَاوَةً وَ إِحْنَانًا وَ لَقَبَهُ مَا حَلَّتْ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حَكْمٌ فَصَلِّ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ

"وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ" ۱.

ای گروه جوانمردان، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود: "حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می‌شود"، چه به سرعت مرتکب این اعمال شدید، "و چه با عجله چربی از این بز فرومی‌ریزد" ۲، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می‌باشد. آیا می‌گویید محمد ﷺ بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن گسترده، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی‌فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرایید، کوه‌ها از جای فروریخت، حرمت‌ها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از درگذشت او باقی نماند. به خدا سوگند که این مصیبت بزرگ‌تر و بلای عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد که کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه‌هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند، و با تلاوت و نوای خوش آن را می‌خوانید، این بلایی است که پیش از این به پیامبران و فرستادگان وارد شده است. حکمی است حتمی، و قضایی است قطعی، خداوند می‌فرماید: محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا

۱- آل عمران، ۱۴۴.

۲- این ضرب‌المثل عربی است، فردی بزی لاغر داشت که از سر ناتوانی یا بیماری آب از بینیش می‌ریخت، به او گفتند: چرا بز تو چنین است؟ گفت: چربیش از بینیش وی سرازیر است! گویی از فربهی چنین شده است! و مردم به او می‌گفتند: چه با عجله چربی او می‌آید! این جمله مثل برای کسی است که عیب و ایرادی را خوبی یا زیبایی نشان می‌دهد.

کشته گردد به عقب برمی‌گردید، و آنکس که به عقب برگردد به خدا زبانی نمی‌رساند، و خدا سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد.

ای انصار!

إِيهَابِ بَنِي قَيْلَةَ أَهْظُمُ تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بَمَرَأَى وَمَسْمَعٍ وَمُنْتَدَى وَبَجْعِ تَلْبِسِكُمُ
الدَّعْوَةَ وَتَسْمَلِكُمُ الْخَبْرَةَ وَأَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأَدَاةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمُ السِّلَاحُ
وَالجِنَّةُ تُوَافِيكُمُ الدَّعْوَةَ فَلَا تُجَيِّبُونَ وَتَأْتِيكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِيثُونَ وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاجِ
مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ وَالنُّخْبَةِ الَّتِي انْتُخِبَتْ وَالْخَبْرَةَ الَّتِي اخْتِيرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ
قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَتَحَمَلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ وَنَاطَحْتُمُ الْأُمَمَ وَكَلَفْتُمُ الْبِهْمَ فَلَانْبِرَحَ وَتَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ
فَتَأْتِمُرُونَ حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ وَدَرَّ حَلْبُ الْأَيَّامِ وَخَضَعَتْ نَعْرَةُ الشِّرْكِ وَ
سَكَنْتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ وَنَحَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَهَدَّاتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ وَاسْتَوَسَقَ نِظَامُ الدِّينِ
فَأَنَّى جُرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَأَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ
بِؤْسًا لِقَوْمٍ "نَكَثُوا إِيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْنَهُمْ وَاللَّهُ
أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" ۱ أَلَا وَقَدْ أَرَى أَنَّ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخُلْفِضِ وَأَبْعَدْتُمْ مِنْ
هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَالْقَبْضِ وَرَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيْقِ بِالسَّعَةِ فَجَجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ
وَدَسَعْتُمْ مَا تَسَوَّعْتُمْ "فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ" ۲ أَلَا وَقَدْ
قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخُلْدَةِ الَّتِي خَامَرْتُمْ وَالْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَ
لَكِنَّا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَبَثَّةُ الصَّدْرِ وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ وَتَقْدِمَةُ الْحِجَّةِ فَدُونَكُمْوَهَا فَاحْتَقِبُوهَا دِرَّةً
الظَّهْرِ نَقِيبَةً اخْلُفْ بَاقِيَةَ الْعَارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللَّهِ وَشَنَارِ الْأَبَدِ مَوْصُومَةً بِ"نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ"

۱- توبه، ۱۳.

۲- ابراهیم، ۸.

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ^١ فَيَعِينُ اللَّهُ مَا تَفْعَلُونَ "وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ
 مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ"^٢ وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ. فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ "وَأَنْتَظِرُوا
 إِنَّا مُنْتَظِرُونَ"^٣ "فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونَ"^٤ "وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقِّي الدَّارِ"^٥ "وَقُلْ
 اعْمَلُوا فَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ"^٦ "وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمَانُهُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ"^٧
 "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ"^٨ وَكَانَ الْأَمْرُ قَدُ قُضِيَ.

ای پسران قبیله- گروه انصار- آیا نسبت به میراث پدرم مورد ستم واقع شوم
 در حالی که مرا می بینید و سخن مرا می شنوید، و دارای انجمن و اجتماع
 هستید؟! صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرات و
 ذخیره هستید، و دارای ابزار و قوه هستید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست،
 صدای دعوت من به شما می رسد ولی پاسخ نمی دهید؟! و ناله دادخواهیم را
 شنیده ولی به فریادم نمی رسید؟! در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و
 صلاح موصوف می باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخبانی
 که برای ما اهل بیت برگزیده شدید! با عرب پیکار کرده و متحمل رنج و شدت‌ها
 شدید، و با امت‌ها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه ما فرمانده
 بودیم و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و سینه روزگار به شیر
 آمد، و نعره‌های شرک آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و

١- همزه، ٧-٦.

٢- شعراء، ٢٢٧.

٣- هود، ١٢٢.

٤- هود، ٥٥.

٥- رعد، ٤٢.

٦- توبه، ١٠٥.

٧- اسراء، ١٣.

٨- زلزال، ٧-٨.

آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین بسامان شد، پس چرا پس از اقرارتان به ایمان سرگردان شدید، و پس از آشکاری خود را پنهان کردید؟! و پس از پیشقدمی عقب نشستید؟! و پس از ایمان شرک آوردید؟! وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند! و خواستند پیامبر را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارید در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید. آگاه باشید می‌بینم که به تن‌آسایی دل داده‌اید! و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته‌اید! با راحت‌طلبی خلوت کرده‌اید! و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید! در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگردانید.^۱ "پس بدانید اگر شما و هرکه در زمین است کافر شوید، خداوند بی‌نیاز و ستوده است." آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کامل من بود که در اخلاق شما سستی پدید آمده، و در دل‌های شما بی‌وفایی و نیرنگ ایجاد شده، و لیکن این‌ها جوشش دل اندوهگین و بیرون ریختن خشم است، و آنچه قابل تحمل نیست، و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان. پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاول‌دار، عار و ننگش باقی و نشان از خشم خدا و ننگ ابدی دارد، "و به آتش شعله‌ور خداوند که بر قلب‌ها احاطه می‌یابد" پیوسته است. آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار دارد، "و آنان که ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشت‌گاهی بازخواهند گشت"، و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، "و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می‌بریم." "پس همگی چاره اندیشید سپس مهلت داده نخواهید شد" "و به زودی کفرورزان خواهند دانست که جهان پسین از آن کیست" "و بگو: کردار کنید پس به زودی خداوند و فرستاده‌اش و مومنان کردارتان را می‌بینند" و هر آدمی پرونده‌اش را بر گردنش می‌آویزیم" "پس هر

۱- ضرب المثل عربی معادل نخ رشته شده را پنبه نمودن.

کس به وزن ذره‌ای خوبی کند آن را می‌بیند و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کند آن را می‌بیند" و گویا کار چنین تقدیر شده است.

ابوبکر و حدیث ادعایی

فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ وَ قَالَ: صَدَقْتَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رَوْفًا رَحِيمًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَعِقَابًا عَظِيمًا وَإِذَا عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النَّسَاءِ وَأَخَا ابْنِ عَمِّكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ. آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعَدَهُ عَلَى الْأَمْرِ الْعَظِيمِ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ وَ أَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ وَ خَيْرَتُهُ الْمُتَتَجِبُونَ عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النَّسَاءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ سَابِقَةٌ فِي وَفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ وَ لَا مَصْدُودَةٌ عَنْ صِدْقِكَ وَ وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارًا وَ لَا عَقَارًا وَ أَنْمَا نُورِثُ الْكُتُبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ وَ قَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِرَاعِ وَ السَّلَاحِ يُقَابِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَ يُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَ يُجَالِدُونَ الْمَرْدَةَ الْفَجَّارَ وَ ذَلِكَ بِإِجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَتَفَرِّدْ بِهِ وَحْدِي وَ لَمْ أَسْتَبِدْ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ فِيهِ عِنْدِي وَ هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ لَا تَزُورِي عَنكَ وَ لَا تَدْخُرِي دُونَكَ وَ أَنْتِ أَنْتِ سَيِّدَةُ أُمَّةٍ أَيْبِكِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لَبَنِيكَ لَا تَدْفَعُ مَالِكَ مِنْ فَضْلِكَ وَ لَا يُوضَعُ مِنْ فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ فَهَلْ تَرِينَ أَنْ أُخَالَفَ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟!

پس ابوبکر پاسخ داد: ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنان مهربان و بزرگوار و دل‌نرم و رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان، برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود. جز سعادت‌مندان شما را دوست نمی‌دارند. و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمزند. پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و بسوی بهشت رهنمون بودید، و تو ای برترین زنان و دختر

برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادق مانعی ایجاد نخواهد گردید. و بخدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گویند، و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهیم، و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار زمام‌دار پس از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید. و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند. و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزدیم. و در رأی و نظرم مستبدانه عمل ننمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده است. تویی سرور بانوان امت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندان، فضائل انکار نشده، و از شاخه و ساقهات فرونهاده نمی‌گردد، حکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم؟!

پاسخ بانو فاطمه علیها السلام

فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ افْتَجْمَعُونَ إِلَيَّ الْغَدْرِ اعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ؟ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكْمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا يَقُولُ عَنْ نَبِيٍِّّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: "يَرْتِي وَ يَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ"¹ وَ يَقُولُ: "وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ"² فَبَيْنَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ

۱- مریم، ۶.

۲- نمل، ۱۶.

وَ الْإِنَاثِ وَ الْمِيرَاثِ مَا أَزَاحَ بِهِ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَايِبِينَ كَلَّا
 بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا، فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ. وَ هَذَا نَبِيَّانِ وَ
 قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ النُّبُوَّةَ لَا تُورَثُ وَ إِنَّمَا يُورَثُ مَا دُونَهَا فَمَا لِي أَمْنَعُ ارْتِثَ أَبِي؟ أَلَنْزَلَ اللَّهُ فِي
 كِتَابِهِ: إِلَّا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! فَدَلَّنِي عَلَيْهِ أَقْنَعُ بِهِ!

بانو فاطمه فرمود: خداوند پاک و منزّه است، پدرم پیامبر خدا، از کتاب خدا
 روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل
 می نمود، آیا می خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به دروغ او را متهم نمایید. و این
 کار پس از درگذشت او همانند است به دام‌هایی که در زمان زندگیش برایش
 گسترده شد. این کتاب خدا حاکمی عادل و ناطقی است که بین حق و باطل
 جدایی می اندازد، و از زکریا نقل می کند که گفت: "خدایا فرزندی به من بده که از
 من و خاندان یعقوب ارث ببرد"، و می فرماید: "سلیمان از داود ارث برد". خداوند
 در سهمیه‌هایی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره‌هایی که
 برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده است، که بهانه‌های اهل باطل، و
 گمان‌ها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است. نه چنین است، بلکه هواهای
 نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده است، و جز بردباری زیبا چاره‌ای ندارم.
 و خداوند در آنچه می کنید یاور ماست. و این دو (زکریا و داود) پیامبرند و
 می دانم که (مقام) پیامبری به ارث نمی رسد و جز آن به ارث می رسند، پس مرا
 چه می شود که از پدرم ارث نبرم؟! آیا خداوند در کتابش نازل کرده است: (همه
 ارث می برند) مگر فاطمه دخت محمد؟! پس دلیلی بیاورید که بدان قانع شوم!

آخرین نیرنگ ابوبکر

فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتِ عَيْنُ الْحُجَّةِ وَ مَنْطِقُ الْحِكْمَةِ. لِأَدُلِّي بِجَوَابِكِ وَ
 لِأَدْفَعُكَ عَنْ صَوَابِكِ وَ لَكِنَّ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ! هُمْ قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ
 مَا أَخَذْتُ غَيْرَ مُكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدٍّ وَ لَا مُسْتَأْتِرٍ وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

ابوبکر به بانو گفت: ای دختر پیامبر خدا، تو معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشی و راست می‌گویی. سخن حقت را بر کنار نمی‌گذارم و گفتارت را انکار نمی‌کنم. این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را به من سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه خودرای بوده و نه مستبد هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام، و اینان همگی گواه هستند.

اتمام حجّت

فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ إِلَى النَّاسِ وَ قَالَتْ: مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةِ إِلَيَّ قِيلَ الْبَاطِلِ، الْمُغْضِيَةِ عَلَيَّ الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ "أَفَلَا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَيَّ قُلُوبٌ أَقْفَالُهَا"^۱ "كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ"^۲ ما آسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ" وَ لَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ وَ سَاءَ مَا بِهِ أُشْرْتُمْ وَ شَرٌّ مَا مِنْهُ اعْتَضَمْتُمْ لِتَجِدَنَّ وَ اللَّهَ مَحْمَلَهُ ثَقِيلًا وَ غِيْبَهُ وَبِيْلًا إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ وَ بَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام رو به مردم کرده و فرمود: ای مسلمانان که برای شنیدن حرف‌های بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده می‌گیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دل‌ها مهر زده شده است؟! نه چنین است، بلکه اعمال زشتتان بر دل‌هایتان تیرگی آورده، و گوش‌ها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را پیش گرفته‌اید، و با بدچیزی قرآن را معاوضه نمودید. به خدا سوگند، تحمل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیان‌های آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی‌کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیان کنند.

۱- محمد صلی الله علیه و آله ، ۲۴.

۲- مطفین، ۱۴.

مرثیه‌ای برای پدر

ثم عطفت علی قبر النبی و قالت:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَبْتَهُ
أَنَا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبْلِهَا
وَ كُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبِي وَ مَنْزِلَةٌ
أَبَدَتْ رِجَالَ لَنَا نُجُوى صُدُورِهِمْ
نَجَّهْتَنَا رِجَالَ وَ اسْتُخِفَّ بِنَا
وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا
فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِفُنَا
لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطْبُ
وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَغِبْ
عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنِيِّينَ مُقْتَرِبُ
لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
لَمَّا فَقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْتِ مَغْتَصِبُ
عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
فَقَدْ فَقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ
لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ

سپس آن حضرت رو به سوی آرامگاه پیامبر کرد و فرمود:

بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی‌کرد. ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد. و قوم تو متفرق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.

هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، جز ما. مردانی چند از امت تو همین که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار دل‌ها را آشکار کردند.

پس از تو مردان از ما روی برگردانده و خفیغمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد. تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتاب‌ها نازل می‌گردید.

جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد. ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک تو را در زیر خود پنهان کرد.



بانو فاطمه زهرا تنها چند روز، یا یکی دو هفته پس از درگذشت پیامبر، خطبه خوانده است. بر این اساس می‌توان خطبه حضرت زهرا را سنگ بنای بسیاری از اندیشه‌ها و حرکت‌ها، و آغازگر شماری از دانش‌ها و رویکردها دانست. شرح و توضیح و تفسیر خطبه بانو، خود نیازمند تالیف کتاب‌ها و رساله‌های پرشماری است، ولی چکیده‌وار می‌توان گفت:

۱- حضرت زهرا در خطبه خویش برای نخستین بار در تاریخ اسلام در برابر زمامدار زمانه ایستاد و به او اعتراض نمود. در بیشتر سرزمین‌های شرقی، از دیرزمان هر گونه اعتراض به زمامدار، گناهی نابخشودنی یا خطایی ناروا شمرده می‌شد، همینک نیز در کشورهای اسلامی هیچ تعریف نظری و یا جایگاه عملی برای اعتراض مدنی در برابر حکومت و حکمران وجود ندارد. بانو فاطمه، نخستین کسی است که در مقام یک شهروند جامعه اسلامی، در برابر زمامدار زمانه ایستاد و به ستمکاری وی اعتراض نمود.

۲- اعتقادات و باورها ریشه همه کردارها و رفتارهاست. اگر باور آدمی پاک و پیراسته باشد، رفتاری زشت و ناپسند انجام نخواهد داد. بانو فاطمه سخن خویش را با باورهای اسلامی آغاز می‌کند؛ با آموزه‌های توحیدی، با سخن از وحی و پیامبری، با بزرگداشت امام و امامت. آنچه بانو در باب توحید و یکتاپرستی در این خطبه فرموده است، دوش‌به‌دوش سخنان توحیدی امیرمومنان علی، والا و بالا می‌رود.

۳- بانو فاطمه در زمانه‌ای به خطبه می‌ایستد که پیامبر خدا از دنیا رفته است و دیگر از آسمان وحی نمی‌آید. دین از جنبه ملکوتی خویش، کم و بیش، بریده شده و هم‌اکنون بر دوش دین‌داران و دین‌مداران حمل می‌شود. دین، سرچشمه پاک و زلالی است که از وحی ربّانی و بردست پاک پیامبر پیراسته

جریان می‌یابد، ولی پس از پیامبر، در بستر تاریخ و در ذهن و دل و اندیشه و زبان آدمیانی شکل می‌گیرد و جریان می‌یابد که گاه دانسته و گاه نادانسته بر دین می‌افزایند یا از آن می‌کاهند و یا آن را دگرگونه جلوه می‌دهند. بانو فاطمه در آغاز سخن خویش مسلمانان را "حمل‌کنندگان دین و وحی، امانت‌داران خداوند بر خویشتن، رسانندگان دین به دیگر امت‌ها، و بازماندگانی که کتاب خداوند بر ایشان جانشین قرار داده شده" می‌نامد. این سخن بانو بدان معناست که دین اسلام از مرحله ملکوتی و وحیانی خویش برون آمده و بر دوش مردان و زنان مسلمان به دیگر امت‌ها رسانده می‌شود. هم‌اکنون پیامبر خدا در میان مردمان نیست تا امانت‌دار خداوند و دین او باشد، حال دیگر، آدمیان خود باید امانت‌دار خویش باشند و به خویشتن خیانت نکنند. و تنها کتاب خدا باقی می‌ماند که می‌توان دریافت‌های دینی مختلف و متفاوت را بدو عرضه کرد تا سره از ناسره تشخیص داده شود. البته بانو این سخنان را به کسانی می‌فرماید که جانشینی امیرمومنان علی و مرجعیت وی در دین و دنیا را نپذیرفته‌اند.

۴- توجه به حقوق فردی... آنچه که پیامبر اکرم همواره، و به ویژه در ماه‌های پایانی زندگی خویش، بر آن تاکید داشت؛ حرمت نهادن به جان و مال و آبروی آدمیان است. مالکیت شخصی اگر نقض شود، اساس نظم و نظام جامعه بر هم می‌ریزد. بانو فاطمه نه تنها برای باغستانی به نام فدک، بلکه برای نادیده گرفتن حقوق انسان، به ویژه حق مالکیت برخاست و اعتراض نمود.

۵- پیامبر اکرم در گذشته است. و از فردای خاکسپاری آن عزیز، هر کسی ممکن است دهان بگشاید و زبان بچرخاند که شنیدم پیامبر خدا چنین گفت و دیدم که چنان کرد! اگر چشم و گوش بر همه این گزارش‌ها ببندیم، خود را از سرچشمه رحمت و حکمت نبوی محروم ساخته‌ایم. و اگر با خوش‌باوری هر حکایتی را بپذیریم، سخت به بیراهه خواهیم افتاد. پیامبر اکرم خود پیش از درگذشت، هشدار داده که دروغ‌پردازی بر او بسیار شده است.

بانو در برابر حدیث ادعایی ابوبکر به آیات قرآن کریم استناد می‌کند. قرآن، اصل و اساسی است که تغییر نکرده و نمی‌کند، چراغی است پیش رو، تنها و تنها

قرآن شاخص است، نه گفتار و نه کردار این و آن. و از این روست که بانو در سرتاسر خطبه خویش به بیش سی آیه از قرآن کریم استدلال یا استشهاد می‌کند.

۶- بانو فاطمه به افکار عمومی توجه دارد؛ او در مسجد پیامبر و از پس قرن‌ها ایستاده و هنوز همه مسلمانان، نه، بلکه همه آدمیان را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد که: بدانید من فاطمه‌ام! جز به راستی سخن نمی‌گویم و جز به درستی کرداری نمی‌کنم. او به رسانه و فضای اندیشه آدمیان توجه دارد که به مسجد می‌آید و خطبه می‌خواند.

۷- بانو پرچم اعتراض در برابر زمامدار زمانه را برداشته است، وی را ستمکار می‌داند و داوری و حکمش را بی‌اساس و نادرست می‌شمرد. در برابر وی شاهد می‌آورد و به قرآن استدلال می‌کند و از مسلمانان یاری می‌جوید. ولی با این همه، بانو فاطمه آشوبگر نیست. او خواستار مقابله با ستم و بیداد زمامدار است؛ اما نه به هر قیمت و هزینه‌ای... تفرقه، ازهم‌گسیختگی و چندگانگی جامعه مسلمانان خطر بزرگی است که بانو بدان هشدار می‌دهد. بانو، پیشوایی اهل بیت را مایه دوری از تفرقه‌گرایی می‌شمرد. پس ما نیز که دوستداران و پیروان آن بانوی رحمت و رافت هستیم، همواره در پی الفت و ائتلاف باید باشیم، و نه در پی خلاف و اختلاف.

بخش هفدهم: واپسین روزها

پیامبر اکرم پیشتر خبر داده بود که بانو فاطمه نخستین فرد از خاندانش است که به وی می‌پیوندد. تاریخ‌نگاران درباره مدت زمانی که بانو پس از پیامبر اکرم زیسته اختلاف دارند: از سی و پنج روز تا هشت ماه.

امروزه دو یادبود برای درگذشت بانو فاطمه علیها السلام در نظر گرفته می‌شود، نخستین آن هفتاد و پنج روز پس از درگذشت پیامبر اکرم، در روز سیزدهم جمادی الاول است. مستند این یادبود حدیثی است که ابوجعفر محمد بن اسحاق

کلینی به سندی متصل و صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که بانو فاطمه پس از پیامبر اکرم هفتاد و پنج روز زنده بود.^۱

و دومین مراسم یادبود نود و پنج روز پس از درگذشت پیامبر اکرم، در روز سوم جمادی الثانی است از امام باقر علیه السلام روایت شده است که بیماری بانو فاطمه، پنجاه شب پس از درگذشت پیامبر اکرم آغاز شد. و در روایت دیگری آمده است که بیماری بانو، چهل شب طول کشید. و مجموع این دو تاریخ، نود روز پس از درگذشت پیامبر می‌شود.^۲

به هر روی، مدت زندگی بانو فاطمه پس از درگذشت پدر، بس کوتاه بود. و بخش قابل توجهی از این مدت کوتاه نیز بانو در بستر بیماری به سر برد. در این فصل رویدادهایی را گزارش می‌کنیم که پس از بازگشت بانو از مسجد و ایراد خطبه، تا به هنگام درگذشت آن حضرت روی داده است.

فاطمه و علی علیه السلام

بانو فاطمه علیه السلام آخرین سخنان خویش را با مسلمانان در مسجد گفت و به خانه بازگشت. شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق.)، احمد بن علی طبرسی (م. ۵۴۸ ق.)، و ابن شهر آشوب مازندرانی (م. ۵۸۸ ق.) نقل می‌کنند که چون بانو فاطمه از مسجد بازگشت، به امام علی علیه السلام گفت: "ای فرزند ابوطالب! همانند جنین زانو به بغل گرفته‌ای و در خانه مانند متهمان نشسته‌ای، شاه‌پرهای شاهین را شکسته‌ای و حال پرهای کوچک به تو خیانت می‌کند. این فرزند ابوقحافه (ابوبکر) است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسر را از من گرفته است، به آشکاری با من دشمنی می‌کند، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته، و مهاجران یاریشان را از من دریغ

۱- الکافی، ج ۱، ص ۶۷۲.

۲- ر.ک بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰.

نمودند، و مردم از یاریم چشم پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فرورده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم. آن روز که شمشیرت را بر زمین نهادی، همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی. تو شیرمردی بودی که گرگ‌ها را می‌کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده‌ای، سخن سخنگویی را از من باز نمی‌داری، و باطلی را از من دور نمی‌گردانی، و من از خود اختیاری ندارم. ای کاش پیش از این کار و پیش از این خواری، مرده بودم. از اینکه اینگونه سخن می‌گویم خداوند عذر می‌خواهم، و یاری و کمک از جانب توست. از این پس، در هر صبح و شام وای بر من! پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد، شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می‌خواهم. پروردگارا، نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و کیفیت سخت‌تر است.^۱

و امام علی در پاسخ بانو فرمود: "وای بر تو نیست، بلکه وای بر دشمن کینه‌توز توست. ای دختر برگزیده خدا، و ای باقیمانده نبوت، اندوه و خشم را کنار بده. من در دینم سست نشدم و از آنچه در توانم است کوتاهی نکردم. اگر گذران روزیت را خواهانی، پس روزی تو ضمانت شده و کفیل تو امین است. و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا بردباری کن. پس بانو فرمود: خداوند مرا کفایت می‌کند. و دیگر سخن نگفت.

مرحوم سید محمدکاظم قزوینی در شرح این سخن می‌نویسد: گاه برخی از سخنوران چنین گمان می‌کنند که حضرت زهرا با خطابی صریح و تند با امیرمومنان سخن گفته است، زیرا آن بانو همواره امام را پسرعمو یا ابوالحسن و یا علی، خطاب می‌نمود، و در این سخنان وی را "فرزند ابوطالب" خطاب کرده است. و آن گاه این گونه سخن گفتن را نتیجه شدت ناراحتی و اندوه بانو می‌شمرند. در حالیکه چنین نیست. در نسبت دادن امام علی به پدرش، ابوطالب،

۱- يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! اِسْتَمَلْتِ شِمْلَةَ الْجَنِينِ وَ قَعَدْتِ حُجْرَةَ الظَّنِينِ... به ترتیب در الامالی، ص ۶۸۳، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۵، مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۲، ص ۵۲. همچنین این سخن در بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۴ نقل شده است.

هیچ نکته منفی نیست. ابوطالب، شیخ ابطحیان، سرور مکیان، پشتیبان رسول خدا، افتخار تاریخ، بزرگ قریش، بزرگ مرد هاشمیان. ابوطالب آن مرد شجاعی است که مشرکان مکه از او هراس داشتند، آن قهرمانی است که پیامبر در سایه حمایت وی می‌زیست، ابوطالب مردی غیرتمند است، نمونه جوانمردی و شهامت، پهلوان مهربانی و غیرت. پس ای "فرزند ابوطالب" یعنی: ای فرزند بزرگی و سروری، ای فرزند شرافت و شجاعت، ای فرزند غیرت و فضیلت؛ آیا این چنین نیست؟! آن گاه که بانو فاطمه، امیرمومنان را فرزند ابوطالب صدا می‌زند، گویی می‌گوید: پدرت پدرم را یاری کرد و در جایگاه مدافع از جان گذشته ایستاد؛ پس چرا تو از من دفاع نمی‌کنی و مرا یاری نمی‌نمایی؟!^۱

بانو و دفاع از امامت

علی بن محمد خزّاز قمی (م. ۴۰۰ ق.) از محمود بن لبید^۲ نقل می‌کند که پس از درگذشت پیامبر اکرم، بانو فاطمه به قبور شهدای احد می‌آمد و بر آرامگاه جناب حمزه می‌نشست و می‌گریست. روزی وی را گریان در آنجا دیدم. ایستادم تا آرام گیرد. پس نزدش رفتم و بر او سلام کردم و گفتم: ای سرور زنان، به خدا سوگند، (با گریه و ناله‌ات) رگ‌های قلبم را پاره نمودی. بانو فرمود: ای ابوعمر، گریه مرا سزاوار است، مصیبت بهترین پدران، پیامبر خدا را دیده‌ام، چه بسیار مشتاق به پیامبر خدا هستم! سپس چنین سرود:

آن روز که کسی می‌میرد، یادش کاسته می‌شود

۱- ربما يتصور بعض أهل العلم من الخطباء وغيرهم أن الزهراء تحدت زوجها العظيم بهذا التحدى الصريح اللاذع... فاطمة الزهراء من المهد إلى اللحد، ص ۲۶۵.

۲- محمود بن لبید بن عقبه انصاری، در زمان پیامبر اکرم به دنیا آمد و در خردسالی محضر پیامبر اکرم را درک نمود و از آن حضرت روایت نقل کرد. بر این اساس وی در زمان نقل این حدیث از بانو فاطمه، حدود یازده سال داشته است. وی به سال ۹۶ ق. درگذشت.

و به خدا سوگند، یاد پدرم از آن گاه که در گذشته، بیشتر شده است. گفتم: ای بانوی من، دوست دارم پرسش از شما بپرسم. فرمود: بپرس. گفتم: آیا پیامبر در زمان زندگیش به پیشوایی علی تصریح نمود؟! بانو فرمود: شگفتا، آیا غدیر خم را فراموش کرده‌اید؟! گفتم: روز غدیر را می‌شناسم، ولی می‌خواهم آنچه را پیامبر به شما گفته، بشنوم. پس بانو فرمود: به خدا سوگند از پیامبر شنیدم: علی پس از من جانشین من است و او امام است. و حسن و حسین، امام هستند. و نه امام از دودمان حسین هستند. هر کس پیرویشان کند، ره یابد و نجات پیدا کند و هر کس مخالفتشان کند، گمراه شود و فروافتد.^۱

عیادت زنان

خبر بیماری بانو فاطمه در مدینه پیچید. برخی از زنان مهاجر و انصار به عیادت وی آمدند. شیخ طوسی، احمد بن علی طبرسی و از اهل تسنن؛ ابن طیفور (م. ۲۸۰ق.) و ابن ابی‌الحدید (م. ۶۵۶ع.) این گزارش تاریخی را نقل می‌کنند.^۲ سخنان بانو فاطمه در این گزارش‌ها با تفاوت‌های اندکی نقل شده است، آنچه در پیش رو خواهیم آورد، بر اساس نقل شیخ طبرسی در کتاب "الاحتجاج" است. زنان به رسم عیادت و احوال‌پرسی از بانو پرسیدند: چگونه‌ای؟! روزگار چگونه می‌گذرانی؟

۱- یا سیده النسوان قد والله قطعت أنياط قلبي من بكائك.... "كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر"، ص ۱۹۸. سید هاشم بحرانی در کتاب "غایة المرام و حجة الخصام"، ج ۱، ص ۳۲۵ این روایت را از کتاب "النصوص علی الائمة الاثني عشر" شیخ صدوق نقل می‌کند.

۲- به ترتیب در الامالی، ص ۳۷۴، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۷، بلاغات النساء، ص ۲۳، شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۳۳. همچنین این سخن در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹ نقل شده است.

و بانو در پاسخ آنان فرمود: حالم به گونه‌ای است که از دنیایان بس بیزار و مردانتان را دشمن می‌دارم. حال و قالشان را آزمودم و از آنچه کردند، بسی ناخشنودم و آن را به کناری نهادم. چرا که چون تیغ زنگارخورده نابراً و چون نیزه از قد دو نیم شده، و صاحبان اندیشه‌های تیره و نارسا هستند. "چه بد ذخیره‌ای از پیش برای خود فرستادند. خشم خداوند را به جان خریدند و در عذاب (دوزخ) پاینده‌اند". به ناچار ریسمان امور و وظایف را به گردن آنان انداختم، سنگینی و مسئولیت کار را بدانها واگذاردم و ننگ ستمگری را بر آنها بار کردم. نفرین ابد بر این فریب‌کاران، دور باشند از رحمت حق این ستمکاران! وای بر آنان! از چه رو خلافت را از پایه‌های نبوت دور داشتند و از سرایی که محل نزول جبرئیل بود، به دیگر سرا بردند و از دست کارداناان دین و دنیا خارج ساختند. به هوش! که زبانی بس بزرگ است! چه چیزی سبب گردید تا از ابوالحسن (امام علی) عیب‌جویی کنند؟! عیب او گفتند؛ زیرا شمشیرش، خویش و بیگانه، شجاع و ترسو نمی‌شناخت. دریافتند که او به مرگ توجهی ندارد. و او استوار گام برمی‌دارد، و به سختی کارزار می‌کند و برای خداوند خشم می‌گیرد. به خداوند سوگند آن گاه که از راه آشکار و نمایان حق منحرف شدند و از پذیرش دلایل روشن امتناع نمودند، آنان را به راه مستقیم، باز می‌گرداند و از انحراف و کژی آنان جلوگیری می‌نمود. به خداوند سوگند، اگر مردانتان در خارج نشدن زمام امور، از دستان او پای می‌فشرده و تدبیر کار را آنچنان که پیامبر بدو سپرده بود، تحویل او می‌دادند او آن را به سهولت راه می‌برد و این شتر را به سلامت به مقصد می‌رساند، آن گونه که حرکت این شتر رنج‌آور نمی‌شد. او آنان را به آبشخوری صاف و مملو و وسیع هدایت می‌کرد که آب از اطرافش سرازیر بود و هرگز رنگ کدورت به خود نمی‌گرفت. و آنان را از این آبشخور سیراب برون می‌آورد. او خیر و نیکی را در نهان و آشکار برای آنان خوش می‌دارد. او از دنیا زینتی بر نمی‌گیرد. از فزونی و ثروت دنیا جز به مقدار آبی که تشنگی را فرونشاند و خوراکی که گرسنگی را برطرف نماید، بر نمی‌دارد. (در آن هنگام) پارسا از خواهنده (دنیا)، و راستگو از دروغگو شناخته می‌شد. "و اگر ساکنان آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پروا داشتند،

درهای برکت‌ها را از آسمان و زمین بر آنان باز می‌نمودیم. ولی (نشانه‌های خدا را) دروغ شمردند پس بدانچه به دست آورند، کیفرشان کردیم." و کسانی از اینان که ستم روا داشتند نتیجه زشت‌کاریشان را به زودی خواهند یافت و آنان هرگز بر ما چیرگی نخواهند یافت. بیا و بشنو! روزگار چه شگفتی‌هایی به تو نشان دهد! و سخنانشان چه شگفت‌انگیز است! ای کاش می‌دانستم به چه پناهگاهی تکیه داده‌اند؟ و کدامین ستون را پشتیبان گرفته‌اند؟ و به کدامین ریسمان تمسک جسته‌اند؟ و بر چه خاندانی پیشقدم شدید و برتری یافته‌اند؟ شگفتا! که بد سرپرستی انتخاب کرده و بد دوستانی برگزیده‌اند. و برای ستمکاران بد جایگزینی است. به خداوند سوگند، اینان به جای پرهای بزرگ، دم را قرار داده‌اند، سر واگذارده دم اختیار نمودند. به خاک ذلت ساییده باد بینی گروهی که می‌پندارند که نیکی می‌کنند! آی! آنان همانا تباه‌کارانند، ولی خود نمی‌دانند. وای بر آنان! "آیا آن کس که مردم را به راه راست فرا می‌خواند، سزاوار پیروی است یا آنکه خود راه نمی‌داند، مگر آنکه رهنمایی شود؟ وای بر شما! چه بد داوری می‌کنید." اما به جان خود سوگند که نطفه (خلافت) این بسته شده است. و پس از انتظاری اندک نتیجه می‌دهد، سپس از آن خونی تازه و زهری گشوده خواهید دوشید. در آن هنگام پویندگان راه باطل زیان بینند و نادرست‌کاران شناخته شوند. و آنان که در پی خواهند آمد، در می‌یابند که آغازکنندگان چه گمراهی را اساس نهاده‌اند. قلبتان با دنیای خویش آرام خواهد گرفت و دل به فتنه می‌سپرید. بشارتتان باد به شمشیرهای کشیده و برا، و هجوم تجاوزگر ستمکار و ناامنی فراگیر و خودرایی ستمگران. حقوق شما را اندک خواهند داد و جمع شما را پراکنده خواهند کرد. پس پشیمانی شما را فراگیرد و کارتتان به کجا خواهد انجامید؟! در حالی که (حقیقت) بر شما پنهان شده است. آیا شما را به کاری وادارم که از آن کراهت دارید؟!۱

۱- أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةٌ لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَمَّمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ...". الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۷.

عیادت بانو امّسلمه

محمد بن علی مازندارانی (معروف به ابن شهر آشوب، م. ۵۸۸ق.) نقل می‌کند که بانو امّسلمه به عیادت حضرت زهرا آمد. بانو امّسلمه را پیشتر شناخته‌ایم، همسر باوفای پیامبر که بارها در مقام دفاع از خاندان وی برپاخاست. امّسلمه به بانو فاطمه عرضه داشت: ای دختر پیامبر خدا، چگونه روزگار می‌گذرانی؟! و بانو فاطمه فرمود: شب را به صبح آوردم در حالی که اندوه و گرفتاری سخت مرا در بر گرفته بود. از دست دادن پیامبر و ستم به جانشین وی. به خدا سوگند، حرمت آن کس از میان رفت که بر خلاف حکم خداوند در قرآن و سفارش پیامبر در تفسیر آن، امامت وی غصب شد. این گونه برخورد از کینه‌توزی‌های جنگ بدر و پیامدهای جنگ احد است که در درون دل نفاق‌انگیزشان و اندیشه‌ی فتنه‌آمیزشان پنهان شده بود و تاکنون جرات اظهارش را نداشتند. اما حال که امر خلافت هدف گرفته شد، آتش کینه‌های دیرینه زبانه کشید و رگبار مشکلات و سختی‌ها بر ما بارید. آنان با سنگدلی رشته‌های ایمان را گسستند و نسبت به فرمان الهی به پاسداری از رسالت پیامبر و جانبداری از مومنان چه زشت عمل کردند. اما افسوس که در جهت انتقام پدران خود که در جنگ‌ها درگیر شدند و کشته شدند به دنیا روی آوردند و فریب آن را خوردند.^۱

عیادت آن دو...

منابع تاریخی و حدیثی شیعه از آن خبر می‌دهند که در دوره بیماری بانو، ابوبکر و عمر به عیادت ایشان آمدند. شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در زمان بیماری بانو فاطمه، آن دو اجازه خواستند که به عیادت وی بیایند. بانو اجازه نداد. ابوبکر چون چنین

۱- أَصِيحَتْ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ فَقَدِ النَّبِيُّ وَ ظَلَمَ الْوَصِيُّ... مناقب آل‌ابی طالب، ج ۲،

دید سوگند خورد که به زیر سقفی نرود مگر آنکه به خانه فاطمه درآید و وی را راضی کند. و به خانه‌اش نرفت و شب را در بقیع سپری نمود. عمر نزد امام علی آمد و جریان ابوبکر را گفت و از امام درخواست کرد که برای دیدار آن دو از بانو اجازه بخواهند. امام از بانو اجازه ملاقات خواست و بانو فرمود: به آن دو اجازه نمی‌دهم و کلمه‌ای با آن دو سخن نمی‌گویم تا با پدرم دیدار کنم و نسبت بدانچه آن دو انجام داده‌اند به پدرم شکایت برم. امام علی فرمود: من بر عهده گرفته‌ام که از شما اجازه بگیرم. بانو فرمود: اگر شما بر عهده گرفته‌ای، پس خانه‌ت پوست و زنان از مردان پیروی می‌کنند و من با تو مخالفت نمی‌کنم. به هر کس که خواهی اجازه بده.

آن دو به خانه وارد شدند و بر بانو سلام کردند. بانو سلام آن دو را پاسخ نگفت و از آن دو روی برگرداند. برخاستند و رو به بانو نشستند و بانو دوباره روی بازگرداند. ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر خدا، ما برای جلب رضایت تو آمدیم و درخواست می‌کنیم که ما را ببخشی و از ما درگذری. بانو رو با امام علی نمود و گفت: با آن دو سخن نمی‌گویم تا آن هنگام که درباره سخنی از پیامبر از آن دو بپرسم، آیا به یاد ندارند که پیامبر اکرم در جریانی که بین من و علی پیش آمده بود، در دل شب این دو تن را از خانه‌هایشان خواست و در برابر این دو فرمود: "فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي". فاطمه پاره‌ای از من است و من از اویم، هر آن کس که وی را بیازارد، بی‌گمان مرا آزرد، و هر کس که مرا بیازارد، بی‌گمان خداوند را آزرد است و هر کس پس از مرگم او را بیازارد، مانند کسی است که در زمان زندگی‌م وی را آزرده باشد.

آن دو گفتند: آری، به یاد داریم. بانو فرمود: خداوند تو را شاهد می‌گیرم و همه کسانی که اینجا هستند شاهد باشند که این دو مرا در زمان زندگی‌م و به

هنگام درگذشتم آزرده‌اند و به خدا سوگند با آن دو سخن نخواهم گفت تا پروردگارم را دیدار کنم و از این دو به او شکایت برم.^۱

ابن قتیبه دینوری (فقیه، ادیب و محدث، م. ۲۷۶ق.) از عیادت آن دو همین گزارش را نقل می‌کند و در پایان می‌افزاید که بانو فاطمه به ابوبکر فرمود: به خدا سوگند، پس از هر نمازی که بگزارم تو را نفرین می‌کنم.^۲

و بسیاری از حدیث‌نگاران و تاریخ‌نویسان از عایشه نقل کرده‌اند که پس از جریان فدک، بانو فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و دیگر با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.^۳

عیادت عباس بن عبدالمطلب

شیخ طوسی به سندی پیوسته از جناب عمار نقل می‌کند که عباس، عموی پیامبر اکرم، به عیادت بانو فاطمه آمد. حال بانو آن مقدار نامساعد که نتوانست با عموی خویش دیدار کند. عباس بازگشت و پیغامی برای امیرمومنان علی فرستاد که من به سختی در غم بانو فاطمه اندوهگینم و گمان کنم وی نخستین کسی باشد که به دیدار پیامبر برود، پس اگر چنین شد من گروه مهاجر و انصار را گرد خواهم آورد تا بر او نماز گزارند و... امام علی در پاسخ عباس فرمود: همانا فاطمه، دخت پیامبر خدا، همواره ستم‌دیده بود، وی را از حقش بازداشتند و از میراثش جلوگیری نمودند و حق وی و حق خداوند درباره وی رعایت نشد. و خداوند در مقام داوری و حکم و انتقام از ستمگران کافی است. و من از شما، عمویم،

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- هی تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۷.

۳- فغضبت فاطمة بنت رسول الله فهجرت أبابكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت. صحيح بخاری، حدیث ۲۹۲۶. سنن الکبری، حدیث ۱۲۷۳۲. تاریخ المدینة، ج ۱، ص ۱۹۷، البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۵۸، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

درخواست می‌کنم که اجازه بدهی آنچه را پیشنهاد دادی، انجام ندهیم؛ زیرا بانو مرا وصیت نموده است که خاکسپاری وی پنهان باشد.^۱

بانو، گریان رفت...

کلینی به سندی استوار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که بانو فاطمه علیها السلام هفتاد و پنج روز پس از پیامبر زیست، و در آن روزها خندان و گشوده‌روی دیده نشد، هر هفته، دو بار، دوشنبه و پنجشنبه به مزار شهیدان احد می‌آمد.^۲ شیخ صدوق و محقق اربلی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که بانو فاطمه بر پیامبر اکرم گریست تا آنکه ساکنان مدینه آزرده شدند و به وی گفتند: گریه بسیار تو ما را می‌آزارد. بانو به مزار شهیدان احد می‌رفت و آنجا می‌گریست تا آرام گیرد و بازگردد.^۳

آخرین اذان بلال

شیخ صدوق نقل می‌کند که بلال پس از پیامبر اکرم دیگر اذان نگفت و به شام برفت، پس از مدتی، بانو فاطمه خواست که بار دگر نوای اذان بلال در مدینه طنین افکند... بلال آغاز کرد: الله اکبر... بانو به یاد زمانه زیبای پدر افتاد. اشهد ان لا اله الا الله... گریه بانو شدت گرفت.

۱- إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً مِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً... امالی شیخ طوسی، ص ۱۷۳.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۲۷۶ (حدیث ۴۶۹۵).

۳- الخصال، ص ۲۷۳؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۵۰۰.

و چون بلال ندا داد: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ... بانو ناله‌ای زد و از هوش برفت. خبر به بلال رسید و او از اذان دست کشید و آخرین اذان بلال، ناتمام ماند.^۱

پیکرم پوشیده ماند

شیخ طوسی و قاضی نعمان تمیمی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که بانو فاطمه علیها السلام در بستر بیماری بسیار لاغر اندام شد که گویی شب‌چی از وی به جا مانده است. و در این حالت هفتاد روز پس از پیامبر بماند. چون زمان وفات نزدیک شد، به اسماء دخت عمیس فرمود: چگونه بر دوش مردان آشکارا حمل شوم! از من به جز استخوان و پوستی باقی نمانده است، پس چگونه مردان به پیکرم بنگرند؟! اسماء گفت: ای دختر پیامبر خدا، اگر خداوند بر تو چنان تقدیر کند، آنچه را در سرزمین حبشه دیده‌ام برایت خواهم ساخت. بانو فرمود: آن چیست؟ اسماء گفت: نعش (تابوت)، آنان پیکر مرده را درون تختی می‌گذارند که آن را می‌پوشاند. بانو فرمود: چنین کن. مرا بپوشان، خدای تو را بپوشاند (ببخشد). و چون بانو از دنیا رفت، اسماء برایش تابوتی ساخت.^۲



محمد بن جعفر مشهدی (معروف به ابن‌المشهدی، قرن ششم) و محمد بن مکی عاملی (معروف به شهید اول، م. ۷۸۶ق.) از بشار مکاری نقل کرده‌اند که

۱- لما قبض النبي امتنع بلال من الاذان... فقيه من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲- فلما قبض رسول الله و نالها من القوم ما نالها لزمتم الفراش ونحل جسمها حتى كان كالخيال. تهذيب الاحكام، ج ۱، ص ۴۶۹. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۰۷.

روزی در کوفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که طبقی از رطب پیش روی وی بود و از آن میل می کرد. به من فرمود: ای بشار نزدیک شو و میل کن. گفتم: خداوند گوارایتان کند، فدایتان بشوم، چیزی در راه دیده‌ام که غیرت مرا برانگیخته و قلبم را به درد آورده و بر من اثر گذاشته است، خوردن نمی توانم. فرمود: به حق من، پیش بیا و بخور. پیش رفتم و خوردم. پس فرمود: داستان چیست؟

گفتم: پاسبانی را دیدم که بر سر زنی می زد و وی را به زندان می برد و آن زن به صدای بلند فریاد می زد: به خدا و پیامبرش پناه می برم، و هیچ کس پناهش نمی داد.

امام فرمود: چرا با او چنین می کردند؟

گفتم: از مردم شنیدم که می گفتند آن زن لغزیده و به زمین خورده و آن گاه گفته است: ای فاطمه، خداوند ستمگران به تو را لعنت کند! و بدین سبب پاسبان با وی چنین رفتار کرده است.

بشار نقل می کند که امام دیگر رطب میل ننمود و آن چنان گریست که دستمال و محاسن و سینه اش از اشک خیس شد. پس از آن فرمود: ای بشار، برخیز تا به مسجد سهله برویم و خدا را بخوانیم و از او بخواهیم که این زن آزاد شود.

امام، یکی از شیعیان را به در فرمانداری فرستاد تا هر چه بر آن زن گذشت، خبر دهد. به مسجد سهله رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز گزاردیم. امام دست به دعا برداشت و خداوند را به نام های نیکویش و به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش خواند تا آن زن را رهایی دهد. سپس سر به سجده نهاد و من تنها صدای نفس وی را می شنیدم. سر از سجده برداشت و فرمود: برخیز، زن آزاد شد. در راه بدان مرد شیعی رسیدیم و خبر را از او جويا شدیم. آن مرد گفت: بر در فرمانداری بودم که پیشکاری برون آمد و به آن زن گفت: چه گفته ای؟ زن گفت: بر زمین خوردم و گفتم: ای فاطمه، خداوند ستمگران به تو را لعنت کند! پیشکار دویست درهم بدان زن داد و گفت: این را بگیر و فرماندار را حلال کن. زن با اینکه نیازمند بود، پول را نپذیرفت و به خانه اش رفت.

امام کیسه‌ای که در آن هفت دینار بود به من داد و فرمود: به خانه آن زن برو و از سوی من به او سلام برسان و این دینارها را بدو بده. به خانه زن رفتم و سلام امام را به او رساندم. زن گفت: تو را به خدا، امام صادق مرا سلام رسانده است... و گفت: از امام بخواهید که کنیز خویش را از خداوند بازخواهد (شفیع من نزد خداوند شود) که من هیچ کس جز وی و پدرانش را نمی‌شناسم که به ایشان توسل کنم.^۱

بخش هجدهم: و غروبی غم‌بار...

زین گل من، باغ رضوان نَفحه داشت
مُصَحَّف من بود و هجده صفحه داشت

آخرین بخش این کتاب است و گزارش واپسین روزهای زندگی بانو فاطمه زهرا علیها السلام و درگذشت و خاکسپاری آن حضرت... این بخش را نیز به صورت نقل روایات و گزارش‌های تاریخی پی می‌گیریم.

وصیت

محمد بن جریر طبری شیعی (م. ۴۶۰ ق.م) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که بانو فاطمه زهرا از امام علی علیه السلام پیمان گرفت که به جز فرزندان، عبدالله بن عباس، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه بن الیمان، ام‌سلمه، ام‌ایمن، و فضّه، فرد دیگری را از درگذشت و خاکسپاری وی آگاه نکند. و به امام علی اجازه داد

۱- دخلت علی ابی عبدالله بالکوفه وقد قدم له طبق رطب طبرزد وهو یأکل... المزار الکبیر، ص ۱۳۹. المزار، ص ۲۵۴.

که همراه زنان، وی را غسل دهد. و اینکه وی را شبانه به خاک سپارد و مدفن وی را به کسی نگوید.^۱

وی هم‌چنین نقل می‌کند که بانو فاطمه برای هر یک از همسران پیامبر دوازده اوقیه^۲، و برای زنان بنی‌هاشم نیز به همین مقدار، و برای امامه نیز به اموالی وصیت نمود.^۳

محمد بن حسن فتال نیشابوری (محدث شیعی، شهید به سال ۵۰۸ق.) نقل می‌کند که در واپسین روزها، بانو فاطمه، امیرمومنان علی را فراخواند و به وی گفت: ای پسرعمو، از آن زمان که با من زیستی، مرا دروغگو یا خیانتکار نیافتی و هیچ گاه با تو مخالفت ننمودم. امام علی در پاسخ بانو فرمود: به خدا پناه برم، تو خداشناس‌تر، نیکوکارتر، گرامی‌تر و خداترس‌تر از آن بودی که به جهت مخالفت با من تو را توبیخ نمایم. بی‌گمان فراق و جدایی تو بر من سخت است و به خدا سوگند به رفتن تو، مصیبت پیامبر خدا بر من تازه می‌شود. درگذشت تو بس سنگین‌بار است، انا لله و انا الیه راجعون، چه مصیبت کمرشکن و دردناکی و اندوهباری، به خدا سوگند این مصیبتی است که تسلیتی برای آن نیست. هر دو ساعتی گریستند، پس از آن امام علی، سر بانو را در برگرفت و فرمود: به آنچه خواهی مرا وصیت کن، من آنچه را تو بخواهی، انجام دهم، و خواسته تو را بر خواسته خویش ترجیح می‌دهم. بانو با امیرمومنان گفت: خداوند جزای خیرت دهد، ای پسرعمو، نخست وصیتت می‌کنم که پس از من با امامه^۴ ازدواج کنی، او

۱- ثم أخذت علی عهدا لله و رسوله أنها إذا توفيت لأعلم أحدا إلا أم سلمة... دلائل الامامة، ص ۱۳۳.

۲- هر اوقیه، هفت مثقال و نیم است، دوازده اوقیه برابر با نود مثقال است.

۳- أن فاطمة أوصت لأزواج النبی لکل واحدة منهن بائنتی عشرة أوقیه، ولنساء بنی هاشم مثل ذلک وأوصت لأمامة بنت أبی العاص بشئ. دلائل الامامة، ص ۱۳۰.

۴- امامة فرزند زینب از شوهر نخستینش، ابوالعاص. چنانکه گذشت در مورد زینب اختلاف است که آیا دختر پیامبر بوده، یا دختر حضرت خدیجه، و یا دخترخواهر

برای فرزندانم مانند من است؛ که مردان باید زنی داشته باشند. تو را وصیت می‌کنم که تابوتی برایم بسازی که فرشتگان چگونگی آن را برایم توصیف نموده‌اند. و وصیت می‌کنم که آن کسانی که به من ستم کردند و حق مرا گرفتند و پیروانشان، در تشییع جنازه‌ام حاضر نشوند و بر من نماز نگزارند که آنان دشمنان من و دشمنان پیامبر هستند. و وصیت می‌کنم شب، آن گاه که همه به خواب رفتند، مرا به خاک بسپاری.^۱

شیخ هاشم بن محمد (از محدثان شیعه قرن ششم) از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه پس از پیامبر اکرم، شصت روز زیست. پس از آن بیمار شد و بیماریش سخت شد. در دعای خویش می‌گفت: "یا حیی یا قیوم بِرَحْمَتِكَ أَسْتَعِثُ فَأَغْنِنِي اللَّهُمَّ زَحْرِحْنِي عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَالْحَقْنِي بِأَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام". ای زنده، ای پاینده، به مهربانی خویش کمک می‌جویم پس کمک کن. خداوندا مرا از آتش (دوزخ) برهان و به بهشت درآر و مرا به پدرم محمد بپیوند.

و امیرمومنان می‌فرمود: خداوند تو را شفا خواهد داد و بر جای خواهد گذارد. و بانو پاسخ می‌داد که به زودی به خدا خواهیم پیوست. بانو به موقوفات و دارایی‌های خویش وصیت نمود، هم‌چنین به امام علی علیه السلام وصیت نمود که پس از وی با آمامه دختر زینب ازدواج کند و درباره وی فرمود: امامه دخترخواهر من است و بر فرزندانم مهربان است. و وصیت نمود که وی را شب به خاک سپارد. و

خدیجه، به هر صورت وی را دختر پیامبر و خواهر حضرت زهرا می‌دانستند. امامه، نخستین همسر حضرت علی، پس از فاطمه زهراست. حضرت علی از امامه فرزندانمی داشت، از آن جمله پسری به نام محمد که به وی لقب هلال دادند. محمد (هلال) بن علی پس از واقعه کربلا از ترس جان خویش از حجاز به ایران آمد و در حاشیه کویر، در شهر آران و بیدگل زیست تا از دنیا رفت و هم‌اکنون نیز مرقد وی در آران و بیدگل زیارتگاه است. امامه تا زمان شهادت حضرت علی زنده بوده است.

۱- فجلس عند رأسها واخرج من كان في البيت ثم قالت: يا بن عمّ ما عهدتني كاذبة ولا خائنة ولا خالفتك منذ عاشرتني... . روضة الواعظين، ج ۱، ص ۱۸۸.

بانو گریست، و امام از وی پرسید که بر چه گریانی؟! و بانو فرمود: برای آنچه که پس از من بر سر تو می‌آید، گریه می‌کنم! و امام فرمود: گریه مکن، به خدا سوگند، آنچه در راه خدا و برای خدا بر من رَوَد، نزد من بس کوچک است! و وصیت نمود که آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را به مراسم تدفین وی اجازه حضور ندهد. و امام چنین کرد.^۱

شیخ هاشم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که بانو فاطمه به امام علی وصیت نمود که چون من درگذشتم تو مرا غسل بده و کفن کن و بر من نماز گزار و مرا به خاک سپار و بر بالای سرم نشین و بسیار قرآن بخوان و دعا کن که آن گاه زمانی است که مُردگان با انس گرفتن با زندگان نیازمندند. و من تو را به خدا می‌سپارم و به نیکوکاری به فرزندانم وصیت می‌کنم.^۲

هم‌چنین علامه مجلسی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که چون فاطمه دانست از دنیا می‌رود، خویشتن را آماده ساخت و به امام علی وصیت نمود و به او سفارش نمود، و امیرمومنان برای وی فروتنی می‌نمود و از آنچه که بانو فرمان می‌داد، اطاعت می‌نمود. و بانو وصیت نمود که امام علی وی را شب غسل دهد و شب بر او نماز گزارد و شب دفنش کند.^۳

۱- إن فاطمة بنت رسول الله مكثت بعد رسول الله ستين يوما ثم مرضت فاشتدت عليها فكان من دعائها في شكواها... این حدیث را علامه مجلسی در "بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳" از کتاب "مصباح الانوار فی مناقب امام الابرار" نقل می‌کند. کتاب مصباح الانوار شیخ هاشم مخطوط است.

۲- إن فاطمة لما احتضرت أوصت عليا فقالت: إذا أنت مت فتول أنت غسلی... بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۷ از کتاب مصباح الانوار فی مناقب امام الابرار نقل می‌کند.

۳- فعلمت أنها الوفاة فاجتمعت لذلك تأمر عليا بأمرها وتوصيه بوصيتها... بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۱.

مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که بانو فاطمه زهرا وصیت نمود که هفت باغستان موقوفه^۱ را که بر وی وقف شده بود، به امام علی واگذار نمود، و پس از امام علی، امام حسن، سپس امام حسین علیه السلام، و پس از وی بزرگ‌ترین فرزندان بانو. این وصیت را امام علی نوشته است و مقداد و زبیر آن را گواهی نموده‌اند.^۲

هنگامه درگذشت

محمد بن جریر طبری نقل می‌کند که چون شبانگاه شد، بانو بر جبرئیل سلام کرد. و به امام علی گفت: ای پسرعمو، جبرئیل بر من سلام کند و گوید: ای محبوبه و میوه دل محبوب خداوند، اکنون در جایگاه برترین و بهشت والا به وی می‌پیوندی. پس از آن بانو بر میکائیل سلام گفت. آن گاه چشم‌هایش را کامل گشود و گفت: ای پسرعمو، این عزرائیل است که بال‌هایش خاور و باختر را فراگرفته است و او همان گونه است که پدرم برایم توصیف نموده است. و بانو گفت: ای گیرنده جان‌ها، درود بر تو، بشتاب و مرا به سختی مینداز... آن گاه گفت: به سوی تو ای پروردگرم، نه به سوی آتش (دوزخ). سپس چشم‌هایش را بست و دست‌ها و پاهایش را کشید و... گویی هیچ‌گاه زنده نبوده است.^۳

شیخ هاشم نقل می‌کند که بانو فاطمه بین نماز مغرب و عشاء از دنیا برفت. چون لحظه وفات رسید، نگاه دقیقی نمود و فرمود: درود بر تو ای جبرئیل، ای فرستاده خداوند، خداوندا همراه با فرستاده‌ات، خداوندا در رضوان تو و همسایگی

۱- مُخَیرِق یهودی که به پیامبر اکرم ایمان آورد و در جنگ احد به شهادت رسید، هفت باغستان دلال، برقه، صافیة، مثنیب، مشربة أم ابراهیم، اعواف و حسنی را به پیامبر اکرم بخشید. و پیامبر این باغستان‌ها را بر بانو فاطمه وقف نمود.

۲- هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ... الكافي، ج ۷، ص ۶۲.

۳- فلما كانت الليلة التي أراد الله أن يكرمها ويقبضها إلیه... دلائل الامامة، ص ۱۳۳.

تو و سرایِ تو، سرایِ سلام.. پس از آن فرمود: این جایگاه‌های آسمانیان است، این جبرئیل است و این پیامبر اکرم است که می‌فرماید: ای دخترم، زدم بیا که آنچه در پیش داری برایت بهتر است.^۱

علی بن عیسی اربلی از اسماء نقل می‌کند که چون هنگامه درگذشت بانو رسید به من فرمود: ای اسماء، جبرئیل کافوری را برای پیامبر از بهشت آورد. و پیامبر آن را سه بخش نمود، حال آن کافور را برایم بیاور. کافور را نزد سرش گذاشت رویش را پوشاند و فرمود: کمی صبر کن، پس از آن مرا صدا کن، اگر پاسخ نگویم بدان که نزد پدرم رفته‌ام. کمی گذشت و وی را صدا زدم و پاسخ نداد. پس فریاد زدم: ای دختر محمد مصطفی، ای دختر گرامی‌ترین آدمیان، ای دختر بهترین انسان‌ها... پاسخ نداد. پارچه را بر کنار زدم و دیدم وی از دنیا رخت بر بسته است. او را بوسیدم و گفتم: چون بر پدرت، پیامبر خدا وارد شدی، از سوی من بر او سلام برسان. پس آن گاه امام حسن و امام حسین و امیرمومنان علیهم‌السلام آمدند...^۲

احمد بن حنبل از امّ سلمی^۳ نقل می‌کند که وی در بیماری بانو فاطمه که به درگذشت وی انجامید، پرستاری می‌کردم. روزی که حالش از دیگر روزها بهتر بود، برخاست از من آب برای غسل خواست و به خوبی غسلی ساخت و لباس تازه‌ای خواست و آن را بپوشید و از من خواست که بسترش را میانۀ حجره بیندازم. چنین کردم. رو به قبله آرام گرفت و دست بر گونه خویش نهاد و گفت: مادر جان، من هم‌اینک غسل نموده‌ام و هم‌اینک از دنیا می‌روم، پس کسی بدنم را

۱- أن فاطمة بنت رسول الله لما احتضرت نظرت نظرا حادا. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰ از مصباح الانوار نقل کرده است.

۲- و لما حضرته الوفاة قالت لأسماء إن جبرئیل أتى النبى لما حضرته الوفاة بكافور من الجنة. كشف الغمة، ج ۲، ص ۳.

۳- ام سلمی یا سلمی ناقل این روایت یکی از دونفر است: خادمه پیامبر اکرم. یا همسر ابورافع، آزاد شده پیامبر اکرم.

آشکار نکنند. و در همان جا، از دنیا برفت. علی آمد و من وی را به درگذشت فاطمه خبر دادم.^۱

علامه مجلسی از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که چون بانو فاطمه از دنیا برفت، مکتوبی نزد سر وی بود که در آن نوشته شده بود: به نام خداوند مهرگستر مهربان. این وصیت فاطمه دختر پیامبر خداست، وی وصیت می‌کند که جز الله خدایی نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه بهشت و آتش (دوزخ) حق است و قیامت خواهد آمد و در آن شکی نیست. و اینکه خداوند آن کسان که به گورها هستند، برمی‌انگیزاند. ای علی، من فاطمه هستم، خداوند مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو از دیگران به من نزدیک‌تری، مرا به شب غسل بده و کفن کن و بر من نماز گزار و به خاک بسپار و هیچ کس را آگاه نکن. و تو را به خدا می‌سپارم و بر فرزندان تا روز قیامت درود می‌فرستم.^۲

شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن هنگام که بانو فاطمه از دنیا برفت، امیرمومنان برخاست و چنین مناجات کرد: "اللَّهُمَّ إِنِّي رَاضٍ عَنِ ابْنَةِ نَبِيِّكَ، اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ أَوْحَشَتْ فَأَنْسِبْهَا، اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ هَجَرَتْ فَصَلِّهَا، اللَّهُمَّ إِنَّهَا قَدْ ظَلَمَتْ فَاحْكُمْ لَهَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ"^۳. خداوندا من از دختر پیامبرت راضی هستم. خداوندا، او تنها شده است، انیس وی باش. خداوندا از او بریده‌اند، با او باش. خداوند، به او ستم شده است، برای او داوری کن و تو بهترین داوران هستی.

خاکسپاری

مرحوم کلینی نقل می‌کند که مفضل (بن‌عمر) از امام صادق علیه السلام می‌پرسد فدایت شوم، چه کسی فاطمه را غسل داد؟ امام فرمود: امیرمومنان. این مطلب بر

۱- اشکتک فاطمة شکواها التي قُبِضت... مسند احمد، حدیث ۲۷۶۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷.

۳- الخصال، ج ۲، ص ۱۱۷.

مفضل گران آمد. امام فرمود: سخت مگیر، فاطمه، صدیقه (معصوم از گناه) است، و صدیقه را جز صدیق غسل نمی‌دهد.^۱

فتال نیشابوری نقل می‌کند که اصبع بن‌نباته از امیرمومنان پرسید: چرا فاطمه دختر پیامبر شبانه دفن شد؟ و امام پاسخ داد: او بر مردمانی خشمگین بود و نمی‌خواست آنان بر پیکر وی حاضر شوند. و بر کسانی که از آنان پیروی می‌کنند نیز حرام است بر هیچ یک از فرزندان فاطمه نماز بگذارند.^۲

شیخ صدوق از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، عبدالله بن مسعود و حذیفه (الیمان) به امامت امیرمومنان علی بر بانو فاطمه نماز گزاردند.^۳

علامه مجلسی از مصباح الانوار نقل می‌کند که امیرمومنان به هنگام غسل دادن بانو فاطمه چنین دعا می‌کرد: خداوندا او کنیز تو و دختر پیامبرت و برگزیده‌ات است. خداوندا حجّت وی را بدو تلقین کن و دلیل وی را والا کن و جایگاهش را برتر نما و او را با پدرش محمد قرار ده.^۴

همچنین از مصباح الانوار نقل می‌کند که کثیر بن‌عباس^۵ بر کفن بانو فاطمه نوشت: او گواهی می‌دهد که جز الله خدایی نیست و محمد فرستاده خداست.^۶

۱- قلت لابی عبدالله: جعلت فداک من غسل فاطمة؟ الکافی، ج ۱، ص ۶۷۳.

۲- انها کانت ساخطة علی قوم کرهت حضورهم جنازتها... روضة الواعظین، ص ۱۹۰.

۳- الخصال، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- أن امیرالمؤمنین یقول حین غسل فاطمة: اللهم إنها أمتک وابنة رسولک و صفيک... بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۹.

۵- یکی از فرزندان عباس که با دختر امیرمومنان، نفیسه، ازدواج کرد.

۶- کثیر بن عباس کتب فی أطراف کفن سيدة النساء: تشهد أن لا اله الا الله وأن محمدا رسول الله. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵.

فتال نیشابوری نقل می‌کند که چون بانو فاطمه از دنیا برفت، ابوذر از خانه وی برون آمد و به مردم گفت که خاکسپاری بانو به تاخیر افتاده است. پس چون چشم‌ها را خواب گرفت و بخشی از شب گذشت، امام علی، امام حسن، امام حسین علیهم‌السلام، عمّار، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده، و برخی از بنی‌هاشم بانو را آوردند و بر او نماز گزاردند و در دل شب وی را به خاک سپردند و امام علی در اطراف مرقد وی، صورت هفت قبر بساخت تا مرقد وی آشکار نباشد.^۱ محمداسماعیل بخاری می‌نویسد: آن گاه که بانو فاطمه از دنیا برفت، شب هنگام علی وی را به خاک سپرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر وی نماز گزارد.^۲

بسیاری از محدثان و فقیهان شیعه، از آن جمله کلینی در کافی، شیخ مفید و شیخ طوسی در امالی، سید رضی در نهج‌البلاغه، فتال نیشابوری در روضه الواعظین، ابن‌شهر آشوب در مناقب آل‌ابی‌طالب، سخنانی را از امیرمومنان به هنگام دفن بانو فاطمه زهرا نقل نموده‌اند. این سخنان را از کتاب امالی شیخ مفید نقل می‌کنیم. شیخ مفید به سندی متصل از امام حسین علیهم‌السلام نقل می‌کند که چون امیرمومنان بانو فاطمه را به خاک سپرد، و خاک قبر از دست‌هایش بریخت، اندوه بر او هجوم آورد و اشک بر گونه‌هایش سرازیر شد، پس رو به مرقد پیامبر اکرم نمود و فرمود: "سلام من بر تو ای پیامبر خدا، و سلام دخترت و حبیبه‌ات و نور چشمت و زائرت و آن کس که در آرامگاه تو در خاک آرمیده بر تو باد. آن بانویی که خداوند برایش برگزید که به سرعت به تو پیوندد. ای پیامبر خدا، در مصیبت دختر برگزیده‌ات، بردباریم کاسته شده، و شکیباییم در از دست دادن سرور بانوان از میان رفته، و همان گونه که در مصیبت جانگدازت شکیبایی ورزیدم در اینجا نیز بردباری پیشه کنم؛ چرا که من خود با دست خویش تو را در خاک نهادم پس از آنکه در آغوش من جان دادی. تو از میان سینه و گلوی من گذشت. و من خود

۱- فلما أن هدئت العيون ومضى شطر من الليل أخرجها... . روضة الواعظین، ص ۱۸۹.

۲- فلما توفيت دفنها زوجها علی لیلا ولم يؤذن بها ابابکر وصلى علیها. صحیح بخاری،

حدیث ۴۲۴۱. همچنین است تاریخ المدینه (ابن شیبۀ) ج ۱، ص ۱۹۷.

چشم‌هایت را بربستم و به غسل و کفنت برخاستم. آری، در کتاب خدا برای من برترین آرامش است: "ما از آن خداییم و ما به سوی او بازمی‌گردیم". امانت بازگردانده شد و آن کس که نزدم داشتی، گرفته شد، و زهرا از دستم برفت. ای رسول خدا! چقدر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می‌کند. پس اندوهم که همیشگی است و شبم که به بیداری می‌گذرد. غم از دلم رخت نمی‌بندد تا خداوند خانه‌ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند. غصه‌ای جگرسوز دارم و اندوهی شورانگیز. چه زود میان ما جدایی افتاد، و به خداوند شکایت می‌برم. به زودی دختری تو را خبر می‌دهد که امتت بر من و بر گرفتن حق وی همدست شدند، پس خبرها را از او جويا شو که چه بسا سوزها در سینه‌اش می‌جوشید و که برای بیرون ریختن آن راهی نداشت و اکنون خواهد گفت، و خداوند داوری خواهد کرد و او بهترین داوران است.

سلام بر شما، ای پیامبر خدا، سلام وداع‌کننده‌ای که نه خسته است و نه دلتنگ، که اگر بازمی‌گردم از روی دلتنگی نیست و اگر بمانم از بدگمانی نسبت به آنچه خداوند به بردباران وعده داده، نیست. و صبر زیباتر و بایمن‌تر است. و اگر چیرگی چیره‌دستان بر ما نبود، همواره بر مرقد تو می‌نشستم و بر آن معتکف می‌شدم و بر این مصیبت بزرگ مانند زن فرزندمرده ناله می‌زدم. خدا می‌بیند که دختری پنهانی به خاک سپرده می‌شود و به زور حقش گرفته می‌شود و به آشکاری از ارثش بازداشته می‌شود، حال آنکه از دوره (شما) بسیار نگذشته و یاد تو از میان نرفته است. ای پیامبر خدا، پس به خدا شکایت می‌برم، و نزد تو زیباترین تسلی هست و درودها و رحمت و برکتهای خداوند بر تو و بر آن بانو باد.^۱

۱- أَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ وَ قُرَّةِ عَيْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ لَهَا اللَّهُ سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ... الأُمَالِي (مفيد)، ص ۲۸۲. سید رضی این سخنان را با تفاوتی اندک، در نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲ نقل می‌کند. همچنین الکافی، ج ۱، ص ۶۷۳.



آخرین نگین را به پنج سخن از سخنان بانو فاطمه زهرا علیها السلام اختصاص می‌دهیم.

۱- ورام بن ابی فراس (فقیه و محدث شیعی، م. ۶۰۵ ق.) از بانو فاطمه نقل می‌کند که فرمود:

"مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَفْضَلَ مَصْلِحَتِهِ"^۱ هر آن کس که عبادت خالص خویش را به سوی خداوند بالا فرستد، خداوند بهترین مصلحت وی را بر او فرومی‌فرستد.

پیوند خداوند و بنده، دوسویه است. هر چه آدمی بیشتر بنده خدا باشد و خالصانه بندگی کن، خداوند برای او تقدیری برتر و بهتر فرومی‌فرستد.

۲- قاضی نعمان تمیمی از بانو فاطمه زهرا نقل می‌کند که فرمود:

"مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ إِذَا لَمْ يَصْنِ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ"^۲.

روزه‌دار، اگر زبان و گوش و چشم و اندامش را نگاه ندارد، با روزه‌اش چه می‌کند؟!

هر یک از عبادات؛ نماز، روزه، حج، برخی مناسک و اعمال ظاهری دارد، و یک سری اهداف را نیز پیگیری می‌کند. روزه نخست آن است که آدمی از خوردن و آشامیدن و آمیزش دوری کند، و بنابر سخن بانو، هدف نهایی روزه‌داری نگه‌داری گوش و زبان و چشم و دیگر اندام‌ها از آلودگی‌ها و زشتی‌ها است.

۱- نُزْهَةُ النَّاطِرِ وَ تَنْبِيهِ الْخَاطِرِ (معروف به مجموعه ورام)، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۷.



۳- قاضی نعمان نقل می‌کند که بانو فاطمه زهرا نمی‌گذاشت کسی از اهل خانه‌اش در شب قدر (شب بیست و سوم ماه رمضان) بخوابد، و بدین جهت آنان را از روز پیش آماده می‌ساخت و کمتر خوراکی به آنان می‌داد و می‌فرمود:

"مَحْرُومٌ مِنْ حُرْمِ خَيْرِهَا"^۱.

آن کس که از خیر امشب محروم بماند، به حقیقت محروم است. شب قدر، به صریح قرآن کریم، برتر از هزار ماه است. شبی که فرشتگان و آن روان پاک آسمانی بر زمین فروآیند. می‌توان گفت: آن زمان که آسمان و زمین نزدیک‌ترین فاصله را دارند. شب قدر در ماه رمضان است و یکی از قرائینی که شب بیست و سوم را شب قدر قرار می‌دهد، این کردار و گفتار بانو فاطمه است.

۴- علامه مجلسی نقل می‌کند که بانو فاطمه فرمود:

"الْبَشْرُ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ وَالْبَشْرُ فِي وَجْهِ الْمُعَانِدِ الْمُعَادِي يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ"^۲.

لبخند به روی مومن بهشت را برای لبخندزنده واجب می‌کند، و لبخند به روی دشمن لجباز، لبخندزنده از عذاب آتش (دوزخ) بازمی‌دارد.

۵- مرحوم کلینی نقل می‌کند چون پیامبر اکرم درگذشت و بانوان هاشمی به عزاداری وی آمده بودند، بانو فاطمه به آنان فرمود:

"أُتْرِكَنَّ التَّعْدَادَ وَ عَلَيْكَنَّ بِالْدُّعَاءِ"^۳.

سوگواری و گله و شکایت را واگذارید و بر شما باد که دعا کنید.

۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۹. همچنین البحار، ج ۹۷، ص ۱۰

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ۴۰۱. مستند نخستین این حدیث، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (حدیث ۲۴۳) است.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۲۱۷.

پی‌نوشت‌ها

در پایان، چند پی‌نوشت را در ارتباط با بانو فاطمه زهرا علیها السلام به پیوست می‌آورم.

مدفن بانو

بانو فاطمه زهرا در کجا به خاک سپرده شده است؟! او در خانه خویش، که اینک پشت بارگاه پیامبر اکرم قرار گرفته، یا آنکه بین محراب و منبر پیامبر اکرم، و یا آنکه در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است. این سه مکان برای مدفن بانو فاطمه بیان شده است. مرحوم کلینی نقل می‌کند که احمد بن ابی‌نصر از امام رضا علیه السلام مکان مرقد بانو فاطمه را پرسید و امام فرمود: وی در خانه‌اش به خاک سپرده شد، و آن‌گاه که بنی‌امیه مسجد پیامبر را توسعه دادند، خانه و مرقد بانو در مسجد قرار گرفت.^۱ شیخ صدوق بنا بر همین روایت، مدفن بانو فاطمه را در خانه آن حضرت می‌داند.^۲ سید بن طاووس (علی بن موسی حسنی، م. ۶۶۴ق.) نقل می‌کند که از فردی از امام هادی علیه السلام پرسید: اگر می‌شود مرا به مکان خانه (مرقد) مادرتان فاطمه خبر دهید، آیا وی در (مسجد) مدینه است یا آن‌گونه که مردم می‌گویند در بقیع است؟ امام در پاسخ نوشت: او با جدّم (پیامبر اکرم) است.^۳

۱- سألت الرضا عن قبر فاطمة فقال: دفنت في بيتها، فلما زادت بنو أمية في المسجد صارت في المسجد. الكافي، ج ۱، ص ۶۷۵.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۲.

۳- إن رأيت أن تخبرني عن بيت أمك فاطمة أهي في طيبة أو كما يقول الناس في البقيع؟ فكتب: هي مع جدّي. اقبال الاعمال، ص ۶۲۳. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۸.

این حدیث نیز بر آن دلالت دارد که بانو فاطمه، نزد پیامبر اکرم به خاک سپرده شده و همینک مرقد ایشان در مسجد النبی واقع شده است.

از سوی دیگر، محمد بن علی طوسی (معروف به ابن حمزه طوسی، فقیه شیعی قرن ششم) از علی بن اسباط نقل می‌کند که روز عرفه به همراهی امام رضا علیه السلام برای زیارت فاطمه زهرا به بقیع رفتیم.^۱

ولی این روایت دوم به هیچ وجه بر آن دلالت ندارد که امام رضا، مدفن بانو فاطمه را در بقیع می‌دانسته است؛ بلکه در این روایت آمده که امام رضا به علی بن اسباط می‌فرماید که به فاطمه زهرا، و امامان معصوم (از امام حسن تا امام کاظم علیهم السلام) سلام گوی! در حالیکه از این شمار امامان، تنها چهار تن در بقیع مدفون بودند.

به هر روی، هم‌اینک مدفن بانو محل مشخصی ندارد. بانو خود چنین خواسته‌اند و این چنین وصیت کرده‌اند. و چه بسا ستمکاران و منحرفان، در طول تاریخ و البته در زمان ما، در صدد ویرانی مرقد آن بانو برمی‌آمدند. هر چند مدفن بانو، آشکار نیست؛ ولی یاد و نام وی در قلب هر مرد و زن مسلمان و دوستدار پیامبر اکرم و خاندانش زنده است.

زیارتنامه

به اتفاق عالمان مسلمان، سلام و صلوات بر پیامبر اکرم و خاندان پاک‌سیرت وی، چه در زمان زندگی و چه پس از درگذشت ایشان، پسندیده است. شیخ طوسی از مغیره بن نوفل نقل می‌کند که روزی بر فاطمه زهرا وارد شدم و وی در سلام گفتن بر من پیشی گرفت. پس از آن پرسید: به چه کار آمده‌ای؟ گفتم: برای طلب برکت. بانو فرمود: پدرم مرا خبر داد که هر کس سه روز بر او و

۱- علی بن اسباط قال: ذهبیت إلى الرضا فی یوم عرفة. الثاقب فی المناقب، ص ۴۷۳.

بر من درود بفرستد، خداوند بهشت را بر او واجب کند. به او گفتم: در زمان زندگی وی و شما؟! بانو فرمود: آری، و پس از درگذشت ما.^۱

شیخ صدوق می‌نویسد: پس از حج بیت الله به مدینه آمدم و پیامبر اکرم را زیارت نمودم. پس از آن برای زیارت بانو فاطمه، قصد خانه وی نمودم که خانه وی در محدوده ستون نزدیک در جبرئیل تا انتهای ضریح پیامبر اکرم است. شیخ صدوق، در برابر ضریح پیامبر اکرم، بانو فاطمه را با جملاتی زیارت می‌کند، و پس از آن می‌نویسد: در کتاب‌های روایت، زیارت‌نامه و آداب خاصی برای زیارت حضرت فاطمه نیافتیم. پس آنچه خود برای زیارت آن بانو برای خویشتن پسندیدم، برای خوانندگان کتابم آورده‌ام.^۲

ولی شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که به یکی از سادات عریضی فرمود: چون بر مرقد جدّه خود بانو فاطمه درآمدی، بگوی:

"يَا مُتَحَنُّنَةُ امْتَحَنِكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً وَ زَعْمَنَا أَنَا لَكَ أَوْلِيَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ صَابِرُونَ لِكُلِّ مَا آتَانَا بِهِ أَبُوكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آتَى بِهِ وَصِيَّهُ فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا الْحَقِّينَا بِتَصَدِّيقِنَا لُهُمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ".^۳

ای آزموده‌شده، خداوندی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند، تو را آزمود و در آن آزمون تو را بردبار یافت و ما چنین پنداریم که دوستان شما هستیم و شما را تصدیق می‌کنیم و بر هر آنچه که پدر شما - درود خداوند بر او

۱- قالت: اخبرني ابي وهو ذا، هو انه من سلم عليه وعلى ثلاثة ايام أوجب الله له الجنة، قلت لها: في حياته وحياتك؟ قالت: نعم وبعد موتنا. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۹. این روایت را از علمای اهل تسنن، ابن مغزلی (م. ۴۸۳) در کتاب "مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۴۲۶" آورده است.

۲- لم أجد في الاخبار شيئا موطئا محدودا لزيارة الصديقة. الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۴.

۳- تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۰. شیخ طوسی در مصباح المتعجب، شهید اول در المزار و سید بن طاووس در جمال الاسبوع بدین زیارت‌نامه اعتماد کرده‌اند.

و خاندانش باد- و جانشینش آورده، بردبار خواهیم بود. پس ما درخواست می‌کنیم که تا آن گاه که شما را تصدیق می‌کنیم، ما را به واسطه این تصدیق، به پیامبر و جانشینش پیوند دهی تا به خود مزده دهیم که به واسطه دوستی شما پاک شده‌ایم.

در این متن یک عبارت قابل تامل وجود دارد: "اَمْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ"، خداوندی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند، تو را آزمود. مگر آزمودن پیش از آفرینش امکان دارد؟!

در پاسخ این ابهام، عموم پاسخ‌دهندگان چنین گفته‌اند که بانو فاطمه زهرا پیش از آفرینش در این دنیای مادی، آفرینش دیگری داشته است، در آن آفرینش پیشین آزموده شده و در آن آزمون بردبار بوده است. بنابراین دو آفرینش و خلقت مورد نظر است؛ آفرینش به صورت انسان در این دنیا، و آفرینشی پیشین که نورانی و معنوی بوده است.

ممکن است به نظر آید که تکلیف و آزمون برای ما آدمیان تنها در این جهان روی می‌دهد، بسیاری از مفسران و متکلمان شیعه، آزمون و تکلیف پیش از این جهان، از جمله عالم ذر، را نپذیرفته‌اند. پس آزمون پیش از این جهان، چه معنایی دارد؟!

در پاسخ این پرسش و ابهام نخست باید توجه داشت که سند این زیارت صحت و کمال لازم را ندارد.

سه تن از راویان این زیارت (حسن بن محمد سیرافی، عباس بن ولید منصور، و ابراهیم بن محمد عریضی) هیچ نام و نشانی در کتب رجال ندارند، بلکه نام این سه در سند هیچ روایتی، به جز سند این زیارتنامه، یافت نمی‌شود! بر این اساس، حتی اگر چنین روایتی را با چنین وضعیت سندی، برای استحباب زیارتنامه مزبور بپذیریم، ولی به یقین این روایت نمی‌تواند مبنا و اساس یک بحث کلامی و اعتقادی باشد. بنابراین، روایت فوق در حد اثبات یک زیارتنامه اعتبار دارد، ولی در حد یک بحث اعتقادی فاقد اعتبار است.

گذشته از این باید بدین نکته مهم توجه داشت که خداوند و صفات ذاتی وی، فارغ از زمان و مکان است. علم خداوند نیز ورای زمان و مکان است. آنچه در ظرف زمان روی می‌دهد، تعلق علم خداوند به معلوم خارجی است. بنابراین، آفرینش آفریدگان، از جمله بانو فاطمه زهرا، و آزمودن آنان در زمانی خاص روی داده است، ولی علم خداوند بدین که چه کسی از آزمون سربلند برون می‌آید و چه کسی سرافکنده، این علم در چهارچوب زمان نیست. بنابراین خداوند پیش از آنکه بیافریند و بیازماید، به نتیجه آزمون آفریده‌اش آگاه است.^۱ بنابراین گویی پیش از آفرینش، آزموده و نتیجه آزمون را نیز می‌داند. بر این اساس، قید "قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ" در مرتبه نخست به "فَوَجَدَكَ" بازمی‌گردد که بیانگر علم خداوند به نتیجه امتحان و آزمون است. به هر روی، بانو فاطمه، و همه اولیای الهی، آفریده و بنده خداوند هستند و هیچ یک از آنان از دایره خلقت و ربوبیت الهی بیرون نیستند.

حدیث کساء

در بخش هفتم کتاب، و در ذیل آیه تطهیر گفته شد که محدثان و مفسران مسلمان بر این داستان اتفاق نظر دارند که پیامبر اکرم؛ امام علی، بانو فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را در پوشش عبای یمانی گرفت و آنان را اهل بیت خویش، و پاک و پیراسته و به دور از هر پلیدی دانست.

جریان کساء مورد اتفاق همگان است. ولی در زمانه ما حدیثی به عنوان حدیث کساء معروف و متداول شده است که در مقام توسل به اهل بیت، به ویژه

۱- بنده در کتاب "مبانی کلامی شیخ طوسی در تفسیر قرآن کریم" درباره علم پیشین (سابق) الهی و تعلق آن به حوادث مطالبی را نوشته‌ام. همچنین برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به مقاله "بررسی دیدگاه شیخ طوسی در تفسیر آیات علم حادث"، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۳۱، صص ۶۲-۳۹.

بانو فاطمه، در مجالس خوانده می‌شود. این حدیث نخست در کتاب "المنتخب فی جمع المراثی و الخطب" اثر فخرالدین محمد طریحی (لغت‌شناس شیعی، م. ۱۰۸۵ ق.) بدون ذکر سند از بانو فاطمه زهرا نقل شده است. و پس از المنتخب طریحی، در حاشیه کتاب "عوالم العلوم و المعارف" اثر شیخ عبدالله بحرانی (شاگرد علامه مجلسی، عالم شیعی در قرن ۱۲) آمده است.

بحرانی کتاب خویش را مانند بحارالانوار پایه می‌نهد تا همه احادیث و روایات را در آن گرد آورد. در حاشیه این کتاب، و در جلد مربوط به حضرت فاطمه، چنین نوشته شده است: شیخ عبدالله بحرانی گوید که به خط استاد سید هاشم بحرانی دیدم که از استادش سید ماجد بحرانی نقل می‌کرد... این سلسله سند، از سید عبدالله بحرانی تا مرحوم کلینی ادامه دارد و بیست و دو تن از بزرگان شیعه همانند؛ مقدس اردبیلی، ابن‌فهد حلّی، شهید اول، علامه حلّی، ابن‌نما، ابن‌ادریس، شیخ طوسی، شیخ مفید، و ابن‌قولویه را دربرگرفته است. پس از مرحوم کلینی، سند با هشت واسطه دیگر ادامه پیدا می‌کند تا به جابر بن‌عبدالله انصاری می‌رسد، و وی از بانو فاطمه حدیث کساء (مورد بحث) را نقل می‌کند.

حدیث مزبور پس از نقل جریان کساء، مطالب دیگری را نیز دربرگرفته است، از آن جمله که از پیامبر اکرم چنین نقل می‌کند: "سوگند بدان کس که مرا به پیامبری برانگیخت و به پیغمبری برگزید، این خبر ما در محفلی از اهل زمین که در آن جمعی از شیعیان و دوستداران ما باشند، ذکر نشود؛ مگر آنکه رحمت بر آنان فروآید و فرشتگان آنان را دربرگیرند و برایشان استغفار کنند، و هر اندوهناک و گرفتار و نیازمندی در آن جمع باشد، اندوهش برطرف شود و گرفتاریش از میان می‌رود و خداوند نیازش را می‌دهد."

حدیث کساء مشهور که بدین سند و با این متن از بانو فاطمه زهراء نقل شده است، با پرسش‌ها و ابهام‌هایی روبرو است:

۱- محدّثان و فقیهانی که در این سند قرار گرفتند، صدها کتاب حدیث، دعا و زیارت، فضائل و مناقب، و فقه نوشته‌اند: عدة الداعی، المزار، مصباح المتهجد و کامل الزیارات در دعا و زیارت، الثاقب فی المناقب، مناقب آل ابی طالب و الاحتجاج در فضائل و مناقب اهل بیت، و تهذیب الاحکام و الکافی دو مجمع حدیثی اصلی، از این بزرگان به یادگار مانده است. و جای بسی شگفتی است که هیچ یک از این بیست و دو نفر در هیچ یک از کتاب‌های حدیث، دعا و زیارت، فضائل، و یا فقه، این حدیث را نقل ننموده‌اند و یا حتی بدان اشاره نیز نکردند! چگونه ممکن است این بزرگان راوی چنین حدیث مهمی باشند، ولی هیچ یک از آنان در هیچ یک از آثارشان، آن را نیاورده باشند؟!

۲- این حدیث در حاشیه کتاب عوالم، و نه در متن آن نوشته شده است. و انتساب این حاشیه‌نویسی به خود شیخ عبدالله بحرانی نیز ثابت نیست. و در کتاب المنتخب نیز این حدیث مرسل و بدون سند است.

۳- محدّث گرانقدر، مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب "مُنْتَهی آلامال" در پایان احوالات امام حسین علیه السلام می‌نویسد: و اما حدیث معروف به حدیث کساء که در زمان ما شایع است، به این کیفیت در کتب معتبره و معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه محدّثین دیده نشده، می‌توان گفت از خصائص کتاب منتخب است.

به تصریح محدّث قمی، تنها کتاب المنتخب طریحی، این حدیث را نقل کرده است و در دیگر کتب معتبر و معروف حدیث یافت نمی‌شود. محدّث قمی، به نقل المنتخب نیز اعتماد نمی‌کند و در هیچ یک از کتب خویش، به ویژه در کتاب جاودانه و گرانقدر "مفاتیح الجنان"، حدیث کساء را نقل نمی‌کند.

با توجه بدین ابهام‌ها می‌توان گفت: حدیث کساء معروف تا آنجا که به بیان داستان کساء می‌پردازد، از آنجا که موافق و مطابق احادیث و روایات بسیار دیگر است، قابل قبول و پذیرش است. ولی بخش‌های دیگر این حدیث، قابل استناد

نیست. و البته نمی‌توان به قطع و یقین کلمات آن را به بانو فاطمه زهرا یا پیامبر اکرم نسبت داد.

لزوم دقت در نقل حدیث و سیره

گفتار و کردار پیامبر اکرم و خاندان پاکسیرت وی، پس از قرآن کریم، مهم‌ترین منبع هدایت و رستگاری است. هر مسلمانی در اعتقادات، اخلاق، احکام فقهی و همه کردارها و رفتارهای خویش از پیامبر اکرم و اهل بیت الگو می‌گیرد و پیروی می‌کند. بنابراین همان گونه که نقل احادیث و روایات درباره سیره و روش معصومان پرارزش و ارجمند است، خطیر و دقیق نیز هست. تساهل و بی‌دقتی در نقل احادیث و روایات گاه زیان‌های بسیاری به بار می‌آورد.

این سخن، درباره بانو فاطمه زهرا علیها السلام نیز جریان دارد. من در طول تدوین این کتاب، به آثار پرشماری مراجعه داشتم که درباره بانو نوشته شده‌اند. در بسیاری از این کتاب‌ها، هر حدیث و روایتی بدون دقت در منبع، سند و متن، نقل شده بود. در زمانه ما، بسیاری از دانش‌ها و فنون، میزان و قاعده و قانونی پیدا کرده است: هیچ کس بدون اخذ مجوز نظام پزشکی نمی‌تواند مطب باز کند یا بدون مجوز کانون وکلا نمی‌تواند دفتر حقوقی ایجاد کند؛ ولی برای نقل حدیث و تفسیر قرآن گویی هیچ قانون و قاعده‌ای نیست! هر کسی با هر سطحی از دانش و تخصص، هر چند اندک، حدیث نقل می‌کند و قرآن را تفسیر می‌نماید! به هر روی، به همه خوانندگان گرامی هشدار می‌دهم که برخی از آنچه از بانو فاطمه، یا دیگر معصومان، در کتاب‌ها و رسانه‌ها نقل می‌شود؛ صحت و اعتبار لازم را ندارد! شهرت حدیث یا داستان هم به هیچ وجه بر اعتبار و صحت آن دلالت نخواهد داشت. این اصل درباره همه احادیث؛ چه در حوزه سیره و مناقب معصومان، چه در دعا و زیارت، و چه اعتقادات و فقه، جریان دارد.

فاطمیا

در روز سیزدهم می ۱۹۱۷م. (برابر با بیست و سوم اردیبهشت ۱۲۹۶ش، و بیست و یکم رجب ۱۳۳۵ق.) سه نوجوان به نام‌های جاسینتا، فرانسیسکو و لوسیا در کشور پرتغال و در شهر کوچکی به نام "فاطمیا" مدعی شدند که به هنگام ظهر بانویی سپیدپوش، درخشان و تسبیح به دست را در آسمان دیدند که با آنان سخن گفته و آنان را نسبت به برخی از رویدادهای آینده خبر داده است. بانوی تسبیح خویشان را "فاطمیا دختر پیامبر" معرفی نموده و به آنان گفت که از بهشت آمده است و از آنان خواست که که سیزدهم هر ماه (میلادی) برای دیدار با وی به همان محل بیایند. مردم از این رویداد اطلاع یافتند و تا ماه سپتامبر (شهریور)، بیست هزار نفر در آن منطقه، رویدادهای شگفت آسمانی می‌دیدند. در سیزدهم اکتبر همان سال (برابر با بیست و یک مهر) هفت هزار نفر این رویداد را در آسمان دیدند، و یکی از آن سه کودک گفت که در آسمان، "خانواده مقدس" را می‌بیند.

نام این شهر کوچک در غرب پرتغال از دیرباز "فاطمیا" بوده است، این نام یادگار زمانه چیرگی مسلمانان بر اندلس می‌باشد.

همینک کلیسای "بانوی ما فاطمیا" یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های مسیحیان است. مسیحیان، به ویژه کاتولیک‌ها، سیزدهم می هر سال مشتاقانه به زیارت فاطمیا می‌آیند و شب را در آن مکان به دعا می‌گذرانند. گفته می‌شود هر سال شمار قابل توجهی در این مراسم شفا می‌گیرند. در سیزدهم می ۱۹۶۷ پاپ پل ششم و در سیزدهم می ۱۹۸۷، پاپ ژان پل دوم به زیارت فاطمیا و شرکت در مراسم ویژه آن آمدند.

در این شهر، و در محل تجلی فاطمیا، تندیس از بانویی دیده می‌شود که چادری سپید و سرتاسری در بردارد و تسبیحی در دست دارد که مهره‌های بسیاری در آن است. آخرین فرد از آن سه نوجوان، بانوی تارک دنیا و راهبه،

لوسیا، در سال ۲۰۰۶م. (۱۳۸۴ش.) و در انزوا و سکوت تحمیلی از سوی واتیکان از دار دنیا رفت و رازهای دیدار خویش با بانو فاطمیا را به همراه خویش برد. کتاب‌ها و فیلم‌های متعددی درباره رویداد فاطیما نوشته شده است و در فرهنگ‌نامه‌ها نیز مدخلی با همین عنوان اختصاص یافته است.

این کتاب را در روز شنبه، عید فطر ۱۴۳۶، برابر با بیست و هفتم تیرماه ۱۳۹۴ به پایان بردم. امید است که به لطف پروردگار و کرامت بانوی بانوان، فاطمه زهرا علیها السلام، آنچه نوشته‌ام، توشه‌ی روز واپسینم باشد.

محمد سلطانی

دانش‌آموخته سطح چهارم حوزه علمیه قم

کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، و دکترای علوم قرآن و حدیث

عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

Msr600@gmail.com

کتابنامه

- قرآن کریم. با استفاده از ترجمه مرحوم دکتر محمد مهدی فولادوند.
ترجمه تفسیری عهدین.
- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغة، داراحیاءالکتب العربیة، بیروت.
ابن إسحاق، محمد بن إسحاق بن یسار. السیر و المغازی. دار الفکر بیروت. ۱۳۹۸.
ابن تیمیة، احمد حرانی، مجموع الفتاوی، دارالوفاء، بیروت. ۱۴۲۶.
ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زادالمسیر فی علم التفسیر. دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷.
ابن جوزی، عبد الرحمن، الموضوعات، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
ابن حبان، محمد بن حبان تمیمی. صحیح ابن حبان. مؤسسة الرسالة بیروت. ۱۴۱۴.
ابن حمزه، محمد بن علی طوسی. الثاقب فی المناقب. انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۲.
ابن شبة، عمر بن زید. تاریخ المدينة المنورة. جدة، ۱۳۹۹ .
ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبيهات، نشر البلاغة، قم، ۱۳۸۳ش.
ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، مطبعة علمیه، قم، ۱۴۰۶ ق.
ابن طیفور. أحمد بن أبی طاهر. بلاغات النساء. مطبعة مدرسة والده عباس، قاهره.. ۱۳۲۶.
ابن عبد ربّه اندلسی، أحمد بن محمد. العقد الفريد. دار الکتب العلمیة بیروت. ۱۴۰۴.
ابن عجبیة، أحمد بن محمد. البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید. دار الکتب العلمیة بیروت،
ابن قتیبة دینوری، عبد الله بن مسلم. الإمامة والسياسة. دار الکتب العلمیة، بیروت. ۱۴۱۸
ابن کنیر، إسماعیل بن عمر دمشقی. تفسیر القرآن العظیم. دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴.
ابن کنیر، إسماعیل... السیرة النبویة من البداية والنهاية. دار المعرفة بیروت. ۱۳۹۵.
أبن ماجه قزوینی محمد بن یزید. السنن. دار الفکر. بیروت. ۱۴۱۳ ق.
ابن المشهدی، محمد. المزار. مؤسسة النشر الاسلامی. تهران، ۱۴۱۹.
ابن منظور. محمد بن مکرم أنصاری. لسان العرب. دار صادر بیروت. ۱۴۱۴.

- ابوحيان اندلسى، محمد بن يوسف. البحر المحيط فى التفسير. بيروت، دار الفكر، ١٤١٢.
- أبوداود، سليمان بن أشعث السجستاني. السنن. المكتبة العصرية، بيروت.
- أبوالفداء، إسماعيل بن على. المختصر فى أخبار البشر. المطبعة الحسينية المصرية.
- أبونعيم اصفهاني، أحمد بن عبد الله. معرفة الصحابة. دار الوطن للنشر، الرياض. ١٤١٩ هـ.
- أبويعلی، أحمد بن على موصلى. مسند أبى يعلى. دار المأمون للتراث دمشق. ١٤٠٤.
- أحمد بن محمد بن حنبل. المسند. مؤسسة الرسالة. بيروت، ١٤٢١ هـ.
- اربلى، على بن عيسى. كشف الغمة فى معرفة الائمة. بيروت، دار الكتاب الاسلامى، ١٣٨٠.
- آلوسى بغدادى، محمود. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم. دار إحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ هـ. ق.
- امينى. عبدالحسين. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب. دار الكتاب العربى بيروت. ١٣٩٧.
- ايجى، قاضى عضدالدين، المواقف، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٢٥ ق.
- بحرانى، سيد هاشم. مدينة معاجز الائمة الاثنى عشر. مؤسسه المعارف الاسلاميه. قم. ١٤١٣.
- بحرانى، سيد هاشم. البرهان فى تفسير القرآن. بنياد بعثت، تهران، ١٤١٥.
- بحرانى، يوسف بن احمد. الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة. جامعه مدرسين، قم، بخارى، محد بن اسماعيل بخارى، بيروت، ١٤٠١.
- بلاذرى أحمد بن يحيى. جمل من أنساب الأشراف. دار الفكر بيروت. ١٤١٧.
- بلاذرى أحمد بن يحيى. فتوح البلدان. دار الهلال بيروت. ١٩٨٨ م
- بيضاوى، عبدالله بن عمر، انوار التنزيل و اسرار التاويل. بيروت، دار الفكر، ١٤١٦.
- بيهقى، أبوبكر أحمد بن حسين. شعب الإيمان. دار الكتب العلمية بيروت. ١٤١٠.
- ترمذى، محمد بن عيسى. السنن (الجامع الصغير)، دار الفكر، ١٣٩٤ هـ. ق.
- تيجانى سماوى، محمد. الشيعة هم اهل السنة. : مؤسسة انصارىان، قم. ١٤٢٨.
- ثعالبى، ابومنصور عبد الملك بن محمد. فقه اللغة وسر العربية. إحياء التراث العربى، بيروت.

جزائري، عبد اللّٰه بن نور الدين. التحفة السنية في شرح النخبة المحسنية. تهران.
جوهرى، ابوبكر أحمد بن عبدالعزيز. السَّقِيفَةُ وَفَدَكُ. مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
حاكم نيشابورى، محمد بن عبد الله. المستدرک على الصحيحين. دار الكتب العلمية
بيروت ١٤١١.

حرّ عاملى، محمد بن حسن. وسائل الشيعة. آل البيت، قم، ١٤١٤.
حكيم ترمذى، محمد بن على. نوادر الأصول فى أحاديث الرسول. دار الجيل بيروت. ١٤٠٩
حلّى (علامه)، حسن بن يوسف اسدى. تذكرة الفقهاء، مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٤.
حلّى (علامه)، حسن... نهج الحق وكشف الصدق. نشر عاشوراء، مشهد، ١٣٧٩ ش.
حنفى، أبو بكر بن مسعود. بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع. دار الكتب العلمية. ١٤٠٦.
خزاز قمى، على بن محمد. كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر. انتشارات بيدار،
قم. ١٤٠١.

رازى، محمد بن عمر. مفاتيح الغيب (تفسير كبير رازى)، دار الكتب العربى، بيروت.
زمخشري، محمود بن عمرو، الكشاف فى تفسير القرآن. منشورات البلاغة قم. ١٤١٢.
سيد بن طاووس، على بن موسى حلّى. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف.
سيد بن طاووس، على... جمال الاسبوع بِكَمَالِ الْعَمَلِ الْمَشْرُوعِ. مؤسسه آفاق، قم.
سيد بن طاووس، على... الإقبال بالأعمال الحسنة. دفتر تبليغات اسلامى، قم. ١٤١٥.
سيد مرتضى، محمد بن حسين موسى، الشافى فى الامامة. تهران، مؤسسه الصادق، ١٤١٠.
سيوطى، جلال الدين. الدر المنثور فى التفسير بالمأثور. دار الكتب العلمية. بيروت، ١٤١٢.
سيوطى، ... اللآلئ المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة. دار الكتب العلمية، بيروت. ١٤١٧.
شبر، سيد عبد الله. حق اليقين فى معرفة اصول الدين. انوار الهدى، قم، ١٤٢٤.
شنقيطى، محمد امين بن محمد. اضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن. دار الاحياء التراث
العربى، بيروت ١٤١٧.

- شهيد اول، محمد بن مكّي عاملي، البيان، جامعه مدرسين، قم، ١٤١٢.
- شهيد اول، الدروس الشرعية في فقه الإمامية. جامعه مدرسين، قم، ١٤١٧.
- شيباني، علي بن محمد. الكامل في التاريخ. دار الكتب العلمية. بيروت. ١٤١٥.
- شيرازي، سيد محمد. من فقه الزهراء، نشر شريعت، ايران، ١٤٢٨.
- صدوق، (شيخ) محمد بن علي بن بابويه. علل الشرايع، المكتبة الحيدرية، نجف، ١٣٨٦ق.
- صدوق (شيخ)، محمد... عيون اخبار الرضا (ع)، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤٠٤.
- صدوق، فقيه من لا يحضره الفقيه، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٤ق.
- صدوق، محمد بن علي بن بابويه. الخصال، جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٣ق.
- صدوق، محمد بن علي بن بابويه. معاني الاخبار، جامعه مدرسين، قم، ١٣٦١ش.
- صفوري عبدالرحمن. نزهة المجالس و منتخب النفائس. مطبعة الكاستلية، قاهره.
- طباطبائي (علامه)، سيد محمد حسين. بداية الحكمة، جامعه مدرسين، قم، ١٤١٣.
- طبراني، سليمان بن أحمد. المعجم الكبير. مكتبة العلوم والحكم الموصل. ١٤٠٤.
- طبرسي، فضل، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٤٠٤ق.
- طبرسي، احمد بن علي بن ابيطالب، الاحتجاج، در النعمان، نجف، ١٣٦٨ق.
- طبري، محب الدين احمد بن عبدالله. ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى. مكتبة القدسي، مصر، ١٣٦٥.
- طبري، محمد بن أبي القاسم. بشارة المصطفى لشبيعة المرتضى. جامعه مدرسين، قم. ١٤١٢.
- طبري، محمد بن جرير بن رستم. دلائل الإمامة. مركز الأبحاث العقائدية. قم. ١٤٢٠.
- طبري، محمد بن جرير... المسترشد في امامة امير المؤمنين. مؤسسة الواصف، قم. ١٤١٥.
- طبري، محمد بن جرير. تاريخ الرسل والملوك (تاريخ الطبري). دار التراث بيروت. ١٣٨٧.
- طبري، محمد... تفسير البيان (الجامع عن تأويل آي القرآن)، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٠ق.
- طحاوي، احمد بن محمد وراق، العقيدة الطحاوية، المكتب الاسلامي، ١٣٩٥.

- طوسي (شيخ)، محمد بن حسن. مصباح المتهجد، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥ق.
- طوسي (شيخ)، محمد... التبيان في تفسير القرآن، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥ق.
- طوسي، محمد بن حسن. الامالي، دارالثقافة، قم، ١٤١٤.
- طوسي، محمد بن حسن. تهذيب الاحكام، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ ش.
- عقيلي، عبد الكريم. ظلمات فاطمة الزهراء. موسسه بنت الرسول، قم.
- عياشي، محمد بن مسعود سمرقندي. تفسير عياشي. مكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
- فاضل هندي، محمد بن حسن. كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. جامعه مدرسين، قم، ١٤١٦.
- فتال نيشابوري، محمد. روضة الواعظين. منشورات الرضى، قم، ١٤١٤.
- قاسمي، محمد جمال الدين. محاسن التأويل. بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، ١٤١٥.
- قاضي نعمان تميمي، دعائم الاسلام. موسسه آل البيت، قم، ١٣٨٥.
- قرطبي، أحمد بن عمر. المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم.
- قرطبي، محمد بن احمد. الجامع لأحكام القرآن، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٠٨ هـق.
- قريمي كفوي، أيوب بن موسى. الكليات معجم في المصطلحات والفروق اللغوية. مؤسسة الرسالة بيروت.
- قزويني، سيد محمد كاظم. فاطمة الزهراء من المهد إلى اللحد. موسسه النور، بيروت، ١٣٩٧.
- قندوزي حنفي، سليمان. ينابيع المودة لذوى القربى، مؤسسه الأعلمي، بيروت، ١٤١٨ هـ ق.
- كركي، علي بن حسين عاملي. جامع المقاصد في شرح القواعد. مؤسسه آل البيت، قم،
- كليني، محمد بن يعقوب. الكافي، بيروت: دارالأضواء، ١٤١٣ هـق.
- كناني، أحمد بن أبي بكر. إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة. دار الوطن، الرياض. ١٤٢٠.
- مالك بن انس، الموطأ، موطأ الإمام مالك. دار القلم دمشق. ١٤١٣.

- ماوردى، على بن محمد. النكت و العيون. بيروت، دار الكتب العلمية. ١٤٠٥.
- ماوردى، على بن محمد. الحاوى الكبير. دار الكتب العلمية، بيروت. ١٤١٩.
- متقى هندى، على بن حسام الدين. كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال. مؤسسة الرسالة. ١٤٠١.
- مجلسى (علامة) محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣.
- مسعودى، على بن حسين. مروج الذهب. مصر، ١٣٦٣.
- مسعودى، على بن حسين. إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب. دار الأضواء بيروت.
- مسلم نيشابورى. مسلم بن الحجاج المسند الصحيح. بيروت، دار الفكر. ١٤١٣.
- مظهرى محمد ثناء الله. تفسر مظهرى. مكتبة رشديه، باكستان. ١٤١٢.
- مفيد (شيخ)، محمد بن محمد عكبرى. الفصول المختارة، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤.
- مفيد (شيخ)، محمد بن محمد عكبرى. الاختصاص. دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤.
- مفيد (شيخ)، محمد بن محمد عكبرى. الامالى، دارالمفيد، بيروت، ١٤١٤.
- ملا صدرا، محمد بن ابراهيم شيرازى. الحكمة المتعالية فى الاسفار العقلية. دارالاحياء التراث العربى، بيروت، ١٩٨١م.
- منسوب به امام حسن عسكرى، تفسير قرآن، موسسه امام مهدي، قم، ١٤٠٩ق.
- نجفى، محمد حسن. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام. دار إحياء التراث العربى، بيروت. ١٤٠٤.
- نراقى، احمد بن محمد مهدي، مستند الشيعة فى احكام الشريعة، موسسه آل البيت، قم، ١٤١٥.
- نسائى، أحمد بن شعيب خراسانى. المجتبى من السنن. المطبوعات الإسلامية، حلب ١٤٠٦.
- نورى، حسين. مستدرک وسائل الشيعة. بيروت موسسه آل البيت ١٤٠٨ق.
- نوبرى، أحمد بن عبدالوهاب. نهاية الأرب فى فنون الأدب. دار الكتب والوثائق القومية، قاهره. ١٤٢٣.

نیشابوری، عبدالملک بن محمد. شرف المصطفیٰ. دار البشائر الإسلامیة مکة. ۱۴۲۴.
واحدی، علی بن أحمد نیشابوری. الوسیط فی تفسیر القرآن المجید. دار الکتب العلمیة،
بیروت ۱۴۱۵.

ورام بن ابی فراس، نُزهة الناظر و تنبیه الخاطر (مجموعه ورام)، انتشارات مکتبۃ الفقیه قم.
هیثمی، علی بن أبی بکر. کشف الأستار عن زوائد البزار. مؤسسة الرسالة، بیروت. ۱۳۹۹.
یعقوبی، احمد بن جعفر. تاریخ یعقوبی. نجف، ۱۳۵۸.